





# نسخه هدایت

جلد چهارم

مجموعه درس گفتارهای اخلاقی  
آیت الله العظمی سید صادق شیرازی رحمته الله علیه

به قلم  
علی خنیفرزاده



## فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۱۵

### اهمیت احکام خدا / ۱۷

درآمد..... ۱۷  
تجلیل خدا از علم و عالمان..... ۲۰  
دفاع از احکام، ملاک ارزشمندی نزد خدا..... ۲۲

### احکام خدا برتر از همه چیز / ۲۵

درآمد..... ۲۶  
تأمل در مفردات آیات..... ۲۶  
دست بردن در احکام الهی، گناهی نابخشودنی..... ۲۸  
احتیاط فقیهان در فتوا دادن..... ۲۸  
شیخ مفید و ترس از فتوا..... ۲۹  
عوام و اظهار نظر درباره عزاداری امام حسین علیه السلام..... ۳۱  
فتواهایی که مانع ریزش قطرات باران می شود..... ۳۴

- ۳۶ ..... آیا برخی از ما از امام زمان داناتریم؟! .....  
۳۶ ..... آزادی اندیشه و عمل .....

#### امام حسین ؑ و برپایی دین / ۴۱

- ۴۲ ..... دین خدا یکی است .....
- ۴۲ ..... توصیه خدا به پیامبران .....
- ۴۳ ..... جایگاه والای سیدالشهدا ؑ در آسمانها .....
- ۴۶ ..... نمونه‌ای از تلاش‌های بنی امیه برای نابودکردن دین .....
- ۵۰ ..... حسین منی و أنا من حسین .....
- ۵۱ ..... وظیفه ما در قبال سیدالشهدا ؑ .....

#### سیره امام زین‌العابدین ؑ / ۵۳

- ۵۳ ..... درآمد .....
- ۵۶ ..... ائمه نور واحدند .....
- ۵۸ ..... نقش امام سجاد ؑ .....
- ۶۰ ..... نقشه‌های پلید امویان برای نابودی اسلام .....
- ۶۳ ..... برخی از دستاوردهای امام سجاد .....
- ۶۳ ..... ۱. خرید بندگان و آزادکردن آنان .....
- ۶۴ ..... شنیدن کی بُود مانند دیدن .....
- ۶۵ ..... آیت الله بروجردی .....
- ۶۶ ..... نمونه دیگر .....
- ۶۸ ..... ۲. تربیت فقها و علما .....
- ۶۹ ..... ۳. پاسداشت خط جهاد .....

## فهرست مطالب / ۷

### مهدی موعود، منت خدا بر مستضعفان جهان / ۷۱

۷۲	یک. تأکید بر آینده .....
۷۲	دو. شمول دایره منت بر تمام زمینیان .....
۷۶	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری .....
۷۷	حضرت ولی عصر و نظارت بر اعمال ما .....
۷۸	موانع تشرف به خدمت امام زمان .....
۷۹	مرد مهمان دوست .....
۸۲	فرصتی برای واریسی خویشتن .....

### چگونه در نور اعظم خدا باشیم؟ / ۸۵

۸۶	نور اعظم خدا .....
۸۷	شرح حدیث شریف .....
۸۸	برخی از مصادیق روشن این حدیث .....
۹۱	جمع‌بندی بحث .....

### قصه اصحاب حجر / ۹۵

۹۵	اصحاب حجر .....
۹۷	روگردانی از نشانه‌های الهی .....
۹۷	نشانه‌گویای حضرت صالح ؑ .....
۹۹	پی‌کردن ناقه .....
۹۹	فرو آمدن عذاب الهی .....

### آثار اعمال / ۱۰۱

۱۰۱	درآمد .....
۱۰۵	ماجرای شریک نخعی .....

۱۰۷ ..... جمع‌بندی بحث

### نیکی‌های ماندگار / ۱۰۹

۱۰۹ ..... درآمد

۱۱۰ ..... مفهوم زینت

۱۱۰ ..... مال

۱۱۲ ..... مفهوم دنیا

۱۱۲ ..... نیکی‌های ماندگار

۱۱۳ ..... درنگی در آیه یادشده

۱۱۴ ..... امیدبخشی

۱۱۵ ..... ارزش انفاق در زمان حیات

۱۱۶ ..... صالحات

۱۱۷ ..... دو ماجرای عبرت‌آموز

### نبرد احزاب، درس‌ها و عبرت‌ها / ۱۱۹

۱۱۹ ..... درآمد

۱۲۴ ..... حکومت اسلامی، مجری تمام احکام

### سازگاری با قضای الهی / ۱۲۹

۱۲۹ ..... مفهوم واقعی زهد

۱۳۰ ..... تغییر، شدنی است

۱۳۲ ..... تأسی به اهل بیت

## فهرست مطالب / ۹

عبرت آموزی از ماجراهای دیگران.....	۱۳۲
شیوه‌های تغییر.....	۱۳۴
خودسازی ، عامل خوش‌بختی در دو جهان .....	۱۳۶
اولیای خدا ، نمونه‌های عینی زهد.....	۱۳۹

## کیفیت عمل / ۱۴۱

درآمد.....	۱۴۱
دشوارترین آیه قرآن.....	۱۴۴
اهمیت کیفیت.....	۱۴۶
یک مثال از زندگی روزمره.....	۱۴۸
ویژگی‌های کیفی اعمال.....	۱۴۸
ارتباط مستقیم مؤمن با خدا.....	۱۵۱
خدا بهتر از ما مصلحتمان را می‌داند.....	۱۵۴

## آزادی در اسلام / ۱۵۷

طاغوت و عروۃ الوثقی.....	۱۵۷
آزادی عقیده و مذهب در اسلام.....	۱۵۹
پیامبر ﷺ و اصل آزادی.....	۱۵۹
حضرت امیرالمؤمنین ؑ و آزادی.....	۱۶۳
مقایسه.....	۱۶۵
حدود آزادی در اسلام.....	۱۶۷
پاسخ به یک ایراد.....	۱۶۹

نجات دین از جنگ بدعت ها / ۱۷۱

۱۷۳	مفهوم دین
۱۷۴	پیکر آسیب دیده دین ورنج های امام زمان $\text{ع}$
۱۷۵	اسماء بنت عمیس
۱۷۷	مهریه های سنگین
۱۸۲	تغییر ملاک ها در ازدواج
۱۸۳	مرد سالاری و زن سالاری
۱۸۵	احکام اقتصادی و اجتماعی محو شده
۱۸۷	نقش زنان در احیای دین

اصلاحات کشاورزی در اسلام / ۱۸۹

۱۹۰	برکت
۱۹۱	نزول برکات ، و اسباب تکوینی و تشریحی
۱۹۱	نمونه ای از برکات تکوینی
۱۹۲	اصلاحات زراعی در اسلام
۱۹۴	اسلام ، برترین نظام

سرچشمه فضیلت ها / ۱۹۹

۲۰۰	نهاد انسان و خودپرستی
۲۰۱	شیخ میرزا محمد تقی شیرازی
۲۰۳	بی اعتنائی به نفس ، منشأ فضیلت ها
۲۰۵	مثنی و فرادی
۲۰۵	ماجرایی عبرت آموز
۲۰۶	عمل کردن به مضمون آیه



فهرست مطالب / ۱۱

۲۰۸ ..... جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

امام حسین علیه السلام، استثنای عالم وجود / ۲۰۹

۲۱۱ ..... پلک خون‌بار

۲۱۲ ..... عاشورا در صحاح سته

۲۱۳ ..... سوگ دائم

۲۱۴ ..... دشمنان سیدالشهدا علیه السلام و کوشش‌های نافرجام

۲۱۶ ..... کیفر زودهنگام

۲۱۷ ..... مرجع مجهول

نظام حقوق زن در اسلام / ۲۲۱

۲۲۲ ..... «آزادی زنان»، شعاری زیبا ولی توخالی

۲۲۳ ..... زن و مرد، دو نیمه کامل‌کننده یکدیگر

۲۲۷ ..... چرا سهم زن از ارث نصف سهم مرد است؟

۲۲۸ ..... طلاق و اختیارات مردان

پرهیز از محرمات الهی / ۲۳۱

۲۳۲ ..... مفهوم شقاوت

۲۳۴ ..... انواع و مراتب روزه

۲۳۵ ..... همت‌مان را معطوف مراتب بلند کنیم

۲۳۷ ..... محرمات را بشناسیم

۲۳۸ ..... از کسانی که دچار تحول شده‌اند عبرت بیاموزیم

۲۳۸ ..... پرهیز از محرمات الهی

عاشورا و شبهه افکنان / ۲۴۱

- عاشورا، آزمون بزرگ الهی ..... ۲۴۲
- عاشورا و شبهه افکنی ها ..... ۲۴۵
- حکم به غیر ما انزل الله و اهمیت فتوا ..... ۲۴۸
- عاشورا و تشکیک ..... ۲۵۱
- دعا برای سوگواران حسینی ..... ۲۵۴
- عظمت مصائب کربلا ..... ۲۵۶
- کیفر زود هنگام ..... ۲۵۸

سیره والای نبوی / ۲۶۱

- شهادت پیامبر و امامان اهل بیت ..... ۲۶۱
- تأسی به پیامبر ..... ۲۶۲
- تأسی عام و تأسی خاص ..... ۲۶۴
- اسلام و تضمین سعادت بشر ..... ۲۶۵
- سعادت اقتصادی ..... ۲۶۶
- رأفت پیامبر در میدان جنگ ..... ۲۶۸
- رفتار بزرگوارانه پیامبر با مشرکان مکه ..... ۲۶۹
- جهان امروز و دور شدن از سیره نبوی ..... ۲۷۳
- بازگشت به سنت نبوی ..... ۲۷۵
- شعائر حسینی ..... ۲۷۵

وظیفه دشوار مبلغان / ۲۷۹

- اختناق گذشته و آزادی های کنونی ..... ۲۸۱
- نمونه هایی از تلاش های پربرکت گذشتگان ..... ۲۸۳

خون سیدالشهدا ﷺ و مسئولیت ما / ۲۸۹

۲۸۹	درآمد.....
۲۹۱	ضامن خون سیدالشهدا ﷺ کیست؟.....
۲۹۳	معنای ضمانت زمین.....
۲۹۵	معنای ضامن بودن ساکنان زمین.....
۲۹۶	حضرت ابراهیم و واقعه کربلا.....
۲۹۸	مسئولیت ما در قبال سیدالشهدا ﷺ.....
۳۰۱	کیفر استثنایی دشمنان امام حسین ﷺ.....
۳۰۴	ثواب استثنایی زیارت امام حسین ﷺ.....

امام حسین ﷺ و تحمل مصائب / ۳۰۹

۳۰۹	درآمد.....
۳۱۱	دستگاه بی مانند سیدالشهدا ﷺ.....
۳۱۲	نبردهای استثنایی عاشورا.....
۳۱۶	جلوگیری از اهانت به شهدا.....
۳۱۶	آب خواستن از دشمنان.....
۳۱۷	امام حسین ﷺ و اهانت های دشمن.....
۳۱۹	هیچ روزی عاشورا و هیچ زمینی کربلا نیست.....
۳۲۱	دعای امام صادق در حق دوستان امام حسین ﷺ.....
۳۲۲	سفارش به عزاداران.....
۳۲۵	متن دعای امام صادق ﷺ.....

از بین رفتن حرمت ها / ۳۲۹

۳۲۹	شهادت رسول خدا ﷺ مصیبتی بزرگ.....
۳۳۰	از بین رفتن حرمت ها.....

۳۳۱	.....	تأمل در گفتار حضرت زهرا <b>ع</b>
۳۳۲	.....	جایگاه اجتماعی پیغمبر <b>ﷺ</b>
۳۳۴	.....	از بین رفتن حرمت رسول خدا <b>ﷺ</b>
۳۳۵	.....	سیاه‌ترین روز تاریخ
۳۳۷	.....	حرمت‌شناسی و وفاداری نسبت به رسول خدا <b>ﷺ</b>
۳۳۸	.....	سفارش به بانوان
۳۴۰	.....	سفارش به آقایان
۳۴۰	.....	جوانان
۳۴۳	.....	ضمیمه (آخرین روز حیات پیامبر <b>ﷺ</b> و ابعاد حرمت شکنی‌ها)
۳۴۴	.....	۱. گستاخی نسبت به حضرت رسول <b>ﷺ</b>
۳۴۵	.....	۲. نسبت هذیان‌گویی به حضرت <b>ﷺ</b>
۳۴۵	.....	۳. انکار عصمت و رسالت پیامبر <b>ﷺ</b>
۳۴۵	.....	۴. مخالفت با امر پیامبر <b>ﷺ</b>
۳۴۶	.....	۵. آزردن پیامبر <b>ﷺ</b>
۳۴۶	.....	۶. بی‌نیازی از کلام رسول خدا <b>ﷺ</b>
۳۴۷	.....	۷. انکار فرمایش مسلم رسول خدا در خصوص اتحاد قرآن و عترت

## پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدای متعال را سپاس می‌گوییم و از او یاری و آمرزش و هدایت می‌طلبیم. درود و ثنای فراوان بر نگین انگشتی رسالت، نسیم جان‌بخش هدایت، حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی و خاندان پاکش «صلوات الله علیهم اجمعین» که سرچشمه خوبی‌ها و فضائل می‌باشند و از پلیدی‌ها و رذائل یکسره به دورند و نفرین خدا و همه پاکان و نیکان بر دشمنان آلوده دامن و بدکیش آنان باد.

آیین زندگی‌بخش اسلام که از سوی پروردگار حکیم و دانا آمده است هیچ‌یک از جوانب خرد و کلان زندگی آدمی را فرو ننهاده و بخش‌های گوناگونی چون عبادات، معاملات، عقاید، آداب و اخلاق را مد نظر قرار داده است. منظور از اخلاق اموری است که رفتار آدمی را رفعت می‌بخشد و او را از رذائل نفس می‌رهاند و به فضائل نیک آراسته می‌گرداند. بی‌تردید اخلاق از مقدمات حیات طیبه و سرمایه خلق آسمانی است و گسترش آن در جامعه در عین این که در شمار فرائض دینی است اگر به هدف خویش اصابت کند بسی سعادت‌پرور و زندگی‌ساز خواهد بود.

در اهمیت اخلاق همین بس که رسول خدا ﷺ هدف بعثت را بدان پیوند زده و فرموده‌اند: « إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ؛ من فقط برای تکمیل والایی‌های اخلاق به پیامبری برانگیخته شدم » .

نوشتار حاضر دفتر دیگری از مجموعه درس‌گفتارهای اخلاقی مرجع عالی‌قدر حضرت آیت الله العظمی سید صادق شیرازی «دام‌ظله» است که در مناسبت‌های گوناگون وبه ویژه در جمع دانشجویان علوم دینی ایراد شده است. این سفر شریف، گلستان خرمی است که با گل‌های حکمت و اخلاق، جان معرفت‌جویان را می‌نوازد و دوستداران معارف ناب اهل‌بیت ﷑ را از زلال جاری خود سیراب می‌سازد .

خدا را بر این توفیق سپاس می‌گزاریم و برای همه همکارانی که این دفتر را به سامان نیک و فرجام خوش رساندند به ویژه آقایان حجت الاسلام شیخ مرتضی نعمت‌اللهی، سید محمد جعفر شفائی‌زاده، علی خنیفرزاده و محمد صادق عسکرپور، آرزوی توفیقات بیشتر داریم .

واحد پژوهش‌های مؤسسه فرهنگی رسول اکرم ﷺ

پاییز ۱۳۸۶ - ذی‌قعدة ۱۴۲۸

WWW.SHIRAZI.IR

## اهمیت احکام خدا\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين  
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين

### درآمد

خدای متعال در قرآن کریم فرموده است :

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ  
الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ )؛<sup>(۱)</sup> اگر او (پیامبر) سخنی دروغ  
بر ما می بست ما او را با قدرت می گرفتیم ، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم  
و هیچ کس از شما نمی توانست از مجازات او مانع شود.

---

\* این گفتار در ذی حجه ۱۳۹۸ ق، در آستانه حلول ماه محرم الحرام و فرا رسیدن سالگرد شهادت مظلومانه  
حضرت سیدالشهدا **علیه السلام** و یاران باوفای آن حضرت ایراد گردیده است .  
۱ . حاقه (۶۹) ، آیات : ۴۴ تا ۴۷ .

بی‌شک رسول خدا ﷺ برترین و عزیزترین آفریده‌ها نزد خدای متعال، و اشرف مخلوقات است. بلکه در حقیقت خدای متعال تمام خلایق را برای او آفریده است. همچنان که در حدیث شریف قدسی آمده خدای متعال در شب معراج به آن حضرت فرمود:

یا أحمد لولاك لما خلقت الأفلاك؛<sup>(۱)</sup> ای احمد، اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم.

همچنین تردیدی نیست که آن جناب هرگز از نزد خود و به تعبیر خدای متعال - از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و در پیام خدا خیانت نمی‌ورزد. اما خدای متعال این آیات را در پاسخ مشرکانی فرو فرستاد که پیامبر را تکذیب می‌کردند و می‌گفتند: خدا هیچ چیزی بر او وحی نکرده است و او چیزهایی را به خدا می‌بندد؛ یعنی سخنانی را به خدا نسبت می‌دهد که خدا ننگفته است. خدای متعال در آیات یادشده نه تنها پاسخ این قبیل یاوه‌گویی‌های مشرکان را داده، بلکه با آوردن حرف امتناع (لو)، پیامبر را از گفتن هرگونه سخنی برخلاف امر خدا نیز مبرا دانسته و با تعابیر شدیدی که به کار برده، نشان داده است که اگر کسی سخنی را به دروغ به او نسبت دهد، هرچند محبوب‌ترین آفریده‌ها در نزد او باشد، در کیفر او کم‌ترین ملاحظه‌ای نخواهد نمود.

خدای تعالی در این آیات به ما یادآوری می‌کند که اگر حضرت خاتم‌الانبیاء ﷺ با آن مقام و جایگاه و الایش سخنان و اموری جزئی - آن هم نه همه قرآن یا اصل رسالت - را به خدا می‌بست، خدا با قدرت، تمام بدن او را از کار می‌انداخت و رگ دلش را - که مهم‌ترین رگ در بدن انسان است و قطع شدن آن به مرگ وی می‌انجامد - قطع می‌کرد و کسی را یارای آن نبود که از این کار مانع شود.

به راستی که این چند آیه از شگفت‌ترین آیات قرآن و شایان دقت و تأمل بسیار است؛



## اهمیت احکام خدا / ۱۹

زیرا در این آیات معلوم می‌شود که وقتی پای احکام الله در میان باشد، خدای متعال حتی با کسی که محبوب‌ترین افراد نزد اوست با این غلظت و شدت برخورد می‌کند. این مطلب گویای آن است که احکام خدا و حدود الهی از هر چیز دیگری - حتی پیامبران و اولیا و مقربان درگاهش - نزد او عزیزتر و بزرگ‌تر و مهم‌تر است. ممکن است این مطلب در بادی امر پذیرفتنی نباشد. اما چنان که می‌دانیم خدای متعال در چندین جای قرآن یادآوری می‌کند که او برای تبلیغ احکام و رسالت، پیامبرانی در میان امت‌ها مبعوث می‌کرد ولی مردم آنان را به قتل می‌رساندند یا مورد ریشخند و آزار قرار می‌دادند. این مطلب نشان می‌دهد که خدای متعال انبیا و اولیا و نیز امامان معصوم را در راه تبلیغ رسالت قربانی می‌کرد و آنان را فدای احکام خود می‌نمود. بی‌شک وقتی چیزی را فدای چیز دیگری می‌کنیم آن چیز دوم از اولی مهم‌تر است. کسی که بیمار می‌شود، ثروت خود را مصرف می‌کند تا سلامت گذشته را بازیابد و این یعنی آن که ثروت اهمیت کم‌تری از سلامت دارد.

در این آیات به خوبی تأمل کنیم. خدای متعال در این جا صرفاً نفرموده است که احکام او از پیامبر و حبیب او ارزشمندتر است. بلکه تعبیر شدیدی را به کار برده که به شنونده می‌فهماند رسول خدا ﷺ - که اشرف اولین و آخرین است - در کنار احکام الله هیچ است و اگر به فرض محال می‌خواست کم‌ترین تغییر و دستبرد در احکام ایجاد کند، یا به خدا چیزی نسبت دهد که نگفته است، با این کیفیت با او برخورد می‌کرد!

اگرچه رسول خدا ﷺ امروزه ظاهراً در میان ما نیست - و البته نزد خدا زنده است - اما احکام وی در میان ما هست. جا دارد در این نکته بیندیشیم که ما چقدر در پاسداشت و محافظت از احکام ایشان تلاش کرده‌ایم؟

وقتی خدای متعال در مسأله احکام با چنین شیوه‌ای با سرور پیامبران سخن می‌گوید تکلیف بنده و امثال بنده و دیگر مردم چه خواهد بود؟

منظور از احکام الله، مسائل حلال و حرام، آیات، قوانین خدا، قرآن کریم، روایات

معتبر و مسائل شرعی موجود در رساله‌های عملیه است که علمای بزرگوار برای استخراج آن از قرآن و سخنان معصومین  $\text{علیهم‌السلام}$  رنج‌های بسیاری بر خود هموار کرده‌اند.

### تجلیل خدا از علم و عالمان

از جمله اموری که اهمیت جایگاه احکام را نزد خدا می‌رساند تجلیل خدای متعال از مقام علم و علماست. عالمان بزرگوار حاملان احکامند و خدای تعالی حاملان احکام و عاملان به آن را دوست می‌دارد و در وصف عالمان فرموده است:

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)؛<sup>(۱)</sup> از میان بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند.

در قرآن مجید، پس از نام مبارک خدای متعال هیچ چیز به اندازه لفظ «علم» و مشتقات گوناگون آن ذکر نشده و این مطلب گویای اهمیت والای علم و علما نزد خداست. از دیگر اموری که نشان‌دهنده جایگاه والای عالمان نزد خدای متعال است باقی ماندن و آسیب ندیدن جسد بسیاری از علما پس از مرگ می‌باشد. یکی از این عالمان مرحوم شیخ صدوق  $\text{علیه‌السلام}$  می‌باشد که با گذشت بیش از هزار سال از مرگ او جسدش همچنان تر و تازه مانده بود. شیخ صدوق که نام وی محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی می‌باشد، از علمای طایفه حقه شیعه می‌باشد و نزدیک مزار شاه عبدالعظیم حسنی در شهرری به خاک سپرده شده است. در این اواخر که قصد تعمیر قبر وی را داشتند شکاف یا حفره‌ای در قبر ایشان به وجود آمد و در پی آن جنازه شیخ صدوق مشاهده شد که با وجود این همه سال همچنان تر و تازه مانده بود و گویا هم‌اکنون او را به خاک سپرده بودند. ممکن است کسی بگوید: برای شیخ صدوق چه سودی دارد که جسد بی‌روح او تر و تازه و دست‌نخورده باقی بماند؟

## اهمیت احکام خدا / ۲۱

در حقیقت باید گفت: چنین چیزی نوعی تقدیر از اوست و به پاس اعمال نیک وی انجام شده است؛ درست مانند ما که هنگام ورود مرجع تقلید یا انسانی بزرگ جلوی پای او برمی‌خیزیم. این کار نه برای ما و نه برای آن شخص سودی ندارد، ولی نوعی ارج نهادن و اظهار احترام به طرف مقابل است.

شیخ صدوق کتاب بسیار ارزشمندی به نام *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال* [ = پاداش و کیفر کارها ] دارد که طی آن پاداش اعمال نیکی چون نماز، روزه، صدقه و صبر را تحت عنوان «*ثواب الأعمال*»، و کیفر اعمال ناپسندی چون دروغ و غیبت را ذیل عنوان «*عقاب الأعمال*» گرد آورده است.

او در این کتاب احادیثی در فضیلت و ثواب کوتاه کردن ناخن‌ها در روز پنجشنبه و نیز جمعه ذکر کرده و پس از آن فرموده است: کسی که می‌خواهد ثواب هر دو روز را به دست آورد بهتر است که همه ناخن‌ها جز چند ناخن انگشت را روز پنجشنبه کوتاه کند و بقیه را به روز جمعه واگذارد.

وقتی پس از گذر بیش از هزار سال جسد ایشان راتر و تازه یافتند، مشاهده کردند که تمام ناخن‌هایشان کوتاه است، به جز یک ناخن که احتمالاً آن را برای روز جمعه نهاده بود، ولی اجل به ایشان مهلت نداد ...

همان‌طور که می‌دانیم خاصیت خاک این است که هر چیزی که در آن مدفون شود - حتی اگر آهن باشد - اندک‌اندک خورده می‌شود. با این حال چگونه است که ناخن‌های این عالم جلیل‌القدر و دیگر اجزای بدن وی با گذشت این همه سال همچنان به قدرت خدا زنده و دست‌نخورده باقی مانده است؟ سبب این پدیده فقط و فقط آن است که خدای متعال حافظان احکام خود را ارج می‌نهد و بزرگ می‌دارد. حال که چنین است اگر ما در احکام خدا کوتاهی کنیم چه‌سان مشمول خشم الهی می‌شویم؟ و اگر این احکام را پاس بداریم و حرمت نهیم چه‌اندازه به درگاه الهی مقرب خواهیم بود؟

ماجرای مشابهی نیز وجود دارد که مربوط به یکی از علمای شیعه به نام سید مهدی

بحرالعلوم رحمته می‌باشد. او بیش از دو بیست سال پیش از دنیا رفته و در نجف اشرف نزدیک مسجد شیخ طوسی رحمته واقع در خیابان شیخ طوسی - که از صحن مطهر تا مقبره وادی السلام امتداد دارد - به خاک سپرده شده است.

یکی از طلاب سابق مدرسه هندیه در کربلای معلکه از شاهدان عینی این ماجرا بوده است می‌گوید: در نجف اشرف و مدرسه علمیه قوام - که نزدیک آرامگاه سید بحرالعلوم قرار دارد - سکونت داشتم و درس می‌خواندم. در آن هنگام کارگران مشغول حفر و مرمت بودند. یک روز سراغ سید محمد تقی بحرالعلوم - از نوادگان سید بحرالعلوم - آمدند و به او گفتند: جنازه جدیدی پیدا کردیم. سید خود را نزد جنازه رساند و من نیز همراه او بودم. وقتی پایین رفتیم و وارد سرداب مقبره شدیم دیدیم جنازه متعلق به مرحوم سید مهدی بحرالعلوم است که همچنان تر و تازه مانده بود. وقتی دستم را روی جنازه گذاشتم یکباره مشاهده کردم که درست مانند بدن انسان زنده است. وقتی دستم را کمی روی آن فشردم و آن‌گاه دستم را برداشتم در پی جریان مجدد خون، جای دستم در ابتدا سفید، و سپس آرام آرام قرمز شد... حالت سید درست مانند کسی بود که گویا همین دو ساعت پیش به خواب رفته است...

این موارد، شواهدی بر این معناست که خدای متعال حاملان احکام خود را ارج و حرمت می‌گذارد.

### دفاع از احکام، ملاک ارزشمندی نزد خدا

بالاترین ارزش و جایگاهی که می‌توانیم نزد خدای متعال به دست آوریم بستگی به میزان دفاع ما از احکام خدا، عمل کردن و تطبیق احکام در زندگی، و همچنین حفظ و رساندن آن به نسل‌های آینده دارد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به نواده ارجمندشان امام حسین علیه السلام می‌فرمایند:

وَإِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٌ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ؛<sup>(۱)</sup> تو را در بهشت درجاتی است که جز با شهادت بدان نمی‌رسی.

مگر غیر از این است که شهادت حضرت سیدالشهدا ﷺ موجب حفاظت دین خدا در روزگار یزید سرکش شد و از تباه شدن احکام الهی جلوگیری کرد؟  
به همین سان اقامه مجالس عزاداری امام حسین ﷺ نیز مایه استمرار احکام الهی و پایداری قرآن و سنت و اهل بیت ﷺ در میان مردم خواهد بود.

آیا ما به اندازه‌ای که برخی برای پول ارزش قائلند، برای احکام الله ارزش قائل می‌شویم؟ بعضی از مردم اگر بشنوند که مالی هرچند اندک در جایی افتاده است برای به دست آوردن آن به تکاپو و جستجو می‌پردازند، ولی اگر به آنها بگویند فلان کار حرام است با سهل‌انگاری برخورد می‌کنند. این افراد حتی به اندازه چند سکه بی‌ارزش که به صرف احتمال، در پی یافتنشان برمی‌آیند، برای احکام الهی ارزش قائل نیستند.

کسی که احکام خدا را حرمت نگذارد، حرمتی نزد خدا نخواهد داشت. این درست که خدای متعال کرم عظیم و لطف عمیم دارد و لطف و رزق و مهربانی او در این حیات دنیوی، مؤمن و کافر را شامل می‌شود، ولی این هرگز به معنای تکریم کافر نیست. بلکه بیشتر به یک میهمانی عمومی می‌ماند که شخصی آن را برپا کند و حتی کسانی که از آنها بدش می‌آید هم در آن حاضر شوند. در این موارد میزبان جلوی ورود این افراد را نمی‌گیرد ولی این کار او به معنای تکریم آنان نیست؛ زیرا دعوت عمومی است و صرفاً به خاطر افراد یادشده برگزار نشده است.

بنابراین از همین لحظه بین خودمان و خدا تصمیم بگیریم مدافع احکام الهی باشیم و در خانه و بیرون خانه، دوستان و همسایگان و حتی کسانی را که نمی‌شناسیم به اندازه‌ای که می‌توانیم امر به معروف و نهی از منکر کنیم. البته وظیفه نداریم که شمشیر بکشیم و برای

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۸۲، حدیث ۴۶ (به نقل از: شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۱۷، مجلس سی‌ام).

این کار بکنیم! بلکه سلاح ما سخن خوشی است که به طرف مقابل می‌گوییم. اگر شنید و بدان عمل کرد که چه بهتر، اگر نشنیده گرفت، ما وظیفه‌مان را انجام داده‌ایم و چیزی برگردن نخواهیم داشت.

همچنین از امروز به بعد شروع به حفظ احکام الهی و آموختن مسائل شرعی کنیم و حتی مسائلی را که دانستن آن بر ما واجب نیست یاد بگیریم. گیریم که آموختن احکام زکات و تجارت بر برخی از ما واجب نباشد، ولی برای حفظ و نشر آن احکام، آنها را فرا بگیریم. هر کدام ما می‌تواند یک رساله عملیه تهیه کند و روزانه چند مسأله در ابواب گوناگون فقهی حفظ کند و بدین ترتیب از حکم خدا در خصوص مسائل تجارت، کشاورزی، نماز، زمین‌ها، ارتباط با برادران، همسایگان، خویشاوندان، پدر و مادر و فرزندان آگاهی یابد. چنین نبود که اصحاب ائمه علیهم‌السلام همگی فقیه بودند و برای آموختن مسائل دین فراغت کامل داشتند. برخی از آنها بقال، کاسب، آردفروش، قصاب و خرمافروش بودند ولی با این حال این روایات و احکام را حفظ کردند و تا به امروز به دست ما رساندند. اگر کسی بتواند چند حدیث از بر کند و آن را به چاپ برساند، این کار را بکند؛ چه بسا که خدای متعال عده‌ای را به واسطه همین احادیث هدایت نماید و ثواب آن به این شخص برسد. کوتاه سخن این که در مرحله نخست احکام الهی را حرمت بگذاریم و در مرحله دیگر بکوشیم این احکام را به صورت عملی در زندگی خود اجرا نماییم و با حفظ کردن روزانه چند مسأله در احکام حلال و حرام، فاصله خود را از احکام الهی روز به روز کاهش دهیم. اگر چنین کنیم و احکام خدا را ارج نهمیم خدای عز و جل نیز ما را ارج خواهد نهاد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

## احکام خدا برتر از همه چیز\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين

ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

قال الله تعالى :

( وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ  
الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ )؛<sup>(۱)</sup> اگر پیامبر سخن دروغ بر ما  
می بست ما او را با قدرت می گرفتیم ، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم و هیچ  
کس از شما نمی توانست از مجازات او مانع شود.

---

\* این گفتار در محرم الحرام ۱۳۹۹ق به مناسبت ایام شهادت سالار شهیدان حضرت حسین بن علی **ؑ**  
ایراد شده است.

۱. حاقه (۶۹)، آیات ۴۴ تا ۴۷.

## درآمد

گفتیم که وقتی برخی از مشرکان ادعا کردند قرآن از جانب خدای متعال نازل نشده و پیامبر ﷺ نعوذ بالله آن را از نزد خود آورده است، خدای متعال با این آیات به آنان پاسخ گفت. نیز گفته شد که این آیات، از شگفت‌ترین آیات قرآن است؛ زیرا هرچند محال است چنین کاری از پیامبر سرزند، خدای متعال در آن با لحن و تعبیری فوق‌العاده شدید از پیامبر و حبیب خود سخن رانده است. خدا در این آیات نگفته است که مثلاً فرستاده ما هم چنان که او را می‌شناسید راستگو و درست‌کار است و همان‌طور که به شما دروغ نمی‌گوید، بر ما نیز دروغ نمی‌بندد. یا راه و روش او نیز مانند راه و روش دیگر رسولان الهی است، و بر خدا دروغ نمی‌بندد، بلکه گفته است اگر کم‌ترین دروغی بر ما ببندد، او را با این شدت و غلظت مؤاخذه خواهیم نمود. البته مسلماً چنین چیزی از آن جناب رخ نمی‌دهد و هدف از این تعبیر فقط بیان عظمت احکام الهی و نشان دادن این مطلب است که وقتی پای احکام الله به میان آید، خدای متعال با هیچ کس حتی محبوب‌ترین آفریده‌هایش کم‌ترین ملاحظه‌ای نخواهد نمود.

## تأمل در مفردات آیات

در زبان عربی «قال عن فلان» بدین معناست که سخنی از او نقل کرد، و «تَقَوْلُ عَلِيَّ فُلَانٍ» یعنی سخنی را بدو نسبت داد که نگفته است. بنابراین معنای (لَوْ تَقَوْلَ عَلَيْنَا) چنین است: اگر این پیامبر سخنانی را از پیش خود به ما می‌بست که ما نگفته بودیم - نه این که همه قرآن را به ما می‌بست - بلکه اگر فقط (بَعْضَ الْأَقْوَالِ) را به ما نسبت می‌داد و مثلاً بر آیات قرآن که مجموعاً ۶۶۶ آیه است، آیه‌ای می‌افزود، در آن صورت: (لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ). «یمین» در لغت به معنای برکت، و قدرت است و دست راست را از آن رو «یمین» و «یمنی» گویند که بیشتر مردم در فعالیت‌های مختلف روزانه بر همین دست



تکیه می‌کنند. بنابراین شگون و برکت یعنی استمرار زندگی در همین دست است و توان و فعالیت و کار به همین دست بستگی دارد. مقصود از «یمین» در آیات یاد شده، دست راست، توان و چیرگی است. یعنی اگر مرتکب چنین کاری شود دست راست او را از او پس می‌گرفتیم و توش و توانش را سلب می‌کردیم.<sup>(۱)</sup>

خدای متعال به این هم بسنده نمی‌کند و می‌فرماید:

(تُمْ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)؛ یعنی شریان حیاتی وی را قطع می‌کردیم.

«وتین» همان «حبل الوریث» است که خدای متعال در جای دیگر درباره آن می‌فرماید:

(وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)؛<sup>(۲)</sup> و ما از شاه‌رگ دل به او نزدیک‌تریم.

مطلب به این جا هم خاتمه نمی‌یابد و خدا در پایان می‌فرماید: (فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ)؛ یعنی اگر بخواهیم با اشرف انبیا چنین کنیم هیچ کدام از شما مسلمانان و امت رسول‌الله که به او افتخار می‌کنید، نمی‌تواند از او دفاع کند یا ما را از اجرای این دو کیفر

---

۱. خدای متعال در جای دیگر فرموده است: (وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا) (مائده/۳۸)؛ «دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که مرتکب شده‌اند قطع کنید». روشن است که این حکم پس از احراز شروط فراوانی که در کتب فقهی نظیر شرح لمعه، تبصرة، و تسهیل الاحکام آمده، اجرا خواهد شد.

دربار نخست دست راست دزد قطع می‌شود و نباید این کار از میج دست یا آرنج صورت گیرد، بلکه به بریدن انگشتان اکتفا می‌شود و کف دست باقی می‌ماند تا بتواند به یاری آن سجده کند. خدای متعال می‌فرماید: (وَأَنْ أَلْمَسَ سِجْدًا لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)؛ «مسجدها از آن خداست. با وجود خدای یکتا کسی را به خدایی مخوانید». (جن/۱۸).

کسی که دست سارق را از آرنج ببرد، جرم وی نزد خدا از خود دزد سنگین‌تر است. چون سارق شخصا به یک حکم شرعی تعدی کرده اما کسی که بر اساس میل خود حکمی را اجرا و آن را به خدا نسبت دهد، گناهی بس بزرگ انجام داده که جرم سرقت به مراتب ناچیزتر از آن است.

باز دارد . چرا ؟ چون احکام الهی تا بدین حد اهمیت دارد .

### دست بردن در احکام الهی ، گناهی نابخشودنی

اگر کیفر رسول خدا ﷺ در صورت سخن گفتن خودسرانه و نسبت دادن چیزی به خدا این اندازه سخت و نابخشودنی باشد ، وضعیت دیگر مردم چگونه خواهد بود ؟  
اگر رسول خدا ﷺ که اشرف مخلوقات است حق ندارد در احکام الهی دست ببرد و اگر به فرض محال چنین کند مستحق چنین عقوبت دشواری باشد ، وضعیت دیگران به چه صورتی خواهد بود ؟

از مباحث مختصر فوق به دست می آید که نزد خدای تعالی هیچ چیزی مهم تر از احکام الهی نیست و هرگونه دست بردن در آن هم چنان که قرآن کریم به ما گفته است بزرگ ترین جرم به شمار می رود ، به طوری که دیگر جرایم و گناهان جز شرک به خدا در مقایسه با آن ناچیز و آسان جلوه می کند . از بزرگ ترین گناهان کبیره آن است که شخص ، بدون دانش و به دروغ چیزی را به خدا نسبت دهد و بگوید فلان چیز حلال ، و فلان چیز حرام است .

### احتیاط فقیهان در فتوا دادن

کسی که به کتاب های فقهی مراجعه کند ، به روشنی این حقیقت را در می یابد که فقیهان تنها زمانی فتوا می دهند که تمام تلاش خود را به کار برده اند . برای نمونه از چهارده قرن پیش تا کنون میان فقهای اسلام درباره جواز فتوا دادن بر اساس روایتی که یکی از راویان آن مجهول الحال است ، بحث ها و مناقشات گسترده و حادی صورت گرفته است . وقتی روایتی در دست داشته باشیم که با ده واسطه به معصوم می رسد و از میان این ده راوی ، نه تن از آنان ثقه باشند و در این زنجیره راویان فقط یک نفر مجهول الحال وجود داشته باشد که ندانیم ثقه است یا نه ، در این جا فقها از تکیه کردن بر این روایت

و فتوا دادن بر اساس آن خودداری می‌کنند؛ زیرا نمی‌توانیم بدون دلیل و مدرک بگوییم حکم الله در فلان مسئله چنین یا چنان است. وقتی کار تا بدین اندازه دشوار و حساس باشد، آن وقت کسی که تخصصی در فقه ندارد، آیا این حق را دارد که در احکام الله نظر بدهد و بر اساس رأی خود چیزهایی را حلال یا حرام اعلام کند؟!

خودم شخصا از مرحوم والد رحمه الله شنیدم که زمانی یکی از مسائل حج - که این جا مجال طرح کردن آن نیست - موضوع گفت و گو و مناقشه عده‌ای از مجتهدان و مراجع تقلید قرار گرفت که عبارت بودند از: خود مرحوم والد رحمه الله، حاج آقا حسین قمی رحمه الله، شیخ محمد رضا اصفهانی رحمه الله، و سید زین العابدین کاشانی رحمه الله. آنان پس از سه هفته مناقشه و گفت و گوی بسیار نتوانستند در آن مسئله حکم قطعی به حرمت بدهند. از این رو فتوا به احتیاط دادند. این در حالی بود که آنان گروهی از مجتهدان کارکننده و خبره بودند که ده‌ها سال از عمر خود را صرف کرده و در فقه و استنباط احکام کارشناسانی خبره شده بودند، ولی با این حال هنگامی که نیازمند دلیل بودند، در صدور حکم شتاب به خرج ندادند. فقط انسان نادان است که در چنین مواردی خودسرانه و چشم‌پسته نظر می‌دهد اما یک کارشناس خیره بهتر از هر کسی اهمیت و حساسیت موضوع را درک می‌کند و احکام الله را سبک نمی‌شمارد و به صورت سرسری حکم صادر نمی‌کند.

چنین کسانی از عظمت کار آگاهند و می‌دانند که در برابر خدا مسئولند؛ همان خدایی که وقتی پای احکام الهی به میان می‌آید حتی در خصوص پیامبر خود نیز با لحن شدید و تند سخن می‌گوید و می‌فرماید: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ... )، چه رسد به دیگران که پیامبر نیستند.

### شیخ مفید و ترس از فتوا

شیخ مفید رحمه الله از بزرگان علمای شیعه بود که بیش از هزار سال پیش یعنی در زمان غیبت کبرای حضرت حجت «عجل الله تعالی فرجه الشریف» می‌زیست و در حلقه درس وی

علمای ادیان و ملل گوناگون نظیر شیعه، عامّه، نصارا، یهود، و صابئیان شرکت می‌کردند. در تاریخ آورده‌اند که روزی از وی درباره زن بارداری پرسش شد که مرده و کودکی که در شکم دارد زنده است و حرکت می‌کند. وی پاسخ داد: باید سمت راست شکم را درید و بچه را بیرون آورد، سپس مادر را به خاک سپرد. پس از آن معلوم شد که در پاسخ مرتکب خطا شده و باید می‌گفت سمت چپ شکم دریده شود. او از این فتوای نادرست خود پشیمان شد و تصمیم گرفت از آن پس هرگز به هیچ‌کس فتوا ندهد.

از نظر طبی ثابت نشده است که شکافتن سمت چپ شکم زن باردار با شکافت سمت راست شکم تفاوتی دارد. از سوی دیگر شیخ مفید عمداً برخلاف حکم شرعی فتوا نداد و مانند همه مردم - غیر از معصومین - که در معرض خطا هستند اشتباه کرد. با همه این احوال شیخ مفید از آن ماجرا چنان اندوهناک شد که از آن پس مطلقاً فتوا ندهد تا مبادا بار دیگر به خطا افتد و - هرچند ناخواسته و سهوی - به غیر ما انزل الله حکم صادر نماید. شیخ مفید به چنان جایگاهی در علم و فضیلت رسیده بود که نه فقط مرجع شیعیان، بلکه محل رجوع همه مسلمانان و حتی غیرمسلمانان شده بود و همگان از چشمه گوارای دانش وی سیراب می‌شدند.

نقل است که حضرت حجت «عجل الله تعالی فرجه الشریف» خودشان هنگام مرگ وی ایشان را مرثیت گفتند و بر آرامگاه وی چنین مرقوم فرمودند:

لا صَوْتَ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّهُ  
يَوْمٌ عَلَى آلِ الرَّسُولِ عَظِيمٌ؛<sup>(۱)</sup>

کاش مرثیه خوان خبر مرگت را نمی‌داد؛ چرا که چنین روزی بر خاندان رسول بس گران و جانکاه است.

عالمی با این منزلت از این‌که چنین خطایی بار دیگر از او سرزند، در خانه نشست و در را به روی خود بست و تصمیم گرفت از آن پس هرگز فتوا ندهد و به

احکام خدا برتر از همه چیز / ۳۱

اصرارهای مراجعه کنندگان نیز اعتنا نکرد. تا این که می‌گویند روزی امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» شخصی را نزد ایشان فرستاد. آن شخص به شیخ مفید گفت: امام می‌فرمایند:

أفد یا مفید، منك الفتيا ومنا التسديد؛<sup>(۱)</sup> ای مفید هم‌چنان به مردم فایده وفیض برسان. از تو فتوا و از ما اصلاح و راهنمایی!

این را بدان که آن روز امام مراد در پی آن جماعت فرستاد و به آنان گفتم: شیخ می‌گوید: اشتباه کردم. شکم زن را از سمت چپ پاره کنید.

شیخ مفید که این را شنید کسی را نزد آن جماعت فرستاد تا از صحت موضوع اطمینان حاصل کند. فرستاده شیخ از آنان پرسید: با آن زن باردار و کودکی که در شکم داشت چه کردید؟ گفتند: به سخن قاصدی که فرستاده بودید عمل کردیم و شکمش را از سمت چپ پاره کردیم. پس از این ماجرا بود که شیخ مفید دوباره شروع به فتوا دادن نمود.<sup>(۲)</sup>

### عوام و اظهار نظر درباره عزاداری امام حسین

حال که دانستیم علماء در صدور حکم تا این اندازه احتیاط به خرج می‌دهند، نگاهی به وضعیت خودمان بیندازیم. هنگامی که ماه محرم الحرام و ایام شهادت سالار شهیدان  $\text{علیه السلام}$  فرا می‌رسد، امور شگفت‌انگیزی رخ می‌دهد و مشاهده می‌شود که عده بسیاری از عوام‌الناس خود را متکفل صدور فتوا کرده‌اند! یکی پوشیدن لباس سیاه را حرام می‌شمارد، دیگری فتوا به حرمت سینه‌زنی می‌دهد. در حالی که هیچ یک از مجتهدان فتوا به حرمت هیچ یک از انواع عزاداری نداده است؛ زیرا مجتهدان و کارشناسان امور دینی هیچ‌گاه با بی‌پروایی و شتاب حکم صادر نمی‌کنند. بلکه - همان‌طور که گفتیم -

۱. نگ: خوانساری، روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۵۳ تا ۱۷۸ (ذیل شرح حال شیخ مفید).

۲. نگ: تنکابنی، قصص العلماء..

چه بسا گروهی از آنان برای صدور حکمی سه هفته خود را به رنج افکنند، و در نهایت نتوانند حکم قاطعی در مسئله صادر نمایند و به فتوای احتیاط بسنده کنند. اما مشاهده می‌شود که مردم بی‌خرد در اموری که کم‌ترین ربطی به آنان ندارد و در آن تخصص ندارند به سرعت حکم صادر می‌کنند و کم‌ترین ملاحظه و باکی به خود راه نمی‌دهند!

چگونه ممکن است سینه‌زدن برای امام حسین علیه السلام حرام باشد در حالی که شاعر اهل بیت، دعبل خزاعی، در حضور امام رضا علیه السلام این اشعار را در رثای ابا عبدالله الحسین علیه السلام قرائت نمود ولی آن جناب به او اعتراض نکرد:

أفاطم لو خلتِ الحسين مجدلاً      وقد مات عطشاناً بشطّ فرات  
إذا للطمت الخدّ فاطم عنده      وأجريت دمع العين في الوجنات؛<sup>(۱)</sup>

ای فاطمه، اگر حسین را به یاد می‌آوردی که با لب تشنه در کنار شط فرات بر زمین افتاده است، در آن صورت بر صورت خود سیلی می‌نواختی و اشک از گونه‌هایت روان می‌شد.

امام رضا علیه السلام نه تنها به او اعتراض نکرد، بلکه از او خواست ادامه دهد و ابیات بیشتری بخواند. آیا ممکن است دعبل خزاعی در حضور امام رضا علیه السلام عمل حرامی را به حضرت زهرا علیها السلام نسبت دهد، ولی امام خاموش بماند؟!

وقتی از امام صادق علیه السلام درباره چنین مسائلی پرسش کردند، فرمود:

وقد شَقَّقَ الجيوب و لطمن الخدود الفاطميات على الحسين بن علي علیه السلام  
وعلى مثله تُلطم الخدود وتُشَقَّق الجيوب؛<sup>(۲)</sup> زنان حرم امام حسین علیه السلام در  
سوغ آن حضرت گریبان دریدند و سیلی به صورت زدند و البته بر مثل آن  
حضرت باید گریبان درید و سیلی به صورت زد.

۱. نگ: اربلی، کشف الغمّة، ج ۳، ص ۱۰۸ تا ۱۱۷.

۲. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۳۲۵ (باب کفارات، حدیث ۳).

احکام خدا برتر از همه چیز / ۳۳

آیا حضرت زینب کبری و دیگر بانوان حرم حسینی و حتی شخصی چون امام جعفر صادق علیه السلام حرام و حلال را نمی‌شناسند و زید و بکر آن‌را می‌شناسند؟! پوشیدن جامه سیاه در عزای سالار شهیدان علیه السلام نیز چنین است و پیشوایان معصوم علیهم السلام چنین رفتار می‌کردند.

باید تاریخ را ملاحظه کرد و آن‌گاه سخن گفت. ابتدا باید به کتب فقهای عظام و رسائل عملیه مراجعه کرد و سپس اظهار نظر کرد.

کتاب *جواهر الکلام*<sup>(۱)</sup> دانشنامه گسترده‌ای در چهل و سه جلد است که مؤلف آن در یابی از دانش است و هر مسئله‌ای که در آن باز می‌گوید حتماً دلیل آن‌را نیز پس از آن ذکر می‌کند. افراد خبره به خوبی کتاب *جواهر* و صاحب *جواهر* را می‌شناسند و از ارزش آن آگاهند ...

این بزرگوار چه بسا فقط برای یکی از مسائل ققهی ده صفحه استدلال بیاورد و پس از مناقشه ورد و اثبات‌های فراوان در نهایت بگوید: در این خصوص نمی‌توانیم فتوا دهیم و البته راه نجات در احتیاط است!

بنگرید که چنین کارشناس خبره‌ای پس از ده صفحه کند و کاو و استدلال، در نهایت حکم قطعی صادر نمی‌کند، ولی برخی از افراد غیرمتخصص به خودشان اجازه می‌دهند که بی‌درنگ و بدون دلیل و اندیشه حکم صادر کنند و مثلاً بگویند: فلان عمل حرام است!

حکم کردن به غیر ما انزل الله از بزرگ‌ترین کبائر است و دیدیم که وقتی پای احکام الله به میان می‌آید خدای متعال با پیامبر و حبیب خود با چنان شدت و غلظتی سخن می‌گوید.

---

۱. *جواهر الکلام* فی شرح شرائع الاسلام نوشته علامه شیخ محمد حسن اصفهانی است. نگ: الذریعة، شماره ۱۲۹۶.

### فتوایایی که مانع ریزش قطرات باران می شود

در زمان امام صادق علیه السلام میان دو نفر اختلافی پیش آمد و مرافعه نزد ابوحنیفه آوردند. یکی از آن دو از دیگری مرکبی کرایه کرده بود تا برای دیدار دوستی به نقطه‌ای سفر کند. اما وقتی به آن جا رفت دوستش را ملاقات نکرد؛ زیرا به نقطه دورتری رفته بود. از این رو سفر را ادامه داد تا او را ملاقات نمود. صاحب مرکب برای این مسافت بیشتر کرایه بیشتری طلب کرد ولی کرایه کننده اسب از دادن مبلغ بیشتر خودداری کرد. ابوحنیفه از آن مرد پرسید: مرکب را چه کردی؟ گفت: آن را سالم تحویل صاحبش دادم. آن مرد گفت: آری، ولی بعد از پانزده روز. ابوحنیفه از او پرسید: اکنون از این مرد چه می خواهی؟ گفت: کرایه استرم را می خواهم. پانزده روز استر را نزد خود نگه داشته است. ابوحنیفه گفت: برایت حقی نمی بینم؛ زیرا استر تو را برای رسیدن به فلان نقطه کرایه کرده بود ولی پس از آن به جای دیگری رفت. بدین ترتیب ضامن قیمت استر شد و کرایه ساقط گردید. اما وقتی استر را سالم بازگرداند و تو آن را تحویل گرفتی، پرداخت کرایه بر او لازم نخواهد بود! وقتی از نزد ابوحنیفه خارج شدند صاحب استر بسیار آزرده خاطر شده بود وزیر لب «إنا لله وإنا إليه راجعون» می گفت. در این جا ابوحنیفه با استناد به قاعده‌ای فقهی (الخراج بالضممان) که آن را به درستی نفهمیده بود، به سود آن مرد حکم کرد و حتی پرداخت کرایه اولیه مورد توافق طرفین را هم لازم ندانست.

وقتی این ماجرا را با امام صادق علیه السلام که استاد ابوحنیفه و در عین حال امام معصوم، نواده پیامبر صلی الله علیه و آله و صاحب علم آن حضرت بودند مطرح کردند، ابتدا پاسخ صحیح مسئله را ندادند. بلکه قبل از آن فرمودند:

في مثل هذا القضاء وشبهه تحبس السماء ماءها وتمنع الأرض برکاتها؛<sup>(۱)</sup> به



## احکام خدا برتر از همه چیز / ۳۵

سبب همین داوری‌ها و امثال آن است که آسمان باران نمی‌بارد و زمین برکات خود را منع می‌کند .

یعنی اگر ما گفتیم فلان کار حرام است ، در حالی که خدا آن را حرام نکرده ، یا کار حلالی را حرام اعلام کردیم ( و همین طور مکروه و مستحب و واجب ) این گفته ما - که حکم به غیر ما انزل الله است - مانع ریزش قطرات باران می‌شود و جلو برکات زمین را می‌گیرد . بنابراین وقتی کسی از ما پرسید : آیا فلان کار حلال است یا حرام ، نباید پاسخ او را از نزد خودمان بدهیم . بلکه باید از مجتهدی سؤال کرد و آن‌گاه پاسخ داد . خدای متعال احکام خود را در دست هیچ‌کس ننهاده و آن را تنها در دست پیامبر خود قرار داده و فرموده است : ( وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا )<sup>(۱)</sup> هرچه پیامبر به شما داد آن را بستانید و از هرچه شما را منع کرد ، اجتناب کنید .

انبیاء و اولیای الهی همگی در راه احکام الله به قتل رسیدند . هنگامی که محمد بن حنیفه برادر حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌خواست ایشان را از رفتن به کربلا باز دارد ، آن حضرت به او خبر دادند که جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیده‌اند که به ایشان فرمودند :

یا حسین اخرج فإن الله قد شاء أن يراك قتيلا ؛ ای حسین ، [ به سمت کربلا ] بیرون رو ؛ زیرا مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که تو را کشته ببیند .

محمد بن حنیفه گفت : إنا لله وإنا إليه راجعون ! پس اکنون که با این حال بیرون می‌روی چرا این زنان را با خود می‌بری ؟ حضرت در پاسخ فرمودند :

قد قال لي إن الله شاء أن يراهن سبايا ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند : خدا خواسته است که آنان را اسیر ببیند .<sup>(۲)</sup>

۱ . حشر ( ۵۹ ) ، آیه ۷ .

۲ . سید بن طاووس ، اللهوف علی قتلی الطفوف ، ص ۲۸ .

راستی چرا خدای متعال چنین خواسته است؟ این مطلب از آن روست که احکام الله از حضرت سیدالشهدا، حضرت زینب و حضرت ام کلثوم برتر است.

### آیا برخی از ما از امام زمان داناتریم؟!

در پاسخ کسی که می‌گوید ریختن خون در سوگ حضرت سیدالشهدا  $\text{ع}$  حرام است می‌گوییم: آیا شما از حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» فقیه‌تر و دین‌شناس‌ترید؟ آن جناب در زیارت ناحیه مقدسه خطاب به جد بزرگوارشان عرضه می‌دارند:

لأندبنك صباحاً ومساءً ولأبكينّ عليك بدل الدموع دماً؛<sup>(۱)</sup> (به خدا سوگند) بامدادان و شامگاهان بر تو سوگواری و نوحه‌گری می‌کنم و در مصیبتت به جای اشک خون از دیدگان خواهم افشانم.

آیا خونی که بر اثر سینه‌زنی و نواختن زنجیر و مانند آن از سر و سینه و کمر عزادار خارج می‌شود خطرناک‌تر است یا خونی که بر اثر گریستن بسیار از دیدگان بیرون می‌آید؟ آیا حضرت حجت از حرمت چنین کاری آگاه نیستند، ولی برخی از مردم معمولی بر حرمت آن واقفند؟!

حضرت زینب سر مبارک خود را چنان به جلو محمل کوفتند که خون از زیر مقنعه ایشان جاری شد.<sup>(۲)</sup> آیا حضرت کار حرامی مرتکب شدند؟!

### آزادی اندیشه و عمل

در اسلام، هم آزادی اندیشه وجود دارد و هم آزادی عمل. آیه شریفه (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)<sup>(۳)</sup> «در کار دین اکراه روا نیست.» ناظر به آزادی اندیشه می‌باشد و قاعده مسلم

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۳۷.

۲. همان، ج ۴۵، ص ۱۱۴.

۳. بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

## احکام خدا برتر از همه چیز / ۳۷

فقهی «الناس مسلطون علی أنفسهم؛ مردم اختیاردار خویشند.» ناظر به آزادی عمل در اسلام است. در حقیقت این قاعده از گفتار رسول خدا ﷺ - که مورد اجماع همه مسلمانان است - برداشت شده است. آن حضرت فرموده‌اند:

الناس مسلطون علی أموالهم؛<sup>(۱)</sup> اختیار اموال مردم به دست خود آنان است.

در اسلام ضرر رساندن به خود تنها در دو جا حرام است. مورد نخست مربوط به خودکشی است. این کار در اسلام جایز نیست و فقها در استدلال به آن این آیه را شاهد آورده‌اند: (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ)؛<sup>(۲)</sup> «و خودتان را با دستان خویش به هلاکت نیفکنید». هرچند این آیه در سیاق آیات جهاد وارد شده، فقها در مسئله حرمت خودکشی بدان استدلال کرده‌اند؛ زیرا امامان ما نیز قبلاً در همین مسئله بدین آیه استدلال فرموده‌اند. دلیل دیگر بر حرمت این کار این آیه شریفه است: (وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ)؛<sup>(۳)</sup> «و خودتان را نکشید».

دومین موردی که ضرر رساندن به نفس جایز نیست مربوط به جایی است که انسان به یکی از اعضای بدن یا یکی از قوای جسمی خود آسیب برساند. برای مثال جایز نیست انسان چشم خود را کور کند، یا کاری کند که موجب شود شنوایی اش از بین برود، یا یکی از انگشتان خود را بیهوده - و نه به دلیل تشخیص پزشکان و عمل جراحی و ضرورت‌های دیگر - قطع کند. هم‌چنین جایز نیست که انسان به یکی از دستگاه‌ها یا قوای جسمی خود آسیب رساند. بنابراین جایز نیست زن بچه‌دان خود را جدا کند یا دارویی مصرف کند که کاملاً عقیم شود و این مطلب درباره مرد نیز صادق است. البته متوقف کردن قوای جنسی به صورت موقت مورد نظر ما نیست؛ زیرا علما به جواز این کار فتوا داده‌اند. آنچه گفته شد همه در مورد ضرر رساندن به خود بود، اما ضرر رساندن به دیگری

۱. ابن ابی‌جمهور احسائی، عوالی الآلی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۴۹۴؛ و...

۲. بقره (۲)، آیه ۱۹۵.

۳. نساء (۴)، آیه ۲۹.

حتی اگر به اندازه یک چوب کبریت باشد جایز نیست و از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمودند :

الأو إن الله عزوجل سائلكم عن أعمالكم حتى عن مس أحدكم ثوب أخيه بأصبعه؛<sup>(۱)</sup> به هوش باشید که خدای عزوجل از شما در خصوص تمام اعمالتان پرسش خواهد کرد حتی اگر یکی از شما با انگشت خود لباس برادرش را لمس کرده باشد، مورد سؤال واقع خواهد شد .

اگر یکی از برادران دینی مان در کنارمان نشسته باشد و ما مثلاً برای دانستن جنس لباسش، بدون این که بداند، گوشه لباسش را میان دو انگشت خود لمس کنیم، اگر بدانیم راضی نیست این کارمان جایز نخواهد بود و در قیامت مسئول خواهیم بود. بلکه فقها گفته اند این کار حتی در قبال همسر نیز در صورتی که مثلاً از این کار خجالت زده شود و راضی نباشد، جایز نیست؛ زیرا حقی که مرد بر گردن زن دارد منحصرأ در دو چیز خلاصه می شود: همخوابگی، بیرون نرفتن زن از خانه بدون اجازه شوهر. بیش از این دو مورد مرد هیچ حقی ندارد و جایز نیست کم ترین ضرری به زن برساند.

اما ضرر رساندن به خود - همان طور که گفتیم - فقط در دو مورد جایز نیست که عبارتند از: خودکشی، و از کار انداختن یکی از اعضا یا قوای جسمی. مشاهده می کنیم که بازرگانان و دیگر افراد این همه در سرما و گرما رنج سفر را بر خود هموار و خود را در معرض خطرهای بی شمار قرار می دهند. این افراد چه بسا از خوراک یا خواب خود می زنند و چه بسا در کشتی دچار بیماری می شوند. این مطلب شیوه متعارفی در میان مردم است و تاکنون نشنیده ایم که با وجود این همه خطر و احتمال مرگ یا غرق شدن - جز در مواردی که هلاکت فرد قطعی است - امامان ما کسی را از این کار نهی کرده باشند. طبعاً علت این مسئله آن است که دلیلی بر حرمت این کار در دست ندارند و اصل آن

۱. شیخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۳۴۶، حدیث ۱.

است که « مردم اختیاردار جان خودند » .

خوردن غذا در حال سیری ، خوابیدن بلافاصله پس از صرف غذا ، و بسیاری از امور دیگر نیز از همین قبیل است و شارع مقدس صرفاً به مکروه دانستن آنها بسنده نموده و جز دو مورد یادشده ، چیز دیگری را حرام ندانسته است . علت این مطلب چیزی نیست جز این که مردم اختیار جانشان به دست خودشان است .

اگر مهار احکام الهی در دست مردم می بود ، هرکس بر حسب خیال و خواهش های نفسانی خود فتوا می داد و اسلام از میان ما یکسره رخت بر می بست و امروزه به چیز دیگری تبدیل شده بود !

اما تلاش های پیگیر پیامبر ﷺ و اخلاص آن حضرت در ابلاغ فرمان خدا ، و نیز خون های پاک اهل بیت  که در راه دوام و بقای احکام الله بر زمین ریخته شد ، باعث شد که دین خدا تا به امروز زنده و پویا بماند .

بنابراین وقتی از کسی مسئله ای پرسیدند و در آن تخصص نداشت ، لازم است که او را به مجتهد جامع الشرایطی حواله دهد ، یا خودش از مجتهد پیرسد و جواب را عیناً به آن فرد بازگوید . حتی وکلای مراجع نیز این حق را ندارند که از پیش خود جواب دهند و باید رأی مرجع تقلید را که حجت است انتقال دهند . دانستیم که مجتهدان برای استنباط یکی از احکام الهی وقت و نیرو صرف می کنند و چه بسا به رغم این همه تلاش به جایی نرسند و به احتیاط رفتار کنند و فتوا ندهند .

نکته دیگری که نباید از نظر دور داشت آن است که هیچ مجتهدی فتوا به حرمت هیچ یک از عزاداری های شناخته شده نداده است . بلکه بیشتر فقها فتوا به جواز و بلکه استحباب آن داده اند . بنابراین کسی که فقیه نیست این حق را ندارد که از پیش خود در خصوص حرمت یکی از اقسام عزاداری فتوا بدهد و مثلاً بگوید : سینه زنی ، شبیه خوانی ، یا نواختن زنجیر در سوگ حضرت سیدالشهدا  جایز نیست چون طی آن ، شخص به خودش آسیب می رساند .

موارد یادشده هیچ‌کدام شدتشان به اندازه خون گریستن نمی‌رسد و این‌کاری است که چشم خون‌پالایِ حضرت حجت «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» انجام می‌دهد. نه من و شما و نه هیچ‌کس دیگری فقیه‌تر از حجت خدا نیستیم. سخن غیر مجتهد حجیت ندارد و عمل کردن بر اساس آن و نقل آن شرعاً جایز نیست.

از خدای متعال مسئلت دارم که ما را به آنچه دوست دارد و می‌پسندد، موفق بدارد.

وصلی‌الله‌علی‌محمد‌وآله‌الطاهرین

## امام حسین **ع** و برپایی دین \*

با توجه به آیه شریفه :

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا... أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ )

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين

ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

خدای متعال در قرآن کریم فرموده است :

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ

إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ )؛<sup>(۱)</sup> آیینی را بر

شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود، و آنچه بر تو وحی فرستادیم و به

---

\* این گفتار در اول شعبان ۱۳۹۶ ق و در آستانه میلاد مسعود حضرت سیدالشهدا **ع** ایراد شده است.

۱. شوری (۴۲)، آیه ۱۳.

ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.

### دین خدا یکی است

دین عبارت است از شیوه رفتار و منش انسان در زندگی. بنابراین آیین یهودیت همان شیوه رفتار یهودیان، و آیین مسیحیت شیوه رفتار مسیحیان در زندگی است و به همین سان دین اسلام نشان‌دهنده شیوه رفتاری است که برای مسلمانان در زندگی ترسیم شده است. خدای متعال در آیه یادشده به مسلمانان می‌گوید که آیینی که برای آنان تشریح کرده با آیین‌هایی که برای نوح، ابراهیم، موسی و عیسی ﷺ تشریح نموده است تعارض ندارد. شیوه و راه همه انبیای الهی یکی است و همان راهی است که رسول خدا حضرت محمد ﷺ نشان داده است. از آن‌جا که پیامبران الهی همگی از سوی خدای یگانه برانگیخته شده‌اند، دین آنها نیز یگانه است. از همین رو خدای متعال می‌فرماید:

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى)؛ آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود، و آنچه بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم.

### توصیه خدا به پیامبران

اما ببینیم آنچه خدا به پیامبران بزرگوار، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت خاتم النبیین توصیه کرده است چیست؟ خدای متعال ذیل آیه یادشده می‌فرماید: (أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ)؛ «دین را برپا دارید». از نظر قواعد نحوی (أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ) بدل (وَمَا وَصَّيْنَا) می‌باشد؛ یعنی چیزی که خدای



امام حسین **ع** و برپایی دین / ۴۳

سبحان به پیامبران بزرگوار - از جمله حضرت خاتم الانبیاء **ﷺ** - سفارش کرده است برپایی دین است .

انسانی که بر پاهای خود ایستاده فعالیت‌های زندگی‌اش را به طور طبیعی انجام می‌دهد، اما بیماری که قدرت برخاستن و ایستادن روی پاهایش را ندارد چنین نیست و نمی‌تواند فعالیت‌های طبیعی خود را به درستی انجام دهد . به همین سان دین نیز اگر از صحنه زندگی دور نگاه داشته شود برپا نخواهد بود، و خدا به پیامبران سفارش کرده است که دین را برپا دارند .

### جایگاه والای سیدالشهدا **ع** در آسمان‌ها

حضرت سیدالشهدا **ع** دین جدشان رسول خدا **ﷺ** را برپا داشتند و اگر ایشان نبودند، در پیکر اسلام رمقی به جا نمی‌ماند . این مطلب چیزی است که در این گفتار آن‌را تبیین خواهیم کرد، باشد که بخشی ناچیز - هرچند به قدر سرسوزن - از مسئولیت خود را در قبال آن بزرگوار ادا کنیم . چرا که سخن گفتن از سیدالشهدا **ع** سخن گفتن از خدای سبحان و قرآن و رسالت و حق و همه فضیلت‌هاست .

خدای متعال در چند جا ماجرای «اسراء» و معراج پیامبر **ﷺ** را به آسمان‌ها بیان داشته است؛ از جمله در سوره نجم فرموده است :

(ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى )؛<sup>(۱)</sup> آن‌گاه نزدیک و نزدیک‌تر

آمد تا فاصله‌اش به قدر دو کمان یا کمتر شد .

از ابن عباس روایت شده است که گفت :

فلما بلغ **ﷺ** إلى سدرة المنتهی فأنتهی إلى الحجب فقال جبرئیل : تقدم یا

رسول الله، ليس لي أن أجوز هذا المكان ولو دنوت أنملة لأحترقت؛<sup>(۱)</sup> هنگامی که پیامبر به سدره المنتهی رسید و حجابها را درنوردید جبرئیل به آن حضرت عرضه داشت: پیش تر روای رسول خدا که مرا رخصت در گذشتن از این مکان نیست و اگر به قدر یک انگشت نزدیک تر شوم خواهم سوخت. در روایت دیگری آن حضرت می فرماید:



فلما انتهيت إلى حجب النور قال لي جبرئيل: تقدم يا محمد، وتخلّف عني. فقلت: يا جبرئيل في مثل هذا الموضع تفارقني؟ فقال: يا محمد، إن انتهاء حدّي الذي وضعني الله عزّوجلّ فيه إلى هذا المكان، فإن تجاوزته احترقت أجنحتي بتعدّي حدود ربي جلّ جلاله. فزجّ لي في النور زجة حتى انتهيت إلى ماشاء الله من علو ملكه؛<sup>(۲)</sup> وقتی به حجابهای نور رسیدم جبرئیل به من گفت: «پیش رو» و همراه من نیامد. گفتم: ای جبرئیل، در چنین موقعیتی از من جدا می شوی؟ گفت: ای محمد [ﷺ] حدی که خدای متعال برایم مقرر داشته به همین جا ختم می شود. اگر از این مکان رد شوم، به سبب تعدی از حدود الهی بالهایم خواهد سوخت. سپس در میان نور افکنده شدم و به جاهای بالایی که خدا اراده فرموده بود رسیدم.

در این جا هنگامی که خدای متعال حبیب خود را به این مرتبه والا رساند، آیات کبرای خود را به او نشان داد. خدای متعال در این باره می فرماید: (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى)؛<sup>(۳)</sup> «او پاره‌ای از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را به عیان دید». یکی از آیات بزرگی که رسول خدا ﷺ در این هنگام مشاهده کردند جایگاه والای


۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۶ (به نقل از: مازندرانی، مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۱۳۵ تا ۱۵۶).


۲. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۵، حدیث ۱.

۳. نجم (۵۳)، آیه ۱۸.

نواده ارجمندشان حضرت سیدالشهدا  و عظمت ایشان در آسمانها بود .  
از خود امام حسین  روایت است که فرمودند :

أتيت جدِّي رسول الله  فرأيت أُبَيَّ بن كعب جالسا عنده، فقال جدِّي مرحباً بك يا زينَ السماواتِ والأرضِ . فقال أُبَيُّ يا رسول الله وهل أحد سواك زينَ السماواتِ والأرضِ؟ فقال النبي : يا أُبَيُّ بن كعب! والذي بعثني بالحق نبياً، إن الحسين بن علي في السماوات اعظمُ مما هو في الأرض، واسمه مكتوب عن يمين العرش: إن الحسين مصباح الهدى وسفينة النجاة؛<sup>(۱)</sup> نزد جدم رسول خدا  رفتم و دیدم أُبَيُّ بن كعب نزد ایشان نشسته است . جدم به من فرمود: خوش آمدی ای زینت آسمانها وزمین . اُبی از آن حضرت پرسیدم: ای رسول خدا، آیا کسی جز شما زینت آسمانها وزمین است؟ ایشان فرمودند: ای اُبی بن کعب، قسم به خدایی که مرا به نبوت برانگیخته است حسین بن علی در آسمانها عظیم تر از زمین است و نام او در سمت راست عرش چنین نوشته شده است: همانا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است .

از آنچه گفتیم دانسته می شود که زائر امام حسین باید بداند که در حال زیارت در برابر چه کسی ایستاده و با چه شخصیتی در حال گفت و گو است . اگر چنین باشیم و از اهمیت این مطلب آگاهی داشته باشیم ، هنگام زیارت هیچ چیز نمی تواند ذهن ما را به خود مشغول دارد . امام صادق  فرموده اند :

من أتى الحسينَ  عارفاً بحقه كتبه الله في أعلى عليين؛<sup>(۲)</sup> کسی که به زیارت امام حسین رود و عارف به حق به ایشان باشد، خدای تعالی نام او را

۱. بحرانی، مدینه المعجز، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۱۰، حدیث ۲.

در اعلیٰ علیین مرقوم خواهد داشت .

خدای سبحان اشرف انبیا و صاحب خطاب « لولاك لما خلقت الأفلاك ؛ ای پیامبر، اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم » را به چنین میهمانی بی مانندی فرا خوانده تا از این زاد و توشه های معنوی و آیات کبرای الهی برخوردار شود و یکی از این آیات کبری این است : « حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است ». آیا ما نسبت به حق امام حسین ﷺ چنان که باید و شاید معرفت داریم ؟

نیروی محدود اندیشه ما کجا و درک عظمت امام حسین ﷺ کجا ؟ امامی که خدای سبحان او را از آیات کبری می شمارد و درباره وی می فرماید : « چراغ هدایت و کشتی نجات است ». این تعبیر سخن امام صادق ، یا امیر مؤمنان یا حضرت پیامبر ﷺ نیست ، بلکه کلام خداست که پیش از زاده شدن امام حسین ﷺ بر ساق عرش نوشته شده است . جا دارد پرسیم که چرا خدای متعال این تعبیر را که درباره نواده پیامبر است به آن حضرت نشان می دهد و آن را آیتی بزرگ می شمارد ؟ چه رازی در پس این کار نهفته است ؟ در پاسخ باید گفت : امام حسین ﷺ بهترین کسی است که آیه آغاز این گفتار و سفارش خدای متعال به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی یعنی ( أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ ) را اجرا نموده است .

آن حضرت دین خدا را برپا داشتند و شریعت جدشان را از خطر نابودی حفظ کردند . اگر سیدالشهدا ﷺ نبودند امروزه از نماز و روزه اثری برجا نبود و هیچ کس به حج خانه خدا نمی رفت ؛ زیرا بنی امیه در آستانه نابودی کامل اسلام قرار داشتند ، اما امام حسین ﷺ با خون خود و خاندانشان آن را حفظ کردند و برپای داشتند .

### نمونه ای از تلاش های بنی امیه برای نابود کردن دین

#### ● کینه معاویه نسبت به دین و مقام رسالت

معاویه بن ابی سفیان دوست و ندیمی به نام مغیره بن شعبه داشت که همانند وهم پیاله

وی بود (کند هم جنس با هم جنس پرواز).

مطرف فرزند مغیره بن شعبه می گوید:

روزی به همراه پدرم نزد معاویه رفتم. پدرم همیشه نزد او می رفت و با او گفت و گو می کرد و هنگامی که نزد من باز می گشت از او وزیرکی اش سخن می گفت و از کارهای او اظهار شگفتی می نمود. یک شب که از نزد معاویه بازگشت لب به غذا نزد واندوهگین به نظر می رسید. گمان می کردم از دست ما ناراحت شده باشد، لذا ساعتی درنگ کردم. پس از آن گفتم: چرا امشب تو را اندوهگین می بینم. گفت: پسرم، من از نزد کافرترین و خبیث ترین مردم می آیم. گفتم: منظورت چه کسی است؟ گفت: در خلوت به معاویه گفتم: یا امیرالمؤمنین دیگر سنی از تو گذشته است و پیر شده ای. کاش راه عدل و خیرخواهی پیش می گرفتی و به برادرانت بنی هاشم و به خویشاوندانت رسیدگی می کردی. به خدا قسم امروز چیزی ندارند که از آن بترسی. این کار نام نیکی برایت به جا می نهد و ثوابش برایت باقی می ماند. معاویه گفت: هیهات هیهات! به کدام نام نیک دلخوش باشم. برادر تیمی ما [یعنی ابوبکر] راه عدالت پیش گرفت و کارها کرد اما به محض آن که از دنیا رفت نامش نیز از یادها رفت. مگر این که کسی بگوید ابوبکر چنین بود. پس از او برادرمان از خاندان عدی [یعنی عمر] بر سر کار آمد و آستین بالا زد و ده سال تلاش کرد اما او نیز به محض آن که مرد، نامش نیز به فراموشی سپرده شد. مگر این که کسی از عمر یادی کند و بگوید: عمر چنان بود... اما نام ابن ابی کبشه روزانه پنج بار به بانگ بلند یاد می شود و می گویند اشهد أنّ محمداً رسول الله. با این اوصاف چه کاری می ماند و چه نامی پایدار خواهد ماند؟ نه، ای بی پدر به خدا قسم که جز به دفن کردن کامل این نام رضایت نخواهم داد.<sup>(۱)</sup>

۱. طبری، المسترشد فی الامامة، ص ۶۸۰.

● یزید و انتقام کشتگان بدر

از ماجرای فوق به طرز فکر معاویه پی بردیم . اما فرزندش یزید پس از آن که نواده رسول خدا ﷺ را به قتل رساند، اندیشه‌هایی که نهان می‌داشت فاش کرد و آشکارا گفت :

قد قتلنا القرم من ساداتهم      وعدلناه بسیدر فاعتدل  
لعبت هاشم بالملک، فلا      خبرٌ جاء ولا وحیٌ نزل؛<sup>(۱)</sup>

سالار قوم و سرور خاندانشان را کشتیم . این کار را به تاوان کشتگان بدر انجام دادیم و اکنون بی حساب شده‌ایم [ و کشته‌هایمان برابر شده است ] .

بنی‌هاشم شوکت شاهی را به مسخره گرفتند . نه خبری از آسمان نازل شده و نه وحی‌ای فرود آمده است .

وی در ابیات دیگری گفته است :

لما بدت تلك الحمول، واشرقت      تلك الرؤوس علی ربا جیرون  
نعب الغراب فقلت: قل أو لا تقل      فقد قضیت من الرسول دیونی؛<sup>(۲)</sup>

هنگامی که آن شتران و نیز آن سرها از فراز تپه « جیرون » پدیدار شدند، کلاغ بانگ برآورد . گفتم: می‌خواهی بانگ کن و می‌خواهی نکن؛ چرا که من تقاص خود را از پیامبر به تمامی ستاندم .

یعنی یزید هنگامی که نواده پیامبر ﷺ را به شهادت رساند، انتقام اجداد کافر خود را که در جنگ بدر کشته بودند، از رسول خدا گرفت . گویا یزید کل ماجرا را صرفاً نزاعی میان دو قبیله می‌دید و از نظر او وحی، یا دین یا نبوت وجود خارجی ندارد، و بهشت و دوزخ در کار نیست .



۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۴.

۲. ابن‌الدمشقی، جواهر المطالب فی مناقب الإمام علیؑ، ج ۲، ص ۳۰۱.



● خلیفه‌ای که دوست داشت بر بام کعبه فسق و فجور کند!

نمونه سوم مربوط به یکی دیگر از خلفای بنی‌امیه یعنی « ولید بن یزید » است . ابن اثیر می‌گوید : ولید بن یزید برای خود ندیمانی انتخاب کرد . هشام برای آن‌که او را از آن ندیمان جدا کند او را متولی امور حج نمود ... ولید چند سگ را در صندوق‌هایی نهاد و به همراه خود برد . او گنبدی به اندازه کعبه ساخت تا آن‌را روی کعبه قرار دهد . هم‌چنین به همراه خود شراب برد و قصد داشت که آن گنبد را روی کعبه نصب کند و درون آن به می‌گساری بپردازد .<sup>(۱)</sup>

از دیگر ماجراهای او این است که در حال مستی با کنیزی هم‌بستر شد . هنگامی که مؤذنان اذان گفتند سوگند یاد کرد که باید آن کنیز پیش نماز مردم شود . آن کنیز لباس‌های ولید را به تن کرد و چهره خود را پوشاند تا مردم او را نشناسند و در حالی که مست و جنب و آلوده به نجاسات بود جلو مسلمانان نماز خواند .<sup>(۲)</sup>

از چنین ماجراهایی دانسته می‌شود که چگونه امام حسین  دین جد خود را از چنگال امویان نجات داد و چگونه وصیت خدا را به پیامبر اولوالعزم تحقق بخشید . از این روست که رسول خدا  مشاهده فرمودند که بر ساق عرش نوشته شده است :

« حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است » .

آیا نه این است که هر نمازی که روی کره زمین خوانده می‌شود ، مدیون امام حسین  است ؟ آیا خون مبارک ایشان بر کعبه و بیت الحرام حق ندارد ؟ اگر از خودگذشتگی و کوشش آن جناب و خون ایشان نبود امروزه نه نماز و روزه‌ای وجود داشت و نه خمس و زکاتی پرداخت می‌شد ، و نه از دیگر احکام اثری برجا مانده بود . آنچه گفتیم مشتی از خروار بود . تاریخ را بنگرید تا ببینید امویان می‌خواستند چه بلایی بر سر اسلام بیاورند ، و نقش امام حسین  چه بوده است .

۱. الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۴۶۷ ( ذکر بیعة الولید بن یزید ) .

۲. مازندرانی ، شرح اصول الکافی ، ج ۵ ، ص ۱۴۳ .

تاریخ را مطالعه کنید تا بدانید چرا خدای متعال از زبان پیامبر درباره امام حسین فرموده است: « حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است ».



### حسینُ منی و أنا من حسین

از آنچه گذشت تفسیر این حدیث رسول خدا ﷺ دانسته می‌شود که می‌فرمایند: « حسینُ منی و أنا من حسین؛<sup>(۱)</sup> حسین از من است و من از حسینم ».


این‌که امام حسین از پیامبر و نواده اوست جای بحث ندارد، اما چگونه ممکن است جد از نواده، یعنی پیغمبر از امام حسین باشد؟ بی‌تردید منظور پیامبر ﷺ از این سخن استمرار رسالت ایشان است، و این حدیث شریف نبوی برگرفته از همان جمله‌ای است که بر ساق عرش الهی نقش بسته است. زیرا بقای نام پیامبر ﷺ و این‌که روزانه چند بار از فراز گلدسته‌ها ندای « اشهد أن محمداً رسول الله » گفته می‌شود، نتیجه فداکاری‌های امام حسین ﷺ است. اگر آن جناب نبودند، معاویه و یزید و پس از آنان آل مروان این نام را یکسره می‌زدودند، و جاهلیت از نو باز می‌گشت. معاویه چنین نقشه پلیدی در سر داشت، ولی از آن‌جا که خدا می‌خواست از طرق و اسباب طبیعی - و نه غیبی - دین خود را نجات دهد مشیت او بر این تعلق گرفت که امام حسین را کشته ببیند. از این جاست که می‌گوییم نجات دین خدا وابسته به خون امام حسین ﷺ بود و اگر شهادت امام حسین و اهل بیت ایشان نبود، از اسلام اثری برجا نمی‌ماند و تاریخ گواه این مدعاست.

بنابراین هر مسجدی که امروز وارد آن می‌شویم مدیون حسین است و هر نماز، روزه، امر به معروف، نهی از منکر، نیکی به پدر و مادر و هر عمل مخلصانه‌ای که به جا آورده می‌شود و حتی نام مبارک رسول خدا ﷺ هنگامی که از فراز مأذنه‌ها گفته می‌شود، همه و همه از حسین ﷺ است و این معنای این سخن رسول خداست که فرمودند: « أنا من حسین ».





اگر حسین نبود نام رسول خدا  - همچنان که معاویه آرزو داشت - همانند نام ابوبکر و عمر می بود و حداکثر گاهی از ایشان نیز یاد می شد و می گفتند: محمد چنین و چنان بود. اما این که نام ایشان روزانه پنج بار در اذان گفته می شود و با تعالیم ایشان نظیر نماز، روزه، مساجد، حج و تمام دین قرین است مرهون خون سیدالشهدا  است. اکنون معنای این جمله که در زیارت آن حضرت بر زبان می آوریم روشن تر می شود: «أشهد أنك قد أقيمت الصلاة؛ گواهی می دهم که تو نماز را برپا داشتی»؛ زیرا اگر آن حضرت نبودند، هیچ کس نماز نمی گزارد.

مرحوم شیخ محمد شریعت یکی از علمای شیعه و معاصران ماست که در نجف اشرف و کربلای معلا می زیست و اصل ایشان از کراچی بود. او با کشیشی مسیحی دوست بود و از قول ایشان می گفت:

شما شیعیان شخصیتی چون امام حسین  را دارید ولی چنان که باید از آن استفاده نمی کنید. اگر حسین از آن ما بود در هر وجه از زمین به نام ایشان منبری می نهادیم تا مردم را گرد آن جمع کنیم و دینمان را تبلیغ نماییم و همه انسان های روی زمین را به سوی ایشان فرامی خواندیم.

### وظیفه ما در قبال سیدالشهدا

در این جا سه پیشنهاد و سفارش ارائه می کنم که امید است با عمل به آنها بخشی از کوتاهی هایمان در قبال سیدالشهدا  جبران شود:

نخست آن که چند روز مانده به میلاد مسعود آن حضرت، خانواده، همکاران، بستگان و همه کسانی را که با آنان ارتباط دارید از این نکته آگاه کنید که روز سوم شعبان روز میلاد امام حسین  است. اگر بگویم بسیاری از مسلمانانی که میان آنان زندگی می کنیم از این مطلب ناآگاهند مبالغه نکرده ام!

دوم آن که در روز میلاد آن حضرت خانواده و فرزندانمان را با یکی از اندیشه ها یا

آموزه‌های (هرچند ساده) اهل بیت علیهم‌السلام و به ویژه صاحب این روز یعنی امام حسین آشنا کنیم تا با مهر اهل بیت پرورش پیدا کنند .

سوم آن‌که در روز میلاد مبارک ایشان اظهار شادی نماییم و با دادن هدیه و شیرینی به خانواده و همکاران و همسایگانمان این شادی را نشان دهیم .

عمل کردن به این سه سفارش کم‌ترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم و کم‌ترین چیزی که از ما انتظار می‌رود تا بدین ترتیب دوستدار امام حسین علیه‌السلام به شمار آییم .

اما شایستگی‌ها و قابلیت‌هایی که داشتن آنها موجب می‌شود از پیروان امام حسین به شمار آییم ممکن است از سطح ما برتر باشند؛ زیرا امام حسین علیه‌السلام دین خدا را اقامه فرمودند، در حالی که می‌بینیم محیط پیرامون ما آکنده از محرمات است و فرزندان و خانواده ما واجبات خود را ادا نمی‌کنند، و با همه این احوال متأسفانه برخی از ما هم چنان بی‌اعتنائیم! وقتی یکی از فرزندانمان دچار یک بیماری جسمی می‌شود بی‌درنگ در پی درمان وی برمی‌آییم . خوب است به همان اندازه که به بیماری‌های جسمی توجه داریم، در بهبود بیماری‌های روحی نیز تلاش کنیم . برای این کار باید از هم اکنون در راه گسترش محبت سیدالشهدا علیه‌السلام و اندیشه ایشان و سپس عمل کردن بر اساس آن تلاش کنیم .

از خدای متعال مسئلت دارم که ما را بدین مهم موفق بدارد .

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين

## سیره امام زین العابدین \*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

خدای حکیم در قرآن فرموده است :


(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛<sup>(۱)</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و پیامبر را اطاعت کنید و از اولوالامر فرمان برید.

### درآمد

مسلمانان با وجود گوناگونی مذاهب اسلامی برای نکتته اتفاق نظر دارند که آیه یادشده

---

\* این گفتار در ۲۸ محرم الحرام ۱۳۹۹ ق سالروز شهادت مظلومانه حضرت سیدالسادین  ایراد شده است.

۱. نساء (۴)، آیه ۵۹.

در حق ائمه مسلمین، یعنی امامان دوازده گانه اهل بیت نازل شده است که حضرت امیرالمؤمنین علی و فرزندان وی **۱۱** می باشند.

معنی آیه روشن است و دلالت بر وجوب اطاعت از رسول خدا **۱۲** و دوازده امام **۱۳** پس از اطاعت از خدای متعال دارد؛ چرا که منظور از (أُولَى الْأَمْرِ) در این آیه کسانی است که خدای متعال امور مسلمانان را در دست آنان نهاده است.

در این آیه نکته‌ای وجود دارد که پس از بررسی آن، به بحث از نقش امام سجاد **۱۴** می پردازیم.

در آیه شریفه فوق هنگام دعوت به فرمانبرداری از پیامبر **۱۵** فعل امر (أَطِيعُوا) تکرار شده، ولی قبل از (أُولَى الْأَمْرِ) و دعوت به اطاعت از آنان، تکرار نشده است؛ دلیل این مطلب چیست؟ به عبارت دیگر چرا خدا نفرموده است: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (بدون تکرار «أَطِيعُوا»)، یا چرا نفرموده است: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أُولَى الْأَمْرِ)؛ یعنی چون کسانی که اطاعتشان واجب است سه مورد می باشند چرا سه بار لفظ (أَطِيعُوا) را تکرار نفرموده است؟

محققان در تفسیر این معنا گفته اند که خدای متعال در این آیه پس از گفتن (أَطِيعُوا اللَّهَ ...)، «رسول و اولی الامر» را با فعل مستقل و جدیدی از خدا جدا کرده و فرموده است: (... وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ). هدف از این اسلوب توجه دادن به این نکته است که اطاعت از خدا با اطاعت از دیگران تفاوت دارد، هر چند این دیگران از جمله کسانی باشند که اطاعت آنان واجب است؛ مانند پیامبر و اولی الامر. کسانی که به بلاغت و ادب عربی آشنایی دارند به خوبی بر این نکته واقفند که تکرار یک کلمه در مقام عطف (مانند آن که بگوییم: حسن آمد و حسین آمد و محسن آمد) بی شک اشاره به تغییری جزئی در معنا دارد. از سوی دیگر عدم تکرار (مانند آن که بگوییم: حسن و حسین و محسن آمدند) نشان دهنده همسانی و همانندی فعلی است که به این چند نفر نسبت داده ایم. در این جا نیز وقتی خدای متعال می فرماید: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ

مِنْكُمْ) و برای خدا یک (أَطِيعُوا) و برای پیغمبر و اولی‌الامر یک (أَطِيعُوا) ی دیگر آورده، نشان‌دهنده آن است که فرمانبرداری از خدا یک چیز است و فرمانبرداری از پیامبر و اولی‌الامر یک چیز دیگر. از سوی دیگر جدا نکردن پیامبر و اولی‌الامر با یک فعل جدید اشاره‌ای به این مطلب دارد که این دو از یک جنس‌اند و اصل در طاعت، طاعت خدای سبحان است، و فرمانبرداری از پیامبر و اولی‌الامر فرع طاعت الهی است؛ زیرا خدای متعال کسی است که ما را آفریده و از «ناچیز» به «چیز» بدل کرده و ما را مالک چیزهای فراوان نموده است. خدا به ما تندرستی، نیرو، ثروت، آبرو و همه چیز بخشیده و پس از آن که ما را از عدم به وجود آورده همه نیروهای خلقت را رام ما کرده است. خدای متعال می‌فرماید:

(هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا)؛<sup>(۱)</sup> او خدایی است که همه

موجودات روی زمین را برای شما آفرید.

خدای متعال همچنان که در آیات دیگر فرموده است خورشید و ماه و خشکی و دریا و همه چیز را مسخر ما نموده است. از این رو بر ما واجب است از خدای متعال که ما را آفریده و هستی بخشیده و همه چیزمان داده فرمانبرداری کنیم. بنابراین طاعت و فرمانبرداری در اساس از آن خداست، و اگر خدا ما را به اطاعت فرمان رسول خدا ﷺ امر نکرده بود، فرمانبرداری از آن حضرت بر ما واجب نبود. زیرا آن حضرت نیز آفریده خداست ولی از آن جا که خدا ما را به اطاعت از ایشان امر کرده، اطاعت از ایشان بر ما واجب و لازم شده است. در حقیقت اطاعت از پیامبر و امام اطاعت از خداست و اگر خدا ما را به اطاعت از بنده دیگری امر می‌فرمود، از او نیز اطاعت می‌کردیم. ما از آن رو معتقد به امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و نیز امامت امام حسن و امام حسین و نیز دیگر امامان ﷺ هستیم که خدای متعال خود، ما را بدان فرمان داده

است و اگر به جای اطاعت از علی بن ابی طالب و فرزندان بزرگوار ایشان ﷑ ما را به فرمانبرداری از افراد دیگری امر می فرمود، فرمان می بردیم و از آنان اطاعت می کردیم. بنابراین طاعت الهی اصیل، و طاعت پیامبر و امام فرع طاعت الهی است. چون فرمان خدا واجب است و ما را به طاعت آنان فرمان داده، طاعت آنان نیز - برای فرمانبرداری از خدا - واجب شده است.

از آن جا که طاعت نبی و امام در یک سیاق قرار دارد، خدای متعال با کلمه (أَطِيعُوا) آن دو را از هم جدا نکرده است؛ بر خلاف طاعت الهی که به دلیل تفاوت آن با طاعت پیامبر و امام با لفظ (أَطِيعُوا) از آن جدا شده و فعل مستقلی برای آن آورده شده است.

#### ائمه نور واحدند

بی شک امام زین العابدین ﷑ در شمار اولی الامر و کسانی است که خدای متعال به طاعت آنان فرمان داده است. بنابراین باید معرفت خود را نسبت به آن امام همافزایش دهیم. اغلب ما به دلیل جنگ ها، شجاعت، خطبه های غرا، و ادوار گوناگون حیات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷑، چیزهای بسیاری درباره ایشان می دانیم. همچنین امام حسین ﷑ را با جهاد و از خودگذشتگی آن حضرت در راه خدا و کوشش ایشان برای پایداری دین خدا می شناسیم. ولی برخی از ما چه بسا از حضرت زین العابدین ﷑ و دیگر امامان بزرگوار که از نسل ایشانند، چیز زیادی ندانیم و همین قدر آگاه باشیم که آنان امامانی «مفترض الطاعة» اند؛ یعنی اطاعت فرمان آنان بر ما واجب است. در حالی که بر ما لازم است که نقش هر امام را بشناسیم و بدانیم که گوناگونی دستاوردها و شیوه زندگی، و تعامل آنان با مردم و پیش آمدهای روزگار ناشی از گوناگونی اوضاع و احوال و همچنین اختلاف مسئولیت های دینی است که بر حسب روزگار هر یک از امامان بر روش آنان نهاده شده بود. از آنجا که زمان ها متفاوت بود، شیوه رفتار هر یک از امامان نیز بر حسب عصری که در آن می زیستند، متفاوت بود و با شیوه امامی که در روزگار دیگر و شرایط



سوره‌های مکی بیشتر رنگ اعتقادی دارند و در آنها بیشتر به مسائل معاد، نبوت، امامت، و اصول دین پرداخته شده است، در حالی که سوره‌های مدنی عمدتاً احکام اسلام و فروع دین نظیر مسائل تیمم، وضو، نماز، روزه، زکات، حج، ارث، قضا، حدود، دیات، نکاح، طلاق، و دیگر احوال شخصیه مانند عقود، بیع، معاملات و جز آن را دربر دارد. اما وجود این تفاوت هرگز بدین معنی نیست که در قرآن اختلاف و چندگانگی راه دارد، بلکه قرآن کتابی واحد است که از سوی خدایی واحد بر پیامبر واحدی نازل شده است. علت این تنوع فضا در قرآن این است که شرایط شهر مکه، آیات و موضوعات مربوط به عقیده و اصول را اقتضا می‌کرد، در حالی که شرایط مدینه مقتضی بیان قوانین و احکام بود.

بنابراین همچنان که اختلاف موضوعات قرآن به مفهوم وجود دوگانگی در آن نیست، تفاوت سیره پیامبر و معصومین **ﷺ** نیز چنین است و ناشی از اختلاف شرایط و مقتضیات روزگار می‌باشد. از این رو ما بر این باوریم که اگر حضرت سیدالشهدا **ﷺ** به جای امام حسن مجتبی **ﷺ** بودند، بی‌تردید با معاویه پیمان آتش بس می‌بستند و اگر امام حسن **ﷺ** به جای امام حسین **ﷺ** بودند، همانند برادر گرامی خود با یزیدین معاویه کارزار می‌فرمودند. این مطلب درباره بقیه امامان اهل بیت **ﷺ** نیز صادق است و کسی که از تاریخ آن بزرگواران اندکی آگاهی داشته باشد این حقیقت را درک و تصدیق خواهد نمود.

### نقش امام سجاد **ﷺ**

پرسشی که در این جا ممکن است به ذهن بسیاری از افراد برسد این است که نقش امام سجاد **ﷺ** و شیوه ایشان در طی زندگانی شریفشان چه بود؟ البته پرسش دیگری که به ذهن می‌رسد این است که چرا باید نقش هر کدام از امامان و سیره آنان را بشناسیم؟ در پاسخ باید گفت: «امام» به معنای پیشوا و کسی است که پیروی از او بر ما لازم است. حضرت امیرالمؤمنین علی **ﷺ** می‌فرمایند:



ألا وإن لكل مأموم إماما يقتدى به ويستضيء بنور علمه...؛<sup>(۱)</sup> بدانید که هر پیروی پیشوایی دارد که او را سرمشق خود قرار می‌دهد و از نور دانش او روشنی می‌گیرد.

بنابراین شناخت سیره امام برای سرمشق‌گرفتن از حضرتش و هدایت یافتن به واسطه او بر ما واجب است. همچنین در حدیث شریف درباره امام جماعت آمده است:

إِنَّمَا جَعَلَ الْإِمَامَ لِيُؤْتَمَّ بِهِ فَلَا تَخْتَلَفُوا عَلَيْهِ. فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا... وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا...؛<sup>(۲)</sup> امام را از آن رو نهاده‌اند که مردم از او پیروی کنند. بنابراین از ناهمگونی و ناسازگاری با وی بپرهیزید و چون به رکوع رفت شما نیز به رکوع روید و چون سجده نمود، شما هم سجده به جای آورید.

بنابراین چه سود که امام سجاد ﷺ پیشوای ما باشد، ولی از سیره ایشان چیزی ندانیم؟ شایسته است که هرچند به نحو مختصر درباره سیره اهل بیت ﷺ مطالعه کنیم؛ زیرا اسلام و ایمان ما با معرفت امام‌گروه خورده و به شناخت کسانی که خدا به طاعتشان فرمان داده منوط است.

یکی از کتاب‌هایی که در این مجال شایسته خواندن است صحیفه سجادیه حضرت امام زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین ﷺ است. این کتاب کم‌برگ ولی پر بار کتابی است که علمای بسیاری عمر خود را برای درک ژرفا و کشف معانی بلند آن سپری کرده و می‌کنند. از این رو شایسته است که موشکافانه و همراه با تدبّر خوانده شود تا خواننده دریابد که امام سجاد چه کسی بود و اهل بیت ﷺ چه شخصیت‌هایی داشتند.

اما در خصوص نقش امام سجاد ﷺ و شیوه آن حضرت باید گفت که ایشان خدمات و دستاوردهای فراوانی عرضه داشته‌اند که در این مجال فقط به سه عنوان زیر به نحو

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۴۵ (نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف).

۲. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۴۹۲ (باب ۳۹ - وجوب متابعة المأموم الإمام).

مختصر اشاره می شود :

۱. خریداری بردگان و تربیت آنان بر اساس فرهنگ اسلامی و سپس آزاد نمودن آنان؛
  ۲. آموزش مسائل شرعی، دعاها، و فرهنگ اسلامی به مردم؛
  ۳. پرورش خواص خاندان واصحابشان در مسیر جهاد و مبارزه.
- اما پیش از ورود به این بحث، به عنوان مقدمه، از توطئه‌ها و نقشه‌های پلید بنی‌امیه برای نابودی اسلام به نحو مختصر سخن خواهیم گفت تا شرایط روزگار امام سجاد (ع) را که با حکومت امویان همزمان بودند بهتر بشناسیم.

### نقشه‌های پلید امویان برای نابودی اسلام

امویان از همان ابتدا یعنی از روزگار ابوسفیان - که بزرگ این خاندان بود - آشکارا اظهار بی‌دینی می‌نمودند و اسلام را یکسره واز بیخ و بن رد می‌کردند. برای نمونه روزی ابوسفیان پس از این‌که مطمئن شد غریبه‌ای در مجلس نیست گفت: «قسم به کسی‌که ابوسفیان به او سوگند می‌خورد، نه بهشتی وجود دارد، و نه دوزخی در کار است». (۱) فرزندش معاویه نیز که بنیان‌گذار دولت اموی بود، برای از بین بردن نام مبارک رسول خدا تلاش می‌کرد و یکی از هم‌پیاله‌ها و ندیمان وی تصریح کرده است: یک روز معاویه وقتی صدای موذن را شنید که می‌گفت، «اشهد أن محمداً رسول الله» گفت: «لا والله إلا دفناً دفناً؛ به خدا قسم که جز به دفن کردن این نام رضایت نخواهم داد» (۲).



---

۱. شعبی می‌گوید: هنگامی که عثمان به خانه خود رفت بنی‌امیه نزد او گرد آمدند تا این‌که اتاق پر شد. سپس در را بستند و ابوسفیان بن حرب گفت: غریبه‌ای در میانتان هست؟ گفتند: نه. گفت: ای بنی‌امیه، خلافت را چون گوی برابید. قسم به آنچه ابوسفیان بدان سوگند می‌خورد نه غذایی وجود دارد، نه حسابی، و نه بهشت و دوزخی در کار است و نه حشر و قیامت. نگ: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۳ (من أخبار یوم الشوری و تولیة عثمان).


۲. این ماجرا در گفتار پیشین به تفصیل ذکر شده است. نیز نگ: کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۵.

پس از او یزید نیز آشکارا راه کفر و فسق و گمراهی گرفت. یکی از اشعاری که نشان‌دهنده کفر آشکار وی می‌باشد، این بیت است:

لعبت هاشم بالملك فلا                      خبرٌ جاء ولا وحى نزل<sup>(۱)</sup>

وی بساط قمار و شراب گسترد و در محفل عام به می‌گساری پرداخت. باری، یزید بن معاویه نیز همچون پدرش به ارتکاب منکرات می‌پرداخت و همچون او این‌کارها را پنهانی انجام می‌داد. او برای این‌کار از شام به روستایی در جنوب لبنان و نزدیک نبطیه می‌رفت. این روستا که تا به امروز همچنان وجود دارد «حوارین» نام دارد و دو بیست‌الی سیصد کیلومتر با شام فاصله دارد. اما او پس از به شهادت رساندن سیدالشهدا  گمان کرد که عرصه برایش خالی شده و رویاهای پدر و پدربزرگش تحقق یافته است. از این‌رو در عین این‌که مدعی خلافت رسول خدا  بود، کارهای زشت و پنهان گذشته را آشکارا در برابر چشم مسلمانان انجام داد. هدف وی از این کار تخریب چهره اسلام و بدنام کردن آن بود.

---

۱. آورده‌اند که وقتی کاروان اسیران کربلا را نزد یزید حاضر کردند با چوب خیزران بر لب و دندان مبارک سیدالشهدا  می‌نواخت و این ابیات ابن‌الزبیری را می‌خواند:

ليت اشياخى بسدر شهدوا	جزع الخرج من وقع الأسل
لاهلوا واستهلوا فرحاً	ثم قالوا يا يزید لا تُشَل
قد قتلنا القرم من ساداتهم	وعدلناه بسدر فاعتدل
لعبت هاشم بالملك فلا	خسرٌ جاء ولا وحى نزل
لست من خندف إن لم انتقم	من بنى أحمد ما كان فعل؛

ای کاش نیاکان من که در جنگ بدر جزع و فزع قبیله خزرج را از آن زد و خوردها مشاهده نمودند اکنون این‌جا بودند و می‌دیدند که چگونه از حسین انتقام آنان را گرفتیم.

اگر این‌جا بودند و این ماجرا را می‌دیدند، اظهار خرسندی و شادی می‌کردند و می‌گفتند: «ای یزید، دست مریزاد!».

ما سرور و سالار آنان را به کیفر کشتار بدر کشتیم و اکنون تسویه حساب کردیم و بی حساب شده‌ایم.

بنی‌هاشم شوکت شاهی را به بازی گرفتند، نه خیر از آسمانی نازل شده و نه وحی‌ای در کار است.

از نسل «خندف» [یکی از مادربزرگ‌های معاویه] «نیستم اگر انتقام کارهای احمد را از فرزندانش نگیرم.

(سید کاظم قزوینی، زینب کبری از ولادت تا شهادت، ص ۳۳۴).

اقدام دوم امویان مبارزه با اهل بیت  $\text{علیهم السلام}$  و تلاش برای جدا کردن آن بزرگواران از مردم و تخریب چهره آنان بود. آنها این کار را از روش‌های ناپسند و ذلیلانه‌ای چون دشنام دادن امیرالمؤمنین  $\text{علیه السلام}$  روی منبرها پی گرفتند. علامه مجلسی به نقل از ربیع الأبرار زمخشری آورده است: در زمان بنی‌امیه بیش از هفتاد هزار منبر وجود داشت که گویندگان از فراز آن علی بن ابی طالب را لعن می‌کردند؛ زیرا معاویه این کار را در میان آنان سنت نهاده بود. در اشاره به همین معناست که شیخ احمد حفظی شافعی در ارجوزه خود گفته است:

وقد حکى الشيخ السيوطى أنه      قد كان فيما جعلوه سنة  
سبعون ألف منبر وعشرة      من فقهين يلعنون حيدرة؛<sup>(۱)</sup>

شیخ سیوطی حکایت کرده است: از جمله چیزهایی که آن را سنت قرار دادند این بود که از فراز هفتاد هزار و ده منبر حضرت امیرمؤمنان حیدر را لعن می‌کردند. سومین اقدام امویان استوار کردن پایه‌های حکومت خود از طرق گوناگون و به زشت‌ترین شیوه‌ها بود. یکی از دانشمندان غربی می‌گوید: نیرومندترین حکومتی که پس از وفات رسول خدا  $\text{صلی الله علیه و آله}$  زمام امور را به دست گرفت حکومت بنی‌امیه بود. به عبارت دیگر حکومت امویان از حکومت عباسیان، عثمانی‌ها، ادارسه، حمدانیان، فاطمیان و دیگر حکومت‌ها نیرومندتر و استوارتر بود. امویان پایه‌های حکومت خود را به گونه‌ای استحکام بخشیدند که براندازی حکومتشان کار آسانی نباشد ولی مشاهده می‌کنیم که دوره حکومت این سلسله از مدت حکومت سلسله‌هایی که پس از آن بر سر کار آمدند کوتاه‌تر بود و علت این امر چیزی جز ستم‌ها و انحرافات بنی‌امیه، وفاش شدن زود هنگام ماهیت آنان نبود.

امام سجاد  $\text{علیه السلام}$  نقش مهمی در سرنگونی حکومت بنی‌امیه داشتند. در حقیقت

۱. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۷۸ (باب ۱۷ - ما ورد فی معاویة و ...).

حضرت سیدالشهدا (ع) جرقه نخست را زدند و حضرت زین العابدین (ع) این مسیر را پی گرفتند تا این که کار به فروپاشی این حکومت ستمگر و محو همیشگی آن منجر شد.

### برخی از دستاوردهای امام سجاد

شیوه امام زین العابدین (ع) همانند شیوه پدرشان حضرت سیدالشهدا (ع) نبود؛ زیرا کافی بود تا یک کلمه علیه نظام بر زبان آرد تا دژخیمان حاکم به زندگی مبارک ایشان خاتمه دهند. از این رو آن حضرت شیوه های دیگری پیش گرفت که در ادامه به برخی از آنها اشاره می شود:

#### ۱. خرید بندگان و آزاد کردن آنان

امام سجاد (ع) بندگان و کنیزان بسیاری می خرید. ایشان باغات و خانه هایی در اختیار داشت که اغلب آنها ملک خاص حضرت بود.

از آن میان می توان به زمین هایی اشاره کرد که از جدشان حضرت امیرالمؤمنین (ع) به ایشان رسیده بود و هرچند معاویه خواستار خرید آنها بود، امام حسین از فروش آن زمین ها خودداری نمودند. البته حضرت امیرالمؤمنین (ع) آن اراضی را به امام حسن و پس از ایشان به امام حسین (ع) هدیه داده بودند و آن بزرگواران می توانستند در صورت نیاز آن زمین ها را به فروش برسانند. اراضی یاد شده وسعت زیادی داشت و امیرالمؤمنین با دست مبارکش آن ها را شخم زده و زراعت و آبیاری کرده بودند. هنگامی که این زمین ها به ملکیت امام سجاد (ع) درآمد، آن حضرت در این زمینه از آنها بهره برداری فرمودند. ایشان زمین های یاد شده را از بردگان و کنیزانی پر می کردند که کاری نداشتند. البته به جز عده محدودی که خدمت می کردند. هدف حضرت از این اقدام این بود که این بردگان و کنیزان با مشاهده سیره آن حضرت دچار تحول شوند. ایشان پس از گذشت یک سال، آن عده از کنیزان و بردگان را که از بینش و منش امام چیزها آموخته بودند و به اندازه ای

متحول شده بودند که بتوانند به تنهایی نقش مثبتی در جامعه ایفا کنند، آزاد می‌فرمودند. این کنیزان و بردگان پس از آزاد شدن، از سیره، عبادت، زهد و تقوای امام سخن می‌گفتند و اسلام صحیحی را که از نحوه رفتار امام لمس کرده بودند، میان مردم گسترش می‌دادند. برای نمونه یکی از کنیزان امام درباره ایشان گفته بود: «هیچ شبی برایشان بستری نگسترده و هیچ روزی برایشان غذا نیاوردم»<sup>(۱)</sup>؛ یعنی روزها همیشه روزه بودند و همه شب‌ها را به شب زنده‌داری می‌گذراندند.

### شنیدن کی بُود مانند دیدن

بی‌شک دیدن هرگز مانند شنیدن نیست و دیدن بی‌واسطه و مستقیم یک چیز به مراتب اثرگذارتر از شنیدن است. کسانی که در مجالس عزاداری شرکت می‌کنند با هربار شنیدن مصیبت گریه نمی‌کنند؛ زیرا مصیبت سیدالشهدا علیه السلام و خاندان ایشان را بارها و بارها شنیده‌اند و از این رو هرچند دل آنان به درد می‌آید، این درد به حدی نیست که اشک از چشمانشان سرازیر شود. اما اگر همین مصیبت‌ها یا بخشی از آن به نحوی در برابر آنان نمایش داده شود (و برای نمونه مانند مجالس تعزیه خوانی کودکانی که شیرخواره را نماد طفل شش‌ماهه امام حسین علیه السلام قرار دهند) به محض دیدن چنین صحنه‌ای، اشک از دیدگان افراد سرازیر می‌شود. علت این امر آن است امور دیداری به مراتب اثرگذارتر از امور شنیداری است.

گفته‌اند دیدن یک تصویر بهتر از خواندن صد کتاب است؛ به عبارت دیگر اگر درباره یک موضوع صد کتاب بخوانیم، و سپس تصویری مرتبط با آن موضوع را مشاهده کنیم،

---

۱. آورده‌اند که پس از شهادت امام سجاد علیه السلام، از یکی از کنیزان ایشان خواستند امام را وصف کنند. گفت: سخن کوتاه کنم یا به تفصیل بازگویم؟ گفتند: به اختصار بگو. گفت: هیچ روزی برایشان سفره غذا، و هیچ شبی بستر خواب نگسترده‌ام.

تأثیری که مشاهده آن تصویر در ما ایجاد می‌کند به مراتب بیش از تأثیر مطالعه صد کتاب است. ممکن است اثر مطالعه صد کتاب بیش از چندماه یا - در خوش‌بینانه‌ترین حالت - چندسال نیاید، ولی تأثیری که مشاهده تصویر در ذهن بیننده به جای می‌گذارد چه بسا تا ابد پایدار ماند.

گفتیم یکی از اقدامات امام سجاد  $\text{علیه السلام}$  آزاد سازی بندگان بود. حضرت این بردگان را می‌خرید تا با «مشاهده» مستقیم پارسایی و تقوای ایشان، دگرگون شوند و پس از آزاد شدن، آنچه با چشم خود دیده‌اند به نوبه خود به جامعه منتقل نمایند.

یکی از یاران امام سجاد  $\text{علیه السلام}$  گفته است: به امام که مهیای خواندن نماز شده بود می‌نگریستم. هنگامی که آن جناب قامت بست تمام موهای بدنم راست شد؛<sup>(۱)</sup> این بدان معنی است که صرف تکبیرة الاحرام امام برای ایجاد دگرگونی در بیننده کافی بوده است. ماتکبیرة الاحرام و شیوه قرائت امام را ندیده‌ایم. ولی این رفتارهای امام حقیقتاً جای آن دارد که انسان‌ها را دگرگون سازد. اگر این ویژگی تحول‌آفرینی در حرکات و سکنات ایشان نبود، این همه برده و کنیز دچار تحول عمیق روحی نمی‌شدند و پس از آزادی حامل گوهرهای ارزشمند حکمت و اخلاق نمی‌بودند.

ما نیز برای نماز قامت می‌بندیم ولی تکبیرة الاحرام امام از نظر اخلاق و خشوع با تکبیرة الاحرام ما تفاوت دارد و از همین روست که آن تأثیرشگرف را در بیننده به جا می‌نهد.

### آیت الله بروجردی

آیت الله بروجردی  $\text{علیه السلام}$  مرکزی اسلامی در شهر هامبورگ آلمان بنیاد نهادند و مبلغی را به آنجا اعزام داشتند. می‌گویند روزی از این مبلغ درخواست کردند. تصاویری از آیت الله بروجردی در اختیار تلویزیون آلمان بگذارند تا در معرض تماشای مردم آلمان قرار گیرد.

۱. نگ: مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۱۱.

آن مبلغ به این اندیشه افتاد که کدام یک از تصاویر آیت الله بروجردی تأثیر بیشتری بر جای می‌گذارد. در نهایت تصمیم گرفت فیلمی که در بردارنده تصاویری مربوط به وضو گرفتن ایشان بود در اختیارشان قرار دهد. زیرا آن تصاویر حالت خشوع ایشان را که برای لقای الهی مهبای نماز می‌شدند، نشان می‌داد.

بی‌شک کارهایی که مرحوم آیت الله بروجردی هنگام وضوساختن انجام می‌داد با افعالی که دیگر مسلمانان - یا دست‌کم پیروان مکتب اهل بیت (ع) - هنگام وضوساختن انجام می‌دهند، کم‌ترین تفاوتی نداشت. با این حال آن مبلغ دینی می‌گفت: به محض آن‌که فیلم ویدیویی مربوط به وضوی ایشان نمایش داده شد، محبت و عشق را در دل بینندگان برانگیخت و در همان روز ده تن از مسیحیانی که آن فیلم را مشاهده کردند، به دین اسلام مشرف شدند.

اگر مشاهده تصاویر وضوی مرحوم بروجردی - که به منزله شاگرد شاگرد امام سجاد (ع) است - چنین تأثیری بر جان بیننده می‌نهد، خدا می‌داند تأثیر منش خود امام بر دل و جان بیننده تا چه اندازه شگرف بوده است.

### نمونه دیگر

بنده در شهر مقدس کربلا و در زمان گذشته شخصاً یکی از مراجع را دیدم که کهنسال بود و محاسن سپیدی داشت. او در ماه محرم الحرام هنگامی که در مجالس عزاداری سالار شهیدان شرکت می‌کرد همیشه پیش از آن‌که مردم گریه کنند می‌گریست. او از بکائین بود و نسبت به مصائبی که متوجه حضرت سیدالشهدا (ع) شده است فوق‌العاده دچار تألم می‌شد، اما با صدای بلند نمی‌گریست و گریه‌اش را فرو می‌خورد. او عادتاً هنگامی که خطیب در ابتدای مصیبت بود به گریه می‌افتاد و با صدایی آهسته می‌گریست از این‌رو چهره‌اش سرخ می‌شد و شانه‌ها و حتی کل پیکرش تکان می‌خورد و از چشم‌هایش اشک



سرازیر می‌شد. هر که ایشان را در این حالت می‌دید - از جمله خود بنده - از نحوه گریستن ایشان به گریه می‌افتاد و مردم بیش از آن که از سخنان و مرثیه‌های خطیب بگریند از دیدن حال آن مرد کهنسال به گریه می‌افتادند.

اگر این عالم کهنسال در بینندگان چنین تأثیر شگرفی برجا بگذارد، وضعیت امام زین العابدین ﷓ - که کوه نستوه علم و تقوا می‌باشد چگونه است؟ - بنابراین جای شگفت نیست که نگاه ایشان و تکبیرة الاحرام ایشان این همه اثرگذار باشد. بلکه غریب نیست اگر کلیه حرکات و حتی سکون ایشان در بینندگان اثر بگذارد و انسان ساز باشد.

امام زین العابدین ﷓ در همه اعیاد و ایام گردهمایی‌ها احوال بردگان و کنیزان خود را بررسی می‌کرد و اگر در میان آنان کسی را می‌یافت که فراگیری و تأثیرپذیری وی به میزان مناسبی رسیده است، او را در راه خدا آزاد می‌فرمود. طبعاً بیشتر این بردگان اهل مدینه نبودند و در اصل کافر و متعلق به کشورهای بیگانه‌ای بودند که در جنگ‌ها به اسارت رفته و آنان را به مدینه آورده بودند و حضرت امام سجاد ﷓ آنان را خریداری فرموده بود. هر کدام از این افراد که به دست امام آزاد می‌شدند به وطن خود بازمی‌گشت. عده‌ای به شام، عده دیگری به عراق، و جماعتی به یمن یا بحرین یا حبشه و دیگر مناطق می‌رفتند و البته این افراد که مهر اهل بیت ﷓ را در دل داشتند، سفیران سخت‌کوشی بودند که پیام اسلام و اهل بیت ﷓ را به مردم سامان خود می‌رساندند.

امام سجاد ﷓ در تمام طول عمر مبارکشان به همین نحو رفتار می‌کردند و مبلغان عامل، دوستدار اهل بیت ﷓، و هوشیاری پرورش می‌دادند و این مبلغان صادق را در بلاد گوناگون اسلامی می‌پراکنده.

بدین ترتیب امام موفق شدند با استفاده از شیوه‌های چندی از جمله همین راهکار موفق، - بدون دست بردن به شمشیر و راه انداختن جنگ مسلحانه - حکومت بنی امیه را براندازند؛ زیرا دست بردن به شمشیر در آن اوضاع فوق‌العاده دشوار و توأم با اختناق، برای امام امکان نداشت.

## ۲. تربیت فقها و علما

نقش دیگری که امام ایفا کردند تربیت فقهای بود که مسئولیت حفظ اسلام را بر دوش گرفتند. امام سجاد برنامه‌های آموزش و تربیت آنان را به نحوی طراحی فرمود که این افراد مورد قبول عامه و خاصه باشند. اگر به کتاب *المراجعات* مرحوم شرف‌الدین مراجعه کنید می‌بینید که ایشان فهرستی از یکصد شخصیت از اصحاب ائمه اطهار را به دست می‌دهد که نام آنان در صحاح سته ذکر شده است و به عبارت دیگر مورد اعتماد آنان می‌باشند. اگر در نام این افراد دقت کنیم درمی‌یابیم که بیشینه آنان از شاگردان امام سجاد علیه السلام و دانش‌آموختگان مکتب وی می‌باشند؛ این مطلب گویای آن است که آن حضرت کوشیدند این افراد را به نحوی آموزش دهند و پیروانند که مورد قبول علمای عامه نیز باشند.

یکی از این فقها جناب ابو حمزه ثمالی است که دعای امام سجاد در سحرهای ماه مبارک رمضان به ایشان منسوب است. ابو حمزه ثمالی که نام وی در کتب رجالی ثابت بن دینار می‌باشد، از بزرگان دانش و زهد است و نه تنها در میان علمای شیعه جایگاه والایی دارد، بلکه مورد قبول علمای غیر شیعه نیز می‌باشد. اصحاب حدیث هنگامی که به نام وی می‌رسند او را مردی عالم، باتقوا، زاهد، دارای عدالت، ثقه و با اوصافی از این دست توصیف می‌کنند.

کوتاه سخن این که امام سجاد علیه السلام از رهگذر همین اقدامات موفق شدند حکومت نیرومند اموی را ساقط کنند؛ حکومت نیرومندی که چندان دیری نپایید؛ زیرا دولتمردان آن راه ستم و انحراف پویدند و امام با نشر اسلام اصیل به جای قرائت اموی از اسلام و اقداماتی که یاد شد بنیاد آن را فروکوفت.

حضرت امام صادق علیه السلام پس از آن که تنی چند همچون ابو حمزه ثمالی را نام بردند

فرمودند: «أَنْه لَوْلَا هَؤُلَاءِ لَانْدَرَسَتْ آثَارُ النَّبُوَّةِ»<sup>(۱)</sup> اگر این افراد نبودند آثار نبوت از میان می‌رفت. چنین شخصیت‌هایی در حقیقت میراث نبوت و احکام و ارزش‌های اسلامی را از گزند فراموشی و نابودی پاس داشتند و مهر خاندان رسول ﷺ را در دل و جان مردمان نشاندهند.

### ۲. پاسداشت خط جهاد

امام سجاد ﷺ در کنار تربیت بردگان شایسته و پرورش عالمان صالح، در پرورش مجاهدانی چون فرزندشان زید و نواده‌شان یحیی و برخی از اولاد عموی بزرگوارشان امام حسن مجتبی ﷺ نیز تلاش نمودند. این افراد به مجاهدان دلیری تبدیل شدند که در برابر زمامداران اموی ایستادگی کردند تا این‌که بر اثر شیوه امام و رهنمودهای ایشان، این حکومت به طور کامل سرنگون شد.

آنچه گذشت بخشی از زندگانی و سیره امام سجاد ﷺ و اقدامات و تلاش‌های آن حضرت بود. شایسته است که ما نسبت به این امور آگاهی کسب کنیم و سیره ایشان را الگوی خود قرار دهیم. اگر چنین کنیم ما نیز در پایدار ماندن اسلام و وارد کردن مردم به حوزه دین و عقاید صحیح اسلامی و خط اهل بیت ﷺ سهیم خواهیم شد؛ همان کسانی که خدا اطاعت از آنان را به اطاعت خود و طاعت پیامبر ﷺ پیوند زده و فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و پیامبر را اطاعت کنید و از اولوالامر فرمان برید».

وصلی‌الله علی محمد وآله الطاهرين

۱. شیخ مرتضی انصاری، فرائد الأصول، ج ۱، ص ۳۵۴.



## مهدی موعود، منت خدا بر مستضعفان جهان\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين  
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين

خدای متعال در قرآن کریم فرموده است :

( وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ  
الْوَارِثِينَ \* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ  
مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ )؛<sup>(۱)</sup> ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را  
پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا  
سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آن می ترسیدند نشان دهیم.

---

\* این گفتار در ابتدای شعبان المعظم ۱۳۹۸ق و در آستانه میلاد مسعود منجی عالم بشریت حضرت مهدی  
موعود «عجل الله تعالی فرجه الشریف» ایراد شده است.  
۱. قصص (۲۸)، آیات ۵ و ۶.

این دو آیه شریفه از جمله آیاتی است که در شأن حضرت ولی عصر امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» نازل شده است. شاهد این مدعا - غیر از احادیث بسیاری که در تفسیر این دو آیه روایت شده‌اند<sup>(۱)</sup> - محتوای خود آیات است که می‌توان آن را در دو محور خلاصه کرد: تأکید بر آینده، و گستردگی دایره منت.

### یک. تأکید بر آینده

شاید از این جهت در تمام قرآن آیه‌ای همانند این دو آیه یاد شده یافت نشود. با این که این دو آیه کوتاه‌اند، شش فعل به صیغه مستقبل در آن آمده است که عبارتند از: وَتُرِيدُ، أَنْ تَمُنَّ، وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً، وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، وَنُكِنَ لَهُمْ، وَتُرِي عِلت چنین تکراری در استفاده از صیغه مستقبل، چیزی نیست جر تأکید بر این معنا که این اتفاق در زمان آینده رخ خواهد داد و هنگام آن فرانسیده است. این اتفاق نه در گذشته صورت گرفته و نه اکنون در حال رخ دادن است، بلکه در آینده وزمانی که هنوز فرانسیده به وقوع خواهد پیوست.

### دو. شمول دایره منت بر تمام زمینیان

خدای متعال ما را از منت نهادن نهی کرده و به پیامبر بزرگوارش فرموده است:

(وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ)؛<sup>(۲)</sup> و چیزی به کسی مده که بیشتر بستانی (یا منت منه

که کارت را بزرگ بشماری یا فزونی جویی).

---

۱. از امام محمد باقر به نقل از پدر بزرگوارشان امام سجاد **ج** روایت شده است که امیرمؤمنان **ع** ذیل آیه شریفه: (وَتُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) فرمودند: منظور این آیه آل محمد هستند که پس از سختی و تلاش، خدای متعال حضرت مهدی را که از آنان است برمی‌انگیزد و آنان را عزیز و دشمنانشان را خوار می‌کند (نگ: طوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۱۳).

۲. مدثر (۷۴)، آیه ۶.

مهدی موعود، منت خدا بر مستضعفان جهان / ۷۳

یعنی حتی اگر مثلاً یک میلیون دینار هم به تهی‌دستان تصدق کردیم نباید کار خود را بزرگ بشماریم و منت نهیم .

نیز در آیه دیگری خطاب به مؤمنان فرموده است :

( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى )؛<sup>(۱)</sup> ای کسانی

که ایمان آورده‌اید، بخشش‌های خود را با منت و آزار باطل نکنید .

و نیز فرموده است :

( الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ

أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ )؛<sup>(۲)</sup> کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند،

سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند منت و آزاری روا نمی‌دارند، پاداششان نزد

پروردگارش محفوظ است .

از آن‌جا که خدای متعال ما را از منت نهادن منع کرده ، مشاهده می‌کنیم که خود خدای

سبحان در خصوص نعمت‌هایی که به بندگان عنایت کرده ، تعبیر منت را - جز در چند

جای محدود - به کار نبرده است . برخی از این موارد چنین است :

مورد نخست: مربوط به انبیای الهی است . خدای متعال به حضرت موسی « علی نبینا و آله

وعلیه‌السلام » می‌فرماید :

( وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَى )؛<sup>(۳)</sup> « مایک بار دیگر نیز پیش از این بر تو منعت نهاده

و نیکی کرده بودیم » . و خطاب به موسی و هارون ﴿ فرموده است : ( وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ

مُوسَىٰ وَهَارُونَ )؛<sup>(۴)</sup> « به راستی بر موسی و هارون منت نهادیم » .

۱. بقره (۲)، آیه ۲۶۴ .

۲. بقره (۲)، آیه ۲۶۲ .

۳. طه (۲۰)، آیه ۳۷ .

۴. صافات (۳۷)، آیه ۱۱۴ .

مورد دوم: منت نهادن بر مؤمنان که منحصرأ در یک جای قرآن آمده است: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا)؛<sup>(۱)</sup> «خداوند بر مؤمنان منت نهاد که در میانشان پیامبری از خودشان برانگیخت».

در این جا دایره بحث بزرگ تر شده و خدای متعال به سبب برانگیختن نبی مکرم اسلام ﷺ، بر مؤمنان منت نهاده است.

مورد سوم: منت نهادن بر تمام اهل زمین؛ به عبارت دیگر دایره بحث در این جا عام و شامل تمام انسان ها می شود؛ زیرا خدای متعال در آن، منت را به پیامبران مستضعف یا مؤمنانی که به استضعاف کشیده شده اند اختصاص نداده است، بلکه فرموده است: (وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ) در این جا این پرسش به ذهن می آید که چرا خدای متعال در حالت سوم اسلوب کلام را تغییر داده است؟ وقتی درباره بعثت رسول گرامی اسلام سخن می گوید می فرماید: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) ولی وقتی نوبت به حضرت ولی عصر مهدی موعود «عجل الله تعالی فرجه الشریف» می رسد دایره منت را چنان گسترش می دهد که تمام کره زمین را فرا می گیرد: (وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ)؛ «ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم».

می دانیم هر کلمه و هر شیوه کاربردی در قرآن دلیل ویژه و ژرفایی دارد که باید در آن تأمل نمود. بنابراین تغییر در اسلوب باید دلیل خاصی داشته باشد.

پاسخ این سؤال روشن است. هنوز تا به امروز منت خدا شامل تمام افراد روی زمین نشده است. پیوسته در هر مکان و زمانی - از جمله امروز - میلیون ها تن از مردم وجود دارند که هنوز حجت و احکام دین خدا به آنان نرسیده و خدای متعال را به درستی نشناخته اند. امروزه میلیون ها غیرمسلمان بر روی کره زمین زندگی می کنند. آیا منت خدا بر این افراد تحقق یافته است؟ طبعاً پاسخ منفی است. خدای متعال با چه چیزی بر



این افراد منت نهاده است؟ آیا با مال و ثروت دنیوی که هیچ ارزشی نزد خدا ندارد و هیچ‌گاه از آن به منت تعبیر نشده است؟ یا به صرف وجود که آن هم نزد خدا ارزشی ندارد؟ یا نعمت سلامت، و اصلاً کل دنیا؟ اما آن هم ارزشی ندارد و به گفته رسول خدا ﷺ: **إِنَّ الدُّنْيَا لَا تَسَاوِي عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ**؛<sup>(۱)</sup> دنیا نزد خدا حتی به اندازه بال پشه‌ای ارزش ندارد.

چیزی که نزد خدای متعال ارزش دارد و خدا به واسطه آن بر بشر منت نهاده معرفت خدای سبحان است و این که انسان بداند برای چه آفریده شده و از کجا آمده است و سرانجام به کجا خواهد رفت.

بدین سبب است که می‌بینیم خدا از آن رو که به مردم نعمت سلامت داده است بر آنان منت نمی‌نهد. خدای متعال حتی بر کسانی که وارد بهشت می‌شوند منت نمی‌گذارد و فقط می‌فرماید: **(فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ)**؛<sup>(۲)</sup> «هر که را از آتش دوزخ به دور دارند و در بهشت درآورند قطعاً کامیاب شده است».

در حالی که می‌بینیم به واسطه برانگیختن نبی مکرم اسلام ﷺ بر مردم منت می‌نهد. بنابراین جا دارد که بپرسیم: چه چیزی باعث شده خدای متعال همان طور که به واسطه بعثت پیامبر بر مؤمنان منت نهاد، این بار بر تمام مردم منت نهد؟ آیا این مطلب اشاره‌ای به حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» ندارد و گویای این معنا نیست که ایشان صرف نظر از مقام نبوت، عیناً همانند جد بزرگوارشان می‌باشند؟

اگر گفته شود چرا خدا به واسطه ظهور ایشان، بر تمام مستضعفان روی زمین منت می‌نهد، می‌گوییم: حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» همان هدفی را تحقق خواهد بخشید که خدا از بعثت تمام پیامبران - از حضرت آدم تا خاتم النبیین ﷺ - مد نظر داشته

۱. نگ: مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱۹ (باب ۶۴- استحباب الصبر علی البلاء).

۲. آل عمران (۳)، آیه ۱۸۵.

است. طبعاً همان طور که بعثت رسول خدا ﷺ با منت قرین بوده است، تحقق چنین هدف درخشان و ارزشمندی نیز منتی عظیم بر انسان‌ها خواهد بود.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

گفتیم که خدای متعال در قرآن کریم فقط در چندجا از منت سخن به میان آورده است. مورد اول و دوم مربوط به انبیا و مؤمنان است که طی آن، معنا به صیغه ماضی (لَقَدْ مَنَّآ... لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...) افاده شده است در حالی که در این جا (سوره قصص) افعال ماضی جای خود را به صیغه مستقبل داده‌اند و منت الهی تمام اهل زمین را فرا گرفته است. بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که این آیه شریفه از جمله آیاتی است که در شأن حضرت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» نازل شده و احادیث بسیاری نیز مؤید این معناست.<sup>(۱)</sup>

---

۱. از جناب سلمان فارسی رضی الله عنه نقل شده است که گفت: روزی نزد رسول خدا ﷺ رفتم. وقتی نگاه حضرت به من افتاد، فرمود: ای سلمان، خدا هیچ پیامبر و رسولی را نفرستاد مگر این که برای او دوازده نقیب قرار داد. عرض کردم من این مطلب را در تورات و انجیل نیز دیده‌ام. فرمود: سلمان، آیا نقیبان دوازده‌گانه مرا که برای امامت و رهبری پس از من برگزیده شده‌اند می‌شناسی؟ عرضه داشتم: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: سلمان، خدا مرا از صفای نور خود آفرید. دعوتم کرد اطاعت نمودم. از نور من علی را آفرید، او را به اطاعت خود فرا خواند پذیرفت. از نور من و علی، فاطمه را آفرید. او را نیز دعوت کرد، اطاعت نمود. از من و علی و فاطمه، حسن و حسین را آفرید. آن دو را نیز خواند، هر دو اطاعت کردند. ما را به پنج اسم از اسم‌های خود نامید. خدا محمود است و من محمد هستم؛ خدا علی است این هم علی بن ابی‌طالب است؛ خدا فاطر السماوات والأرض است این هم فاطمه است؛ خدا صاحب احسان است این هم حسن؛ خدای متعال محسن است این نیز حسین است؛ آنگاه از نور ما و نور حسین نه امام آفرید. آنها را به پیروی از خود دعوت کرد و آنان پذیرفتند. اینها همه پیش از آن بود که آسمان افراشته، زمین گسترده، هوا، آب، فرشته و یا بشری را بیافریند ما در علم خدا انواری بودیم که او را تسبیح می‌گفتیم و شنوا بودیم و فرمان می‌بردیم. سلمان می‌گوید: به پیامبر عرض کردم: پدر و مادرم فدایت، کسانی که اینها را بشناسند چه امتیازی دارند؟ فرمودند: هرکس آنها را به حقیقت معرفت بشناسد، پیرو آنان باشد، دوستانشان را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید، به خدا قسم ما

←

## حضرت ولی عصر و نظارت بر اعمال ما

امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» همان طور که در تفسیر آیه شریفه:

(وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَىٰ اَللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)؛<sup>(۱)</sup> بگو: عمل

کنید که خدا و رسولش و مؤمنان ناظر اعمال شما خواهند بود.

← خواهد بود. هر جا ما وارد شویم او نیز وارد می شود و هر جا مسکن گزینیم او نیز با ما هم منزل خواهد بود. عرض کردم: یا رسول الله، آیا می شود بدون این که اسامی آنها را بدانم، به آنها ایمان داشته باشم؟ فرمودند: نه سلمان. عرض کردم پس چگونه آنها را بشناسم؟ فرمود: حسین علیه السلام را شناخته ای. پس از او زین العابدین علی بن الحسین، آن گاه پسرش محمد بن علی، آن گاه پسرش محمد بن علی باقر، شکافنده علم اولین و آخرین از انبیا و مرسلین، بعد از او فرزندش جعفر بن محمد، زبان صادق خدا، بعد از او موسای کاظم صابر در راه خدا، آن گاه علی بن موسی الرضا، راضی به امر خدا، بعد از او محمد بن علی برگزیده خلق خدا، بعد از او علی بن محمد هادی، راهنمای خلق به سوی خدا، آن گاه حسن بن علی امین دین خدا، و بعد از او فرزندش مهدی ناطق وقائم بر حق است. سلمان گفت: گریستم و عرض کردم: آیا من آنها را درک می کنم؟ فرمود: تو و امثال تو که آنان را دوست بدارند و نسبت به آنان معرفت داشته باشند آنها را درک خواهند کرد. سلمان گفت: خدا را بسیار سپاس گفتم. سپس عرض کردم: یا رسول الله، آیا من تا زمان آنها خواهم بود؟ فرمود: ای سلمان، این آیات را بخوان: «فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ اُولٰٓئِهٖمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لِّتَاۗءُوۡلٰٓئِ اُولٰٓئِیۡ بِاَسۡسِۡ شَدِیۡدٍ فِجَاۡسُوۡا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُوۡلًا \* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَاُمَدَدْنَا لَكُمْ بِاُمُوۡلٍ وَبَنِيۡنٍ وَجَعَلْنٰكُمْ اَكْثَرَ نَفِیۡرًا؛ هنگامی که نخستین وعده فرارسد مردان بسیار نیرومند را بر شما برانگیزیم تا درون خانه ها را جستجو کنند و در این وعده تردیدی نیست. آن گاه شما را بر آنها چیره می سازیم و با اموال و فرزندان یاریتان کنیم و نفراتتان را بسیار خواهیم ساخت (اسرا، آیات ۶ و ۵)». سلمان می گوید: گریه ام از روی شوق شدت یافت و گفتم: یا رسول الله، این معنی را ضمانت می کنید؟ فرمود: آری، به خدا قسم من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین ضامن این معنا خواهیم بود و هر که از ماست و به خاطر ما به او ظلم شده این مطلب را ضمانت می کند. آری ای سلمان، در آن زمان ابلیس و لشکریان او و مؤمنان حقیقی و کافران واقعی حاضر می شوند تا از یکدیگر قصاص کنند و پروردگارت به هیچ کس ستم روا نمی کند و ماییم تاویل این آیات: «وَتُرِیۡدُ اَنْ نَّمُنَّ عَلَیۡ الَّذِیۡنَ اَسْتَضَعُّوۡا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلُهُمۡ اٰیْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیۡنَ \* وَنُمَكِّنَ لَهُمۡ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیۡ فِرْعَوۡنَ وَهَمۡنَ وَجُنُوۡدَهُمَا مِّنۡهُمۡ مَا كَانُوۡا یَحۡذَرُوۡنَ» (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۲).

۱. توبه (۹)، آیه ۱۰۵.

آمده است - ما را می بینند و ناظر اعمال ما هستند. (۱)  
در روایت آمده است :

ان الإمام مؤید بروح القدس ، بینه و بین الله عزوجل عمود من نور یری فیه  
اعمال العباد وکل ما یحتاج إلیه ؛ امام از ناحیه روح القدس پشتیبانی می شود  
و میان او و خدای متعال عمودی از نور قرار دارد که اعمال بندگان و هر چه را  
بخواهد در آن می بیند .

بنابراین امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» سخن ما را می شنود و ما و اعمالمان را  
می بیند و حتی از امور پنهان مانند نیت ها و اندیشه هایمان با خبر است و به خوبی می داند  
که نیت هایمان خدایی است یا برای غیر خداست .

### موانع تشرف به خدمت امام زمان

موضوع حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» از موضوعات ژرف و گسترده ای  
است که فروع و جوانب بسیار دارد و لازم است هر کدام از ما مطالعات خود را در این  
موضوع مهم افزایش و گسترش دهد . در این جا دوست دارم این سؤال را مطرح کنم که اگر  
وجود مبارک حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» در میان ما هستند - و واقعیت  
نیز چنین است - چرا ایشان ما را مشاهده می کنند ولی ما توفیق رؤیت ایشان را نداریم .  
در پاسخ این پرسش ماجرای را باز می گویم که مرحوم والد نقل می کردند و به  
دورانی که ایشان در سامرای عراق می زیستند باز می گردد . مرحوم والد **❦**  
می فرمودند : یکی از علما در مناسبت ها و ایام دیگر ، فراوان به سرداب مطهر

---

۱ . یعقوب بن شعبه می گوید : از امام صادق **❦** درباره آیه شریفه : (وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ <  
وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ) پرسیدم . حضرت پاسخ دادند : منظور از مؤمنان در این آیه ائمه می باشند  
(کافی ، ج ۱ ، ص ۲۱۹ ، حدیث ۲) .

غیبت مشرف می شدند و در آن جا خلوت می کردند و دعای ندبه و دعای عهد و زیارت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» می خواندند و به امید توفیق تشریف به خدمت ایشان، بسیار راز و نیاز می کردند.

مرحوم والد از قول آن مرد عالم نقل می کردند: روزگاری گذشت و من همچنان در طلب رؤیت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» مشتاقانه به سرداب غیبت می رفتم. یک روز که تنها در سرداب نشسته بودم و هیچ کس غیر از من آن جا نبود در حال خود اندیشه می کردم و این که مدت ها است به این مکان می آیم و بر این عمل مواظبت می کنم ولی با این حال موفق به دیدار امام زمان نشده ام. از خود پرسیدم چه چیزی تاکنون مانع تشریف من به خدمت مولایم شده است؟ چه گناهی از من سرزده است و چرا آقا مرا به دیدار رخسار مبارکشان مفتخر نمی کنند؟ ... همین طور که در این اندیشه ها غرق شده بودم گویا به قلبم الهام شد که در همین لحظه امام زمان وارد سرداب خواهند شد. این مطلب صرفاً خواب و خیال نبود بلکه از عمق جان یقین کردم هم اکنون آن حضرت وارد سرداب می شوند و من موفق به دیدار ایشان خواهم شد.

اما به محض آن که خود را تا لحظاتی بعد در آستانه دیدار و تشریف حس کردم، چنان اضطرابی سراپای وجودم را فرا گرفت که دیگر هیچ چیزی نفهمیدم و فقط خود را بیرون سرداب یافتم که سراسیمه در حال بالا رفتن از پله ها هستم و قلبم به شدت می تپد. آن جا بود که فهمیدم هنوز لیاقت و اهلیت ملاقات با امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» را نیافته ام و زمان تشریف به محضر ایشان فرا نرسیده است.

### مردم همان دوست

برای روشن تر شدن موضوع به این روایت توجه کنید:

آورده اند که مردی از همسرش به رسول خدا ﷺ شکایت کرد و گفت: من مردی

مهمان نواز هستم ولی همسرم پذیرایی از مهمان را دوست ندارد و باعث ناراحتی او می شود. رسول خدا ﷺ به او فرمودند: به او بگو هنگامی که مهمانی به خانه ای وارد می شود روزی اش را همراه خود به آن خانه می آورد و هنگامی که آن جا را ترک می گوید، گناهان اهل آن خانه را با خود می برد (یعنی خدای متعال به اندازه ای که صرف پذیرایی از مهمان می کنند، بر روزی اهل خانه می افزاید و هنگام خداحافظی از آنان گناهانشان را می آمرزد). آن مرد نزد پیامبر بازگشت و اظهار داشت این کار سودی به حال همسرش نداشت. این بار رسول خدا به او فرمود هنگامی که مهمانی به خانه شان آمد، با دست بر چهره همسرش بکشد.

آن مرد به سفارش پیامبر عمل کرد و از آن پس همسرش دوستدار مهمان شد؛ چرا که پس از آن، اموری را که رسول خدا فرموده بودند، آشکارا می دید؛ مثلاً مشاهده می کرد که هنگام ورود همسرش خوراکی هایی وارد منزل می شد و هنگام خروج وی چرک ها و مارها و عقرب هایی - من باب مثال - از منزلشان بیرون می رفت. (۱)

از این روایت دو نکته زیر برداشت می شود:

نکته نخست مربوط به ولایت تکوینی رسول خدا ﷺ می باشد. بدین معنا که در این ماجرا پیامبر یک « کار » فیزیکی انجام نداد و با دست خود - مثلاً - بر صورت آن زن کشید، بلکه به آن مرد دستور داد بر صورت همسرش دست بکشد. ولی با این حال در « تکوین » و « ساختار » آن زن تصرف فرمود. به عبارت دیگر امر و کلام پیامبر برای تصرف در جهان کافی است و نیازی به انجام دادن مستقیم کاری ندارند بلکه صرف اراده و گفتار ایشان کافی است و البته امام نیز در این جهت همانند پیامبر است.

نکته دوم آن که گناهان در واقع چرک و پلیدی و مار و عقرب هایی هستند که سر تا پای

ما را فرا گرفته‌اند. روشن است که همین پلیدی‌ها و کثافات مانع دیدار ما با امام زمان می‌شود و ما را از فیض تشریف به محضر ایشان محروم می‌دارد.

فرض کنید شما در خانه هستید و یک نفر در خانه را می‌کوبد. هنگامی که در را باز می‌کنید با مردی زشت‌رو و بدبو مواجه می‌شوید که سرپای او آکنده از انواع پلیدی‌ها و نجاسات است و مور و مار و عقرب به بدن او چسبیده است! بنابراین اگر شما نیز به جای امام زمان بودید هرگز به کسی که زبان و چشم و گوش و دست و پا و شکم و فکرش آکنده از آلودگی‌های گوناگون گناه بود رخصت ملاقات نمی‌دادید. با این توضیح معلوم شد که چرا ما موفق به دیدار چهره دلگشای امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» نمی‌شویم. در حقیقت تمام مشکل به خود ما باز می‌گردد و در وجود ما نهفته است.

آن عالم خود را برای ملاقات با امام زمان آماده نمود ولی موفق به دیدار ایشان نشد. در حالی که بسیاری از ما حتی به این درجه هم نرسیده‌ایم. او قسمتی از این مسیر را پیمود، ولی بسیاری از ما هنوز حتی پا در این راه ننهاده‌ایم.

همان طور که شما از آن شخص بدبو و آلوده می‌خواهید که ابتدا شستشویی کند و چرک و نجاسات را از تن بپیراید و مور و عقرب را از خود دور کند و آنگاه با آغوش باز از او استقبال می‌کنید، امام زمان نیز در راه به روی همه انسان‌ها گشوده است ولی از ما می‌خواهد که «طاهر» شویم و آنگاه به دیدار ایشان برویم.

روح‌های نجس لیاقت ملاقات با امام را ندارند و چشم‌های گناهکار و گوش‌های خطاکار این شایستگی را ندارند که جمال دل‌آرای ایشان را ببینند و نوای دل‌انگیز ایشان را بشنوند و این لب‌های پرگناه کجا و سعادت بوسیدن آن دستان ارجمند کجا؟!

مشکل به خود ما باز می‌گردد و گرنه آن حضرت که اهل کرم و جودند به ما رخصت دیدار می‌فرمودند. مگر نه این است که فلان سید و فلان عالم و بهمان بقال و آن عطار و حتی برخی از اشخاصی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند خدمت ایشان رسیدند؟ پس

چرا به من و شمای درس خوانده اجازه ملاقات نمی دهند؟ گناهان ماست که میان ما و امام زمان حجاب می شود. آن حضرت به جسم مانمی نگرد، بلکه به قلب و روح و عقل ما نگاه می کند. شایسته است که در این مناسبت مبارک شروع به پیمودن این راه کنیم، باشد که در زمانی نزدیک یا دور به مقصود برسیم. کسی که پا در راه می نهد دیر یا زود به مقصود می رسد. امام زمان ع قلب ما را می نگرد و اگر روندگان صادقی باشیم صداقت ما را در می یابند. اگر ما را در این راه صادق بینند بی شک دست ما را می گیرند و اگر چندگامی به سوی ایشان برویم بقیه راه را خودشان به استقبال می آیند و برایمان آغوش می گشایند. البته این در صورتی است که ما خودمان را شایسته چنین توفیق عظیمی بسازیم.

### فرصتی برای واریسی خویشتن

با خدای متعال پیمان ببندیم که هر سال هنگام فرارسیدن ایام میلاد امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» بهتر از سال قبل باشیم و گامی به جلو نهاده باشیم. باید نقاط ضعف خود را سال به سال کاهش دهیم و به اصلاح خود پردازیم؛ چرا که اگر خودمان را اصلاح کنیم، قبل از آن که بخواهیم خدمت امام برسیم ایشان خود به دیدار ما خواهند آمد. همان طور که برای خوراک و خانه و خانواده و وسایل رفاهی خود برنامه ریزی می کنیم برای روحمان هم برنامه ریزی کنیم و اندکی در این زمینه حرکت کنیم تا شایستگی دیدار امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» را پیدا کنیم.

در پایان دوست دارم مطلبی را بیان کنم، شاید خدمتی هرچند اندک به آستان مولایمان امام زمان باشد: چه بسا بسیاری از شیعیان چیز زیادی درباره آن حضرت ندانند و این تقصیر به مادر س خوانده ها باز می گردد. ما نیازمند میلیاردها عنوان کتاب و نوشتار درباره آن حضرت هستیم؛ زیرا عده مردم جهان از میلیون تجاوز کرده و به چند میلیارد تن رسیده است. چه خوب است هر کدام از ما از هم اکنون مقداری پول کنار بگذاریم تا



آنرا صرف چاپ کتابی درباره امام زمان نماییم .  
اشکالی ندارد برای تحقق این هدف از خویشاوندان و خانواده و دوستانمان کمک بگیریم و مثلاً بخشی از هزینه کتاب را از پول خودمان و بخش دیگری از آنرا از دیگران تهیه کنیم . لازم نیست کتابی که چاپ می‌کنیم کتاب ضخیمی باشد . بلکه کافی است که هرکس به قدر توش و توان خود در این زمینه فعالیت کند . اگر مبلغ معینی را نمی‌توانیم روزانه برای این کار کنار بگذاریم می‌توانیم ماهانه مبلغی را بدین منظور پس‌انداز کنیم و علاوه بر آن، از خانواده و دوستان هم کمک بگیریم . این کار اقدامی ساده و کم‌ترین خدمتی است که می‌توانیم به آستان حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» تقدیم نماییم .

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين



## چگونه در نور اعظم خدا باشیم؟\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

از رسول گرامی اسلام روایت شده است که فرمودند :

أربع من كُنَّ فيه كان في نور الله الأعظم : من كانت عصمة أمره شهادة أن لا اله إلا الله وأتى رسول الله ومن إذا أصابته مصيبة قال إنا لله وإنا إليه راجعون ومن إذا أصاب خيراً قال الحمد لله رب العالمين ومن إذا أصاب خطيئة قال أستغفر الله وأتوب إليه؛<sup>(۱)</sup> چهارتن در نور اعظم خدای متعال قرار دارند کسی که پشت وپناه و مایه ایمنی خود [از عذاب آخرت] را لا اله الا الله وگواهی به رسالت

---

\* این گفتار که تاریخ آن به سال ۱۳۹۸ ق باز می‌گردد از جمله سخنرانی‌های اخلاقی معظم له می‌باشد که در جمع

طلاب علوم دینی ایراد شده است.

۱. شیخ صدوق، خصال ج ۱، ص ۲۲۲.

من قرار دهد. آن که هرگاه مصیبتی به وی رسد بگوید: «اَنَا لَللّٰهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، آن که در هر خوشی «الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» گوید و کسی که هرگاه خطایی از او سرزد بگوید: «اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ».

### نور اعظم خدا

اگر انسان در نور اعظم خدای سبحان باشد هیچ‌گاه دچار لغزش و انحراف نمی‌شود، سربه سرکشی نمی‌گذارد، نفس اماره‌اش بر وی چیره نمی‌شود، به شیطان فرصت فریب نمی‌دهد، و دنیا در چشم او بسیار پست و بی‌ارزش می‌نماید؛ چرا که با این نور حقایق اشیا را به درستی می‌بیند. چنین کسی همان‌طور که با نور مادی اجسام را از همدیگر تشخیص می‌دهد و از میان آنها آنچه می‌خواهد بر می‌گیرد و آنچه نمی‌خواهد وا می‌نهد، با نور خدا نیز حقایق اشیا را نیز آن‌چنان که هستند می‌بیند.

فرض کنید کسی در تاریکی بر سر سفره‌ای نشسته باشد و نداند بر سر سفره خوراک نهاده‌اند یا چیز دیگر. چنین کسی چه بسا دست دراز کند و نادانسته عقرب یا حشره‌ای زیانبار یا سمی خطرناک را - که عمداً یا سهواً بر سفره نهادند - به دهان گیرد. اما کسی که در فضای روشنی غذایی خورد آنچه را در برابر اوست می‌بیند و به چیزی که نمی‌شناسد یا در آن احتمال ضرر می‌دهد دست نمی‌زند.

این مسأله در معنویات نیز صادق است. اگر انسان در نور خدای متعال نباشد در گمراهی و سرگردانی و تاریکی و حیرت است هرچند خود را شناسای حقایق و اشیای پیرامون بپندارد.

حدیث نبوی یادشده در ابتدای این گفتار به ما می‌گوید که گفتن «اَنَا لِلّٰهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» باعث می‌شود که انسان در نور خدای متعال قرار گیرد. یعنی باعث می‌شود که خدای متعال به او آن نور را عطا کند تا سود و زیان خود را در پرتو بنگرد و بداند سرمایه عمر عزیز را در چه راهی مصرف کند و چگونه با مردمان معاشرت نماید و به چه شیوه‌ای

چگونه در نور اعظم خدا باشیم؟ / ۸۷

بر نفس و شهوات خود چیرگی یابد و چه سان از حب دنیا و زر و زیور آن برهد و در یک سخن چگونه آنچه را شایسته و پسندیده است بشناسد و بدان رو آورد و به آنچه ناپسندیده و نکوهیده است آگاه شود و از آن خودداری ورزد؛ باری کسی که در نور اعظم خدای متعال قرار دارد چنین است.

### شرح حدیث شریف

در تفسیر «انا لله وانا الیه راجعون» احادیث بسیاری وارد شده است. چکیده این احادیث گویای این معناست که این عبارت خود شامل دو فقره است: نخست «انا لله؛ ما از خداییم» و دیگر: «انا الیه راجعون؛ ما به سوی خدا باز می‌گردیم». فقره نخست اقرار به مالکیت خدای متعال است و گوینده آن در واقع اعتراف می‌کند که من متعلق به خودم نیستم بلکه خود و تمام مایملک من یکسره از آن خداست. فقره دوم این عبارت اعتراف به فنا و بازگشت به سوی خدای سبحان است.

بی‌شک منظور از حدیث نبوی در ابتدای گفتار این نیست که صرف بر زبان آوردن لفظ «انا لله وانا الیه راجعون» انسان را در نور خدای متعال قرار می‌دهد، بلکه آگاهی و یقین به مضمون حدیث و نشان دادن آن در عمق خاطر و بیان آن از ژرفای جان است که چنین ثمره‌ای دارد؛ بدین ترتیب که گوینده آن به خاطر آورد که مالک نفس و زبان و چشم و گوش و دارایی و روابط و شخصیت و دانش خود و دیگر چیزها نیست و از سر باورمندی بگوید: همه اینها از آن خداست و خدای سبحان این امور را تحت تصرف من قرار داده است تا ببیند چگونه رفتار می‌کنم. مُلک فقط از آن خداست و من هیچ‌گونه مالکیتی ندارم. بلکه فقط بنده ناچیزی هستم که برای اطاعت فرمان اربابم مرا بدین جا آورده‌اند. بنده‌ای که او را برای آشپزی و تهیه خوراک برای ارباب خریده‌اند هنگامی که او را به آشپزخانه می‌آورند و آب و آتش و مواد غذایی در اختیار او می‌نهند آیا آنچه اربابش می‌خواهد و دوست می‌دارد انجام می‌دهد یا آنچه خود می‌پسندد؟ بی‌تردید یک بنده حق

ندارد خواست خود را بر خواست مولایش مقدم بدارد وگرنه سرنوشت او کیفر وطرشدن خواهد بود. به همین سان کسی که «انا لله» می‌گوید و خود را مملوک پروردگار می‌شمارد، اگر در این دعوی صادق است باید به خاطر داشته باشد که عبد مملوک و مطیع مولا است و به بندگی خود و مالکیت آقای خود معترف باشد. اگر با این حال چنین عبارتی بر زبان آورد در آن صورت در نور اعظم خدا خواهد بود و عیوب خود را خواهد شناخت؛ زیرا به واسطه نور است که انسان خود و پیرامون خود را می‌بیند و امور زشت و زیبا را از هم تشخیص می‌دهد. چنین کسی از آنچه برایش زیانبار است یا سودی دربر ندارد اجتناب می‌کند و آنچه را به وی ارتباط ندارد و او می‌نهد و فقط به چیزهایی که برای دنیا و آخرتش سودمند است رو می‌کند.

### برخی از مصادیق روشن این حدیث

در کربلای معلای یکی از مؤمنان بود که هنگام خواندن زیارتنامه سیدالشهدا علیه السلام به یکی از عبارات که می‌رسید آن را نمی‌خواند و می‌گفت: من از امام حسین علیه السلام شرم دارم که هنگام سخن گفتن با ایشان دروغ بگویم. آن عبارت این بود: «عبدك وابن عبدك؛ من غلام و غلام زاده توام». آن مؤمن می‌گفت: خود را در مقام غلامی امام حسین علیه السلام نمی‌بینم و لذا موقعی که به این عبارت می‌رسم نمی‌توانم آن را بر زبان آورم.

در این جا به درستی عمل این شخص کاری نداریم. آنچه در این ماجرا بیش از هر چیز شایان دقت است، توجه و آگاهی او نسبت به این معناست که او در حال مکالمه با امام معصومی است که سخن او را می‌شنود و سلام او را پاسخ می‌گوید.<sup>(۱)</sup> همچنین مفهوم

۱. نگ: بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۴۵ (باب الزیارات الجامعه). برای نمونه در آن جا آمده است: «وَأَعْلَمُ أَنَّ رَسْلَكَ وَخَلْفَاءَكَ أَحِبَاءَ عِنْدَكَ بِرِزْقُونَ، بَرُونَ مَكَانِي فِي وَقْتِي هَذَا وَزَمَانِي وَيَسْمَعُونَ كَلَامِي وَبِرْدُونَ عَلَيَّ سَلَامِي؛ و به نیکی می‌دانم که پیامبران و خلفای تو نزد تو زنده‌اند و روزی می‌خورند و در این هنگام مرا می‌بینند و سخن مرا می‌شنوند و سلام مرا پاسخ می‌گویند».

چگونه در نور اعظم خدا باشیم؟ / ۸۹

عبارت «عبدك وابن عبدك» را به خوبی می‌فهمید و می‌دانست که این عبارت ناظر به درجه و مقامی است که او هنوز بدان دست نیافته است. لذا می‌گفت: برایم دشوار است که این فقره را بر زبان آورم؛ زیرا به خوبی می‌دانم که رابطه من با امام حسین علیه السلام آن چنان که باید و شاید رابطه بنده و مولای خود نیست و گرنه از فرمان ایشان سرپیچی نمی‌کردم و می‌دانم که امام حسین علیه السلام نیز این مطلب را می‌داند.

در حقیقت نور الهی باعث شده بود این مرد نسبت به این حقایق بصیرت حاصل کند. و گرنه هزاران - بلکه میلیون‌ها - نفر هستند که به زیارت امام حسین علیه السلام می‌روند و همگی این عبارت را بر زبان می‌آورند، و حال بسیاری از آنان با مضمون این عبارت فرسنگ‌ها فاصله دارد.

از یکی از عباد نقل شده است که می‌گفت: هر وقت نماز می‌خوانم و به آیه شریفه: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)؛<sup>(۱)</sup> «فقط تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم» می‌رسم مو بر اندامم راست می‌شود و اگر گفتن این عبارت واجب نبود، نمی‌توانستم آن را بر زبان آورم. از این رو از سر ناچاری و در حالی که با تمام وجود احساس شرمندگی و کوتاهی می‌کنم آن را تلفظ می‌نمایم؛ زیرا (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) بدین معناست که معبودی جز تو ندارم و عبادت من فقط محض خشنودی تو است.

ممکن است کسی (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) را در نماز بر زبان آورد ولی ژرفای آن را درک نکند، یا کس دیگری ژرفای آن را درک کند، ولی به درستی نداند که آن را خطاب به چه کسی بیان می‌کند. این دو تن هر دو قرائتی سطحی دارند! اما می‌توان شخص سومی را تصور کرد که معنای این عبارت را می‌داند و نیز می‌داند که هنگام گفتن آن در برابر چه کسی ایستاده است، ولی با همه این احوال در زندگی شخصی و در مقام عمل، چیزهای دیگری چون پول، همسر، فرزندان، مقام و شهوات نفسانی را بپرستد، یا مرتکب محرمات الهی شود.

۱. فاتحه (۱)، آیه ۵.

معنی این امور شرک به خدای سبحان و دروغ بودن دعوی آن شخص است، هرچند این شرک شرکی اعتقادی و موجب نجاست و کفر نباشد، ولی به هر حال همان طور که در احادیث باب ریا آمده است مرتبه‌ای از مراتب شرک می‌باشد.

شیخ احمد بن فهد حلی رحمته‌الله از علمای بزرگ شیعه است که در فقه، ادعیه و علوم مختلف اسلامی کتاب‌هایی نگاشته و کراماتی داشته است. وی چند قرن پیش از دنیا رفت و مرقد او در کربلای معلّا و سر راه کسانی است که از نجف اشرف به کربلا می‌آیند.

مرحوم ابن فهد رحمته‌الله در مقام پیشوای دینی و هدایتگر مردم، بسیاری از مردم را به مذهب اهل بیت علیهم‌السلام هدایت کرد. در روزگاری که بیشتر مردم عراق پیرو اهل بیت علیهم‌السلام نبودند جمع کثیری به دست وی مستبصر شدند و به آیین تشیع درآمدند. او به حاکم روزگار خود نزدیک شد و رفت و آمد خود را نزد وی ادامه داد تا این که او را نیز به آیین تشیع درآورد و در زمان وی به نام دوازده امام علیهم‌السلام سکه ضرب شد.

یکی از علمای ساکن نجف اشرف این ماجرا را برایم نقل کرد. او می‌گفت: «از طریق تألیفات و نیز ماجراهای روزگار مرحوم ابن فهد حلی نسبت به وی علاقه ویژه‌ای پیدا کردم، تا جایی که هر وقت برای زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام به کربلا مشرف می‌شدم از مرقد مرحوم ابن فهد شروع می‌کردم و ابتدا او را زیارت می‌کردم؛ زیرا آخرین ایستگاهی که مسافران نجف و کربلا را جابه‌جا می‌کرد در کنار مرقد وی بود. سال‌ها گذشت و من بر همین منوال رفتار می‌کردم. یک شب در عالم رؤیا باغ بزرگی را دیدم که از علمای متقدم و متأخر نظیر شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، علامه حلی، صاحب جواهر، شیخ انصاری و دیگران آکنده بود. اما هر قدر نگاه کردم مرحوم ابن فهد را در میان آنان ندیدم. از یکی از علما سراغ او را گرفتم. گفت: او در باغ دیگری است. به آن باغ که رفتم دیدم بوستان بزرگی است که تمام انبیا نظیر حضرت ابراهیم خلیل، حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم‌السلام در آن حضور دارند. از یکی از آنان پرسیدم: ابن فهد حلی میان شماست؟ گفت: آری، و نشانی او را به من داد. نزد او رفتم و سلام کردم و گفتم: من هر وقت به



چگونه در نور اعظم خدا باشیم؟ / ۹۱

زیارت قبر امام حسین علیه السلام می‌آیم، به زیارت مرقد شما نیز می‌آیم و فاتحه می‌خوانم. گفت: تمام این اعمال به دست من می‌رسید. پرسیدم: چرا خدای متعال شما را از علما جدا کرده و در سلک پیامبران قرار داده است؟ مرحوم ابن فهد پاسخ داد: به اقتضای نقش و وظیفه‌ای که در دنیا داشتم باید با علما محشور می‌شدم و در باغ آنان می‌بودم ولی در دنیا یک عمل انجام داده‌ام که خدای متعال به واسطه آن مرا به مقام پیامبران بالا برده است: من در دنیا تمام کارهایم مانند رفتار بنده زرخرید در قبال ارباب خود بود و همه کارهایم را به این انگیزه انجام می‌دادم. از این رو خدا مقامم را بالا برد و مرا در میان انبیا قرار داد. بی‌تردید این امر نیازمند آن است که انسان پیوسته این واقعیت را مد نظر داشته باشد که بنده خداست تا این واقعیت در همه حال با وی و پیش چشمانش باشد. انسان از خطا و لغزش ایمن نیست و این یادآوری دائم باعث می‌شود خطاهای او کاهش یابد و در نهایت، با آمرزش گناهان، خدا را ملاقات کند و مصداق حدیث یادشده گردد.

این اقرار و گواهی بنده به مالکیت خدا و عبودیت خود و بازگشت به محضر خدای متعال یکی از اصول اخلاق به شمار می‌رود. زیرا کسانی را که نمایانگر این اصل می‌باشند و آن را در وجود خود تحقق بخشیده‌اند از دیگران متمایز می‌کند. چنین افرادی منش و رفتار ویژه‌ای دارند و شهوات و زور و زیور دنیا کم‌ترین اثری در آنان ندارد و هرگز آنان را دچار لغزش نمی‌کند. این افراد پیوسته خود را بندگان ناچیز خدای متعال احساس می‌کنند و آنی از این واقعیت غافل نمی‌شوند. از همین روست که خدای متعال نه تنها بر دل آنان مهر نمی‌زند، بلکه قلوب آنان را به نور خود منور می‌کند به گونه‌ای که لغزشگاه‌ها، دوراهی‌ها و مواضع خطاخیز را به نیکی تشخیص می‌دهند و از آن دوری می‌گزینند.

### جمع‌بندی بحث

● چه بخواهیم و چه نخواهیم همگی بندگان خداییم و این یک واقعیت است. اما امور دیگری باعث می‌شوند که به این واقعیت مسلم یعنی بندگی ملتفت نباشیم. گاهی ممکن

است همین واقعیت مسلم در نظر برخی از ما امری خارجی به نظر رسد که می‌خواهیم آن را به زور در وجود خود جا دهیم .

● نکته شایان ذکر دیگر در این مقام آن است که هرکس به عبودیت خود در برابر خدا معترف باشد و این معنار را در جان خود بنشانند، حتی اگر خطایی از او سرزند، مولا او را از در رحمت خود نمی‌راند؛ زیرا چنین کسی وقتی مرتکب خطایی شود به سرعت پوزش می‌طلبد و تصمیم می‌گیرد هرگز آن را تکرار نکند .

● همان‌طور که نور مادی در این دنیا باعث می‌شود انسان دوست را از دشمن، امور سودمند را از چیزهای زیانبار، و راه را از بیراهه و پرتگاه تشخیص دهد، در امور معنوی نیز وضع به همین منوال است . در این دنیا چه بسا یک خطای کوچک ده‌ها سال پشیمانی به بار آورد؛ مثلاً ممکن است کسی در حال استفاده از سوزن خیاطی باشد و یک لحظه غفلت باعث شود که سوزن در بدنش فرو رود . در امور معنوی نیز گاه یک خطای ساده، یک عمر پشیمانی اخروی را به دنبال آورد . برای نمونه شخصی را در نظر بگیرید که به واجبات و مستحبات التزام دارد و اهل نماز و روزه و حساب سال و شب‌زنده‌داری است، ولی یک بیماری روحی نظیر تکبر دارد که چون حقیقت عبودیت کاملاً در او تجلی نیافته نمی‌تواند از آن بیماری‌رهایی یابد یا مرتکب گناهی می‌شود که به او اجازه دیدن این عیب و بیماری را نمی‌دهند . چنین کسی در آخرت درست مانند شخصی است که بر اثر غفلت به چشم خود آسیب رسانده و بر اثر همان غفلت کوتاه بقیه عمر را به پشیمانی می‌گذراند .  
برخی از حکما گفته‌اند : خدای متعال دنیا را متاع قلیل خوانده و فرموده است : (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ)؛ <sup>(۱)</sup> بگو بهره دنیا ناچیز است . در حالی که زندگی واقعی را فقط زندگی اخروی می‌داند و می‌فرماید : (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ)؛ <sup>(۲)</sup> زندگی حقیقی همانا در سرای آخرت است .

۱. نساء (۴)، آیه ۷۷.

۲. عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۴.

چگونه در نور اعظم خدا باشیم؟ / ۹۳

این که خدای متعال زندگی دنیا را «متاع قلیل» خوانده است فقط از باب همراهی با عقول اندک ماست. خدای متعال از باب مماشات با ما دنیا را متاع قلیل خوانده است ولی اگر نیک بنگریم در واقع دنیا اصلاً «متاع» نیست. از این رو خدای متعال دنیا را بازی و لهو خوانده و فرموده است: (وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ)؛<sup>(۱)</sup> زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست». درست مانند ما بزرگسالان که هنگام سخن گفتن با اطفالی که بازی می کنند، بازیچه هایشان را که در نظر خودشان خانه و متاع است «متاع» و کالا و خانه می خوانیم و خودمان را به قدر عقولشان تنزل می دهیم.

وقتی سوزن کوچکی به خطا در چشم اطفال رود خدا می داند چه پشیمانی و زنیانی به بار می آورد و انسان چه مبالغ کلانی را صرف جبران آن می کند. حال که خطای دنیوی چنین است پس لغزش های معنوی و خساراتی که به آخرت انسان وارد می سازد چه تاوان سنگینی در پی خواهد داشت؟ این در حالی است که دنیا هیچ و پوچ و بازیچه است و آخرت، حیات حقیقی است.

از خدای متعال می خواهیم که توفیقمان دهد تا مشمول حدیث نبوی یادشده گردیم و از دل و جان بدانیم که: (انا لله وانا اليه راجعون)؛ «ما همگی از آن خداییم و سرانجام روزی به سوی خدا باز می گردیم».

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين



## قصه اصحاب حجر\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

### اصحاب حجر

خدای متعال در قرآن کریم فرموده است :

(وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ \* وَءَاتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا  
مُغْرِبِينَ)؛<sup>(۱)</sup> اصحاب حجر رسولان را تکذیب کردند. ما آیات خود را  
برای آنها فرستادیم ولی آنها از آن رویگردان بودند.

اصحاب حجر قوم حضرت صالح علیه السلام می باشند. آرامگاه حضرت صالح و هود در کنار  
مرقد مطهر مولای متقیان علی علیه السلام در وادی السلام نجف قرار دارد و زیارت آنان پس از

---

\* این گفتار اخلاقی در سال ۱۳۹۹ق در جمع طلاب علوم دینی ایراد شده است.

۱. حجر (۱۵)، آیات ۸۰ و ۸۱.

فراغت از زیارت حضرت امیر  $\text{ع}$  مستحب است. همان طور که زیارت حضرت آدم و حضرت نوح پیغمبر  $\text{ع}$  نیز که در همان جا مدفونند، استحباب دارد. حضرت صالح  $\text{ع}$  نخستین پیغمبری نبود که دروغگو شمرده شد. پیامبرانی که خدای متعال قبل از حضرت صالح به رسالت برانگیخته بود نیز تکذیب شدند. این پیامبران همگی از جانب خدای متعال مبعوث شده بودند و همگی آیات (نشانه‌ها) و معجزاتی به همراه داشتند که ثابت می‌کرد از سوی خدا برانگیخته شده‌اند. اما ارائه این آیات و معجزات به قوم حجر سودی نداشت و همچنان که خدای متعال خبر داده است آنان از این آیات و دلالات روشن اعراض نمودند.

بر اساس روایتی که از معصومین  $\text{ع}$  به دست ما رسیده است، حضرت صالح  $\text{ع}$  مدت ۱۱۶ سال قوم خود را به سوی خدا دعوت می‌کرد و در این مدت طولانی بیش از هفتاد نفر (یعنی با میانگین کم‌تر از یک نفر در سال!) به وی ایمان نیاوردند. این رفتار سخت‌کوشانه حضرت صالح و دیگر پیامبران الهی این نکته عبرت‌آموز را برای ما به همراه دارد که ما نباید از امر به معروف و نهی از منکر دل‌خسته و ملول شویم، هرچند تأثیر دعوت ما بسیار اندک و نامحسوس باشد؛ زیرا نتیجه کارمان به هر شکل که باشد خدای متعال به اندازه زحمتمان به ما پاداش خواهد داد.

بر این اساس اگر یکی از ما فرزندش را برای بار دوم، سوم، چهارم و پنجم صدا زد تا نماز صبح بخواند ولی فرزندش بیدار نشد، ناامید نشود و برای بار ششم هم او را صدا بزند. شاید این بار به گفته ما ترتیب اثر دهد و بیدار شود. در هر حال طرف حساب بندگان خداست و هموست که به هر حال باید به بندگان پاداش دهد. خدای متعال خطاب به نبی مکرم خود می‌فرماید:

(فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ)؛<sup>(۱)</sup> در هر حال تو فقط وظیفه ابلاغ

و پیام‌رسانی داری و کار حسابرسی با ماست.

## روگردانی از نشانه‌های الهی

اعراض و روگردانی از نشانه‌های الهی مربوط به زمانی است که امر تبیین شده و در نظر همگان واضح و آشکار شده است. از همین رو می‌بینیم که قرآن زمانی از اعراض سخن می‌گوید که پیش از آن از ارائه آیات و بینات سخن گفته است. کسی که برای مثال نمی‌داند حج گزاردن بر او واجب است و حج نگذارد، به چنین کسی نمی‌گوییم از حج اعراض کرده است. در مقابل، کسی که از وجوب حج به نیکی آگاه است و استطاعت دارد ولی به حج نمی‌رود، چنین کسی مُعْرِض از حج خوانده می‌شود. حال اصحاب حجر نیز بدین منوال بود. آنان حتی پس از مشاهده نشانه‌های روشن و معجزات گویای الهی هم چنان به تکذیب انبیا ادامه دادند و به عبارت دیگر از نشانه‌های الهی اعراض کردند.

## نشانه گویای حضرت صالح ؑ

بزرگ‌ترین آیت و معجزه حضرت صالح ؑ همان ناقه‌ای است که ماجرای آن را کم‌وبیش همه می‌دانیم. ماجرا بدین ترتیب بود که گروهی از قوم صالح از او خواستند اگر پیامبری است که خدا او را فرستاده و خواسته‌اش را اجابت می‌کند، ناقه‌ای از دل کوه درآورد و بدین ترتیب درستی سخنانش را اثبات کند. حضرت صالح به خواسته آنان توجه نکرد ولی رو به درگاه خدا آورد و از درگاه باری تعالی این مطلب را درخواست نمود. در پی دعای او صدای مهیبی از کوه برخاست. سپس کوه به دو نیم شد و از دل آن ناقه عظیمی به همراه بچه‌اش بیرون آمد که بنا به گفته برخی، بزرگی آن معادل ده‌ها ناقه بود. روشن است که چنین کاری هرگز برای خدای قادر متعال دشوار نیست. خدای متعال پیش از آن آدم و حوا را بدون پدر و مادر آفریده بود و حضرت عیسی ؑ را نیز فقط از مادر آفرید. خدای سبحان می‌فرماید:

(إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛<sup>(۱)</sup> ما وقتی چیزی را

۱. نحل (۱۶)، آیه ۴۰. در تفسیر این آیه شریفه آمده است که خدای متعال حتی به لفظ «کن» هم نیاز ←

اراده می‌کنیم، همین قدر به آن می‌گوییم: باش، بی‌درنگ موجود می‌شود. این ناقه، ناقه‌ای پرمو و زیبا بود که چون انسانی مؤمن و حکیم با وزانت راه می‌پیمود. فقط از علف‌های زمین می‌خورد و هنگامی که به زراعت مردم می‌رسید، حتی به قدر دانه‌ای از آن را هم نمی‌خورد و هنگام راه رفتن با این که تنومند بود روی زراعت مردم یا انسان، حیوان و یا حشره‌ای پا نمی‌گذاشت. بلکه هنگام راه رفتن مراقب بود و دیگر حیوانات نیز به قدرت الهی از او پروا داشتند. در یک سخن این ناقه نه فقط در اصل آفرینش، بلکه از همه جهت معجزه بود. ناقه یادشده در یک شبانه‌روز به اندازه آبی که تمام مردم آبادی مصرف می‌کردند، آب می‌نوشید و مثلاً به اندازه هزار انسان آب می‌خورد و روز بعد هرگز آب نمی‌خورد و آن را برای مردم می‌نهاد. از این رو آب آن آبادی در روزهای مشخصی از آن او بود، و در روزهای معین دیگری از آن مردم، هم چنان که در آیه شریفه نیز این مطلب ذکر شده است:

(قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ)؛<sup>(۱)</sup> گفت: این ماده

شتری است که نوبتی از آب از آن اوست و روزی معین نوبت آب شماست.

البته ناگفته نماند که ناقه یادشده روزانه به اندازه آبی که می‌نوشید شیر می‌داد و این خود معجزه دیگری بود؛ زیرا حیواناتی که مردم از شیرشان استفاده می‌کنند هرگز به اندازه آبی که می‌نوشند شیر نمی‌دهند، بلکه میزان شیرشان بسیار کم‌تر از آبی است که

← ندارد و صرف اراده او برای ایجاد موجودات کافی است. اما تعبیر وارد شده در این آیه برای تفهیم آمده است؛ زیرا ما انسان‌ها برای ایجاد یک چیز به سه مرحله نیاز داریم که عبارتند از: اراده، تعبیر و بر زبان آوردن آن، و سرانجام مرحله عمل و دست به کار شدن. برای مثال اگر قصد ساخت مسجدی را داشته باشیم ابتدا این مطلب را اراده می‌کنیم، سپس بر زبان می‌آوریم و در مرحله سوم مال و مواد لازم را فراهم می‌کنیم و دست به کار می‌شویم. اما خدای سبحان نیازی به گفتن یا عمل خارجی ندارد و صرف اراده حضرتش برای تحقق آنچه خواسته است کافی است (منه دام‌ظله).



می‌نوشتند. اما این ناقه از همه جهت - حتی در این مورد - معجزه بود.

### پی‌کردن ناقه

اصحاب حجر از همه نشانه‌های روشن الهی رو برتافتند و به این بهانه که یک روز تمام آنان را از آب آشامیدنی محروم می‌دارد، تصمیم گرفتند آن را بکشند، هرچند از شیر بابرکت او استفاده می‌کردند. خدا نکند که آدمی سر به سرکشی بگذارد!

حضرت صالح علیه السلام آنان را اندرز داد و گفت: اگر ناقه را پی کنید خدای متعال عذابی بر شما نازل خواهد کرد. گفتند: باکی نیست، بگذار عذاب خدا نازل شود! آنان بی‌اعتنا به هشدارهای حضرت صالح علیه السلام آن ناقه را پی کردند. شخصی که ناقه را پی نمود «قیدار» نام داشت و شقی‌ترین آنان بود. آنان بچه آن ناقه را هم کشتند و البته بنا به قولی آن بچه شتر بادلشکستگی به کوه بازگشت. در پایان گوشت ناقه را میان خود قسمت کردند!

### فرود آمدن عذاب الهی

در این جا بود که حضرت صالح علیه السلام به آنان خبر داد که پس از سه روز عذاب الهی دامنگیر آنان خواهد شد و چهره‌هایشان در روز نخست زرد، در روز دوم سرخ و در روز سوم سیاه خواهد گردید و اگر تا آن زمان پشیمان نشوند و از گمراهی بازنگردند، عذاب الهی بر آنان فرود خواهد آمد.

شگفتا از رحمت خدای سبحان! با این که این جماعت فرستادگان الهی را دروغگو شمردند و حتی پس از نزول نشانه‌های روشن الهی هم چنان به تکذیب ادامه دادند، خدایشان سه روز مهلت داد تا مگر از راه رفته باز آیند و توبه کنند و خدا توبه آنان را بپذیرد. اما دریغ که آنان هم چنان برگردن‌کشی و طغیان خود پافشاردند تا این که روز بعد چهره کسانی که به حضرت صالح علیه السلام ایمان نیاوردند به زردی گرایید. در این هنگام ضعفای آنان به بزرگان قوم گفتند: صورت‌هایمان زرد شد و گفته صالح درباره ما راست از

آب درآمد . بزرگان قوم پاسخ دادند : بگذارید زرد شود ! مهم نیست ! روز دوم چهره‌هایشان سرخ شد ولی شقاوت‌مندان به افراد معترض گفتند : از کجا معلوم ؟ شاید صالح ما را جادو کرده باشد ! بگذارید سرخ شود . روز سوم که چهره‌هایشان سیاه شد گفتند : حتی اگر هلاک شویم به او ایمان نخواهیم آورد ! پس از آن خدای متعال جبرئیل را بر آنان نازل کرد . جبرئیل در میان آنان بانگی زد که بر اثر آن بند دل‌هایشان پاره شد و در همان خانه و کاشانه خود از پا درآمدند ...

کم‌ترین نتیجه و درسی که از این ماجرای عبرت‌آموز می‌توان آموخت این است که انسان نسبت به خود آگاه و هشیار باشد و اگر العیاذ بالله در همه آزمون‌های الهی ناکام ماند ، در آخرین آزمون سقوط نکند و از امتحان آخر سر بلند بیرون آید .  
از خدای متعال مسئلت دارم که ما را به آنچه دوست دارد و می‌پسندد موفق بدارد .

وصلی الله علی محمد وآله الطاهیرین .

## آثار اعمال\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

### درآمد

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

(مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ)؛<sup>(۱)</sup> هر

خیری که به تو رسد از جانب خداست و هر شری که به تو رسد از جانب خود توست.

تمام کارهایی که از انسان سر می زند، یا حسنات و کارهای سودمند است یا سیئاتی که از آن شر و زیان می برخیزد. این آیه شریفه به ما گوشزد می کند که هر سود و خیری که به

---

\* این گفتار جزو درس های اخلاق آیت الله العظمی شیرازی است که در جمادی الثانی ۱۳۹۹ ق و در جمع طلاب علوم دینی ایراد شده است.

۱. نساء (۴)، آیه ۷۹.

ما می‌رسد از سوی خدای متعال است؛ زیرا خدای متعال برای هیچ‌کس شر و زیان را نمی‌خواهد. در مقابل، تمام بدی‌ها و مصیبت‌هایی که به انسان می‌رسد از جانب اوست و هر بلا و امر ناخوشایندی که انسان بدان دچار می‌شود ریشه در اعمال خود وی دارد. همه ما مخاطب این آیه شریفه می‌باشیم. انسان بنا به سرشت و طبع خود نسبت به خود خوش‌گمان است. از رسول گرامی اسلام ﷺ روایت شده است که فرمودند: «یَبصر أحدکم القذاة فی عین أخیه و یدع الجذع فی عینه»<sup>(۱)</sup> هر کدام شما خاشاکی را در چشم برادر خود می‌بیند ولی شاخه یا تنه درخت را در چشم خود نمی‌بیند؛ یعنی در قبال مردم به اصطلاح مو را از ماست می‌کشیم و عیوب کوچک آنان را به خوبی می‌بینیم ولی عیوب خود را هرچند بزرگ باشد تشخیص نمی‌دهیم.

این آیه به ما می‌گوید چه بسا یکی از شما کار ناپسندی انجام دهد و اثر منفی آن کار ده یا بیست سال بعد - با کم و زیاد - ظاهر شود و چه بسا که ثمره آن کار ناشایست هنگام جان دادن و مرگ خود را نشان دهد. بنابراین اگر شخصی با مشکل یا امر ناپسندی مواجه شد نباید دچار شگفتی شود و بگوید: چرا این بلا بر سرم آمد؟ زیرا ممکن است ریشه‌های آن اتفاق ناخوشایند به بیش از پنجاه سال قبل بازگردد و او آگاه نباشد. خدای متعال برای هر چیز قدر و اندازه و حدی قرار داده و مقادیر الهی دگرگونی‌ناپذیر است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

کان فی زمن موسی علیه السلام ملک جبار قضی حاجة مؤمنٍ بشفاعة عبد صالح فتوفی فی یومٍ واحدٍ الملک الجبار و العبد الصالح فقام علی الملک الناس و أغلقوا ابواب السوق لموتیه ثلاثة ايام و بقى العبد الصالح فی بینه فتناولت دواب الأرض عن وجهه فرآه موسی بعد ثلاث فقال: یارب هو عدوک و هذا ولیک فأرحی الله إلیه: یا موسی، إنّ ولیی هذا سأل هذا الجبار حاجة فقضاها

له فكافأته عن المؤمن وسلطت دواب الأرض على محاسن وجه المؤمن لسؤاله ذلك الجبار؛<sup>(۱)</sup> در زمان حضرت موسی ﷺ پادشاه ستمگری می‌زیست که روزی بر اثر سفارش میانجی‌گری عبدی صالح حاجت مؤمنی را برآورده بود. در یک‌روز هم آن پادشاه ستمگر و هم آن عبد صالح از دنیا رفتند و مردم مشغول سوگواری برای شاه شدند و سه‌روز بازار را تعطیل نمودند. در این سه‌روز جنازه آن عبد صالح در خانه خود روی زمین بود و جنبندگان زمین گوشت صورت او را می‌خوردند. حضرت موسی بعد از گذشت سه‌روز او را در آن وضع فجیع دید و به خدا چنین شکوه نمود: خدایا، آن پادشاه که دشمن تو بود چنان در مرگ وی مردم سوگواری کردند ولی این شخص که از دوستان توست پس از مرگ به چنین سرنوشتی دچار شد. خدای متعال به موسی وحی فرمود: یا موسی، این دوست من از آن ستمگر حاجتی طلبید و آن ستمگر حاجت وی را برآورده ساخت. از این‌رو خواستم با این سوگواری پادشاه آن ستمگر را داده باشم. از سوی دیگر چون این مؤمن از آن ستمگر حاجت خواسته بود، جنبندگان زمین را بر محاسن چهره‌اش مسلط کردم.

در این ماجرا چه‌بسا آن عبد صالح برای تقرب به خدا تمام وقت خود را به طاعت و عبادت سپری کرده و آن پادشاه ستمگر یکسره به شهوات و کام‌جویی‌ها و ستم و طغیان مشغول بوده است. این‌که این دو تن در یک روز می‌میرند یک اتفاق تصادفی نیست؛ زیرا نزد خدای متعال هر چیزی سببی دارد، هرچند ما به آن پی نبریم. مردم در سوگ آن زمامدار خودسر - که دشمن خدا بود - سه‌روز به عزاداری مشغول بودند و طی این سه‌روز پیکر آن ولی خدا بر زمین مانده و بویناک گردیده و خوراک جنبندگان و موران شده بود.

آن طاغوت به هنگام مرگ با عزت و احترام تشییع شد، ولی مرگ این بنده صالح با اهانت و خواری همراه بود. گناه این بنده صالح آن بود که برای برآوردن حاجت مؤمنی نزد آن طاغوت رفته و شفاعت کرده بود!

برای آن که گناه آن مرد عابد را بهتر درک کنیم این مثال راهگشاست: فرض کنید شما خادم یا فرزندی دارید که در خانه شما روزگار می‌گذراند و از سفره شما می‌خورد و مردم به سبب جایگاه و احترامی که دارید، به او احترام می‌گذارند. فرض کنیم این شخص به پول اندکی نیاز پیدا کند و به جای آن که نزد شما بیاید از دشمنان پول طلب کند. دشمنان نیز این فرصت را غنیمت می‌شمارد و برای آن که منتهی بر گردنتان بگذارد خواسته او را رد نمی‌کند. چنین رفتاری از سوی فرزند یا خادم خانه زادتان چه اندازه برایتان ناگوار و نابخشودنی است و چقدر برایتان گران تمام می‌شود؟

رفتار آن عبد صالح و حاجت خواستن او از آن پادشاه ستمگر به همین اندازه زشت و نابخشودنی است؛ زیرا بنده‌ای که نسبت به ارباب خود معرفت کافی دارد و او را بزرگ می‌دارد، هرگز دست به چنین کار نمی‌زند. از همین روست که خدای متعال جانوران و موران زمین را بر وی مسلط ساخت تا گوشت چهره وی را بخورند. چنین کسی آبروی ایمان را نزد دشمن خدا بر زمین ریخت و لذا روی او خوراک موران زمین شد. خدای متعال با این کار حساب خود را با آن عبد صالح و نیز آن پادشاه ظالم یک جا تسویه نمود؛ زیرا خدای متعال، مقتدر و حکیم می‌باشد و خود فرموده است:

(وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيْئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ)؛ هر بدی که به تو رسد از جانب خود توست.

ما به درستی نمی‌دانیم که میان شفاعتگری آن عبد صالح و مرگ آن دو تن چه مدت زمانی گذشته است. شاید این مدت ده‌ها سال بوده است، به ویژه اگر این نکته را مد نظر قرار دهیم که مردم در گذشته عمر درازی داشتند. اما نتیجه این گناه و ثمره ناخوشایند آن پس از گذشت این همه مدت پدیدار شد.

ما نیز چه بسا در زندگی دستخوش امور ناخوشایندی شویم و از آن جاکه غافلیم ریشه

آن را تشخیص نمی‌دهیم. شاید علت آن امر ناخوشایند این باشد که به انسانی ستم روا داشته‌ایم یا حق او را - هرچند نادانسته - غضب کرده‌ایم. اثر تکوینی اعمال ما ارتباطی با نیت یا آگاهی ما ندارد و چه بدانیم و چه ندانیم اعمال ما آثار وضعی و مشخص خود را به جا می‌نهند. درست مثل آن که دانه جوی را با این گمان که گندم است در زمین بکاریم و توقع داشته باشیم که جو برداشت کنیم. آیا آن دانه جو بر اساس گمان ما به گندم تبدیل می‌شود؟! شکی نیست که واقعیت آن دانه هیچ ارتباطی با گمان و تصور ما ندارد و هرکس گندم بکارد گندم برداشت می‌کند و آن که خار بکارد، جز خار بر نمی‌دارد، هرچند تصور او خلاف آن باشد (گندم از گندم بروید جو زجو).

### ماجرای شریک نخعی

شریک بن عبدالله بن سنان نخعی یکی از علمای دوران عباسی بود که خود را در مقابل امام صادق ع، عالمی توانا می‌دانست و به عبادت و زهد و دوری‌گزیدن از حکام تظاهر می‌کرد. امرای عباسی اصرار داشتند که به آنها نزدیک شود ولی او پیوسته خواسته آنان را رد می‌کرد. روزی مهدی عباسی شریک را خواست و هنگامی که او را آوردند به او گفت: تو را در میان سه خواسته مخیر می‌کنم که یکی از آنها را انجام دهی والا تو را به زندان خواهیم افکند. اگر با ما ارتباط نداشته باشی مردم خواهند گفت: بی‌شک این حاکم انسان خوبی نیست والا اگر انسان خوبی بود شریک نخعی که عالم شناخته شده‌ای است با او قطع رابطه نمی‌کرد. لذا باید یکی از این سه خواسته را انجام دهی: یا متولی قضاوت شوی و از سوی ما بر مسند قضا بنشینی، یا هم‌سخن و آموزگار فرزندان ما باشی، یا یک روز به میهمانی ما بیایی و بر سر سفره‌مان بنشینی.

البته هر سه این امور به یک جا باز می‌گشت و در هر سه حالت نشان‌دهنده وجود ارتباط میان نخعی و حاکم عباسی بود. شریک نخعی قدری اندیشید و با خود گفت: اگر چاره‌ای نداشته باشم گزینه سوم را انتخاب خواهم کرد. علت انتخاب گزینه سوم از جانب

او این بود که گمان می‌کرد از دو مورد دیگر آسان‌تر است و با گردن نهادن به آن لازم نیست تمام عمر قاضی حکومت ظالم یا هم‌سخن و آموزگار فرزندان‌شان باشد. تمام مسئله بایک سفره میهمانی تمام می‌شود و در مردم این تصور ایجاد نخواهد شد که نخعی با نظام ارتباطی دارد.

اما مهدی عباسی از نخعی هوشیارتر بود. او به آشپز خود دستور داد بهترین و گواراترین غذای ممکن را بپزد و از سوی دیگر هنگامی که نخعی نزد وی آمد مدتی با او سخن گفت و خوب سرش را گرم کرد تا گرسنگی او شدید شود. پس از آن دستور داد غذا آورند و نخعی در خوردن غذا زیاده‌روی کرد.

تمام مشکل به این جا باز می‌گردد که نخعی عابد و زاهد حقیقی نبود، بلکه تظاهر به زهد و پارسایی می‌نمود. والا اگر حقیقتاً پارسا بود اندکی از آن غذا می‌خورد و عذر می‌آورد که سیر است. اما او آن سفره را فرصتی دست‌نیافتنی دید و در خوردن آن غذای حرام که معلوم نبود از کجا آمده و در آن چه نهاده‌اند، به مقدار ضرورت بسنده نکرد! مسعودی تاریخ‌نویس می‌گوید: پس از رفتن نخعی، آشپز به ربیع (ندیم خلیفه) گفت: برایش چنان غذایی ترتیب دادم که گمان نمی‌کنم پس از آن نجات یابد! و دقیقاً همین‌طور هم شد. تنها خدا می‌داند که آن آشپز در آن غذا چه خبائث و محرّماتی نهاده بود، جدا از این‌که آن غذا غصبی و سفره ظالم بود!

چند روز بعد مهدی عباسی یک بار دیگر در پی نخعی فرستاد. ولی این بار نخعی به سرعت خواسته خلیفه را اجابت نمود و حاضر شد. بار دوم و سوم و چهارم نیز وضع به همین منوال بود و کار به جایی رسید که نخعی از سوی مهدی عباسی بر مسند قضاوت نشست و در عین حال آموزگار فرزندان وی و نیز هم‌سخن او شد و در شمار علمای دربار قرار گرفت.

کار این مرد که همیشه از مهدی عباسی و حکومت او دوری می‌گزید به جایی رسید که مرتب از وی حقوق ماهانه دریافت می‌داشت. یک بار که چک خود را نزد خزانه‌دار برد



تا آن را وصول کند، صراف عذر آورد که مشتریان بسیارند و پول کم است و از او خواست کمی صبر کند. اما نخعی اعتراض کرد و گفت: من خودم نزد تو آمده‌ام و تو خوب می‌دانی من چه کسی هستم. با این حال جواب رد می‌دهی و کارم را به زمان دیگری موکول می‌کنی؟ دو طرف با هم بگو مگو کردند و صدایشان به مشاجره بلند شد. مرد صراف فریاد زد: مگر به من گندم فروخته‌ای که برای پولش عجله داری؟ او در جواب گفت: بلکه کالایی گران‌تر به تو فروخته‌ام! مرد صراف با شگفتی پرسید: به من چه فروخته‌ای؟ گفت: دینم را به تو فروخته‌ام!<sup>(۱)</sup>

روزی سفیان ثوری شریک نخعی را دید و به او گفت: ای شریک، آیا شایسته است که پس از این همه مسلمانی و فقه و صلاح هر وقت سراغت را بگیریم بگویند نزد مهدی یا هادی عباسی است؟!

شریک نخعی بقیه زندگانی خود را در خدمت سلاطین عباسی گذراند تا این که عمر او از صد سال گذشت و رشید عباسی طی ماجرابی - که این جا مجال بیان آن نیست - او را از دربار راند. نکته مهم در این ماجرا نتیجه عبرت‌آموز آن است و این که حتی یک وعده خوراک حرام اثر خود را نشان می‌دهد و چنین نتیجه شومی را به همراه دارد.

### جمع‌بندی بحث

از آنچه گذشت این نکته معلوم می‌شود که هرگاه دچار پیش‌آمد ناخوشایندی شدیم باید سبب آن را جست و جو کنیم؛ زیرا خدا عادل است و به هیچ کس ظلم نمی‌کند.

(وَمَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ)؛<sup>(۲)</sup> و پروردگارت هرگز به بندگان ستم روا نمی‌دارد.

بلکه سرچشمه احسان و نیکی و کرم است:

۱. این ماجرا را مسعودی به تفصیل آورده است. نگ: مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۱۰.

۲. فصلت (۴۱)، آیه ۴۶.

( مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ )؛ هر نیکی که به تو رسد از جانب خداست .

اما امور ناخوشایند و ناگواری که بر سر انسان می آید همگی از خود او و نتیجه کردار اوست و هر اندازه انسان کردار خود را در زندگی اصلاح کند، از میزان ابتلای او به امور ناپسند کاسته می شود . اما کسی که نسبت به این معنی بی اعتناست نتیجه اعمال ناپسند وی - العیاذ بالله - دیر یا زود دامن وی را می گیرد . از این رو انسان باید همیشه هوشیار باشد و فریفته نشود . مولای متقیان علی علیه السلام می فرماید :

یابن آدم، إذا رأیت ربک سبحانه یتابع علیک نعمه وأنت تعصیه فاحذره؛<sup>(۱)</sup>

ای فرزند آدم، هرگاه دیدی به رغم گناهان بسیار، خدای متعال نعمت های گوناگون و سرشار را پی در پی بر سرت می ریزد، از او بترس و بر حذر باش .

در حقیقت معنی این امر این است که خدای متعال مجازات اعمال وی را به آخرت موکول کرده است و البته کیفر آن جهان با عذاب دنیا هرگز مقایسه شدنی نیست . دنیا هرگونه باشد و هرچند سخت و دشوار بگذرد سرانجام به پایان می رسد و انسان به هر حال از سختی های آن نجات می یابد، اما عذاب و دشواری و بلای آخرت پایان ندارد و راه نجاتی برای آن نمی توان تصور کرد .

از خدای متعال مسألت دارم گناهان ما را بیامرزد و ما را بانیکان محشور دارد .

وصلی الله علی محمد وآله الطاهیرین .

## نیکی‌های ماندگار\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

### درآمد

خدای متعال در قرآن کریم فرموده است :

(الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ  
ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا)؛<sup>(۱)</sup> مال و فرزند زیور زندگی این دنیاست و نیکی‌های  
ماندگار دارای پاداش بهتر می‌باشد و امیدبخش‌تر است .

قرآن کریم مال و فرزندان را زیور زندگانی دنیا دانسته است . کوشش ما در این گفتار

---

\* این سخنرانی که تاریخ آن به سال ۱۳۹۸ ق مربوط می‌باشد از جمله درس‌های اخلاق است که در جمع طلاب  
علوم دینی ایراد گردیده است .

۱. کهف (۱۸)، آیه ۴۶.

بررسی مفهوم این آیه به ویژه تعبیر « مال » است . پیش از آن شایسته است در تک تک مفردات آیه درنگ کنیم و این کار را از واژه « زینت » می آغازیم .

### مفهوم زینت

زینت عبارت است از ظاهر بیرونی یا همان که در تعبیر امروزین بدان « دکور » می گویند . در زبان عربی به سلمانی و آرایشگر که موهای سر را کوتاه می کند و می آراید « زیان » گفته می شود .

زندگی در دنیایی که اکنون در آنیم همانند خانه ای است که از ستون ، سقف ، دیوارها و در عین حال آرایه هایی ساخته شده است . در هر خانه ستون ، دیوارها ، سقف و ماده تشکیل دهنده آن نظیر سیمان ، آجر ، آهن و چوب و ... اموری اساسی است که زیر بنا و بنیاد خانه را تشکیل می دهد و بدون این موارد سرپناهی ایجاد نمی شود و اصلاً خانه ای صورت نمی بندد . اما چراغ ها ، پرده ها ، رنگ و دیگر امور مربوط به ظاهر خانه ، زینت خانه اند و خانه بدون آنها هم می تواند ایجاد شود و « خانه » باشد .

حال که این مقدمه را دانستیم می گوئیم خدای متعال ثروت و فرزند را در زندگی انسان از نوع دوم دانسته است . بدین معنا که اگر انسان تندرست و دارای اراده ای سالم باشد و به قسمت الهی خشنود باشد ، اساس زندگی او کامل است و جز آرایه و ظاهر - که همان دارایی و فرزند و جز آن باشد - چیزی کم ندارد . بنابراین ثروت و نسل نیز در این زندگی عناوینی ثانوی و فرعی است و بدون آن نیز می توان « دنیا » داشت و زیست ؛ زیرا این امور ستون تشکیل دهنده این دنیا نمی باشند . از همین روست که خدای متعال فرموده است : ( **الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** ) ؛ « مال و فرزند زیور زندگی این دنیا است » .

### مال

مال در لغت از ریشه « م ی ل » برگرفته شده و بنا به گفته علمای صرف الف آن منقلب از یاء می باشد . میل به معنای رغبت و خواهش است و روشن است که صاحب مال

و ثروت به سمت آن تمایل و رغبت نشان می‌دهد. کسی که دیناری چند دارد، دلش آنها را می‌خواهد. پس آن چند دینار هم «مال» می‌باشند. فرش، زمین، مزرعه، مستقالات، خانه، باغ، طلا، نقره، سهام شرکت‌ها و... همگی مال می‌باشند؛ زیرا دل انسان به سمت آنها کشیده می‌شود و میل به چنگ آوردن آنها را دارد. کسی که یکی از امور یادشده را دارد، دلش نسبت به آن تمایل دارد و پیوسته به این می‌اندیشد که ارزش و بهای آن در روزهای آینده افزوده یا کاسته می‌شود و پیوسته از این دست اندیشه‌ها دارد.

این در حالی است که دارایی انسان فقط تا زمانی که در این جهان است همراه اوست و اگر مُرد رابطه او با ثروتش گسسته می‌شود. ممکن است یک شخص میلیونر فقط در طی چند ثانیه یک چک چند میلیونی بنویسد و آن را امضا کند. این چک در زمان حیات آن شخص به اندازه مبلغ مندرج در آن ارزش دارد ولی به محض آن که آن شخص بمیرد دیگر نمی‌تواند با نوشتن چیزی حتی یک ریال را هم جابه‌جا کند. به محض آن که روح از بدن او جدا شود دیگر صاحب آن ثروت عظیم نیست بلکه در باره او می‌گویند صاحب آن ثروت عظیم «بود». روایت شده است که مولای متقیان علی ع فرمودند:

«إِنَّ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ ثَلَاثَةَ أَخْلَافٍ، فَخَلِيلٌ يَقُولُ لَهُ: أَنَا مَعَكَ حَيًّا وَمَيِّتًا وَهُوَ عَمَلُهُ، وَخَلِيلٌ يَقُولُ لَهُ: أَنَا مَعَكَ حَتَّى تَمُوتَ وَهُوَ مَالُهُ، فَإِذَا مَاتَ صَارَ لِلْوَارِثِ، وَخَلِيلٌ يَقُولُ لَهُ: أَنَا مَعَكَ إِلَى بَابِ قَبْرِكَ ثُمَّ أَخْلِيكَ وَهُوَ وُلْدُهُ»<sup>(۱)</sup> انسان مسلمان سه دوست دارد: دوستی که به او می‌گوید: من زنده و مرده همراه تو خواهم بود. این دوست، اعمال آن شخص است، و دوست دیگری که به او می‌گوید: من تا زنده‌ای همراه تو خواهم بود که مال و دارایی اوست، و دوست دیگری که می‌گوید: تا لب گور همراه تو خواهم بود و پس از آن تو را رها خواهم کرد. این دوست سوم فرزندان شخص می‌باشند.»

البته این هم در صورتی است که فرزندان شخص در تشییع جنازه او حاضر شوند، نه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۰۶ (باب ۱۰۰ و جوب الاشتغال بصالح الأعمال، حدیث ۲).

مانند بسیاری از اولاد این زمانه که حتی در تشییع جنازه والدین خود حاضر نمی‌شوند. بنده خود در تشییع جنازه مرد ثروتمندی حاضر شدم که هیچ‌یک از فرزندان در تشییع جنازه او حاضر نبودند و بستگان متوفا دو حمال را برای حمل جنازه میت اجیر کرده بودند!

### مفهوم دنیا

دنیا در لغت از «دنو» و نزدیکی می‌باشد و شاید وجه نامگذاری آن بدین تعبیر این باشد که در قیاس با آخرت به مانزدیک‌تر است. شاید هم از «دنائت» باشد که در آن صورت به معنای چیز پست و بی‌ارزش خواهد بود. البته این نام، شایسته این جهان است؛ زیرا خدای متعال نیز آن را متاع قلیل، یعنی بی‌ارزش، توصیف کرده است در حالی که زندگی واقعی و حقیقی را مربوط به جهان آخرت دانسته است.

خدای متعال در این آیه زندگی این جهان را «دنیا» نامیده و مال و فرزندان را زیور دنیا - و نه اساس و زیربنای آن - توصیف کرده است. بر این اساس شخص میلیونی که محکوم به اعدام شده و مقرر شده است که فردا به دار آویخته شود از این زیور به اندازه کافی برخوردار می‌باشد ولی از ستون زندگی دنیا بی‌بهره است و لذا آن زیور هم سودی به حال وی ندارد.

در مقابل، کسی که زندگی آسوده و آرامی دارد و از زندگانی خود خرسند است هرچند ثروت و فرزند نداشته باشد از زندگی این جهان برخوردار کامل دارد؛ زیرا هم‌چنان که گفتیم ثروت بیش از یک تمایل و کشش نیست و فقط تا هنگام مرگ به همراه انسان است. وجود فرزندان نیز در زندگی نوعی زیور می‌باشد و همان‌طور که در حدیث شریف دیدیم تا لب‌گور به همراه انسان است. البته در صورتی که فرزندان انسان، اولاد صالحی باشند.

### نیکی‌های ماندگار

آیه‌ای که در ابتدای این گفتار آوردیم پس از زیور دانستن دارایی و فرزندان، در مقطع دوم به این نکته اشاره می‌کند که اموالی که در این دنیا صرف جهان آخرت می‌شود مشمول

قاعده فوق نیست و در جهان آخرت باقی خواهد ماند و سود آن به شخص می‌رسد. بنابراین شخص ثروتمندی که از دنیا می‌رود، از ثروت کلانی که بر جای می‌نهد ریالی برای وی باقی نخواهد ماند، مگر آن اموال که در این دنیا برای حیات اخروی خود پیش فرستاده است. چنین اموالی که در راه خدا و دستگیری از نیازمندان و بیچارگان مصرف شده است، در حقیقت مصرف نشده و در اندوخته اخروی شخص باقی می‌ماند. از همین روست که خدای متعال نیز حساب این اموال را از دیگر دارایی‌های زائل‌شده جدا کرده، و این اموال را «باقیات صالحات» یا «نیکی‌های ماندگار» خوانده است.

در روایت آمده است که رسول گرامی اسلام ﷺ در خانه عایشه گوسفندی سر بریدند. هنگامی که نیازمندان مدینه از این موضوع آگاه شدند، نزد پیامبر آمدند و آن جناب مقداری از گوشت قربانی را به هر کدام از آنها عطا فرمودند. چون شب هنگام فرا رسید جز گردن گوسفند از آن چیزی به جا نمانده بود. حضرت از عایشه پرسیدند: از گوشت قربانی چیزی به جا مانده است؟ عایشه گفت: جز گردن گوسفند از آن چیزی نمانده است. حضرت به او فرمودند: نه، بگو: همه آن مانده است جز گوشت گردنش! (۱)

### درنگی در آیه یادشده

انصافاً آیه یادشده جای تأمل و اندیشه بسیار دارد. خدای متعال ثروت این جهان را نه اساس بلکه مایه زینت این جهان می‌داند و از سوی دیگر در برابر حیات جهان باقی و علیا، از این جهان با تعبیر «دنیا» یاد می‌کند. اما همین مال که زینت زندگی بی‌ارزش این جهان است در صورتی که در راه خدا مصرف شود چنان ارزشی پیدا می‌کند که خدای متعال با هفت ویژگی و وصف مثبت از آن یاد می‌کند. آن اوصاف عبارتند از:

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۶۶، حدیث ۱۴.

۱. باقیات؛

۲. صالحات؛

۳. خیر؛

۴. عندربک ( این تعبیر نوعی ارزش‌گذاری والا از سوی خداست . چیزی که حتی آن قدر ارزش ندارد که اساس و مفهوم حیات بی‌ارزش دنیا قرار گیرد ، می‌تواند چنان باشد که نزد خدا دارای ارزش شود )؛

۵. ثواباً ( همین اموال بی‌ارزش می‌تواند مبدل به پاداش الهی شود )؛

۶. خیر ( تأکید )؛

۷. املأ ( اگر در قرآن مجید جستجو کنیم در می‌یابیم که کلمه « امل » تنها در دو جا به کار رفته است . یک مورد در امور منفی :

( ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ )؛<sup>(۱)</sup> بگذار بخورند و خوش‌گذرانی

کنند و آرزوها سرگرمشان دارد؛ چراکه به زودی خواهند فهمید .

و مورد دیگر در امور مثبت می‌باشد که همین آیه شریفه است ) .

### امیدبخشی

خدای متعال درباره اموالی که در راه نیک مصرف شود دو نکته را گوشزد می‌کند : نخست آن‌که این اموال - که در اصل ارزش واقعی ندارد - تبدیل به پاداش ارزشمند الهی می‌گردند و نزد خدا برای شخص اندوخته می‌شوند . دیگر آن‌که بهترین مایه امید در زندگی می‌باشند . در این جهان هرکس که مشغول فعالیت و کاری است ، در پس آن فعالیت اهداف و آرزوهایی دارد که چشم به حصول آنها دوخته است و می‌خواهد از رهگذر این فعالیت‌ها به آن آرزوها برسد . کسی که مشغول تحصیل است امید دارد که مهندس ،



پزشک، فیلسوف، یا کارشناس یکی از شاخه‌های علوم شود، آن‌که مشغول کار و تجارت است امیدوار است به سرمایه‌چشمگیری دست یابد، کسی‌که در زمینه سیاست به فعالیت مشغول است امیدوار است که روزی وزیر، یا مدیر کل و ... شود، و سرانجام کسی‌که دروس دینی می‌خواند آرزومند آن است که سرانجام روزی خطیبی توانا یا مرجع تقلید یا مجتهد شود. به همین‌سان هر انسانی در این جهان دل در گرو هدفی بسته و آرزوهایی دارد. در این میان خدای متعال به ما فرموده است بهترین آرزو و امید در این جهان آن است که دارایی خود را در کارِ آن جهان صرف کنیم و در امور اخروی مورد بهره‌برداری قرار دهیم.

### ارزش انفاق در زمان حیات

در روایات آمده است که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ پیش از وفات وصیت کرد یک اتاق را پر از خرما کنند و به پیامبر بدهند تا شخصاً میان مسلمانان تهی‌دست تقسیم فرمایند. ناگفته نماند که در آن زمان خرما از غذاهای اصلی و در عین حال نوعی خورش به شمار می‌رفت. پس از مرگ او رسول خدا خرماها را میان تهی‌دستان تقسیم فرمودند تا این‌که یک حشفه (یعنی خرمای خشک یا خرمایی که پرندگان به آن نوک زده و از آن خورده‌اند) باقی ماند. رسول خدا فرمودند: اگر این‌مرد فقط همین یک دانه خرمای خشک را در زمان حیات خود انفاق می‌کرد برای وی بهتر از انفاق این همه خرما پس از مرگ می‌بود.

این، کار بسیار ساده‌ای است که انسان وصیت‌نامه‌ای بنویسد و در آن قید کند که فلان مقدار از دارایی وی را در راه خدا انفاق کنند. اما مهم‌تر و ارزشمندتر آن است که به دست خود و در زمان حیانتش چنین کاری کند و رشته تعلق خاطرش را از آن مال به دست خود پاره کند، و صد البته این کار آسان نیست.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

الصدقةُ باليد تدفع ميتة السوء وتدفع سبعينَ نوعاً من البلاءِ وتفكُّ عن لحي  
سبعينَ شيطاناً كلهم يأمرُون أن لا تفعل؛<sup>(۱)</sup> صدقه‌ای که انسان به دست خود  
می‌پردازد از مرگ بد جلوگیری می‌کند و هفتاد بلا را از آدمی دور می‌سازد  
و دست هفتاد شیطان را می‌برد که همگی به صدقه دهنده می‌گویند: نده .

شاهد این معنا این است که بسیاری از ما هنگامی که می‌خواهیم برای کار خیری  
مقداری از مالمان را بپردازیم، اگر طرف دریافت‌کننده کمی تعلل بورزد، چه بسا پشیمان  
شویم یا از مبلغی که ابتدا نیت کرده بودیم کم‌تر بپردازیم .  
یکی از مؤمنان و اخیار را می‌شناسم که در مسجد الحرام و کنار کعبه معظمه قول داد که  
در یک طرح خیریه به اندازه پانصد دینار همکاری کند . همین شخص هنگامی که به وطن  
خود بازگشت از تصمیم خود منصرف شد و بهانه‌هایی واهی آورد . اما دو هفته نگذشت  
که فقط در یک معامله سه میلیون دینار زیان دید !

## صالحات

کلمه « صالحات » به همراه مشتقاتی چون « صالحین » و ... در حدود صدبار در قرآن  
به کار رفته است . اما ببینیم معنای صالح چیست ؟  
منظور از صالح در این جا « سودمند » است . ثروتی که پس از مرگ از خود به جا  
می‌گذاریم چه بسا باقی بماند ولی وبال‌گردن ما باشد و تبعات منفی آن پس از مرگ دامن ما  
را بگیرد . اما ثروتی که در راه خدا انفاق می‌کنیم در شمار نیکی‌های ماندگار است . بدین  
معنا که به کارمان می‌آید و برایمان سودمند واقع می‌شود .  
کسی که پس از مرگ عشرت‌سرا یا خانه فساد از خود به جا می‌گذارد ، این سرا پس از  
وی باقی می‌ماند ، ولی آیا باقی ماندن چنین مکانی به سود اوست یا به زیان او ؟ ! در مقابل

۱ . شیخ صدوق ، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ، ص ۱۴۲ .

کسی که در زمان حیات خود مسجد یا حسینیه‌ای می‌سازد، یا کتابی مذهبی و سودمند چاپ می‌کند یا اموال خود را در راه مستمندان، مساکین، یا دیگر راه‌های خیر صرف می‌کند... اموال صرف شده وی باقیات صالحات و نیکی‌های ماندگار است. در حدیث شریف آمده است:

إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ، أَوْ عِلْمٌ يَنْتَفِعُ بِهِ مَنْ بَعْدَهُ، أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ؛<sup>(۱)</sup> هنگامی که آدمی زاد از این جهان به سرای باقی می‌رود، پرونده اعمال او بسته می‌شود جز در سه چیز [که هم‌چنان باز خواهد ماند]: صدقه جاریه، دانشی که پس از وی به کار آید، یا فرزند صالحی که برایش دعا کند.

چه بسیارند مساجدی در عراق، ایران، حجاز و دیگر مناطق که تاریخ ساختشان به ۱۳۰۰ سال پیش یا کم‌تر باز می‌گردد. خوشا به حال کسانی که در تأسیس این مساجد مشارکت کردند؛ چرا که این مساجد الحق در شمار نیکی‌های ماندگار است.

### دو ماجرای عبرت‌آموز

مرحوم والد نقل می‌کرد که در نجف اشرف یا کربلای معلای تاجر مؤمن و پیری زندگی می‌کرد که روزی ماجرای انفاق یک اتاق پر از خرما توسط آن صحابی به گوشش خورد و این که اگر آن را در زمان حیات خود انفاق می‌کرد برایش بسیار بهتر بود. این شخص پس از شنیدن این ماجرا تصمیم گرفت به مضمون این روایت عمل کند. از این رو با این که هنوز در قید حیات بود برای خود مجلس ختم گرفت و به همراه آن اطعام داد و مردم جمع شدند و برای وی قرآن خواندند. به همین سان مجلس چهلم و سالگرد خود را نیز برگزار نمود و طی آن خیرات داد. و چند روز پس از مجلس سالگرد از دنیا رفت ...

۱. محقق حلی، المعتمر، ج ۱، ص ۳۴۱.

این کار انصافاً کار زیبایی است، هرچند از سوی برخی از مردم مورد شماتت و ریشخند قرار گرفت.

شخص دیگری از مؤمنان نیکوکار که در ساخت حسینیه و کتابخانه عمومی مشارکتی کرده بود، پس از مرگ در عالم رؤیا دیده شد و حالش را جویا شدند. در عالم رؤیا گفته بود: همان طور که احسان نمودم و حسینیه ساختم مورد احسان قرار گرفتم و اکنون در باغستانی بزرگ به خوشی و شادی روزگار می‌گذرانم.

با توجه به آنچه گفتیم شایسته است که همگی آستین همت بالا زنیم و بخشی از اموال خود را صرف کارهای خیر و مؤسسات خیریه نماییم. کسی نمی‌تواند به تنهایی مسجد بسازد، به اندازه خودش مشارکت کند و به قدر وسع خود پول دهد. چرا که این امور نیکی‌های ماندگار و جاوید می‌باشند.

از خدای متعال می‌خواهم که همگی ما را به آنچه مورد پسند حضرت اوست موفق بدارد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهیرین.

## نبرد احزاب، درس‌ها و عبرت‌ها\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

### درآمد

خدای متعال در قرآن کریم فرموده است:

(وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا  
غُرُورًا)؛<sup>(۱)</sup> آن‌گاه که منافقان و بیماردلان می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز  
وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند.

این آیه مبارکه جزو آیاتی است که در شأن جنگ احزاب نازل شده است. نبرد  
احزاب از مهم‌ترین جنگ‌های رسول خدا ﷺ می‌باشد. این جنگ در ابتدای کار از

---

\* این گفتار از جمله سخنرانی‌های اخلاقی است که در سال ۱۳۹۹ ق در جمع طلاب علوم دینی ایراد شده است.  
۱. احزاب (۳۳)، آیه ۱۲.

سخت‌ترین و دشوارترین نبردهایی به نظر می‌رسد که علیه مسلمانان به راه انداخته شده است، ولی در ادامه برای مسلمانان آسان‌تر از هر جنگ دیگری بود و در شأن آن سوره‌ای نازل شد که در قرآن سوره احزاب نامیده می‌شود.

رسول خدا ﷺ طی چندین نبرد با مشرکان جنگید و بر آنان پیروز شد، با یهودیان نبرد کرد و آنان را شکست داد، و در رویارویی با نصاری نیز بر آنان ظفر یافت. آن حضرت در رویارویی با منافقان نیز بر آنان پیروز شد. بدین ترتیب هر گروه یا حزبی که با سپاه اسلام رویارو می‌شد، پیروزی از آن مسلمانان بود. از این‌جا بود که سران این گروه‌ها و احزاب گوناگون به این اندیشه افتادند که گرد هم آیند و سپاهیان و توش و توان خود را برای نبردی سرنوشت‌ساز با رسول خدا جمع کنند و کار مسلمانان را یکسره سازند. این جنگ همان جنگ احزاب بود که طی آن مشرکان به همراه یهودیان و نیز منافقان - که ستون پنجم سپاه دشمن را تشکیل می‌دادند - سپاهی با دوازده هزار مرد مسلح علیه رسول خدا ﷺ سامان دادند و مدینه منوره را محاصره نمودند.

در آن هنگام آن چنان که تاریخ‌نویسان گفته‌اند شمار سپاهیان اسلام از چند هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و اصلاً عده کل ساکنان مدینه در آن روزگار بیش از ده هزار نفر (یعنی کم‌تر از سپاه محاصره‌کننده شهر) نبود. سپاه مسلمانان ساز و برگ چندانی نداشت و بیشتر آنان سلاح کافی و مرکب نداشتند و پیاده بودند. در حالی که سپاه آراسته دشمن ساز و برگ بسیار داشت و یکی از مهم‌ترین فرماندهان آنان عمرو بن عبدود عامری بود که همسنگ هزار سوار به شمار می‌آمد.

این حالت نابرابری نظامی برخی از مسلمانان را واداشت که از پیامبر بخواهند با سپاه احزاب وارد گفتگو شود. برخی از آنان می‌گفتند: با آنان مصالحه می‌کنیم و در برابر همه خواسته‌هایشان سر تسلیم فرود می‌آوریم، حتی اگر پرستش‌بت‌ها را از ما بخواهند. ما توان رویارویی با آنها را نداریم و عقل حکم می‌کند که با آنان مواجه نشویم. بلکه مطابق نظر آنان عمل کنیم و صبر کنیم تا وقتی که در آینده توان کافی به دست آوریم با آنان بجنگیم.

نبرد احزاب، درس‌ها و عبرت‌ها / ۱۲۱

البته تا این جای کار مشکل چندانی نیست. ممکن است کسی به آنان حق بدهد و بگوید: لشکر بی‌ساز و برگ و کم‌شمار مسلمانان کجا می‌توانست با آن سپاه تا بن دندان مسلح مقابله کند؟ اما مسئله به همین جا ختم نمی‌شد و قرآن کسانی را که از یاری و پشتیبانی مسلمانان روگردان شدند به شکلی بسیار منفی توصیف می‌کند و می‌فرماید:

(وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا)؛<sup>(۱)</sup> آن‌گاه که منافقان و بیماردلان می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند.

به عبارت دیگر کار این افراد به جایی رسید که خدا و پیامبر ﷺ را دروغگو شمردند. این افراد عقل ناقص خود را در آن حد می‌دیدند که درباره وعده پیروزی و نصرت الهی که خدا به پیامبر خود داده بود، داوری کنند. خدای متعال نیز در مقابل، آنان را منافق و بیماردل توصیف کرد.

خدای متعال در این جنگ می‌خواست به سپاه اسلام و به ما و همه مسلمانان تا روز قیامت این مطلب را ثابت کند که رشته کار در دست خدا، و یاری از سوی اوست. در این نبرد همه احزاب و گروه‌ها علیه مسلمانان متحد شدند و شمارشان از عده مسلمانان بسیار افزون‌تر بود و دست به محاصره مدینه زدند. اما خدای متعال بدون هیچ تلفاتی پیروزی را از آن مسلمانان نمود به طوری که از مسلمانان حتی یک تن هم کشته نشد؛ چیزی که ثابت می‌کرد نصرت فقط از سوی خدای متعال است: (وَمَا أَلْنَصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ)؛<sup>(۲)</sup> «پیروزی تنها از جانب خدای توانمند فرزانه است».

پیش از این آیه خدای متعال حالت مسلمانان را در این جنگ این‌گونه توصیف می‌کند:

(إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۱۲.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۱۲۶.

أَلْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا)؛<sup>(۱)</sup> آن‌گاه که از بالا و پایین به شما حمله بردند و آن‌دم که چشم‌ها خیره شد و جان‌ها به گلو رسید و گمان‌های گوناگونی به خدا بردید .

این تعبیر گویاترین و دقیق‌ترین تعبیری است که می‌تواند حالت هراس و بیم مسلمانان را در آن روز نشان دهد . همان‌طور که می‌دانیم انسانی که به شدت هراسان است مردمک چشمش حرکت منظم ندارد و به این سو و آن سو در گردش است . « زیغ » در لغت عربی به معنای میل و گردش است . چشم فرد هراسان کاملاً رو به طرف مقابل باز است ولی چیزی نمی‌بیند . چه بسا اگر کسی به او سلام کند پاسخ نگوید و اصلاً نشنود . شخصی که به شدت ترسیده است چه بسا مجروح شود ، یا به دیواری اصابت کند ولی متوجه چیزی نشود و چیزی نبیند ! چشم او هرچند باز است و می‌بیند ولی اندیشه او چنان مشغول و درگیر است که تصویری که به مغز ارسال می‌شود دریافت نمی‌شود . حالت مسلمانان در جنگ احزاب چیزی شبیه به این بود و چشمانشان هرچند باز بود و مردمک دیدگان‌شان می‌گشت چیزی را نمی‌دیدند .

در این آیه تعبیر دیگری نیز هست که هراس شدید مسلمانان را در آن روز به تصویر می‌کشد : ( وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ )؛ « جان‌ها به گلوگاه رسید » . چگونه ممکن است دل به گلوگاه رسد در حالی که فاصله این دو بیش از چهار اینچ می‌باشد ؟ شخصی که ترسیده است ضربان قلبش به شدت می‌زند و به نفس نفس می‌افتد . از این رو در پی دم و بازدم‌های متوالی حجم زیادی از هوا از ریه او عبور می‌کند و انتقال این حجم فراوان هوا موجب می‌شود که صدای خاصی از حنجره شخصی شنیده شود و درست مثل کسانی که مبتلا به تنگی نفس می‌باشد ، سینه‌اش به خس خس می‌افتد . تاریخ‌نویسان آورده‌اند که وقتی خبر محاصره شهر توسط سپاه احزاب به گوش مسلمانان رسید ، سینه‌هایشان به خس خس افتاد .



نبرد احزاب، درس‌ها و عبرت‌ها / ۱۲۳

خدای متعال سپس در وصف بیشتر حالت آنان می‌افزاید: ( وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا )؛ وگمان‌های بی‌جای بسیاری به خدا بردید. یعنی می‌گفتید که خدا به ما وعده نصرت داده است. پس این نصرت کجاست؟ ما عده اندکی هستیم و این لشکر مسلح ما را فرا گرفته است! اما هدف خدای متعال از همه این امور امتحان بندگان می‌باشد و اصلاً هدف از خلقت همین است. خدای متعال می‌فرماید:

( أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ )؛<sup>(۱)</sup> آیا مردم پنداشتند که تا گفتند: ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را نیز متمایز کند.

تمام این صحنه‌ها در واقع امتحان الهی است و بسیار بودند مسلمانانی که در این آزمون ایمان خود را از کف دادند و سقوط کردند. این افراد همان کسانی هستند که می‌گفتند: ( مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا )؛ خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند. نبرد احزاب در اواخر عمر بابرکت پیامبر ﷺ و پیش از فتح مکه رخ داد. خدای متعال مهلت می‌دهد ولی اهمال نمی‌کند و پیروزی - هرچند اندک زمانی به طول انجامد - به هر حال حق مسلمانان است. اگر در میان مسلمانان چهار تن بودند که با تمام وجود در راه خدا برخاستند و از عمق جان اخلاص ورزیدند و در راه خدا جنگیدند و سخن گفتند، همین قدر کافی است تا خدای متعال به برکت همین چهار تن نصرت خود را روزی مسلمانان سازد.

در میان سپاه مسلمانان - غیر از کسانی که گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند - عده معدودی نیز وجود داشتند که هم‌چنان نسبت به خدا

۱. عنکبوت (۲۹)، آیات ۲ و ۳.

خوش گمان ماندند و همانند دیگران گمان های بی جای فراوان به خدا نبردند. بلکه گفتند: کارها به دست خداست و خدا و پیامبرش به ما وعده پیروزی داده اند. بنابراین هر چند شمار کافران از ما بیشتر باشد، دیر یا زود پیروزی از آن ما خواهد بود.

نتیجه جنگ چنین شد: (وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ)؛<sup>(۱)</sup> «خدا مؤمنان را در جنگ حمایت و کفایت نمود و از کارزار بی نیازشان فرمود». بدین ترتیب جنگی که سخت ترین نبرد پیامبر به نظر می آمد، آسان ترین نبرد شد و با کشته شدن پهلوان عرب عمرو بن عبدود به دست ابرمرد بی مانند جهان اسلام، حضرت علی بن ابی طالب ع، مسلمانان پیروز شدند. در هنگام رویارویی عمرو بن عبدود با امیر مؤمنان علی ع، رسول خدا ﷺ فرمودند: «برز الایمان کله الی الشریک کله»؛<sup>(۲)</sup> اکنون تمام ایمان و کلیت آن با تمام شرک به مقابله برخاسته است». با کشته شدن این پهلوان، سپاه کفر شکست خورد، بدون آن که حتی یک تن از مسلمانان کشته شود.

همیشه چنین است که هنگام رویارویی حق و باطل، اگر گروهی از مؤمنان با دلیری تمام خود را وقف راه خدا کنند، خدای متعال پیروزی را نصیبشان می کند، هم چنان که در جنگ احزاب نصیب مؤمنان فرمود. این سنت خداست و البته در سنت خدا دگرگونی راه ندارد.

### حکومت اسلامی، مجری تمام احکام

متأسفانه برخی از مردم تصور می کنند حکومت اسلامی حکومتی است که فقط در آن حدود و تعزیرات و احکام کیفری اجرا می شود. در حالی که این امور بخش جزئی و ناچیزی از احکام اسلام را تشکیل می دهند. اگر تنها بعضی از احکام اسلامی را اجرا کنیم و برخی دیگر را کنار بگذاریم، چهره نازیبایی از اسلام نمایش داده ایم. در حقیقت

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۲۵.

۲. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۱.

تکه‌تکه کردن هر چیز و نمایش ناقص آن غالباً همین‌طور است. همین انسانی که خدای متعال او را به بهترین شکل آفریده است، در صورتی که اجزایش را از هم جدا کنیم اندامواره بسیار زشتی خواهد شد. برای مثال شخص بسیار زیبایی که یک چشم او را از کاسه درآورده باشند چگونه به نظر می‌رسد؟! اگر مجسمه سرش را از او جدا کنیم چه؟ آیا هم‌چنان چهره و ظاهر زیبایی خواهد داشت یا به صورتی زشت و تنفربرانگیز خواهد شد؟ مثال دیگر این معنا کلمه توحید یا «لا إله إلا الله» است که معانی بلند و ژرفی چون یکتاپرستی، اخلاص و رهایی را افاده می‌کند که چکیده ایمان، رمز اسلام و منشأ رستگاری می‌باشد. اما اگر اجزای این جمله مقدس را از یکدیگر جدا کنیم و فقط جزء اول را بر زبان آوریم، نتیجه چه خواهد بود؟ فقط با جدا کردن دو بخش همین جمله و حذف فقره دوم آن معنای آن به کلی دگرگون می‌شود و مفهومی کفرآمیز افاده می‌شود. اجرای ناقص اسلام چهره پریشان و واژگونه و زشتی از اسلام به دست می‌دهد. این کاری است که امروزه بسیاری از دولت‌های اسلامی مرتکب می‌شوند؛ دولت‌هایی که دم از اجرای اسلام می‌زنند ولی در واقع فقط به اجرای احکامی چون تازیانه‌زدن به زناکاران و بریدن دست دزدان بسنده می‌کنند. آیا به راستی اسلام فقط همین است و بس؟ هنگامی که به فقه اسلامی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که همه فقه در پنجاه «باب» یا اصطلاحاً «کتاب» تدوین یافته و پنجاهمین کتاب آن «کتاب الحدود» نام دارد. بنابراین موضوع حدود فقط یکی از پنجاه باب فقه، یا به دیگر سخن آخرین باب آن است. با این حال چرا برخی تصور می‌کنند که همه اسلام حدود است؟!

حکومت اسلامی فقط در حدود مسائل کیفری خلاصه نمی‌شود و چیزهای دیگری نیز لازم دارد. برای نمونه یکی از وظایف حکومت اسلامی این است که به تمام شهروندان خود اجازه دهد که بر اساس قانون اسلامی معروف به «احیای موات» در زمینه کشاورزی فعالیت کنند. قانون احیای موات (= زنده کردن زمین‌های مرده) می‌گوید هر مسلمان می‌تواند هر زمین متروکه و بی‌صاحبی را که موات و بائر مانده است مالک شود،

به شرط آن که آن را زیر کشت ببرد و آباد سازد. این قانون مستند به حدیثی از رسول خدا ﷺ است که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند. رسول خدا فرمودند:

من غَرَسَ شَجْراً أَوْ حَفَرَ وادياً بدءاً لم يسبقه إليه أحد واحببني أرضاً ميتةً فهني له، قضاء من الله ورسوله؛<sup>(۱)</sup> کسی که درختی بکارد یا نهری بکند که کسی پیش از او آن را حفر نکرده است، یا زمین مرده‌ای را آباد سازد، به حکم خدا و رسول از آن او خواهد بود.

در هیچ کجای جهان مانند این آزادی را که اسلام در امور زراعی به مسلمانان و غیر مسلمانان داده است نمی‌توان مشاهده نمود. اگر این قانون در هر کشور اسلامی اجرا می‌شد، آن کشور به بهشت برین تبدیل می‌گردید و هیچ انسانی بدون سرپناه یا گرسنه باقی نمی‌ماند؛ زیرا زمین خدا گسترده است و هر انسانی این توان را دارد که زمین مرده و بی‌صاحبی را جستجو کند و آباد سازد و از حاصل زراعت خود روزی خورد و در همان زمینی که احیا کرده است سکنا گیرند.

حسن دیگر این قانون این است که راه را بر هرگونه انحصارطلبی می‌بندد؛ زیرا بر اساس این قانون هیچ‌کس حق ندارد بدون احیا و زراعت بر زمینی دست بگذارد و مالکیت آن را ادعا کند، هرچند آن زمین جزو زمین‌های بائر و بدون صاحب باشد؛ زیرا این قانون می‌گوید شرط تملک چنین زمین‌هایی آن است که شخص خود مستقیماً آن را آباد کند. نکته سوم آن که با اجرای این قانون فرصت‌های شغلی فراوانی ایجاد می‌شود و هیچ‌کس بی‌کار نخواهد ماند.

آیا دولت‌هایی که دم از اسلام می‌زنند همین یک بند از قوانین اسلام را که خوش‌بختی و پیشرفت و توسعه را به ارمغان خواهد آورد اجرا کرده‌اند یا فقط به گردن زدن و تازیانه‌نواختن بسنده کرده‌اند و بس؟

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۸۰، حدیث ۶.

نبرد احزاب، درس‌ها و عبرت‌ها / ۱۲۷

یک بند دیگر از قوانین اسلامی آزادی کسب و کار است و این که دولت نباید تجارت را در انحصار بگیرد یا آن را در انحصار عده‌ای خاص قرار دهد و دیگر افراد جامعه را محروم کند و تعرفه‌های گمرکی سنگینی را بر سر راهشان قرار دهد.

در اسلام آن که هوش و توانایی و قابلیت بیشتر دارد، می‌تواند بیشتر کار کند، ولی در نظام‌های قراردادی که لاف مسلمانی می‌زنند، کاردانی و توانایی و هوش و شایستگی شرط اصلی نیست، بلکه روابط با طبقه حاکم حرف اول را می‌زند و کسی که کم‌ترین ارتباطی با حاکم داشته باشد، حتی اگر کودن‌ترین و بی‌دست و پاترین افراد باشد، دست‌کم به بیست امتیاز در حوزه تجارت دست خواهد یافت! آیا چنین چیزی با قوانین اسلام مطابقت دارد؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.



## سازگاری با قضای الهی\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

### مفهوم واقعی زهد

خدای متعال در قرآن کریم فرموده است:

(لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ)؛<sup>(۱)</sup> بر چیزی که از

دستتان رفته، افسوس نخورید و برای آنچه به شما داده شده است شادمان نشوید.

از مولای متقیان علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

الزهدُ كلُّهُ بين كلمتين من القرآن، قال الله سبحانه (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ

وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) ومن لم يأس على الماضي ولم يفرح بالآتي فقد أخذ

\* این سخنرانی که تاریخ آن مربوط به سال ۱۳۹۸ ق است در جمع طلاب علوم دینی ایراد شده است.

۱. حدید (۵۷)، آیه ۲۳.

الزهدَ بطرفیه؛ تمام زهد در دو کلام از قرآن جمع شده است: خدای متعال می‌فرماید: بر چیزی که از دستتان رفته است افسوس نخورید و برای آنچه به شما داده شده است شادمان نشوید. کسی که بر گذشته اندوهگین و به آینده و آنچه به دست می‌آورد شادمان نشود هر دو سوی زهد را دارا شده است.

بنابر فرمایش گهربار مولای متقیان زهد آن نیست که آدمی مالک چیزی نباشد یا از خوراک و آشامیدنی‌ها و نکاح و دیگر نعمات دنیوی رویگردان شود. بلکه حقیقت زهد آن است که هراندازه ثروت و قدرت که از دست آدمی رفت، هرچند کلان و ارزشمند باشد انسان بر آن افسوس نخورد و اندوهگین نشود و هراندازه ثروت و قدرت که به دست آورد شادمان نشود.

البته این مطلب ناظر به منزلت بالا و مقام والایی است که انسان به سادگی به آن نمی‌رسد. برای رسیدن به این مقام تمرین پیوسته‌ای در دراز مدت لازم است که طی آن انسان دائماً معنای آیه شریفه را در صحنه‌ها و اتفاقات گوناگون زندگی در خاطر آورد، و این کار را آن قدر تکرار کند که این معنا برای وی ملکه شود. شکی نیست که منظور آیه یادشده این نیست که انسان نسبت به داشته‌ها و نداشته‌ها مطلقاً تأثیری نپذیرد؛ چرا که سرشت انسان به گونه‌ای نهاده شده است که باز دست دادن هر چیز با ارزش اندوهگین و با به دست آوردن هر چیز نیکوی - مادی یا معنوی - شادمان می‌گردد. در حقیقت این آیه فقط و فقط از حالتی نهی می‌کند که گویای عبودیت انسان در برابر اشیا است و انسان را به رهایی و بریدن بند بندگی فرامی‌خواند.

### تغییر، شدنی است

اگر اندوهگین شدن به سبب از دست دادن چیزی - حتی اگر شعری باشد که انسان آن را از حفظ بوده و سپس آن را فراموش کرده است - یا شادی بر به دست آوردن چیزی در نهاد آدمی سرشته باشد، آیا انسان می‌تواند خود را به گونه‌ای تغییر دهد که دیگر از این به دست



آوردن واز دست دادن خشنود یا ناشاد نشود؟

این درست که تغییر کردن کار دشواری است ولی به هر حال ناممکن نیست. این که گفته اند «خویی که با شیر در شود با جان برآید» بر اشخاص سست اراده صدق می کند، نه بر انسان های عالم و دارای اراده و آگاهی. این یک.

دیگر آن که منظور ما از این بحث تغییر بنیادین سرشت و عناصر ثابت آن نیست بلکه مقصود تصرف و دست کاری آگاهانه در درجات شدت و ضعف صفات انسان و آثار و لوازم مترتب بر آن است. برای مثال نفس انسان به طور طبیعی به آسودگی و تن آسایی میل دارد واز کارهایی چون دانش اندوزی که تلاش دو چندان می طلبد گریزان است. با این حال افراد فراوانی را مشاهده می کنیم که بر اثر فشاری خودخواسته یا از ناحیه دیگران، آستین همت بالا می زنند و نسبت به تحصیل چنان همتی در آنان ایجاد می شود که در این راه از خواب شب و لذات زندگی نیز می گذرند.

البته، مردم از نظر سرعت تغییر یافتن و نیز شدت آن یکسان نیستند. برخی از مردم طبیعتشان به سرعت دگرگونی را می پذیرد، و برخی دیگر با کندی. البته هر چند انسان به منافع تغییر یافتن فکر کند و زیان هایی را که در این راه از او دور می شوند در خاطر آورد، سرعت تغییر پذیری وی بیشتر خواهد شد.

همان طور که نهادهای بشری از این جهت تفاوت دارند، غرایز و صفات نیز از نظر قوت و ضعف یکسان نیستند. برای نمونه بزرگان گفته اند آخرین رذیله ای که از قلب مؤمن خارج می شود حب جاه است و این بدان معنی است که حب جاه از جمله طبایع ریشه دار و قوی در انسان است.

علاوه بر اینها شرایط محیطی و تربیتی و عوامل وراثتی نیز در سرعت و شدت تغییر پذیری افراد تأثیر دارند. اما در این میان نکته قطعی آن است که تغییر یافتن شدنی و ممکن است.

### تأسی به اهل بیت

روایت شده است که یکی از فرزندان امام باقر علیه السلام بیمار شد و بیماری او موجب اندوه فراوان حضرت گردید. اما هنگامی که از دنیا رفت، امام با چهره‌ای گشاده نزد اصحاب خود آمدند و فرمودند:

إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ نَعَافِيَ فِيمَنْ نُحِبُّ، فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ سَلَّمْنَا فِيمَا أَحَبُّ؛ <sup>(۱)</sup> ما می‌خواهیم کسانی که دوستشان داریم در عافیت و خوشی باشند ولی با این حال وقتی فرمان خدا در رسد تسلیم خواست خدا می‌شویم.

قریب به همین ماجرا درباره امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

### عبرت آموزی از ماجراهای دیگران

آورده‌اند که به شخص فقیری مال بسیاری رسید و خویشاوندان او ترسیدند که اگر یکباره این خبر را به او بدهند از ترس غش کند. از این رو از یک روانپزشک درخواست کردند این کار را برایشان انجام دهد. آن روانپزشک تصمیم گرفت این خبر هیجان‌آور را در چند قسمت و آرام آرام به او بدهد. از این رو به او گفت: فلانی، فرض کنیم مثلاً ده درهم به تو برسد. در آن صورت با این پول چه کار می‌کنی؟ مرد فقیر پاسخی داد و روانپزشک به او گفت: فرض کنیم بیست درهم به دست آوری. مرد فقیر گفت: با آن فلان کار را انجام می‌دهم، یا فلان چیز را می‌خرم. گفت: اگر سی درهم به دست آوری چه؟ ... او همین‌طور مبالغ را بالا می‌برد تا این‌که به مبلغ بالایی مثل صد هزار درهم رسید. در این هنگام مرد فقیر پاسخ داد: چنین چیزی محال است. روانپزشک گفت: تصور آن‌که محال نیست. گفت: آخر، این مبلغ پول خیلی زیادی است! گفت: خوب اگر زیادتر از این هم باشد چه؟ گفت: مثلاً چقدر؟ پاسخ داد: دویست هزار درهم. گفت: شوخی نکن

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۲۶، احادیث ۱۳ و ۱۴.

بگذار به حال خودم باشم. روانپزشک به او گفت: قصد شوخی ندارم. پرسید: این مبلغ سنگین از کجا ممکن است به من برسد؟ در این هنگام روانپزشک ماجرا را برای او بازگفت و پرسید: اگر بگویم یک میلیون دینار به تو رسیده است چقدر مژدگانی به من می‌دهی؟ مرد فقیر که هنوز سخن او را باور نکرده بود پاسخ داد: نصف آن را به تو می‌دهم. روانپزشک بی‌درنگ به او گفت: پس زیر این ورقه را امضا کن. مرد فقیر زیر آن ورقه را امضا کرد و تعهد داد که در صورت به دست آوردن آن مبلغ نصف آن متعلق به آن روانپزشک است. اما به محض آن‌که زیر ورقه را امضا کرد، آن پزشک نقش زمین شد و در دم جان داد. چون تحمل به دست آوردن نیم میلیون دینار و هیجان و شادی ناگهانی حاصل از آن را نداشت!

به نظر می‌رسد که این پزشک، طب روان را فقط برای درمان دیگران آموخته بود و آن را به گونه‌ای نیاموخته بود که برای خود نیز به کار بندد. روشن است که میان این دو امر تفاوت بسیاری وجود دارد. چه بسا واعظی یافت شود که به خوبی از پس موعظه دیگران برآید و آیات و احادیث و داستان‌ها و امثال و ماجراهای عبرت‌آموزی را که از حفظ کرده چنان به صورتی منظم و مؤثر ارائه دهد که موجب عبرت‌آموزی و دگرگونی شنوندگان شود، ولی خود از این کالای باارزش کم‌ترین بهره‌ای نبرد. چنین کسی اندرز و عبرت را پیشه خود و وسیله‌ای برای تحقق برخی اهداف خود قرار داده است و عبرت‌های حاصل از تلاش و سخنان وی یکسره برای دیگران است، نه خود او.

دو شخص بودند که بر سر املاک وسیعی اختلاف داشتند و هر کدام آن زمین‌ها را متعلق به خود می‌دانست. آنان مرافعه به دادگاه بردند و در حدود پانزده سال به همین منوال گذشت. در پایان، دادگاه تجدیدنظر به سود یکی و زیان دیگری حکم صادر کرد. تأثیر منفی و فشار این حکم بر طرف دیگر چنان شدید بود که فلج شد و نتوانست از جا بلند شود. از این رو او را به خانه منتقل کردند و در همان جا نفس‌های آخر خود را کشید!

مانند این ماجراها بسیار است. همان‌طور که می‌دانیم بسیاری از کودکان به‌ویژه در نخستین سال تحصیلی از رفتن به مدرسه متنفرند. تا جایی که برخی از آنها آرزو می‌کنند

کاش معلمشان می‌مُرد و آنان دست‌کم برای یک روز از مدرسه راحت می‌شدند. به یاد دارم که در دوره کودکی یکی از همسالان برای مریض شدن معلم پول توجیبی خود را نذر می‌کرد! از آن جاکه در آن مقطع همه مواد درسی را یک معلم درس می‌داد، در صورتی که کاری برایش پیش می‌آمد، آن روز کلاس درس تعطیل می‌شد و بچه‌ها به خانه می‌رفتند. به کودکی گفتند: امروز فلان مسئله پیش آمده و لازم نیست به مدرسه بروی. کودک از شنیدن این خبر شادمان شد و مشغول غذا خوردن شد. در حین غذا خوردن به او خبر دادند که آن مشکل حل شده و او امروز باید به مدرسه برود. کودک با شنیدن این خبر ناگوار نتوانست لقمه‌ای که در دهان داشت ببلعد و نزدیک بود خفه شود. چون احساس می‌کرد آن آسایش از دست او رفته است. وقتی خانواده‌اش آن وضعیت را دیدند به او گفتند: اشکالی ندارد، امروز به مدرسه نرو. پس از آن دوباره کودک با شادمانی مشغول غذا خوردن شد.

ممکن است حالت این کودک موجب تعجب یا خنده برخی شود. اما همین افراد وقتی به خودشان مراجعه کنند مشاهده خواهند کرد که آنها نیز همین‌طورند و فقط موضوع شادی آور یا حزن‌انگیز برایشان متفاوت است. سطح افراد در این مسئله متفاوت است ولی اصل مسئله در نهاد همه ما وجود دارد. کسی که یک میلیون دینار پول دارد احتمالاً از بابت گم شدن یک دینار ناراحت نشود ولی یقیناً از این‌که هزار دینار از پولش کم شود ناراحت می‌گردد. اما کسی که فقط صد دینار پول دارد حتی از بابت گم شدن یک دینار هم افسوس خواهد خورد.

### شیوه‌های تغییر

اگر مسئله بدین منوال است و ریشه در سرشت آدمی دارد، انسان چگونه می‌تواند خود را تغییر دهد و چنان شود که با از دست دادن چیزی افسوس بخورد و بر به دست آوردن چیزی شادان نگردد؟

در پاسخ باید گفت: این کار فقط یک شیوه دارد و همه راه‌کارهای دیگر به همین شیوه

باز می‌گردد. آن راه کار همان است که در ابتدای بحث نیز بدان اشاره کردیم؛ بدین ترتیب که انسان پیوسته ملتفت این معنا باشد که همه چیزهایی که دارد عاریتی است و به صورت امانت در اختیار وی قرار داده شده است و او روزی باید امانت را به صاحب و مالک اصلی آن بازگرداند. دارایی، علم، آبرو، سلامت، فرزندان، خانواده، همسر، و املاک انسان و نیز جسم و روح او و همه چیزهایی که در اختیار اوست امانت است. از این رو شایسته نیست در صورت پس دادن این امور به مالک اصلی دچار اندوه شود. حتی مواردی چون سفر هم مشمول این قاعده است. اگر وسایل سفر فراهم بود ولی به دلایلی سفر به تعویق افتاد یا هرگز محقق نشد، شایسته نیست که انسان از این بابت اندوهگین شود؛ چون سفر هم یک امانت است!

اگر آدمی بتواند درباره این مطلب اندیشه کند اندک اندک از شدت سختی‌ها و اندوه وی کاسته می‌گردد و می‌تواند به جایی برسد که دیگر واقعاً بابت از دست دادن چیزی اندوهناک نشود و بر به دست آوردن چیزی شادمان نگردد.

این‌که انسان بابت از دست دادن چیزی - مثلاً سلامت - دچار اندوه می‌شود ریشه در سرشت او دارد، ولی تمرین روحی، سختی این مسئله را بر انسان کاهش می‌دهد و نمی‌گذارد عذاب دوچندان بکشد. گاه انسان به دلیل بیماری جسمی درد می‌کشد و گاه از این‌که احساس می‌کند سلامت خود را از دست داده است دچار رنج روحی می‌شود. این دومی هم چیزی طبیعی است ولی غوطه خوردن در رنج‌های روحی و افسوس خوردن و مانند آن چیزی است که پرورش و تمرین روحی می‌تواند آن را درمان کند و از بین ببرد؛ بدین ترتیب که آدمی به یاد آورد که تمام داشته‌های او حتی سلامت جسمی و روحی امانت است و او مالک حقیقی آن نمی‌باشد.

باید بدانیم که حتی سلامت ما نیز امانت است و باید در حفظ آن بکوشیم و نباید در صورت فقدان آن، خودمان را با رنج و غصه از بین ببریم. در حدیث قدسی آمده است:

یا محمد، احب من شئت فإنك مفارقه، واعمل ما شئت فإنك ملاقيه؛<sup>(۱)</sup> ای محمد ﷺ، هر که را می خواهی دوست بدار [ولی بدان] که روزی از او جدا خواهی شد و هرکاری که دوست داری انجام ده [و بدان] که روزی [نتیجه] آن را خواهی دید.

البته این بدان معنی نیست که انسان نباید در فقدان عزیزان خود اندوهگین شود، بلکه می گوئیم بیتابی و خشم و حرص خوردن بر چنین حوادثی شایسته نیست. برای روشن تر شدن این مطلب مثال «روزه» راه گشاست. می دانیم که انسان روزه دار رنج گرسنگی می کشد ولی شایسته نیست که از بابت خود گرسنگی کشیدن هم رنج بکشد و بگوید: چرا من گرسنه ام یا اصلاً چرا باید گرسنگی بکشم و در حسرت خوراک باشد! رنج گرسنگی یک مسئله ذاتی است که نمی توان آن را تغییر داد، ولی حرص خوردن از بابت این رنج، امر مقبولی نیست و می توان آن را تغییر داد و اصلاً لازم است که آن را یکسره از میان ببریم یا دست کم به حداقل ممکن کاهش دهیم.

این مسئله در خصوص کسی که یکی از عزیزان خود، یا ثروت، یا اعتبار، یا حتی علمی را از دست داده است نیز صادق است. چه بسا یکی از ما شعر یا حتی کتابی را از حفظ بدانیم ولی به دلایلی مثل گذر زمان آن را از یاد ببریم و از این بابت دچار رنج شویم. چنین رنجی هرگز ذاتی نیست، بلکه امری عرضی است و به سادگی می توان آن را از بین برد. فقط کافی است که انسان به این نکته التفات یابد که چیزهایی که تحت اختیار اوست همگی امانت است و خواهی نخواهی روزی باید این امانت ها را به صاحب اصلی شان بازگرداند.

### خودسازی، عامل خوشبختی در دو جهان

کسی که نفس خود را بر اساس این دو اصل تربیت کند، دنیا و آخرت خود را آباد ساخته است؛ زیرا هم چنان که می دانیم مشکلات این جهان از اختیار انسان بیرون است. خدای متعال می فرماید:

۱. طوسی، الامالی، ج ۲، ص ۲۰۳.

( وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً )؛<sup>(۱)</sup> شما را به بد و نیک می‌آزماییم .

اما ساز و کار و نحوه برخورد انسان با این مشکلات کاملاً تحت اراده انسان است . انسان می‌تواند همیشه این نکته را مدنظر داشته باشد که هر بلا و آزمونی که بر سر راه او قرار می‌گیرد مربوط به قضا و قدر الهی است و اگر انسان این نکته را به درستی فهم کند از شدت و فشار بار بلاها کم می‌شود . چنین انسانی که قدرت تحمل بلاها و مواجهه با آن در او افزایش یافته است احساس خوش‌بختی و سربلندی می‌کند و دنیا و آخرت وی به سامان می‌گردد . همین مطلب درباره شادی‌ها نیز صادق است . چه بسیار امور دوست‌داشتنی و شادی‌زا که بدون دخالت انسان به او رسد . انسان می‌تواند این مطلب را به خود بیاوراند که شادی نیز خواهی‌نخواهی روزی از میان رفتنی است و اصلاً به معنای همه چیز نیست و انسان نباید بدان دل بندد و مملوک آن شود .

اگر انسان چنین باشد در آن صورت هر دو سوی زهد را به گفته امیرمؤمنان علیه السلام در خود جمع کرده است . گفتیم که از دیدگاه حضرت تمام زهد در دو کلام از قرآن نهفته است . این دو سخن در حقیقت نردبانی به سوی خشنودی به قضای الهی است . رضامندی به قسمت الهی از برترین درجات ایمانی یا هم‌چنان که گفته‌اند دهمین درجه از درجات یقین است .

امروزه ما نیاز فراوانی داریم که تغییر کنیم و به این درجات برسیم تا خدای ناکرده همانند آن روانپزشک که پیش‌تر از او سخن گفتیم نباشیم .

ما از یک سو مشکلات شخصی فراوان داریم و نیازمند آنیم که نفس خود را چنان تربیت کنیم که به قسمت الهی خرسند باشد و بر اثر حوادث و اتفاقات روزمره چنان متأثر نشویم که گفتار یا کرداری از ما صادر شود که خشم الهی را به دنبال آورد . بلکه همیشه باید به خود یادآوری کنیم که به هر خیری که می‌رسیم از جانب خداست و همچون امانتی باید روزی

آن را باز پس دهیم. بنابراین، از بابت داشته‌ها و نداشته‌ها نباید خشنود یا ناخرسند شویم. علاوه بر این مشکلات اجتماعی پیرامون ما نیز بسیار است. در این روزگار فضای جوامع آلوده و مسموم است و ارزش‌های دینی در میان مردم و جامعه رنگ باخته و حب دنیا در دل‌ها ریشه دوانده است. از این رو بیش از هر زمان دیگری نیازمند علمای عامل و واعظان موعظه‌پذیر و طبیبان روحی هستیم که بر دردهای مردم مرهم نهند.

این بدان معنی است که مسئولیت امثال ما در جامعه دوچندان شده و ما وظیفه داریم نگذاریم خودمان و دیگر افراد جامعه فریفته مال و جاه و آوازه شوند. چه بسا برخی از ما اگر دارایی کلانی را به یکباره از دست دهد، یا به کف آرد از شدت هیجان اندوه یا شادی در دم جان نسپارد، ولی اگر همین آزمون در خصوص جایگاه اجتماعی و مقام و جاه درباره او انجام پذیرد، چنان نباشد و از این آزمون سربلند بیرون نیاید.

شایسته است که هر انسانی در برابر هر امر دوست‌داشتنی دل‌پذیری دچار اندوه یا شادی نشود و باید همیشه متذکر این معنا باشد که همه نعمت‌هایی که در اختیار اوست از سوی خدای سبحان است. اگر پایدار ماند نعمت جدیدی است و شکر جدیدی لازم دارد و اگر از دست رفت، قانون دنیا و نعمت‌های دنیا همین است. همه نعمت‌های دنیا در دست انسان امانت است و انسان دیر یا زود باید روزی از این نعمت‌ها دل برکند.

نکته شایان یادآوری در این جا این است که گفتن این امور آسان و شنیدن آن آسان‌تر است ولی مهم عمل کردن به این آموزه‌هاست که البته تمرین و هوشیاری دائم می‌طلبد و کار آسانی نیست. البته اگر انسان پای در راه نهد، خدای متعال بی‌تردید او را یاری خواهد نمود و این وعده تخلف‌ناپذیر الهی است. خدای متعال به مؤمنان وعده داده است که اگر در راه او به جهاد بپردازند، نصرت خود را روزی آنان خواهد نمود. چه این جهاد نبرد با دشمن خارجی باشد یا ستیز با دشمن داخلی و نفس دون که رسول خدا ﷺ آن را جهاد اکبر نامید. پس مؤمنی که با تکیه بر خدا شروع به جهاد با نفس کند، مدد و نصرت الهی از ناحیه خدا به او خواهد رسید.



## اولیای خدا، نمونه‌های عینی زهد

این کار شدنی است و بهترین دلیل بر امکان آن، زندگی اولیای خداست که به این مراحل والا پای نهادند. بین ما و کسانی چون سید بحر العلوم، شیخ صدوق، سید مرتضی <sup>۱</sup> چه فرقی هست؟ آنها نیز همانند ما انسان‌هایی عادی و غیرمعصوم بودند ولی بر اثر خودسازی و تربیت نفس به جایی رسیدند که از اولیای خدا شدند و ماجراهای شگفت و غیرعادی فراوان از زندگی آنان نقل شده است. این افراد کسانی هستند که میراث اسلامی موجود نزد ما از طریق آنان به دست ما رسیده است.

چگونه است که این افراد با این‌که معصوم نبودند به این درجات والا رسیدند؟ در پاسخ باید گفت: این افراد با توکل بر خدای سبحان و استعانت به نیروی لایزال الهی آستین همت بالا زدند و در راه خدا پای نهادند و خدای متعال نیز آنان را بر نفسشان نصرت داد و به این مقامات والای علمی و عملی رساند.

شخصی چون شیخ آقا رضا همدانی <sup>۲</sup> (۱۲۴۰ - ۱۳۲۲ ق) از استادان مبرز و علمای جامع‌الاطراف بود و به مقامات بالای اجتهاد دست یافته بود. این عالم بزرگ به بیماری سل مبتلا شد به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانست به امور مرجعیت یا تدریس برسد. لذا در خانه نشست و وقت خود را صرف نگارش کتاب ارزشمندی به نام مصباح الفقیه در سه جلد نمود. یکی از شاگردان ایشان گفته بود: بیماری شیخ لطفی از جانب خدای متعال بود؛ زیرا ایشان بیش از آن‌که می‌توانست به زبان خدمت کند با قلم خود بر غنای علمی حوزه‌ها افزود.

فرض کنیم ما جای ایشان باشیم و عمری مثلاً پنجاه‌ساله را به تعلیم و تعلم بگذرانیم و به مقامات والای علمی برسیم ولی هنگامی که موقع خوشه‌چینی و ثمردهی و برداشت از این محصول شد، به بیماری دچار شویم و مجبور شویم در خانه بمانیم و تمام فعالیت‌های علمی خود را کنار بگذاریم. آیا در آن صورت زانوی غم در بغل می‌گیریم و افسوس می‌خوریم یا این نکته را به یاد می‌آوریم که تمام مواهبی که در دست ماست همگی از سوی خدای متعال نزد ما به امانت نهاده شده و از بابت فقدان آن کم‌ترین اندوهی به خود راه نمی‌دهیم و نشاط خود را حفظ می‌کنیم؟

بی شک اگر آدمی برای آزمون پس دادن آفریده شده، حالت دوم مطلوب است. انسان مؤمن در برابر خود راهی جز این نمی بیند و از این طریق است که می تواند دین و دنیای خود را حفظ کند. کسی چه می داند که دست روزگار چه بازی هایی برایش نهان داشته است؟ کدام یک از ما از آینده خود خبر داریم؟ بنابراین از هم اکنون خود را تمرین دهیم و آماده هرگونه امتحان باشیم. در حدیثی از مولای متقیان علی علیه السلام وارد شده است که فرمودند:

إن صبرتَ جری علیکَ القدر وأنت مأجور، وإن جزعْتَ جری علیکَ القدر  
وأنت مأزور؛<sup>(۱)</sup> اگر [در مصیبت ها] بردباری پیشه کنی قضا و قدر الهی  
تحقق خواهد یافت و تواجز خواهی برد، ولی اگر بیتابی کنی قضا و قدر محقق  
می شود و تو بار گناه بر دوش خواهی داشت.

بعد از این کلام حضرت امیر علیه السلام حاجت به هیچ دستورالعمل دیگری نیست و لازم نیست انسان به این در و آن در بزند. ایشان فرمودند: «تمام حقیقت زهد در میان دو کلمه از قرآن نهفته است: خدای متعال فرموده است: «تا بر چیزی که از دستتان رفته است افسوس نخورید و برای آنچه به دست آورده اید شادمان نشوید. کسی که برگزیده اندوهگین نشود و به آینده و آنچه به دست می آورد شادمان نگردد هر دو سوی زهد را دارا شده است.» همیشه این مطلب را در خاطر بیاوریم که تمام داشته های ما امانت الهی است و خواهی نخواهی روزی باید از آن دل بکنیم. اگر به این مطلب به نیکی بیندیشیم و آن را در خود تحقق بخشیم بسیاری از مشکلات ما برطرف می شود و دین و دنیایمان از گزند روزگار ایمن می ماند و سعادت دو جهان و مقامات والای زهد را به دست خواهیم آورد. از خدای سبحان برای خود و شما آرزوی توفیق می کنم.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.

## کیفیت عمل\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

### درآمد

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید :

(ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ)؛<sup>(۱)</sup> آن گاه

شما را در زمین جانشین آنها قرار دادیم تا بنگریم که چگونه عمل می کنید .

انسان معمولاً در پی آن است که ظاهری نیکو از خود جلوه دهد . حتی می توان گفت پنهان داشتن عیوب و نقایص در نهاد آدمی سرشته شده و از همین روست که پیوسته می کوشد

---

\* این سخنرانی که تاریخ آن به سال ۱۳۹۸ ق باز می گردد، از جمله گفتارهای اخلاقی معظم له در جمع طلاب علوم دینی است .

۱ . یونس (۱۰)، آیه ۱۴ .

حقیقت و باطن خود را پنهان دارد تا دیگران به تفاوت میان ظاهر و باطن او پی نبرند و ندانند که خودنمایی و ظاهر سازی می‌کند؛ زیرا معمولاً همخوانی ظاهر و باطن پیش فرض مقبولی است که با دیدن هر انسانی در وهله نخست به ذهن بیننده متبادر می‌شود. وقتی کسی را می‌بینیم که بر حضور در نماز جماعت پایبند است، حکم می‌کنیم که انسان خوبی است و انگیزه‌ای درونی او را به حضور در نماز جماعت پایبند ساخته است. هم چنین است وقتی که یک عالم، یا شخصی را مشاهده می‌کنیم که به زیارت اماکن مقدس و مذهبی می‌رود، یا در مجالس علما حضور می‌یابد، یا در ماه مبارک رمضان چندین بار قرآن را ختم می‌کند. در چنین حالاتی معمولاً نگرش مثبتی از شخص در ما ایجاد می‌شود که با ظاهر او مطابقت تام دارد. به عبارت دیگر ما ظاهر خوب او را دلیلی بر خوب بودن او در تمام جوانب زندگی قلمداد می‌کنیم.

در یکی از خطبه‌های ارجمند مولای متقیان علی علیه السلام در وصف منافقان آمده است:

... وقارب من خطوهٍ وشمّر من ثوبه...؛<sup>(۱)</sup> هنگام راه رفتن قدم‌های کوتاه و آهسته برمی‌دارد و دامن از زمین برمی‌فشاند.

یعنی ظاهری از خود می‌سازد که مردم با دیدن آن، او را انسان خوبی تلقی کنند و بگویند: او حتی از امور مکروه هم خودداری می‌کند، چه رسد به کارهای حرام، و حتی بر مستحبات کوچک هم کاملاً پایبند است! برای همین است که چنین منافقانی هنگام راه رفتن، با شتاب راه نمی‌روند بلکه با وقار و طمانینه راه می‌پیمایند تا به دیگران بگویند این آرامش ناشی از آرامش قلب است، درحالی‌که واقع امر چنین نیست.

اما اگر آدمی بتواند با ظاهر سازی انسان دیگری را بفریبد، هرگز این توان را ندارد که با خدای سبحان که بر پیدا و پنهان او آگاه است، چنین کند. در حدیث شریف آمده است:

## کیفیت عمل / ۱۴۳

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَإِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ؛<sup>(۱)</sup> خدای متعال به صورت ظاهر یا کردارتان نمی‌نگرد، بلکه به دل‌های شما نگاه می‌کند.

گویا خدای سبحان به آدمی می‌گوید: هر قدر می‌خواهی ظاهر خود را در چشم دیگران بیارای که من بر باطن افراد آگاهم و بر اساس باطن توست که تو را مورد محاسبه قرار خواهم داد و همه ثواب و عقاب‌هایم بر اساس باطن افراد است، نه ظاهر آنان. البته این مطلب هرگز بدان معنا نیست که زیبایی و آراستگی ظاهر پسندیده نیست، بلکه منظور این است که آراستگی ظاهر به همراه آراستگی و آبادانی باطن مطلوب است. به قول علمای منطق در این جا عقد سلب وجود ندارد و فقط عقد ایجاب وجود دارد. درست مانند آیه شریفه زیر:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)؛<sup>(۲)</sup> ای مؤمنان چرا سخنی بر زبان می‌آورید که به آن عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که سخنی بگوئید و بدان عمل نکنید.

آیا این آیه بدین معنی است که کسی که مرتکب برخی از امور حرام می‌شود، دیگر واجباتی نظیر امر به معروف و نهی از منکر از عهده او ساقط است؟ یا معنای آن این است که شخص شرابخوار حق ندارد دیگری را از شرابخواری بازدارد؟ به همین قیاس، در شیوه تعبیری آیه یادشده نیز نوعی تشویق و برانگیختن وجود دارد. مثل آن‌که به کسی بگوییم: حال که مردم را به نیکی و معروف فرامی‌خوانی، چه خوب بود پیش از آن، خود اهل نیکی می‌بودی، یا حال که از زشتی‌ها نهی می‌کنی سزاوار است که خود نیز از آن خودداری نمایی. هیچ‌گاه به شرابخواری که اهل نماز است نمی‌گوییم حال که اهل شراب هستی، پس نماز نخوان. بلکه به او می‌گوییم: حال که اهل نمازی،

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۸.

۲. صف (۶۱)، آیات ۲ و ۳.

شرابخواری را کنار بگذار. این نوع خلق ایجاد انگیزه و تشویق در گفتگوهای متعارف روزانه هم وجود دارد و به عنوان مثال گفته می‌شود: تو که فرزند فلانی هستی چرا این کار را می‌کنی؟

### دشوارترین آیه قرآن

در مجلسی متشکل از عده‌ای از علما و فضلا سخن از دشوارترین و طاقت فرساترین آیه قرآن بر انسان شد. هرکسی نظر خود را ابراز نمود و بعضی در این میان اظهار داشتند آیه شریفه (فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ)؛<sup>(۱)</sup> «پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای استقامت کن». دشوارترین آیه قرآن است؛ زیرا استقامت برای انسان دشوار است و شمار کمی از انسان‌ها توان پایداری و ثبات قدم دارند. از ابن عباس نقل شده است که مردی خدمت رسول گرامی اسلام ﷺ عرضه داشت: پیری زود به سراغتان آمده است؟ حضرت فرمودند: سوره هود و... مرا پیر کرد.<sup>(۲)</sup> ابن عباس گفت: هیچ آیه‌ای بر رسول خدا ﷺ نازل نشده است که از آیه (فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ) توان فرساتر و دشوارتر باشد.

به نظر می‌رسد که استقامت هرچند طاقت فرسا و دشوار است، گاه برای برخی از افراد اصلاً سختی ندارد. فرض کنید که شخص بر اثر معاشرت با پرهیزگاران و زاهدان، خوراک درشت و جامه خشن را بیشتر بیسندد و اصلاً به بستر نرم و آسایش و رفاه و تنعمات دنیوی اندیشه نکند و به سختی و زندگی زاهدانه خو کرده باشد. اگر چنین فردی ناچار شود مدتی در مکانی بماند که در آن از خوراک لذیذ، و بستر نرم و آسایش خبری نیست به جای آن که ناخرسند و خسته شود، چه بسا احساس لذت کند. از این رو به نظر نمی‌رسد که این آیه برای چنین شخصی هم دشوارترین آیه به شمار رود. در آن مجلس شخص دیگری اظهار داشت: دشوارترین آیه قرآن این آیه است:

(قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ

۱. هود (۱۱)، آیه ۱۱۲.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۱۹۹، حدیث ۱۰.

أَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتَجَرَّةٌ تَحْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسْكِنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ  
وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِ)؛<sup>(۱)</sup> بگو اگر پدر، فرزند،  
برادر، همسر، خویشان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از  
کسادش می‌ترسید و خانه‌های دلخواه در نظر شما از خدا و پیامبرش و جهاد  
در راه او محبوب‌تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش را نازل کند و البته  
خدا فاسقان را هدایت نخواهد کرد .

البته این سخن درستی است . چه کسی این توان را دارد که به همه پیوندهای دنیوی خود  
پشت پا بزند و در جایی که میان خواهش‌های خود و فرمان خدا تعارض ایجاد شده است  
همه چیز را فدای خدا و رسول و جهاد کند ؟ به ویژه این که اغلب مردم خودشان را فدای  
این دل‌بستگی‌ها می‌کنند ! بی‌شک این کار ، رادمردی و همت مردانه‌ای می‌طلبد و حقیقتاً  
این آیه از دشوارترین آیات قرآن است .

اما این اندیشه آن جا به ذهن من خطور کرد که هیچ‌کدام از آن دو آیه شریفه  
دشوارترین آیات نیستند ، بلکه از دیدگاه بنده دشوارترین آیه که تمام وجود انسان را  
معطوف خود می‌کند و جا دارد که آدمی روزانه ده‌ها بار در آن به تأمل ایستد ، این آیه  
شریفه است :

(ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ )؛ آن‌گاه

شما را در زمین جانشین آنها قرار دادیم تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنید .  
کانون دشواری این آیه کلمه « کیف » می‌باشد . روزانه میلیون‌ها تن از مسلمانان در  
نمازهای جماعت و فرادارو به سوی قبله می‌آوردند و همگی به یک شکل نماز می‌خوانند .  
اما چیزی که موجب تفاوت نمازهایشان می‌شود « کیفیت » یا « چگونگی » نمازهای  
آنان است . چه بسا در یک شهر - به ویژه شهرهای مذهبی - هزاران تن برای نماز شب در

برابر خدا بایستند، ولی از نظر کیفی میان این نمازها تفاوت‌های بسیار وجود داشته باشد.

### اهمیت کیفیت

این آیه مبارکه به ما گوشزد می‌فرماید که خدای متعال پیشینیان ما را نه از آن رو که نگاهی منفی به آنان داشت، از این جهان برد و این طور نیست که ما را به دلیل خوب بودنمان جانشین آنان قرار داد. نه آنان همگی گناهکار و مستحق مرگ بودند و نه ما همگی نیکوکاریم و بدین سبب پس از آنان هنوز در دنیا زندگی می‌کنیم. بلکه خدای متعال فرصت یکسانی در اختیار همه مردم قرار داده است تا ببینند که هر یک از مردم «چگونه» رفتار می‌کنند.

مهم‌ترین چیز در عمل کیفیت و چگونگی است و الا چه بسا دو عمل از نظر ظاهری در عین همانندی باشند، ولی از نظر کیفیت با همدیگر اختلاف فاحشی داشته باشند.

بهترین شاهد این معنا فاصله آشکاری است که میان نماز اصحاب ابی عبدالله الحسین علیه السلام و نماز عمر سعد و سپاهیان او «علیهم اللعنة والعذاب» در روز عاشورا وجود داشت. روشن است که میان این دو نماز دنیایی تفاوت وجود دارد.

بنابراین کیفیت دشوارترین چیزی است که روزانه ده‌ها بار با آن مواجه‌ایم. همه ما در طی روز با خانواده، بستگان، دوستان، دشمنان، استادان و شاگردان خود ارتباط داریم و در عین حال با مسئله «پول» نیز سروکار داریم ولی نحوه تعامل ما در این مسائل کاملاً متفاوت است. مردم در چگونگی انفاق مال یا در نحوه صرف کردن زمان خود یکسان عمل نمی‌کنند. ممکن است دو نفر در آن واحد در حال تلاوت قرآن باشند ولی از نظر کیفیت عمل میان قرائت آن دو فرسنگ‌ها فاصله باشد و مثلاً هدف یکی از آن دو صرفاً ختم قرآن باشد، و قصد قاری دوم بیدار شدن از خواب غفلت باشد. در این مثال با این که هر دو، قاری قرآنند، تفاوت زیادی میان کارشان وجود دارد.

ممکن است دو نفر مالشان را انفاق کنند ولی یکی از آن دو برای ریا چنین کند ولی



دیگری برای تشویق دیگران به کار خیر دست به این اقدام زده باشد. دونفر را در نظر آورید که هر دو نماز شب به جای می‌آورند و هر دو از کارشان مسرورند اما یکی از بابت توفیق الهی که نصیب وی شده دلشاد است ولی شادی نفر دوم - العیاذ بالله - شادی عجب و خودپرستی است. برای روشن‌تر شدن کیفیت عمل و اهمیت به سزای آن مثال دیگری می‌زنیم: دوتن از ائمه جماعت را می‌شناسم که ماجرای یکسانی برای هر دوی آنها اتفاق افتاد. ماجرا از این قرار بود که هر دو در حین نماز جماعت به یاد آوردند که طهارت ندارند و نمازشان را شکستند. از آن‌جا که چنین نمازی فاقد شرط طهارت می‌باشد و صرفاً نمازی صوری است، رو به مأمومان کردند و گفتند: آقایان، اکنون به یاد آمد که وضو ندارم. لذا نمازتان را به صورت فرادا کامل نمایید.

اما من که ماجرای هر کدام را به صورت جداگانه از زبان هریک شنیده بودم، به تفاوت آشکار میان عمل آن دو واقف بودم. پیشنهاد نخست بی‌درنگ چنین کرد تا مبادا شیطان او را وسوسه کند. از این رو این اقدام او کاری محض رضای خدا بود. اما پیشنهاد دوم می‌گفت: وقتی یاد آمد که وضو ندارم، خجالت کشیدم به مردم بگویم و با خود گفتم: ممکن است برخی از مردم بگویند او پیش از نماز وضو داشت ولی در اثنای نماز وضویش باطل شد! ولی در همین لحظه با خود گفتم: اشکال ندارد نمازگزاران درباره من این‌طور فکر کنند. اکنون فرصت خوبی است که خود را در دل نمازگزاران جا کنم و حسن ظن آنان را به خود افزایش دهم. اگر این کار را بکنم خواهند گفت: این امام جماعت، انسان متدینی است و واقعیت را به سبب شرم از ما مخفی نکرد. بلکه بی‌درنگ مسئله را با ما در میان نهاد و از امامت جماعت خودداری نمود.

در این مثال هر دو امام نمازشان را به دلیل فقدان شرط طهارت شکستند ولی پیشنهاد اول از این کار نیتی رحمانی، و امام جماعت دوم قصدی شیطانی داشت و می‌خواست شمار مریدان و مأمومان خود را افزایش دهد. بعدها خبردار شدم که مریدان و نمازگزاران این پیشنهاد دوم زیاد شدند و او به هدف خود رسید. ولی خدا می‌داند میان این دو پیشنهاد

چقدر فاصله هست و صد البته پاداش و عاقبت و جایگاه یکسانی نخواهند داشت ، هرچند از نظر ظاهری کارشان یکسان بود و «یک کار» کردند .

### یک مثال از زندگی روزمره

شاید برایتان پیش آمده باشد که دوستی شما را به یکباره برای صرف نهار یا شام به خانه‌اش دعوت کند و چون در کل عمر خود حتی یک بار هم از شما چنین دعوتی نکرده است ، این کار او باعث شگفتی شما شود . اما به محض ورود به خانه او متوجه شوید که این میهمانی در اصل به افتخار یکی از دوستان صمیمی صاحب خانه ترتیب داده شده و دعوت از شما برای حضور در این مهمانی بیشتر تصادفی بوده است . شاید صاحب خانه با خود اندیشیده است که از این فرصت به دست آمده استفاده کند و شما را نیز در کنار آن دوست دعوت کند . آیا در چنین حالتی همان قدر از صاحب خانه ممنون می‌بودید که مستقلاً و محض خودتان شما را به میهمانی فرا می‌خواند ؟

در هر دو حالت صورت قضیه یکسان می‌باشد ولی شما برای هر کدام آثار خاصی مترتب می‌کنید و در هر یک به نوع خاصی رفتار می‌نمایید . در هر دو حالت شما به یک میهمانی دعوت شده‌اید و چه بسا در حالت اول غذا چرب‌تر و دارای کیفیتی بهتر باشد . اما شما به نرخ غذا و صورت ظاهر توجه نمی‌کنید ، بلکه به قلب و نیت شخص می‌نگرید و بر اساس آن داوری می‌نمایید .

### ویژگی‌های کیفی اعمال

یکی از علمای اخلاق ذیل آیه شریفه ( لِنَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ) و در بررسی ویژگی‌های مطلوب و کیفی اعمال می‌فرمود : یکی از کیفیت‌های مهم عمل آن است که در صورت لغزش یا انحراف یکی از پیشوایان دینی یا مربیان و مرشدان روحی ، شخص دچار کم‌ترین

لغزش و تردید نشود و از ایمان و اعتماد وی به خدا کاسته نگردد.<sup>(۱)</sup> شخصی را می‌شناسم که از اخیار و مؤمنان بود و دست‌کم از کارهایی که انجام می‌داد به نظر می‌رسید اهل صلاح است. مثلاً اهل انفاق مال در راه خدا بود و با مردم تعامل نیکی داشت و گفتار و کردار وی چنین می‌نمود که متعلق به یک نفس مؤمن است. این مطلب باعث شد که بسیاری از جوانان به سبب وی متأثر شوند و از جمله جوانی چنان تحت تأثیر شخصیت آن مرد قرار گرفت که خود اهل ایمان و صلاح شد.

اما دیری نگذشت ورق برگشت و از آن مرد پارسا لغزش‌هایی رخ داد که بر روح آن جوان اثری منفی بر جا نهاد. به طوری که پس از مدت‌ها زندگی در سایه ایمان، یکباره همه را کنار نهاد. البته این مطلب نشان می‌دهد که نوع ارتباط آن جوان با خدا ارتباط استوار و صحیحی نبوده و به جای پیوند با خدای سبحان، با آن مرد پیوند خورده بود. اگر به جای وابستگی به آن مرد، آن جوان به خدای سبحان پیوستگی داشت هرگز ایمان وی به شک بدل نمی‌شد و با لغزش آن مرد، دچار خلل و لغزش نمی‌گردید.

متأسفانه در جامعه، غلط مشهوری وجود دارد و پیوسته این سخن را می‌شنویم که اگر فلان شخص - با این مقام و الای اجتماعی یا علمی یا دینی - مرتکب گناه می‌شود یا در زندگی شخصی خود لغزش‌هایی دارد، دیگر از ما مردم معمولی چه توقعی می‌توانید داشته

---

۱. بی‌شک حضرات معصومین  $\text{علیهم‌السلام}$  از این امر یعنی لغزش و انحراف مستثنا هستند؛ زیرا خدای متعال آنان را پاک و معصوم قرار داده است و از این رو جا ندارد که چنین گمانی درباره آنان رود. از رسول گرامی اسلام  $\text{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم}$  روایت شده است که به عمار یاسر فرمودند: «یا عمار، إن رأیت علیاً سلک وادياً وسلک الناس کلهم وادياً فاسلک وادی علی و خلّ عن الناس، یا عمار، إنّ علیاً لا یردک عن هدی ولا یدلک علی ردی؛ ای عمار، اگر دیدی علی به راهی می‌رود و تمام مردم به راه دیگری می‌روند به همان راهی برو که علی می‌رود و مردم را رها کن. ای عمار، علی تو را از هیچ راه هدایتی باز نمی‌دارد و به هیچ بیراهه گمراهی در نمی‌افکند (بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۷). این قبیل روایات به خوبی گویای این معناست که معصوم معیار حق است. اما باید دانست که این مطلب فقط و فقط در چهارده معصوم  $\text{علیهم‌السلام}$  منحصر می‌باشد و بر غیر معصوم هرگز چنین چیزی صدق نمی‌کند. از این رو انسان مؤمن نباید با مشاهده لغزش‌های رجال دین دچار سست‌ایمانی شود و یقین وی به خدا کاهش یابد.

باشید؟ بی شک این سخن درست نیست و نشان دهنده باور اجتماعی نادرستی است که در جامعه ریشه دوانده است. کسی که چنین سخنی می گوید قلب وی با خدا مرتبط نیست و با دیگری پیوند دارد. گویا این افراد فراموش کرده اند که خدای متعال - هم چنان که گفتیم - به دل و درون ما می نگرد نه به ظاهر و برون ما.

همه ما از علما و پیشوایانمان چیز می آموزیم، ولی اگر یکی از آنها به قدر یک سرانگشت دچار انحراف شود شایسته نیست از او پیروی کنیم هر چند او ما را به راه راست هدایت کرده باشد. قلب انسان باید با خدای متعال پیوند الفت داشته باشد و خدای متعال به دل هایمان می نگرد که آیا با او ارتباط دارد یا خیر. اگر دل انسان مستقیماً پایبند خدا باشد فقط و فقط با خدا ارتباط داشته باشد، این حالت، همان حالت و کیفیت مطلوبی است که در اصل برای آن زاده شده ایم. (لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ) اما اگر چنین رابطه ای وجود نداشته باشد، عمل ما سودی به حالمان ندارد و کیفیت و ثمربخشی لازم را نخواهد داشت.

برای روشن تر شدن این مطلب یک مثال از زندگی مادی و ملموس خود می زنیم. شگفتا که ما این مطلب مادی را به خوبی درک می کنیم و آن را در زندگی مادی به کار می بندیم، ولی به دلیل تعقل اندک، از تطبیق آن بر امور معنوی عاجزیم. فرض کنیم دوستی فروشگاهی را به شما معرفی کند که کالای مورد نظرتان را - که تا آن موقع آن را به قیمتی گران تر می خریدید - به قیمتی ارزان تر و کیفیتی بهتر عرضه کند. آیا در چنین حالتی از دوست خود بابت این کار سپاسگزار نخواهید بود؟ حال فرض کنیم پس از مدتی دوستان به هر دلیل دیگر از آن فروشگاه خرید نکنند و از آن کالا بدگویی کند. آیا شما که به خوبی از کیفیت و قیمت مناسب کالا آگاهید با دوستان همنوا می شوید و دیگر از آن فروشگاه خرید نمی کنید یا این که به تغییر عقیده او اعتنا نمی کنید و هر چند از علت این تغییر موضع آگاهی ندارید هم چنان به خرید آن کالای با کیفیت و ارزان ادامه می دهید؟

بی شک شما راه دوم را بر می گزینید. زیرا هر چند دوستان بود که برای نخستین بار

واسطه آشنایی شما با این فروشگاه شد، اما شما مبنای رابطه تجاری خود را دوست خود قرار نداده‌اید و مستقیماً با صاحب فروشگاه ارتباط ایجاد کرده‌اید. از سوی دیگر چون صداقت صاحب فروشگاه و نیز کیفیت و ارزانی کالای او را مستقیماً و از نزدیک لمس کرده‌اید، دلیلی برای تخریب این رابطه تجاری نمی‌بینید و هم‌چنان به کار خود ادامه می‌دهید.

### ارتباط مستقیم مؤمن با خدا

وقتی در امور مادی، وضع بدین منوال است، چرا بیشتر مردم در پی انحراف پیشوایان خود به انحراف می‌افتند؟ علت این مطلب به آن جا باز می‌گردد که مردم معمولاً بر خلاف امور مادی، در امور معنوی آگاهی چندانی ندارند.

گفتیم یکی از نشانه‌های کیفیت مطلوب عمل و ارتباط آن با قلب آن است که آدمی با منحرف شدن کسانی که در ایمان و تقوا و علم مقتدای وی هستند، دچار انحراف نشود و لغزش آنان تأثیری بر عقیده و ایمان وی نگذارد، هرچند او ایمان و عقیده خود را مدیون آنان باشد. اگر چنین نباشد ایمان شخص «مستودع» و ناپایدار است و با فراز و فرود روزگار دستخوش دگرگونی می‌شود. از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه (فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ)<sup>(۱)</sup> نقل شده است که فرمودند:

فالمستقر ما ثبت من الإيمان، والمستودع المعار؛<sup>(۲)</sup> منظور از مستقر ایمان ثابت، و منظور از مستودع ایمان عاریتی و ناپایدار است.

روشن است که ایمان نوع دوم ارتباط کاملی با قلب ندارد و در آن رسوخ نکرده است و چون این ایمان کیفیت مطلوب را ندارد، نزد خدای متعال پذیرفته نیست. بنابراین باید دل‌های خود را در محک آزمایش قرار دهیم و تصور کنیم که فلان

۱. انعام (۶)، آیه ۹۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۲۲، حدیث ۶.



لغزش عالم که عالمی را می لغزند، ما دچار لغزش و سستی نمی شویم و خدای متعال ما را بر ایمان ثابت قدم خواهد داشت.

کسی که خدای متعال را یافته باشد، دیگر به آنچه برای زید و عمر اتفاق افتاده است اعتنایی نمی کند. بکوشیم از همین زید و عمرها - اگر علم و شایستگی هایی دارند - ایمان و راه راست را بیاموزیم، اما پس از آن که خود به آبخور اصلی هدایت - که همانا خدای سبحان است - دست یافتیم، بکوشیم ارتباط خود را با او محکم سازیم و پیوسته از شر شیطان و نفس خود به او پناه آوریم تا مبادا خدای نا کرده در پی دگرگونی دیگران، حال و نیت و اخلاصمان دستخوش دگرگونی شود. اگر کسی در نظر ما بزرگ ترین عابد یا قدیس است و دچار لغزشی بزرگ شد، نباید ایمان ما کم ترین تغییری کند، والا اگر چنین باشد معلوم می شود ایمانمان ایمانی صوری است.

این را بدانیم که خدای متعال به باطن و قلب ما می نگرد و به مقدار لیاقتی که داریم توفیق و قابلیت و سعادت روزی مان می فرماید؛ زیرا این خلاف حکمت باری تعالی است که به انسانی بیش از لیاقت و شایستگی های وی چیزی عطا کند. ما که انسان هایی معمولی هستیم و عقول محدودی داریم همیشه در پی آنیم که خلاف حکمت رفتار نکنیم، چه رسد به خدای متعال که او سرچشمه تمام حکمت هاست.

شواهد این مطلب در زندگی روزمره ما بسیار است. برای مثال اگر پیشنهادی فاقد صفت عدالت باشد ما به او اقتدا نمی کنیم و این قبل از آن که تشریحی فقهی باشد مقتضای حکمت است. ما هیچ گاه یک ثروت کلان میلیونی را در دست انسان سفیهی قرار نمی دهیم و این کار را خلاف حکمت و خرد می دانیم. خدای متعال نیز مادام که شایستگی لازم را پیدا نکنیم گوه رهای ارزشمند را در اختیارمان نمی نهد.

در پرتو آنچه گفتیم علت مستجاب نشدن برخی از دعاها ایمان نیز توجیه منطقی می یابد. شاید در عالم آخرت بر ایمان معلوم شود که علت مستجاب نشدن بسیاری از

دعاهایمان نداشتن شایستگی لازم برای آن بوده است. البته خدای متعال بهتر از خود بنده، و بهتر از هر کس دیگری مصلحت بندگانش را می‌داند.

### خدا بهتر از ما مصلحتمان را می‌داند

شاید خیلی از ما در زندگی خود کودکانی را دیده باشیم که مصرانه و عاجزانه از پدرشان می‌خواهند آنان را به مدرسه نفرستند و آنان را نام‌نویسی نکند. کودک التماس می‌کند که من از درس خواندن بدم می‌آید و دوست ندارم در آینده پزشک شوم. اما پدر به او می‌گوید: اگر درس نخوانی در آینده شغل خوبی نخواهی داشت. کودک می‌گوید: اشکالی ندارد. در این جا پدر به التماس‌های فرزندش توجهی نمی‌کند و چه بسا به اجبار او را به مدرسه می‌فرستد و آن طفل نیز زمانی به حکمت و مصلحت‌بینی کار پدر واقف می‌شود که سال‌ها گذشته و او بزرگ شده و شغل و منزلت اجتماعی خوبی پیدا کرده است. آن وقت است که فرزند می‌فهمد پدرش نباید به گریه او اعتنا می‌کرد و نباید اجازه می‌داد به جای رفتن به مدرسه فقط در کوچه بازی کند. حتی شاید اگر چنین می‌کرد امروز فرزند، پدرش را مقصر می‌دید و او را نفرین می‌کرد.

روزی از حمالی پرسیدند: تو کیستی؟ گفت: من فرزند فلانی هستم (و پدرش انسان معروف و محترم بود). پرسنده به او گفت: چه پدر خوبی و چه فرزند بدی. مرد حمال گفت: نه، باید بگوئید: چه پدر بزرگ خوبی و چه پدر بدی. چون پدر بزرگم در تربیت پدرم کوتاهی نکرد. اما پدرم چندان به تربیت و آموزش من توجهی نمی‌کرد و من این شدم که اکنون هستم.

به راستی که حق با آن مرد حمال است. همان‌طور که فرزندان با عقل اندک خود مصلحت‌بینی والدین را ندارند، ما نیز با خرد محدودمان هرگز نمی‌توانیم مصالح امور را همانند خدای حکیم درک کنیم و فقط ظاهری از این امور را می‌بینیم.



## کیفیت عمل / ۱۵۵

بکوشیم نیات قلبی و کیفیت اعمالمان را ارتقا بخشیم و با داشتن ایمانی پایدار، از لغزش‌های مرییان و معلمان دچار لغزش و سستی نشویم. فقط کسی که به هدف رسیده است این شایستگی را دارد که ملاک و معیار ما قرار گیرد، نه کسی که راه و هدف را نشانمان داده، و پس از پیمودن مقداری از مسیر دچار سستی شده و از ادامه راه بازمانده است.

أَسْأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ لِي وَلِكُمْ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



## آزادی در اسلام\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

### طاغوت و عروة الوثقى

خدای متعال در قرآن کریم فرموده است :

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ  
فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛<sup>(۱)</sup> در دین  
هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه آشکار شده است. پس هر که به طاغوت  
کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار چنگ زده است که  
آن را گسستن نیست و خدا شنوای داناست .

---

\* این گفتار از جمله درس‌های اخلاق است که در سال ۱۳۹۶ ق در جمع طلاب علوم دینی ایراد شده است .  
۱. بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

« طاغوت » از ماده « طغیان » گرفته شده و طغیان هرچیز به معنای زیاد شدن و از حد گذشتن آن می‌باشد. برای نمونه خدای متعال می‌فرماید :

(إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ)؛<sup>(۱)</sup> هنگامی که آب از حد گذشت شما را بر کشتی نشانیدیم .

ماده طغیان در مسئله اندیشه نیز به کار می‌رود و معمولاً از آن، شیوه‌ها و مکاتبی اراده می‌شود که از راه خدا منحرف شده‌اند. کسی که در اوج انحراف فکری است طاغوت می‌باشد. خدای متعال هم چنین می‌فرماید : (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّغُوتِ)؛ کسی که نسبت به افراط و ناراستی‌های فکری کفر ورزد (وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى)؛ و به خدا ایمان آرد به عروۃ الوثقی یا پیوند استوار الهی چنگ زده است. ویژگی این عروۃ الوثقی آن است که (لَا أَنْفِصَامَ لَهَا)؛ سست نیست و هرگز گسسته نمی‌شود؛ زیرا این پیوند پیوندی حقیقی و راست است، نه پیوندی دروغین و ساختگی. برخلاف دروغ که ریسمانی سست و پوسیده دارد و کسی که بدان چنگ زند در پرتگاه هلاکت سقوط می‌کند، حق و راستی ریسمانی استوار و ناگسسته دارد.

فرض کنیم شما قصد خرید خانه‌ای را دارید و از صاحب‌خانه درباره آن سؤال می‌کنید. او که شخص راستگویی است به شما می‌گوید که خانه مورد نظر، خانه خوبی است و مشکل و عیبی ندارد. در پی اظهارات او شما اقدام به خرید خانه می‌کنید و تا هنگامی که در آن سکونت دارید از انتخابتان راضی خواهید بود. البته این در صورتی است که او راست گفته باشد. اما اگر به شما دروغ گفته باشد شما هنگام معامله سخنانش را تصدیق می‌کنید ولی این تصدیق دیری نمی‌پاید و بعدها معلوم می‌شود که واقعیت برخلاف چیزی است که اظهار داشته است. به عبارت دیگر تصدیق شما نسبت به او دچار نابودی و گسست و دگرگونی می‌شود. اما شکست و گسست در دین خدا راه ندارد و وقتی خدای

۱. حاقه (۶۹)، آیه ۱۱.

متعال به آدمی وعده می‌دهد که در صورت فرمانبرداری از او، به خوشبختی دست خواهد یافت، بی‌تردید چنین خواهد شد مسلمان حقیقی و فرمانبردار به خوشبختی می‌رسد. برخلاف دیگر مکاتب و ارزش‌ها که وعده می‌دهند ولی به وعده خود وفا نمی‌کنند و دیر یا زود پوچی و وعده‌های دروغینشان آشکار می‌گردد.

### آزادی عقیده و مذهب در اسلام

از اصول مسلم و مورد تأکید اسلام مسئله آزادی در انتخاب دین است. خدای متعال می‌فرماید: (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)؛ در دین هیچ اجبار و اکراهی نیست. باید پیش از هر چیز این نکته برایمان معلوم شود که فقط اسلام است که دین آزادی است. حتی مکاتب و آیین‌های دیگری که قرن‌هاست ظاهر شده‌اند و هم‌چنان شعار آزادی سر می‌دهند، از حقیقت آزادی جز نامی در آنها یافت نمی‌شود. اما اسلام دین آزادی‌های گوناگون است و در مقام گفتار و عمل و شعار و ارزش‌ها به اصل آزادی پایبند است. این مطلب مسئله گسترده‌ای است و پژوهشگران باید فقه اسلامی را از ابتدا تا انتها با تعمق کافی مطالعه کنند تا دریابند که چگونه اسلام به اصل (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) در همه جوانب حیات انسانی پایبندی تام و تمام دارد.

### پیامبر ﷺ و اصل آزادی

اهل مکه جنگ‌های ظالمانه‌ای را علیه رسول خدا ﷺ به راه انداختند که در تاریخ نمونه ندارد. آن حضرت در میان آنان چنان به راستگویی و امانتداری شهره بود که او را «الصادق الامین» (= راستگوی امانتدار) لقب داده بودند، ولی با این حال جز وعده اندکی از آنان، بقیه با ایشان از در جنگ درآمدند و از نظر اجتماعی، اقتصادی، نظامی، و روانی با آن حضرت نبرد کردند و کار را به جایی رساندند که حتی جواب سلام ایشان را

نمی‌دادند؛<sup>(۱)</sup> زیرا هرکدام از مشرکان می‌ترسید که اگر سلام آن حضرت را پاسخ دهد، یکی از مشرکان او را ببیند و از آن پس دیگر با او داد وستد نکنند و از او زن نستانند و به او زن ندهند و ...

مشرکان مکه رسول خدا ﷺ و یارانشان را به بیرون مکه راندند و در جایی به نام شعب ابی طالب محاصره کردند و به آنان اجازه ورود به مکه را ندادند، به طوری که اگر یکی از آنان وارد مکه می‌شد خون وی مباح بود. این حالت سه سال به طول انجامید. پس از آن که رسول خدا به مدینه هجرت کردند مشرکان به یاری منافقان و یهودیان ده‌ها جنگ را علیه آن حضرت به راه انداختند. این حالت حدود بیست سال به طول انجامید و طی آن جنگ‌های گوناگونی صورت گرفت تا این که خدای متعال به آنان اجازه داد مکه را فتح کنند ... پیامبر مکه را فتح کرد و از آن پس مکه در قبضه قدرت آن حضرت بود. با وجود تمام این جنگ‌افروزی‌ها و کارشکنی‌ها که اهل مکه علیه پیامبر ﷺ انجام دادند، تاریخ به یاد ندارد که آن حضرت حتی یک شخص را مجبور به اسلام آوردن کند. اگر آن حضرت می‌خواست اهل مکه را بر اسلام مجبور کند، تمام آنان از بیم شمشیر آن حضرت اسلام می‌آوردند، ولی ایشان این کار را نکردند و کسی را به اسلام مجبور نمودند. این که برخی گفته‌اند ابوسفیان به اجبار اسلام آورد باید دانست که این امر

---

۱. البته تردیدی نیست که رسول خدا ﷺ با تحیت اسلام - که عبارت است از: «السلام علیکم» بر آنان درود نمی‌فرستاد، بلکه از انواع تحیت‌ها و درودهای دیگر استفاده می‌فرمود. زیرا در این جا مسئله‌ای وجود دارد که می‌گوید: جایز است انسان مسلمان با همه انواع تحیت‌ها مشرکان را درود گوید، الا تحیت اسلام، و گفتن این تحیت به غیر مسلمان جایز نیست. بلکه می‌تواند به آنان بگوید: «نعم صباحاً (صبح به خیر)، نعم مساءً (عصر به خیر)، اهلاً وسهلاً (خوش آمدی)، تحية طيبة و...؛ زیرا کلمه «السلام علیکم» فقط و فقط به اسلام و مسلمانان اختصاص دارد. در این باره احادیثی از رسول خدا ﷺ و نیز اهل بیت معصوم ﷺ وارد شده است که تأکید می‌کند پیامبر با همه انواع تحیت‌ها مشرکان را تحیت می‌گفت جز کلمه «السلام علیکم» که فقط ویژه مسلمانان بود. بنابراین وقتی مسلمانی مسلمان دیگری را درود و تحیت می‌گوید، به او می‌گوید: «السلام علیکم». در این باره نگ: مستدرک الوسائل، ج ۸، باب ۴۲ (باب تحریم التسلیم علی الکفار واصحاب الملاحی ونحوهم إلا لضرورة وکیفیه الرد علیهم).

## آزادی در اسلام / ۱۶۱

ارتباطی با پیامبر ندارد و عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر) بود که ابوسفیان را ترساند و از او خواست برای حفظ جان خود اسلام آورد. روشن است که سخن عباس حجیت ندارد و تشریح نیست، بلکه او از پیش خود چنین گفته است. وانگهی مانند ابوسفیان افرادی زیادی در مکه بودند و پیامبر هیچ یک از آنان را به این سبب که اسلام نیاورده اند به قتل نرساند و هیچ کدام را مجبور نکردند به اسلام بگرایند، بلکه آزادی اندیشه و دین را از آنان سلب نکردند و آنان را بر همان دینشان - هر چند باطل و خرافی بود - وانهادند.

آیا به راستی برای این رفتار پیامبر می توان نمونه ای در تاریخ یافت. با این که قوم حضرت از راستگویی، امانتداری، و بزرگواری ایشان به خوبی آگاه بودند ایشان را از زادگاه و وطن خود تبعید کردند و از هیچ کارشکنی و شیطنت و جنگ افروزی علیه ایشان فروگذار نکردند. ولی هنگامی که آن حضرت بر ایشان چیره شد آنان را آزاد گذاشت تا هر دینی که دوست دارند برگزینند و به هر شیوه ای که می پسندند زندگی کنند.

البته، رسول خدا ﷺ راه را از بیراهه به آنان نشان می داد و مشفقانه آنان را نصیحت می کرد و به راه راست هدایت می فرمود، ولی انتخاب راه را به خودشان وامی گذاشت و شواهد این معنا در قرآن بسیار است:

(فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)؛<sup>(۱)</sup> هر که می خواهد ایمان آرد و هر که می خواهد کافر شود.

و نیز:

(قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى)؛<sup>(۲)</sup> راه از بیراهه آشکار شده است. پس هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار چنگ زده است که آن را گسستن نیست.

۱. کهف (۱۸)، آیه ۲۹.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

و نیز :

(وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ)؛<sup>(۱)</sup> او را به راه خیر و شر هدایت کردیم .

و :

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)؛<sup>(۲)</sup> ما راه را به او نشان دادیم،  
خواه سپاسگزار باشد یا ناسپاسی کند .

آری شیوه اسلام چنین است و فشار و اجبار در آن راه ندارد .

شیوه رسول خدا ﷺ با یهودیان و مسیحیان نیز به همین سان بود . آن جناب در ده‌ها تعدی و نبردی که آنان به راه انداختند، با آنان به مقابله پرداخت، بدون آن که حتی یکی از آنان را به پذیرش اسلام و اداری کند . تاریخ آکنده از صحنه‌های گوناگون زندگی و سیره پیامبر ﷺ می‌باشد و جزئیات زندگی ایشان را ثبت کرده است، ولی حتی در یک جای تاریخ هم مشاهده نمی‌کنیم که آن جناب یکی از ذمیان را به قبول اسلام و اداری کند . فقط یکی از علما به نام علامه مجلسی رحمته‌الله در دانشنامه عظیم خود موسوم به بحارالانوار ده جلد چهارصد صفحه‌ای را به زندگی، جنگ‌ها، اخلاق و سیره آن جناب با مسلمانان و مشرکان و اهل کتاب اختصاص داده است، ولی حتی در یک مورد نیز مشاهده نمی‌کنیم که حضرت کسی از یهود یا نصارا را مجبور به اسلام نموده باشند . بلکه برعکس مواردی را مشاهده می‌کنیم که حضرت دوست یا همسایه‌ای مسیحی یا یهودی داشته، ولی او را به گرویدن به آیین اسلام و انداخته است، در حالی که ایشان در آن روزگار یکتا حاکم جزیره العرب بودند و از قدرت و ثروت و نیروی شمشیر به حد کافی برخوردار بودند .

۱. بلد (۹۰)، آیه ۱۰.

۲. انسان (۷۶)، آیه ۳.



## حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و آزادی

آنچه گفتیم مربوط به سیره رسول گرامی اسلام بود. این مسئله در سیره اهل بیت علیهم السلام نیز به همین سان است و اگر به شیوه خاندان پیامبر مراجعه کنیم همین حالت را مشاهده می‌کنیم. برای نمونه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اشخاص فرومایه‌ای سروکار داشت که فطرتی پست داشتند و سخنان حضرت را قطع می‌کردند و با ایشان به مجادله و بگو مگو می‌پرداختند و چه بسا گستاخی و تعدی به خرج می‌دادند. ولی با این حال حضرت آنان را به دم تیغ نمی‌سپرد در حالی که حاکم مطلق و شخص اول مملکت بود و تمام مردم به ایشان دست بیعت داده بودند. و افزون بر این، از ناحیه رسول خدا و به فرمان خدای متعال بدین سمت منصوب شده بودند. بلکه حضرت پاسخ آنان را می‌داد و مادام که اقدام به توطئه نمی‌کردند و دست به شمشیر نمی‌بردند با آنان کاری نداشت و آنان را آزاد می‌گذاشت.

در زمان ایشان مردی زندگی می‌کرد که «ابن‌الکوا» نام داشت. این ملحد زندیق مرد آشوب طلب و حقه‌بازی بود که مشکلات فراوان می‌آفرید و گاه و بی‌گاه با امیرمؤمنان علیه السلام به مناقشه و جدال برمی‌خاست و حتی زمانی که حضرت روی منبر بود با ایشان بگو مگو می‌کرد. با همه این احوال امام به او کاری نداشت و با آزادی تمام در جامعه زندگی می‌کرد.

جرثومه دیگری نیز بود که عمرو بن حریث نام داشت و همچون معاویه و پدرش منافق فرومایه‌ای بود. هر قدر در بدی و پلیدی این شخص بگوییم کم گفته‌ایم. او به مسجد می‌آمد و پای سخنان امیرمؤمنان علیه السلام می‌نشست و با طعنه و مسخرگی، سخنان حضرت را قطع می‌کرد. هرگاه حضرت از امور ناپیدا و غیبی خبر می‌داد، این ابن‌حریث کار و زندگی‌اش را رها می‌کرد و در پی کشف اموری می‌افتاد که حضرت خبر داده بود، با این گمان باطل که در پی نشان دادن دروغ‌های ابوتراب است! اما این آرزو هیچ‌وقت تحقق نیافت و او را آزار می‌داد و سرانجام این آرزو را با سیه‌روزی به گور برد، بی آن‌که بتواند به زعم خود حتی یک دروغ از ابوتراب بگیرد. او مانند دیگر منافقان کوردل از این معنا غافل بود که بر زبان حضرت ابوتراب جز راستی و درستی جاری نمی‌شود. این منافق

کج نهاد در سایه حکومت امیرمؤمنان علیه السلام و نیز پس از ایشان آزادانه روزگار می‌گذراند، بدون آن‌که امام با او کاری داشته باشد یا روزی به او بگوید اگر شیوه‌ات را عوض نکنی گردنت را خواهم زد! زیرا آن جناب امام اسلام بود و اسلام دین آزادی اندیشه و عقیده است. آری، آن‌که حق را بشناسد و دست از باطل بردارد، سرانجام وی جنهم خواهد بود و بدابه حالش! اما در دنیا با هیچ اجبار و اکراهی مواجه نخواهد بود (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ). زیرا مردم باید مورد آزمون قرار گیرند و صالح از طالح و پاک از ناپاک و سره از ناسره نموده شود. روزگار گذشت و وقتی سفالگان سرکش اموی قصد کشتن میثم تمار را گرفتند، این ابن حریث علیه میثم شهادت داد که از یاران و دوستانان علی بن ابی طالب علیه السلام است و درباره او گفت: این شخص، دروغ‌گو و یار و دوستدارِ دروغ‌گو است و منظور او مولای متقیان و راستگویان علی علیه السلام بود.

این منافق فرومایه چنین روح پلیدی داشت. این مرد سال‌ها با امیرمؤمنان زیست در حالی که آن حضرت حاکم مقتدر کشور اسلامی بود ولی از ناحیه حضرت کم‌ترین آسیبی به وی نرسید. آیا در تاریخ جهان زمامداری چون علی بن ابی طالب علیه السلام دیده‌اید؟ آیا این بزرگ‌منش و بزرگواری که در اسلام هست در جای دیگری نظیر دارد؟ آیا می‌توان همانند (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) در جای دیگر آزادی مشابهی مشاهده کرد؟

ابن عباس می‌گوید: روزی امیرمؤمنان علیه السلام حسن بصری را دید که در حال وضو ساختن بود. حضرت به او گفت: ای حسن، وضو به کمال گیر. گفت: یا امیرالمؤمنین، دیروز کسانی را کشتی که شهادت می‌دادند خدا یکی است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و نمازهای پنجگانه را به جا می‌آوردند و وضو به کمال می‌گرفتند. حضرت امیر علیه السلام به او فرمود: [به هر حال] همان چیزی رخ داد که دیدی. چه چیز باعث شد دشمنانمان را علیه ما یاری نکنی؟ گفت: به خدا که راست می‌گویی یا امیرالمؤمنین، روز اول غسل و حنوط کردم و لباس رزم پوشیدم و شک نداشتم که تخلف از سپاه عایشه کفر است. وقتی به موضعی از خریبه رسیدم منادی مرا این‌گونه ندا داد: ای

حسن کجا؟ برگرد که قاتل و مقتول هر دو در آتشند. هراسان بازگشتم و در خانه نشستم. روز دوم نیز شک نداشتم که تخلف از سپاه عایشه کفر است حنوط کردم و لباس رزم پوشیدم و برای نبرد بیرون رفتم. هنگامی که به جایی از خریبه رسیدم دوباره منادی از پشت سر مرا ندا داد و گفت: حسن کجا؟ قاتل و مقتول هر دو در آتشند. حضرت امیر ؓ به او فرمود: راست گفתי، اما می دانی آن منادی که بود؟ گفت: نه. فرمود: او برادرت ابلیس بود و تو را تصدیق نمود که قاتل و مقتول هر دو در آتش خواهند بود. حسن بصری گفت: یا امیرالمؤمنین، اکنون دانستم که این جماعت اهل هلاکتند.<sup>(۱)</sup>

### مقایسه

آیا به راستی با گذشت چهارده قرن از صدر اسلام در روزگار ما که عصر آزادی ها نام یافته است شهروندی می تواند با این جسارت و آزادی رئیس حکومت را مخاطب قرار دهد و در عین حال آن رئیس با خونسردی و مهربانی با او گفتگو کند؟ فقط کسی مثل لنین - دبیر کل حزب کمونیست و رئیس اتحاد جماهیر شوروی سابق - در عصر آزادی و پیشرفت، برای اجرای یک ماده قانونی از قانون مزارع جمعی دست به کشتار و تبعید پنج میلیون انسان زد! در عراق هنگامی که یکی از دولتمردان مشغول سخنرانی بود شهروندی برخاست تا دیدگاه یا انتقاد خود را ابراز دارد. اما چماقداران او را دستگیر و در زندان شکنجه کردند و به قتل رساندند، به این جرم که در قرن بیستم از دولتمردی انتقاد کرده بود! مشابه این ماجرا در شهر دیگری نیز رخ داد و بنابه نوشته روزنامه ها به همان سرنوشت دچار شد! این در حالی است که ما در روزگاری به سر می بریم که آن را عصر آزادی ها می نامند. آیا به راستی چنین چیزی آزادی واقعی یا همان آزادی مورد نظر در اسلام است؟

۱. بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۴۱ (باب ۱۲۳ - حال الحسن البصری، حدیث ۱).

امیر مؤمنان  $\text{علیه السلام}$  را ۲۵ سال به انزوا و کناره گیری مجبور کردند و پس از آن مردم برای بیعت با ایشان چنان بر در خانه ایشان اجتماع کردند که به قول خود حضرت در خطبه شقشقیه دو انگشت بزرگ پاهایشان کوفته شد. با این حال مورخان شیعه و سنی آورده اند که پس از بیعت مردم با امام، ایشان در مسجد پیامبر  $\text{صلی الله علیه و آله}$  که آکنده از مردم بود به منبر رفتند. در آن روز مردم برای شنیدن نخستین خطبه ابن عم و وصی و جانشین حقیقی پیامبر  $\text{صلی الله علیه و آله}$  جمع شده بودند که ۲۵ سال از رهبری جامعه کنار نهاده شده و اکنون به خلافت ظاهری رسیده بود. حضرت در این هنگام فرزندشان امام حسن  $\text{علیه السلام}$  را در رأس عده ای مأمور ساخت که به کوفه بروند و ببینند آیا در آن جا کسی هست که به خلافت ایشان راضی نباشد. مردم یکپارچه گفتند: ما همگی به امیر مؤمنان راضی هستیم و فرمان او را اطاعت می کنیم و از دعوت او سر نمی پیچیم. به خدا سوگند حتی اگر از ما یاری نخواهد به دل و جان او را یاری خواهیم کرد. <sup>(۱)</sup> حتی طلحه و زبیر نیز پس از بیعت مردم با حضرت، از بیعت کردن با ایشان خودداری نکردند، هر چند بعدها بیعت خود را شکستند. به هر حال کسی نسبت به خلافت حضرت اعتراض نداشت و اگر کسی اعتراض می کرد امام او را به قتل یا زندان و شکنجه کیفر نمی کرد و کمترین سخن اهانت آمیزی به وی نمی گفت. آیا مانند چنین چیزی را در عصر جدید دموکراسی دیده یا شنیده اید؟

یکی از زیربناهای دموکراسی اساس قرارداد حکم اکثریت است. بر این اساس اگر شخصی در انتخابات ۵۱ درصد آرا را کسب کند به ریاست می رسد و این از بزرگترین عیوب و خطاهای نظریه دموکراسی است که در این جا مجال پرداختن به آن وجود ندارد. اما حضرت امیر از پشتوانه اکثریت مطلق آرای مردم برخوردار بود، و با این حال برفراز منبر شد تا ببیند آیا کسی با حکمرانی ایشان مخالف است یا نه و اگر مخالفی وجود دارد، علت مخالفت وی چیست. آیا برای این شیوه نظیری در تاریخ سراغ دارید؟

۱. نگ: طوسی، الامالی، ص ۳۲۵ تا ۳۳۱.

## آزادی در اسلام / ۱۶۷

دوستانان صلاح الدین ایوبی که شخصیت او را می ستایند و بزرگ می دارند درباره او آورده اند که نزدیک به یک میلیون انسان را فقط به این گناه کشت که دیدگاهشان با وی تفاوت داشت! این کجا و اسلام و سیره پیامبر ﷺ کجا که قومشان بیست سال با ایشان نبرد کردند و حضرت را تبعید نمودند ولی وقتی سربلندانه و پیروز بر آنان چیره شد، هیچ کدام را به پذیرش آیین خود و انداشت، بلکه فرمود:

من اعلق بابه فهو آمن، ومن ألقى سلاحه فهو آمن، ومن دخل دار أبي سفيان فهو آمن؛<sup>(۱)</sup> هرکس در خانه اش را به روی خود ببندد در امان است. هرکه سلاح خود را بر زمین بگذارد ایمن است، و هرکه به خانه ابوسفیان برود در امان خواهد بود.

حضرت نفرمودند: کسی که مسلمان شود و شهادتین را بر زبان آورد در امان است. با این که مسئولیت و وظیفه آن جناب تبلیغ شهادتین بود. اما آزادی عقیده در نظام الهی و قانون اسلامی اهمیتی کم تر از شهادتین ندارد و اسلام در پی آن است که مردم را آزاده بار آورد. خدای متعال می فرماید:

(وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ)؛<sup>(۲)</sup> [پیامبر] بارهای سنگین و زنجیرهایی را که در گذشته بر دوش آنان بود از دوششان بر می دارد.

## حدود آزادی در اسلام

اسلام به ما می گوید: هرکس می تواند هرکاری انجام دهد، و آزادی عمل دارد به شرط آن که آزادی او، آزادی دیگران را محدود نکند. زیرا: «لا ضرر ولا ضرار في الإسلام»؛<sup>(۳)</sup>

۱. تفسیر علی بن ابی ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۹۵ (ذیل تفسیر سوره حجرات).

۲. اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۸.

در اسلام زیان دیدن و زیان رساندن به دیگران مردود است. «اسلام به شدت باستمگران و کسانی که در پی زیان رساندن به دیگرانند مقابله می‌کند. اگر کسی تضمین کند که به دیگران زیان نمی‌رساند در بقیه جوانب آزادی و اختیار کامل دارد و آزاد است که هرکار دیگری انجام دهد و به هر جا می‌خواهد برود. بر این اساس انسان در رفت و آمد و سفر و ایجاد ارتباط آزاد است و اسلام هیچ‌گونه فشار و اجبار و سرکوبی به آزادی وی وارد نمی‌کند. در عین حال اسلام توصیه‌ها و نصایحی برای داشتن حیاتی بهتر ابراز می‌دارد و مثلاً می‌گوید این کار صحیح است و آن کار مستحب است و آن کار شایسته‌تر است و آن دیگری چندان پسندیده نیست و ...»

کافی است حدود آزادی را در اسلام و مکاتب دیگر بررسی و مقایسه کنیم تا به برتری آشکار اسلام در این زمینه پی ببریم. در قرون وسطا چه‌بسا دانشمندانی به سبب اعلام یک نظریه علمی محض و ساده که کم‌ترین ارتباطی با دین و شریعت نداشت به قتل می‌رسیدند! اروپایی‌ها گالیه را به سبب نظریه معروفش در خصوص کرویت زمین به اعدام محکوم کردند که او برای رهایی خود، از اعتقاد به کرویت زمین توبه کرد. آنان مترجم کتاب مقدس را که پیش از آن در انحصار ارباب کلیسا بود و غیر از آنان کسی زبان آن را نمی‌فهمید اعدام کردند.

این است حالت اروپا در قرون وسطا یعنی چهارصد سال پس از ظهور اسلام. آیا می‌توان این روزگار را با عهد طلایی امیرمؤمنان علیه السلام مقایسه کرد؟ طبعاً هرگز این مقایسه صحیح نخواهد بود. زیرا اساساً نمی‌توان «هیچ» و «صفر» را با «فراوان» و «بی‌نهایت» قیاس کرد. درست از همین روست که گفته‌اند: هرکس حضرت علی علیه السلام را بر معاویه برتری دهد کافر شده است؛ زیرا معاویه اصلاً فضلی ندارد تا علی علیه السلام افضل از او باشد. وانگهی در روایت آمده است: «لا یقاس بآل محمد صلی الله علیه و آله من هذه الأمة أحد؛<sup>(۱)</sup> هیچ

یک از این امت را نمی‌توان با خاندان پیامبر ﷺ قیاس نمود؛ زیرا اهل بیت آئینه تمام عیار قرآن می‌باشند.

### پاسخ به یک ایراد

برخی از مستشرقان و به پیروی از آنان برخی از افراد ناآگاهی که شناخت صحیحی از اسلام ندارند این تهمت را به اسلام وارد کرده‌اند که این دین یکسره انباشته از محرمات و قیود و نواهی است. در پاسخ چنین افرادی باید گفت: حقیقت کاملاً عکس چیزی است که می‌پندارند و آزادی موجود در اسلام در هیچ آیین و نظام دیگری نظیر ندارد.

برای نمونه کشورهایی چون فرانسه و ایالات متحده را در نظر بگیرید که بیشترین ادعای آزادی را دارند. برای سفر به این کشورها یا خروج از آنها و حتی دیگر زمینه‌ها نظیر تربیت فرزندان و مسائل خانواده، در این کشورها محدودیت‌ها و قید و بندهای بسیاری وجود دارد. این قیود در همه کشورها وجود دارد و البته در کشورهای ماشدیت‌تر است. اما در اسلام چنین چیزی هرگز وجود ندارد. اسلام هرگز به شما نمی‌گوید: کجا زندگی می‌کنی؟ کجا می‌روی؟ چگونه می‌روی؟ چه زمانی مسافرت می‌کنی؟ و... بلکه آشکارا می‌گوید: خدای متعال تو را آفرید و هم‌بوه تو خرد و اندیشه ارزانی فرمود. پس بنده دیگران نباش و لازم نیست دولت را از ورود و خروج و اقامت و سفر خود و این‌که چه کالایی صادر یا وارد می‌کنی آگاه سازی. البته کالایی که صادر یا وارد می‌کنی نباید از چیزهایی باشد که خدای متعال حرام فرموده است؛ به عبارت دیگر اسلام رهنمودها و توصیه‌هایی پیش پایمان می‌گذارد که با عمل کردن به آن موفق و کامیاب خواهیم بود و اگر عمل نکنیم زیان خواهیم دید.

اسلام فقط هدایت می‌کند و راه را از بیراهه نشان می‌دهد و به غیر از این، تمام گونه‌های اجبار و اکراه را مردود می‌داند. آزادی‌های موجود در اسلام در تاریخ نظیر ندارد و در سیره نورانی پیامبر و اهل بیت ﷺ هزاران شاهد بر این معنا وجود دارد.

کوتاه سخن این که هر که به خدا ایمان آرد به دستاویز استوار الهی چنگ زده است که در آن گسستن نیست. ولی کسی که به طاغوت چنگ زند و دنباله رو عقاید ویرانگر و طواغیت بشری و فکری باشد، به دستاویز سست و پوسیده‌ای چنگ زده است که دیر یا زود از هم می‌گسلد و نادرستی و پوچی آن بر همگان معلوم می‌گردد.

بنابراین آزادی‌هایی که اسلام در زمینه‌های گوناگون عرضه می‌کند در تاریخ جهان و حتی در روزگار ما که عصر آزادی‌ها نام گرفته است بی‌نظیر است.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين



## نجات دین از جنگ بدعت‌ها\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

شیخ صدوق، شیخ طوسی، سیدبن طاووس و دیگر علمای بزرگوار **۱** دعایی را به نقل از شیخ عمروی نایب خاص امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» آورده‌اند که مستقیماً از خود حضرت نقل، و خواندن آن در عصر غیبت به شیعیان سفارش شده است. این دعا با این فقره معروف آغاز می‌شود:

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حِجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حِجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي حِجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي، اللَّهُمَّ لَا تَمْتَنِي مَيْتَةً

\* این گفتار در دیدار سالانه بانوان با معظم له در ۲۷ ماه مبارک رمضان ۱۴۲۷ ق ایراد شده است.

جاهلیة...؛<sup>(۱)</sup> پروردگارا، خود را به من بشناسان که اگر چنین نکنی پیامبرت را نخواهم شناخت. خدایا، مرا نسبت به پیامبرت معرفت ده که اگر معرفت پیامبرت را روزی ام نکنی حجت تو را نخواهم شناخت. الهی حجت خود را به من باز شناسان؛ چرا که اگر حجت خود را به من شناسانی از دین خود گمراه خواهم شد. پروردگارا، مرا به مرگ جاهلیت نمیران.

در بخشی از این دعای شریف آمده است :

... و جدد به ما امتحی من دینک وأصلح به ما بدل من حکمک وغیر من سنتک حتی یعود دینک به وعلی یدیہ غضّاً جدیداً صحیحاً لا عوج فیہ ولا بدعة معه ؛ [پروردگارا،] به واسطه حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» آنچه از دین تو محو و نابود شده است از نو زنده کن واحکام دگرگون شده وسنتهای تغییر یافته را اصلاح کن تا دین تو به واسطه او ویر دست او از نو شاداب وتازه گردد و [به همان صورت درست پیشین] بدون کجی وبدعت ظاهر شود.

از این فقره آشکارا معلوم می شود که بخش هایی از دین خدا محو و نابود شده و به دست فراموشی سپرده شده است و در زمان ظهور مبارک حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» از نو زنده می شود. روشن است که تعبیر «محو شدن» با دگرگونی وتغییر معمولی تفاوت دارد. وقتی در خانه یا چیز دیگری تصرفاتی جزئی ومعمول صورت می گیرد، می گوئیم در آن خانه تغییراتی حاصل شده است ولی اگر اصل آن خانه از بنیاد برکنده شود و به جای آن خیابان ساخته شود گفته می شود «محو» و نابود شده است. در این فقره از خدای متعال می خواهیم که بخش های محو شده دین را به دست مبارک آن حضرت احیا نماید.

---

۱. مصباح المتعهد، ص ۴۱۴ (الدعاء لصاحب...): کمال الدین وتمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۴ (الدعاء في غيبة القائم...): جمال الاسبوع، ج ۲، ص ۵۱۴ (الدعاء في غيبته...).

## مفهوم دین

دین خدا فقط در مواعظی چند در خصوص عالم قبر و قیامت و وعده و وعیدهای بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب آن خلاصه نمی‌شود. دین فقط نماز، روزه، حج، یا احکامی اقتصادی چون خمس، زکات، فطره، فدیة، و مظالم و ... نیست. در دین خدا وظیفه زن نسبت به شوهر، وظیفه مرد نسبت به همسر، وظایف متقابل والدین و فرزندانش، و وظایف و تکالیف خویشاوندان نسبت به هم معلوم و مشخص شده است ولی دین خدا چیزی فراتر از این است و فقط به این امور منحصر نمی‌شود. این امور همگی جزو دین است اما همه آن نیست؛ چراکه دین خدا مفهومی گسترده‌تر دارد. دین مجموعه‌ای متکامل و در هم تافته از فرهنگ، آداب، و آموزه‌های و حیانی است که با تمام حرکات و سکنات و گفتار و کردار همه مردم در هر سطحی از بینش و سواد و سن که باشند ارتباط دارد و سعادت آنان را در حیات فردی و جمعی تضمین می‌کند.

همه مواردی که در بالا گفته شد جزو دین است و در عین حال محدوده دین به همین جا ختم نمی‌شود بلکه تمام اطوار انسانی را در همه ادوار حیات فرا می‌گیرد. دین خدا حتی در خصوص راه رفتن، سخن گفتن، خاموشی گزیدن، انجام دادن کاری یا ترک آن و کلیه افعال ما برنامه و حکم ویژه دارد که ممکن است در قالب واجب، حرام، مستحب، مکروه یا مباح بگنجد. آری دین خدا چنین عرض عریض و گستره وسیعی دارد و البته خدای متعال جز آن را نمی‌پذیرد و می‌فرماید:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)؛<sup>(۱)</sup> در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است

و نیز فرموده است:

(وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ

الْخَسِرِينَ)؛<sup>(۱)</sup> کسی که غیر از اسلام آیینی برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است .

این مفهوم از دین همان است که خدای متعال درباره آن فرموده است :

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا)؛<sup>(۲)</sup> امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما پذیرفتم .

### پیکر آسیب‌دیده دین و رنج‌های امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف»

این محدوده گسترده از دین طی قرون اعصار دستخوش تغییر و تبدل بسیار شده و چه بسا بخش‌هایی از آن به کلی دگرگون یا محو شده است . وقتی به احکام فقهی رساله‌های عملیه یا کتاب‌هایی چون عروه الوثقی مراجعه می‌کنیم یا کتب آداب و اخلاق را از نظر می‌گذاریم یا در انبوه روایات اهل بیت علیهم‌السلام در کتاب‌هایی چون وسائل الشیعه و بحارالانوار والوافی تأمل می‌نماییم آن‌گاه است که در می‌یابیم چه بسیار آموزه‌ها و احکام است که نه تنها مؤمنان بدان عمل نمی‌کنند، بلکه اصلاً از آن بی‌خبرند . این در حالی است که بسیاری از این مسائل در زندگی روزمره مؤمنان کاربرد دارد و مورد ابتلای آنان می‌باشد . در فقره یادشده از دعا، سخن از محو و دگرگونی دین و راه یافتن بدعت در آن رفته است ، اما اگر به دگرگونی‌های آن روز اسلام نظر کنیم می‌بینیم که میزان تغییرات و بدعت‌ها امروزه بسیار فراتر از عصر غیبت صغرا و روزگار شیخ عمرو رضی الله عنه است . انصافاً نسبتِ مسلمانی مؤمنان آن روزگار را نمی‌توان با عصر ما مقایسه کرد و هرچه پیش‌تر می‌رویم غربت دین افزایش می‌یابد و حجم دگرگونی‌ها و بخش‌های محوشده دین فزونی می‌گیرد .

۱ . همان ، آیه ۸۵ .

۲ . مائده (۵) ، آیه ۳ .

## نجات دین از چنگ بدعت‌ها / ۱۷۵

حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» خواندن این دعا را - که شامل این فقره نیز هست - به شیعیان سفارش فرموده‌اند و این نشان از توجه و حساسیت ایشان نسبت به این مسئله دارد و گویای آن است که راه یافتن دگرگونی‌ها در دین و آسیب‌های فراوانی که بر قامت دین وارد می‌شود موجبات دغدغه خاطر شریف و تألم روحی ایشان را فراهم نموده و حضرت را آزرده خاطر کرده است .

هریک از ما با دیدن اندوه یک مؤمن عادی دچار رنج می‌شویم و می‌کوشیم اندوه او را رفع و خاطرش را شاد کنیم . حال چه رسد به این که قلب عالم امکان و ولی الله الاعظم «عجل الله تعالی فرجه الشریف» ، قلب شریفشان از مسئله‌ای جریحه‌دار و اندوهگین شده باشد . همه ما برای سلامت وجود مبارک حضرت به درگاه الهی دعا می‌کنیم و صدقه می‌دهیم . چه بسا برخی از ما هر روز حضرت را زیارت کنند و به پیشگاهشان سلام فرستند . همه ما از مصائب حضرت متأثر می‌شویم و گریه می‌کنیم . بی‌شک همه این امور پسندیده است ولی از همه اینها بهتر آن است که در بازکردن گرهی بکوشیم که حضرت از بابت آن آزرده خاطر شده و آزرده‌گی خاطر شریفشان را بر زبان آورده‌اند . از این روست که می‌گوییم شاید بهترین مصداق یاری امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» کمک به احیای این بخش‌های نابود شده یا روبه نابودی دین باشد که بر قلب مبارکشان بسیار گران است . اگر چنین کاری از ما بر نمی‌آید دست کم جزو کسانی نباشیم که به نحو این اجزا کمک می‌کنند یا با کسانی که در دین دست به کاهش و افزایش می‌زنند ، هم‌نوا نباشیم . کم‌ترین کاری که در این خصوص می‌توانیم انجام دهیم این است که در شمار محوکنندگان دین نباشیم .

### اسماء بنت عمیس

اسماء بنت عمیس یکی از زنان مؤمن و اصحاب حضرت رسول ﷺ می‌باشد و با حضرت زهرا ، امیرمؤمنان و حسنین ؑ ماجراهایی دارد که خواندنی است و مطالعه احوالات ایشان توصیه می‌شود .

این اسماء همسر جعفر بن ابی طالب برادر گرامی امیر مؤمنان علی علیه السلام و یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و همان کسی است که رسول خدا به او فرمود: «آیا به تو چیزی بدهم؟ نمی خواهی تو را عطایی دهم و هدیه ای بخشم؟ جعفر عرضه داشت: آری، ای رسول خدا. مردم گمان کردند حضرت قصد دارد به جعفر طلا یا نقره بدهد و کنجکاو شدند که به او چه عطا می کند. حضرت فرمود: به تو چیزی عطا می کنم اگر هر روز آن را انجام دهی از دنیا و مافیها برایت بهتر است و اگر یک روز در میان آن را به جا آری گناهان آن دو روزت آمرزیده می شود و اگر هر جمعه یا هر ماه یا هر سال آن را به جا آری موجب آمرزش گناهانی می شود که میان دو بار به جا آوردن این عمل از تو سر زده است».<sup>(۱)</sup> پس از آن رسول گرامی اسلام خواندن نمازی را به او آموختند که به نماز «جعفر طیار» مشهور شد. در کتاب های حدیثی ده ها روایت در فضیلت این نماز وارد شده است و این نماز یکی از شیوه های نیایش بندگان صالح با خدا بوده است.

سرانجام جناب جعفر در جنگ موته (اردن فعلی) به شهادت رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله در سوگ او بسیار اندوهگین شدند. پس از آن که عده وفات جعفر سپری شد، اسماء همسر وی - در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله - به همسری ابوبکر درآمد و پس از آن که ابوبکر درگذشت اسماء به همسری امیر مؤمنان علی علیه السلام درآمد. بر این اساس اسماء سه بار ازدواج نمود و حاصل ازدواج نخست عبدالله بن جعفر همسر زینب کبری رضی الله عنها، و حاصل ازدواج دوم (با ابوبکر) جناب محمد بن ابی بکر و حاصل ازدواج سوم عون و جعفر فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام بود که عون در رکاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام در کربلا به شهادت رسید. اکنون می پرسیم اگر در روزگار ما زنی چنین کند و پس از مرگ شوهر مجدداً ازدواج نماید آیا جامعه امروز و عرف او را تشویق می کند یا نکوهش می نماید؟ آیا زنان جامعه امروز چنین کاری را می پسندند یا آن را بر نمی تابند و چنین زنی را بی وفا می شمارند؟ آیا سه بار ازدواج اسماء که از نظر بسیاری از ما عیب و ناپسند است، چیزی بیرون از دین

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۶۵ (باب صلاة التسییح ...).

## نجات دین از چنگ بدعت‌ها / ۱۷۷

و خلاف آن بوده یا جزو دین بوده و امروز خارج شده است ؟ مسلماً این کار ایشان مورد پسند شرع مقدس و جزء دین خدا بوده و اصلاً در زمان پیامبر و مولای متقیان صورت گرفته است .

دین خدا می‌گوید : غیر از همسران پیامبر ، که پس از ایشان ازدواج با آنها حرام است ، بقیه زنان پس از مرگ شوهرانشان می‌توانند ازدواج کنند . غیر از این استثنا مورد دیگری نداریم و سیره اهل بیت  $\text{علیهم‌السلام}$  نیز شاهد روشن این معناست . خدای متعال در قرآن کریم فرموده است :

( وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا )؛<sup>(۱)</sup> پس از پیامبر هرگز حق ندارید همسران او را به نکاح خود درآورید .

خدای متعال به دلیل مصالحی الهی از دواج با همسران پیغمبر را پس از ایشان حرام کرده است . و این مورد استثنایی جزو اختصاصات پیامبر و احکام ویژه ایشان است . غیر از این مورد ازدواج زنان پس از مرگ شوهر از نظر دین هیچ اشکالی ندارد و در زمان پیامبر و امیرمؤمنان  $\text{علیهم‌السلام}$  بارها صورت گرفته است .

این مسئله در مورد ازدواج مردان پس از مرگ همسرانشان نیز وجود دارد . امیرمؤمنان پس از شهادت خانم فاطمه زهرا  $\text{علیها‌السلام}$  ازدواج کردند ولی امروزه چنین کاری ، عیب و ننگ به شمار می‌رود و به مردی که چنین کند انگ بی‌وفایی زده می‌شود . این مطلب یکی از دگرگونی‌های فراوانی است که در دین خدا راه یافته است .

### مهریه‌های سنگین

مهریه‌های سنگینی که امروز در جامعه رواج کامل دارد ، با دین خدا و سنت پیامبر مغایرت دارد و نمایانگر یکی دیگر از انحرافات جامعه اسلامی از آیین و شیوه پیامبر است .

آن جناب فرمودند :

النکاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني؛<sup>(۱)</sup> نکاح سنت من است وهرکه از سنتم روگردان شود از من نیست .

امروزه اگر خود رسول خدا ﷺ در میان ما وحتى در همین شهر مقدس قم تشریف بیاورند چند مورد از این ازدواج‌ها را می‌پسندند و آن را مطابق سنت خود می‌یابند؟ چند مورد از مهریه‌های فعلی موجبات آزردهی خاطر شریف حضرت را فراهم نمی‌کند؟ ببینیم خود حضرت هنگام ازدواج چه مهریه‌ای قرار دادند . پیامبر هنگام ازدواج هیچ پولی نداشتند که مهریه حضرت خدیجه کنند . چراکه اصولاً هرچه پول به دستشان می‌رسید به نیازمندان می‌دادند و مالی نزد ایشان باقی نمی‌ماند . حضرت قبل و بعد از بعثت و نیز پیش از هجرت و پس از آن وحتى هنگامی که رئیس حکومت مقتدر اسلامی بودند ، چه بسیار شب‌ها را که به گرسنگی سپری نمی‌کردند و علت این مطلب آن بود که پول نداشتند . اما از آن سو حضرت خدیجه ثروتمندترین عرب بود و ثروت او از تجار و ثروتمندان عرب هم بیشتر بود . بسیاری از مردم وحتى تجار بنی‌هاشم با سرمایه حضرت خدیجه کار می‌کردند و به سفرهای تجاری می‌رفتند . حضرت خدیجه که می‌دانست رسول خدا پول ندارد ، مبلغ چهارهزار دینار طلا ( معادل چهل هزار درهم نقره ) خدمت حضرت فرستاد تا هنگام عقد آن را به عنوان مهریه به عموی حضرت خدیجه بدهند . اما رسول خدا این مبلغ را مهر حضرت خدیجه نکردند . بلکه ۳۹۵۰۰ درهم را به نیازمندان دادند و فقط پانصد درهم را مهریه حضرت خدیجه ساختند . در حقیقت آن جناب با این کار مهریه اندک را سنت و قانونی ساختند تا پیروان ایشان از آن پیروی کنند .

از همان روز مبلغ پانصد درهم به عنوان « مهرالسنه » قلمداد شد . حضرت برای تمام



## نجات دین از چنگ بدعت‌ها / ۱۷۹

زنان خود همین مبلغ را به عنوان مهریه قرار دادند و این را سنت نمودند. نوبت به حضرت زهرا علیها السلام و دیگر بانوان اهل بیت علیهم السلام نیز که رسید همین مبلغ را مهریه قرار دادند. در تاریخ‌گاه پیش آمده است که هنگام ازدواج امامان ما، مهریه‌ای بیش از این مبلغ از جانب خود خانواده زن به امام پیشنهاد شده است، ولی آن بزرگواران از قبول این مطلب سر باز زدند و بر مهرالسنه که مهریه جدشان باشد پافشاری کرده‌اند.

بنده شاهد بودم که مرحوم اخوی «اعلی الله درجاته» هنگام ازدواج یکی از مواردی را که از هر جهت مناسب بود و هیچ مشکلی نداشت، فقط و فقط به دلیل اصرارشان بر مهرالسنه به هم زدند. پدر آن دختر پنهانی نزد مرحوم والدمان آمد و گفت: این دختر مهریه خواهرانش فلان قدر بوده و شایسته نیست مهر او کم‌تر باشد و در میان آنان احساس سرشکستگی کند. بنده پولی را نزد شما می‌آورم و جلوی خودتان خمس آن را می‌پردازم تا آن مال حلال و تخمیس شده را مهریه دخترم قرار دهید. فقط این مطلب بین من و شما پنهان باشد و کسی با خبر نشود. ایشان از آن مورد صرف نظر کردند و فرمودند: ما به مردم مهرالسنه را پیشنهاد می‌کنیم آن وقت خودمان آن را زیر پا بگذاریم؟

علت پافشاری این بزرگواران آسان کردن مسئله ازدواج و جلوگیری از انبوه ناهنجاری‌هایی است که همگی از ثمرات شوم تجرد و بالارفتن سن ازدواج در میان جوانان است. مهریه‌های سنگین باعث می‌شود ازدواج‌ها عقب بیفتند، سن ازدواج بالا رود، آمار گناه و بی‌عفتی و به دنبال آن جنایات و بزه‌های دیگر در جامعه افزایش یابد و جوانان به بیماری و معصیت و افسردگی کشیده شوند.

ما در ماه شعبان بارها از خدا توفیق عمل به سنت نبوی را خواسته و عرضه داشته‌ایم:

فَاعْتَنَا عَلَى الْإِسْتِنَانِ بِسُنَّتِهِ؛<sup>(۱)</sup> پروردگارا، ما را در این ماه (شعبان) یاری کن

تا از سنت پیامبر پیروی کنیم .

متأسفانه مادر این مسئله نه تنها از سنت پیامبر ﷺ پیروی نکرده ایم، بلکه باشیوه آن جناب فرسنگ‌ها فاصله داریم . امروزه مهریه‌ها تبدیل به ارقام سرسام آور و سکه‌های طلا شده و در کار ازدواج جوانان هزاران گره افکنده است . آیا از هر هزار عقدی که امروزه صورت می‌گیرد، در یک مورد سنت پیامبر رعایت می‌شود؟ اگر ما این سنت نبوی را که بخشی از دین خداست زیر پا نمی‌نهادیم امروزه در امر ازدواج جوانانمان این همه گره ایجاد نمی‌شد و شاهد این همه ناهنجاری و گناه و فساد در جامعه نبودیم . متأسفانه امروز نه تنها این سنت مبارک در میان ما جایی ندارد، بلکه اساساً ناپذیرفتنی است تا جایی که اگر زنی مهریه‌اش به اندازه مهر السنه باشد خجالت می‌کشد و این امر را پنهان می‌کند . مهریه‌های سنگین به قدری در عادات و فرهنگ ما جای خود را گشوده است که حتی کسانی که دوست دارند به این سنت عمل کنند با فشارهای پیدا و ناپیدای اطرافیان و جامعه مواجه می‌شوند . این نیز یکی از موارد فراوانی است که از دین خدا محو شده است .

اگر از ازدواج‌هایی که در طول سال در میان قشر فقرا انجام می‌شود آمار بگیریم مشاهده می‌کنیم که به دلیل همین دشواری‌ها، پدر و مادر مجبور می‌شوند قرض کنند، وام بگیرند، به این در و آن در بزنند تا به هر زحمتی که شده است خود را همپای عرف مقبول جامعه نگاه دارند و به اصطلاح از دیگران عقب نمانند ! این‌ها همه مربوط به طبقات ضعیف و متوسط جامعه است، والا از ازدواج‌های اغنیا که باید به خدا پناه برد .

البته این نکته شاید نیازمند یادآوری نباشد که تخلف از مهر السنه حرام نیست و دختر و پسر هر قدر بخواهند می‌توانند مهریه خود قرار دهند . به عبارت دیگر اگر دختری مهریه‌ای گزاف طلب کند و پسر نیز بدان گردن نهد، ازدواجشان اشکالی ندارد . خدای متعال فرموده است :

(وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا)؛<sup>(۱)</sup> اگر خواستید همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید و مال فراوانی به عنوان مهر به او پرداخته‌اید، چیزی از آن پس نگیرید.

مهر السنه مستحب و سنت رسول خدا است و البته خدای متعال فرموده است:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا)؛<sup>(۲)</sup> قطعاً برای شما در اقتدا به رسول خدا سرمشقی نیکو هست؛ برای آنان که به خدا و قیامت ایمان دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

در حقیقت خدای متعال از یک سو سنت پیامبر را به ما شناسانده و ما را به پیروی از آن فراخوانده است و از سوی دیگر دستمان را باز گذاشته است تا مورد امتحان قرار بگیریم و معلوم شود چه کسی پیرو سنت پیامبر است و چه کسی به شیوه آن حضرت پشت می‌کند؟ البته برخی هنگام تعیین مهریه چیزها و مبالغ متعددی را تعیین می‌کنند که مهر السنه فقط یکی از آنهاست. این کار صرفاً حقه‌ای برای گریز از سنت پیامبر است و چنین کسانی با این ترفند نمی‌توانند خود را در شمار پیروان این سنت نبوی قرار دهند.

برای امام زمان یک تومان و یک میلیارد تومان یکسان است و هر دو نزد ایشان ارزشی ندارد. نزد اولیای خدا در هم و دینار و سیم و زر با خاک یکی است. اما این مطلب نزد آنان اهمیت دارد که مهر السنه - که رسول خدا و سیزده معصوم دیگر در شرایط متفاوت یک صدا بر آن پافشاری داشتند - امروزه چه بسا در هر هزار ازدواج یک مورد هم رعایت نشود و این سنت نبوی چنان منسوخ شده و غبار فراموشی بر آن نشسته است که هیچ‌کس دیگر از آن یاد نمی‌کند.

۱. نساء (۴)، آیه ۲۰.

۲. احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

## تغییر ملاک‌ها در ازدواج

کنار نهادن سنت پیامبر در امر ازدواج مشکلات گوناگونی را برای جامعه و پسران و دختران فراهم آورده و بحران‌های بسیاری آفریده است. تنها راه خروج از این بحران بازگشت به سنت نبوی است و البته در این میان بانوان ارجمند نقشی انکارناشدنی دارند. هریک از بانوان می‌توانند در حل این مشکل و پایان دادن به این بحران به قدر خود سهمی شوند. کافی است که هر کدام از بانوان محترم بکوشد این سنت نیک را در میان دختران خود و دختران فامیل رواج دهد و آنان را به ازدواج‌های آسان و مطابق با سنت پیامبر فراخواند. دختران نیز می‌توانند با قراردادن مهر السنه به عنوان مهریه خود، به اندازه خودشان به حل این مشکل کمک کنند و دل مبارک امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» را خشنود سازند. حتی اگر خود به این سنت نبوی عمل نمی‌کند و دیگران را به رعایت آن سفارش نمی‌نماید، دست‌کم عمل کنندگان به این سنت را نکوهش و مسخره نکند و با این‌کار دل مبارک امام زمان را نیازارد.

نباید تصور شود که مهریه سنگین و داشتن خانه یا ماشین سعادت پسر و دختری را که در آستانه ازدواجند تضمین می‌کند. چنین اموری نه سعادت زن و شوهر را تأمین می‌کند و نه دوام پیوند زناشویی را بیمه می‌سازد. برعکس اگر زندگی زناشویی از ابتدا بر اساس تعالیم آسمانی انبیا و سنت‌های صحیح بنیاد نهاده شود دارای برکت و دوام خواهد بود و خوش‌بختی را برای زوجین به ارمغان خواهد آورد. در حدیث شریف نبوی آمده است:

إذا جاءكم من ترضون خلقه ودينه فزوجه إلا تفعلوه تكن فتنه في الأرض  
وفساد كبير؛<sup>(۱)</sup> هرگاه کسی [برای خواستگاری] نزدتان آمد که اخلاق

## نجات دین از چنگ بدعت‌ها / ۱۸۳

ودینداری او را پسندیدید، به او زن دهید که اگر چنین نکند فتنه و فساد بزرگی در زمین ایجاد می‌شود.

همان‌طور که از این حدیث شریف برمی‌آید ملاک صحیح در زن دادن به افراد دین و اخلاق است و سربازی رفتن و داشتن خانه و اتومبیل و ... ملاک مناسبی نیست. امروزه همین ملاک‌های فراوان و دست و پاگیر و توقعات بالای دختران و خانواده‌ها سد بزرگی سر راه ازدواج شده و باعث عقب افتادن ازدواج‌ها، سرنگرفتن بسیاری از پیوندهای زناشویی، بالارفتن سن ازدواج و ناهنجاری‌های دیگر شده است، در حالی که چنین چیزی با فرهنگ دینی کاملاً مغایرت دارد.

بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی نتیجه دور شدن از تعالیم و الای پیامبر و اهل بیت می‌باشد. اگر والدین در مسائل تربیتی ملاحظه بیشتری کنند و با پرهیز از اختلافات خانوادگی، جوی صمیمی و دلپذیر در خانه ایجاد کنند، و بکوشند با پسران و دختران خود صمیمی و محرم رازشان باشند، در آن صورت بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی را مشاهده نخواهیم کرد و شاهد پسران و دخترانی نخواهیم بود که از محیط خانه فراری و متنفرند. پدر و مادری که فرزندان خود را به نیکی تربیت می‌کنند از این مشکلات برکنار، و از فرزندان صالح و وفادار بهره‌مند خواهند بود. حکما گفته‌اند: «من ادب و لده صغیراً سر به کبیراً؛ کسی که در خردی فرزندش را ادب و تربیت آموزد در بزرگسالی از او مسرور خواهد شد».

## مردسالاری و زنسالاری

یکی دیگر از انحرافات مربوط به تفسیرهای نادرستی است که از اسلام صورت می‌گیرد. برخی می‌پندارند دیدگاه اسلام در خصوص مسائل خانواده به نوعی مردسالارانه است. اما واقعیت این است که اسلام نه تمایلی به مردسالاری دارد و نه گرایش به زنسالاری. بلکه حقوق و تکالیف متقابل هر کدام از زن و مرد را در نظامی منطبق با فطرت و عقل سلیم و در عین حال همسو با اخلاق تعیین نموده است. خدای متعال آشکارا فرموده است:

(وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ)؛<sup>(۱)</sup> و برای زنان همانند وظایفی که بر

دوش آنان است حقوق شایسته و همسانی قرار داده شده است .

قرآن در این جا از تعبیر « مثل » استفاده نموده که شایان دقت است . واژه « معروف » در این آیه و دیگر آیاتی که به موضوع زن و نظام خانواده می پردازد، گویای این معناست که همه حقوق در خانواده باید به طرز شایسته و خوش و بر اساس قانون « معروف » استیفا شود و از هرگونه تنش و اختلاف باید پرهیز شود .

بر اساس قرآن - که ملاک دین ماست - نه مرد سالاری در دین خدا جای دارد و نه زن سالاری . در قرآن آیه دیگری نیز وجود دارد که چنین است :

(الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ

أَمْوَالِهِمْ)؛<sup>(۲)</sup> مردان سرپرست و قیم زنان می باشند، [این حکم] به سبب

برتری هایی [است] که خدا برای بعضی نسبت به برخی دیگر قرار داده است

و نیز به سبب انفاق و بخشش هایی که مردان از اموال خود می کنند .

متأسفانه برخی از افراد کم سواد برای این آیه معنای غریبی به دست می دهند و تعبیر « قوامون » در این آیه شریفه را بر مفهوم مرد سالاری حمل می کنند . غافل از آن که اگر به لغت و استعمالات این واژه مراجعه کنند در خواهند یافت که این واژه با مفاهیمی چون عدالت ، قسط و مدیریت پیوند دارد . شاهد این سخن آن است که خدای متعال در جاهای دیگر قرآن نیز آن را به همین معنا به کار برده است :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ)؛<sup>(۳)</sup> ای کسانی که ایمان

آورده اید، کاملاً به عدالت قیام کنید .

۱ . بقره (۲) ، آیه ۲۲۸ .

۲ . نساء (۴) ، آیه ۳۴ .

۳ . نساء (۴) ، آیه ۱۳۵ .

و نیز :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ لِلَّهِ)؛<sup>(۱)</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید

برای خدا برخیزید .

امروزه شکسته این کلمه در عربی عامیانه وجود دارد و به هر کدام از خدام آستان سیدالشهدا علیه السلام و دیگر مشاهد مشرفه « گیم »<sup>(۲)</sup> گفته می‌شود . بنابراین مفهوم « قوامون » در آیه یادشده به معنای مدیر و کارگزار و سرپرست است و قرآن کریم هیچ‌کدام از مفاهیم مرد سالاری یا زن سالاری را اراده نمی‌کند . بلکه برای هر کدام از زوجین احکام و وظایف و حقوق ویژه تعیین نموده است که اگر بدان عمل کنند از زندگی در کنار هم لذت می‌برند و احساس خوشبختی و شادمانی خواهند نمود .

### احکام اقتصادی و اجتماعی محو شده

دامنه احکام انحرافات ما از تعالیم ناب دین به نظام خانواده و حقوق زن منتهی نمی‌شود و احکام اجتماعی و اقتصادی اسلام را نیز فرا می‌گیرد . برای نمونه قرآن فرموده است :

(وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

تَعْلَمُونَ)؛<sup>(۳)</sup> اگر بدهکار، تنگدست بود او را باید مهلت داد تا بتوانگر شود

و (اگر به راستی قدرت پرداخت ندارد) بخشیدن آن برای شما بهتر است، اگر بدانید .

قرآن مجید در این جا به صراحت می‌گوید اگر شخص بدهکار بیش از ضروریات زندگی (مانند فرش، غذا، طلاجات، خانه، و اتومبیلی که در شأن اوست) نداشته باشد، طلبکار حق ندارد بر او فشار آورد و بر خود او نیز واجب نیست این اشیا را که از ضروریات زندگی اوست بفروشد و بدهی خود را بپردازد . این قانون امروزه در هیچ یک از

۱. مائده (۵)، آیه ۸.

۲. که فصیح آن در عربی قییم می‌باشد .

۳. بقره (۲)، آیه ۲۸۰.

کشورهای اسلامی اجرا نمی‌شود. و در صورتی که چک بدهکار به اجرا نهاده شود، قانون نیز از طلبکار حمایت می‌کند و شخص بدهکار را در معرض فشار و پیگرد و حبس قرار می‌دهد. چه بسیارند کسانی که در همین لحظه در حبس به سر می‌برند ولی بر اساس آیه یادشده نباید در زندان باشند، و نیز چه بسیارند کسانی که اساساً از وجود چنین قانونی در احکام اسلام آگاهی ندارند.

ممکن است کسی بگوید اگر چنین حکمی اجرا شود راه بر بسیاری از فرصت‌طلبان و سوءاستفاده‌کنندگان باز می‌شود. چنین کسانی از مردم قرض می‌گیرند و سپس به استناد چنین حکمی از پرداخت بدهی‌شان سر باز می‌زنند و در عین حال آزادانه در جامعه رفت و آمد می‌نمایند. وانگهی با وجود چنین قانونی مردم از ترس همین سوءاستفاده‌کنندگان دیگر به همدیگر قرض نمی‌دهند و این سنت نیک از جامعه رخت برخواهد بست.

اما این اشکال نیز از سر ناآگاهی به احکام و قوانین مترقی اسلام است که به ذهن خطور می‌کند. اسلام یک کل مرکب است و قوانین متعدد دیگری دارد که مکمل همند و هنگامی که همگی مورد اجرا قرار گیرند مجال هیچ سوءاستفاده‌ای باقی نمی‌ماند.

نقل است که رسول خدا در یک روز سه ماده قانونی را بدین شرح اعلام کردند:

من ترك مالا فلولوارث ومن ترك ديناً او ضياعاً فإلئى وعلئى<sup>(۱)</sup> هر که از دنیا رود و مالی به جا نهد از آن ورثه اوست و اگر بدهکار باشد پرداخت بدهی او بر عهده من است و زن و بچه بی سرپرست او نیز نزد من آیند [که من سرپرست آنها خواهم بود].

آن حضرت رئیس جامعه اسلامی بودند و گفتارشان به مثابه قانون لازم الاجرا بود. در این فرمایش حضرت سه ماده قانونی وجود دارد که چنین است:

۱. ممنوعیت مالیات بر ارث (پیش از آن در جامعه جاهلی عرب و حتی جوامع دیگر هنگامی که کسی از دنیا می‌رفت و مال بسیاری به جا می‌نهاد، رئیس قبیله یا حاکم از آن

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۵۱.



میراث مالیات می‌ستانند) .

۲. هرگاه کسی از دنیا برود و مدیون باشد، دولت قرض او را پرداخت می‌کند .

۳. واگر خانواده و فرزندان بی‌سرپرستی داشته باشد، سرپرستی و حمایت از آنان

برعهده دولت است. (۱)

قوانین اجتماعی و اقتصادی اسلام همچون دیگر قوانین و تعالیم آن متمدنی، به حدی جامع‌نگر و عملی است که حتی اجرای یکی از آنها کافی است تا جامعه را به بهشت بدل کند .

### نقش زنان در احیای دین

احکام فراموش شده دین خدا فراوان است و در چند مورد یادشده خلاصه نمی‌شود . در این میان بانوان محترم می‌توانند سهم وافری در احیای بخش‌های فراموش شده دین داشته باشند . اما برای این کار - یعنی احیای دین - ابتدا باید دین را شناخت . اگر بانوان محترم احکام دین خدا را به درستی نیاموزند نمی‌توانند در احیای آن بکوشند . از این رو شایسته است از رساله عملیه و کتاب‌هایی چون تبصرة المتعلمین ، شرایع الاسلام و کتاب‌های فارسی و عربی علامه مجلسی کمک بگیرند و به خصوص احکامی را که به آنان مربوط می‌شود بیاموزند .

چنین کتاب‌هایی نحوه ارتباط با والدین ، فرزندان ، همسر و دیگران ، احکام ازدواج و همسر داری ، وظایف متقابل زن و شوهر ، نگاه اسلام به نظام خانواده ، احکام اقتصادی و اجتماعی بانوان و هزاران حکم مورد نیاز بانوان را به آنان می‌آموزد .

پس از دانستن و فراگرفتن احکام دین ، باید تلاش شود این احکام در حوزه‌های فردی و اجتماعی اجرا شود و به دیگران از جمله فرزندان یاد داده شود تا در جامعه گسترش یابد و به فرهنگ تبدیل شود . برای نمونه دختری که در پاسخ خواستگاری با اخلاق و متدین

---

۱. ماده اول متأسفانه امروزه در اغلب جوامع به اصطلاح متمدنی اجرا نمی‌شود . ماده دوم رامی‌توان « بیمه وام » نامید که سابقه ندارد و ماده سوم چیزی فراتر از بیمه عمر و ترکیبی از همه بیمه‌های پیشرفته امروزین و فراتر از آن است و ناظر به تأمین کامل اجتماعی شهروندان است .

شرط و شروط و موانع بسیار می‌نهد، مادر او وظیفه دارد با اخلاق خوش و حکمت و مهر با دختر خود سخن گوید و او را به آسان‌گیری دعوت کند و حکم خدا و رسول را در این خصوص به او یادآور شود.

امروزه حتی اگر زنی بخواهد به تنهایی راه و رسم انبیا و اهل بیت را بیوید با مقاومت جامعه و جو منفی آن مواجه می‌شود. چنین جوی در برابر اصلاح مقاومت می‌کند و بسیاری از چیزها را بر نمی‌تابد. یکی از وظایف بانوان اصلاح جو جامعه است. گسترش معارف اهل بیت در میان بانوان، ایجاد حوزه‌های علمیه، راه‌اندازی مباحثات دینی میان بانوان، و سعی در بالا بردن سطح اطلاعات دینی خانم‌ها همگی از اموری است که جو فرهنگی جامعه را اصلاح می‌کند و جوی دینی در آن ایجاد می‌کند.

هر یک از بانوان می‌تواند به قدر خود احکام فراموش شده و آسیب دیده دین را زنده کند. آموختن احکام و اخلاق، آموزش دادن آن به بانوان دیگر، آسان‌گیری در ازدواج و ترجیح ملاک دین و اخلاق بر مسائل مادی و پول، گفتگوی سازنده با فرزندان و همسر و تشویق آنان به رعایت احکام، تلاش در جهت رفع موانع ازدواج دختران و پسران، و ایجاد جو دینی در خانواده و جامعه همگی از اموری است که به احیای دین کمک می‌کند و موجب شادی دل مولایمان حضرت بقیه الله «عجل الله تعالی فرجه الشریف» را فراهم می‌نماید. کم‌ترین کاری که در این خصوص می‌توانیم انجام دهیم این است که خود از کسانی نباشیم که به محو احکام دین کمک می‌کند یا با چنین افرادی همسو و همنوا می‌گردند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

## اصلاحات کشاورزی در اسلام\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين  
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

خدای متعال در قرآن کریم فرموده است :

( وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ  
وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ )؛<sup>(۱)</sup> اگر مردم قریه‌ها ایمان  
آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان  
می‌گشودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند و ما نیز به کیفر  
کردارشان آنان را مؤاخذه کردیم .

---

\* این سخنرانی در ۱۳۹۸ ق در جمع طلاب علوم دینی ایراد شده است.  
۱. اعراف (۷)، آیه ۹۶.

« قری » در آیه یادشده جمع « قریه » است و قریه دارای دو معنای لغوی و عرفی می‌باشد. معنای عرفی قریه در برابر شهر و به معنای روستا یا مجموعه خانه‌هایی است که در کنار هم قرار گرفته است و در اطراف شهرها قرار دارد. اما معنای لغوی قریه مفهومی گسترده‌تر دارد و شهر و روستا را فرا می‌گیرد.

کاربرد قرآنی قریه ناظر به معنای لغوی آن است. بدین معنا که وقتی قرآن این کلمه را به کار می‌برد معنای شهر و روستا از آن اراده شده است. بر این اساس، کشور کویت در استعمال قرآنی قریه است. همین‌طور بغداد و قاهره نیز قریه اند و مکه مکرمه نیز که قرآن آن را « ام القری » خوانده است، قریه می‌باشد.

## برکت

« برکت » در لغت به معنای رشد و افزایش یا خیر ماندگار است. بنابراین در باره یک شر یا امر ناخوشایند یا نیکی موقت و گذرا نمی‌گویند که مبارک است.<sup>(۱)</sup> وقتی به کسی که به تازگی ازدواج کرده است تبریک می‌گوییم در حقیقت خوشبختی پایداری را در این ازدواج برایش آرزو کرده‌ایم. همین‌طور وقتی به کسی که به تازگی خانه‌ای خریده است تبریک می‌گوییم بدین معناست که دوام این نعمت و زیادتى و ارتقای آن را برایش آرزو کرده‌ایم. خدای متعال کتاب آسمانی قرآن را (ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ)؛<sup>(۲)</sup> « کتاب پربرکت » توصیف می‌کند؛ چرا که قرآن خیر فزاینده و پایدار است.

---

۱. برکه را نیز از آن رو برکه نامیده‌اند که آب در آن استمرار دارد و آب، خیری فزاینده و مایه رشد و بقای موجودات است. خدای متعال فرموده است: (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا)؛ «و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم».

۲. انبیاء (۲۱)، آیه ۵۰.

## نزول برکات، واسباب تکوینی و تشریحی

خدای متعال خالق انسان است و همو بهتر از هر کسی به مصالح تکوینی و تشریحی او آگاهی دارد:

(أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)؛<sup>(۱)</sup> آیا آن کسی که موجودات را آفریده است از حال آنها آگاه نیست؟ در حالی که او از اسرار دقیق باخبر و آگاه است.

از آن جا که خدای متعال بهتر از هر کسی نسبت به انسان و نیازها و مصالح او آگاه است، قوانینی به سود انسان و نظام زندگی او ایجاد کرده است که برخی تکوینی هستند و انسان در برابر آنها اختیاری ندارد و برخی تشریحی هستند و اجرای آنها بر عهده خود او نهاده شده است. حال اگر انسان به تشریح الهی و قوانینی که خدا برای نظام زندگی اش وضع کرده است گردن نهد، علاوه بر برکات تکوینی - که انسان در آن مدخلیتی ندارد - برکات دیگری نیز روزی وی می شود که کلید آنها تن دادن به قوانین تشریحی خداست. اما اگر انسان به این قوانین تشریحی الهی پشت کند در سرگشتگی و گمراهی می ماند و چه بسا خدای متعال او را از برکات تکوینی هم بی بهره می کند.

## نمونه ای از برکات تکوینی

در انگلستان پلی وجود داشت که پل خودکشی خوانده می شد و جوانانی که اراده و احساس خود را از دست داده و دچار سرخوردگی شده بودند به آن جا می آمدند و خود را از فراز پل به درون امواج خروشان آب می انداختند تا آنان را فرو برد و به چپ و راست بگرداند یا به صخره ای بکوبد تا بمیرند. وقتی مسئولان دریافتند که میانگین انتحار در این نقطه رو به افزایش است، به اندیشه کاهش آن افتادند. (همین جا این نکته را بگوییم که

۱. ملک (۶۷)، آیه ۱۴.

فرق اسلام و دیگر نظام‌ها همین است. اسلام پیش از رخ دادن مشکل آن را از ریشه می‌کند ولی نظام‌های دیگر پس از هر رخداد در اندیشه اقدام می‌افتند). به هر حال وقتی کارشناسان و دانشمندان گرد هم آمدند و درباره این مشکل گفت و گو کردند به نتیجه‌ای دست یافتند که خدای متعال از ابتدای آفرینش آن را ایجاد نموده بود. آنان کشف کردند که از میان تمام رنگ‌ها رنگ سبز بیشترین تأثیر را بر مغز آدمی می‌نهد و زیباترین و مناسب‌ترین رنگ برای مغز است. از این رو آن پل را رنگ سبز زدند و نتیجه آن کاهش هشتاد درصدی میانگین خودکشی در سال‌های بعد بود.

حال ببینید خدای متعال برای دور کردن خستگی و اضطراب از انسان، طبیعت را به چه رنگی پوشانده است. آری رنگ سبز درختان و گیاهان تأثیر بسیاری در ایجاد آرامش در وجود آدمی دارد.

همان‌طور که آفریدگار طبیعت، آن را بر اساس نظامی ویژه و قوانینی به سود و مصلحت انسان آفریده است در تشریحات الهی نیز سود و مصلحت انسان نهفته است. با این تفاوت که بر خلاف قوانین تکوینی، انسان در اجرای قوانین تشریحی آزاد و مختار نهاده شده است. از همین روست که خدای متعال می‌فرماید: اگر ساکنان تمام بلاد ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم.

### اصلاحات زراعی در اسلام

اصلاحات زراعی در اسلام از آیه شریفه‌ای که در ابتدای همین بحث گفتیم و نیز این حدیث شریف و جاوید رسول خدا ﷺ آغاز می‌شود که در همه کتاب‌های حدیثی ذکر شده است. آن حضرت فرمودند:

من غرس شجراً أو حفر وادياً بدياً لم يسبقه إليه أحد وأحيى أرضاً ميتةً فهی

## اصلاحات کشاورزی در اسلام / ۱۹۳

له، قضاء من الله عزوجل ورسوله؛<sup>(۱)</sup> هر که درختی بنشانند یا نهری را حفر کند که پیش از او کسی حفر نکرده بود یا زمین مرده‌ای را احیا کند از آن اوست و این حکم خدای عزوجل ورسول اوست .

معنی این حدیث شریف این است که زمین از آن خدا وکسی است که آن را آباد سازد و این داوری از خدا وپیامبر است . هم‌چنین در حدیث شریف آمده است :

فإن الارض لله ولمن عمرّها؛<sup>(۲)</sup> زمین از آن خدای عزوجل وکسی است که آن را آباد سازد .

امروزه چهارده قرن از صدر اسلام می‌گذرد ودر پی پیشرفت‌های علمی حاصل شده، کشاورزی و شیوه‌های آن توسعه بسیار یافته است . با این حال اگر وضعیت کشاورزی دوره‌های اسلامی را با عصر حاضر مقایسه کنیم آشکارا درمی‌یابیم که اصلاحات زراعی حقیقتاً موبوط به اسلام است نه نظام‌های دیگر؛ زیرا خدای متعال قانون‌گزار اسلام است و نظام‌های دیگر محصول اندیشه کوتاه بشری است که جز ویرانی زراعت و نظام زراعی نتیجه‌ای دربر ندارد .

جرجی زیدان نویسنده عرب مسیحی در کتاب خود تاریخ تمدن اسلامی می‌نویسد : زمین‌های زراعتی کشور مصر امروزه بالغ بر شش میلیون فدّان<sup>(۳)</sup> است . سپس به نقل از استخری می‌نویسد : زمین‌های زراعتی مصر در قرن چهارم هجری ( یعنی هزار سال پیش ) به سی میلیون فدّان بالغ بود .

سپس به عنوان نمونه‌ای دیگر، از سدهایی یاد می‌کند که بر نهر دجله زده‌اند و دربارہ تعداد سدهای این رودخانه در حد فاصل میان موصل و بغداد آماری به دست می‌دهد . وی

---

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۸۰.

۲. همان، ص ۲۷۹.

۳. «فَدّان» واحد اندازه‌گیری مساحت در مصر و برابر با ۸۳۳/۴۲۰۰ متر مربع است.

به نقل از استخری می‌نویسد: در این فاصله که تقریباً پانصد کیلومتر می‌باشد در حدود چهل سد وجود داشته است در حالی که امروزه مادر این منطقه بیش از دو سد نمی‌شناسیم که عبارتند از سدهای سامرا و ثرثار.

با توجه به پیشرفت‌هایی که در این روزگار در زمینه شیوه‌ها و ابزار کشاورزی صورت گرفته است به‌طور منطقی زمین‌های زراعتی مصر - و هر کشور اسلامی دیگر - باید مساحتی چندین برابر زمین‌های کشاورزی دوره‌های گذشته باشد. در دوره پیشین اغلب فعالیت‌های کشاورزی با نیروی دست انجام می‌گرفت ولی با این حال بیشینه زمین‌های مصر آن روز که مساحت آن بالغ بر ۳۶ میلیون فدان است تحت پوشش کشاورزی قرار داشت. همین مسئله را در خصوص سدهای ایجاد شده بر رودخانه دجله نیز می‌توان گفت.

این‌ها دو نمونه بود که جرجی زیدان آورده است و برتری نظام اسلامی را از طریق برتری نتایج عینی حاصل نشان می‌دهد. من در این‌جا نمونه سومی را یادآور می‌شوم که «سدالعالی» مصر است. هنگامی که این سد ساخته شد تبلیغات بسیاری صورت پذیرفت و کسانی که در آن دوره می‌زیستند به خوبی آن همه غوغایی را که رسانه‌ها برای این سد به راه انداختند و این‌که خدمت به وطن و یکی از دستاوردهای امت عربی است به یاد دارند. البته این سد به شکوفایی نسبی کشاورزی کمک کرد و پس از ایجاد آن، زمین‌های زراعتی مصر به ۷/۸۰۰/۰۰۰ فدان بالغ شد؛ یعنی به هشت میلیون فدان رسید.

می‌خواهم بگویم: با این همه ادوات و تجهیزات جدید کشاورزی و با وجود سدهایی چون سدالعالی، نسبت زمین‌های زراعی مصر نتوانسته است به هشت میلیون فدان برسد در حالی که در دوره‌های اسلامی با وجود وسایل بسیار ابتدایی به سی میلیون فدان بالغ شد!

### اسلام، برترین نظام

وقتی چنین نتایجی را در کنار هم قرار می‌دهیم پی خواهیم برد که نظام برتر کدام است. مقایسه این نتایج به خوبی نشان می‌دهد که نظام کشاورزی اسلامی بهترین نظام



زراعی است و اسلام بهتر از هر مرجع دیگری توانایی اصلاح و ارتقای کشاورزی را دارد. اسلام مجموعه‌ای از نظریات محض نیست بلکه همه قوانین آن قابلیت اجرا دارد و در دوره‌های گذشته که قوانین اسلامی اجرا می‌شد نتایج درخشان خود را نشان داده بود. مورخان نقل می‌کنند که در شهر بصره نهرهایی وجود داشت که در آنها قایقرانی صورت می‌گرفت و شمار آنها به دوازده هزار نهر می‌رسید!

نیز نقل است که در حدود هزار سال پیش روزی مردی وارد عراق شد و در حق مردم آن سامان کار نیکی انجام داد. هنگامی که قصد بازگشت به شهر و دیار خود را داشت به او گفتند: دوست داریم در ازای کار نیکی که کردی خدمتی به جای آوریم. حاجتی بخواه. گفت: از شما یک جریب زمین لم یزرع و کشت نشده می‌خواهم تا در آن کشاورزی کنم. (جریب معادل هزار متر مربع است.) آنان از این گفته او شگفت زده شدند و گفتند: این خواسته کوچکی است. چیز مهم‌تری بخواه. اما او خواسته خود را تکرار کرد و وقتی به جست و جو پرداختند نتوانستند در سرزمین عراق یک جریب زمین کشت نشده بیابند! شاید آن مرد با بیان چنین خواسته‌ای می‌خواست نعمتی را که مردم عراق در آن غوطه می‌خوردند، به آنان یادآوری نماید. این ماجرا اختصاص به عراق یا مصر ندارد و تمام وطن اسلامی چنین بود. زیرا خدای متعال می‌فرماید: اگر ساکنان تمام بلاد ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند ...

اگر به کتاب‌های فقهی و حدیثی شیعه و عامه - تفاوتی نمی‌کند - مراجعه نمایید با نوعی آزادی زراعی مواجه خواهید شد که مانند آن را در هیچ نظام و شریعتی نمی‌توان یافت و راز شکوفایی کشاورزی در میان مسلمانان به همین امر باز می‌گردد.

هرکه زمینی را بکارد از آن اوست، خواه مسلمان باشد یا یهودی یا نصرانی یا اصلاً مشرک و بت پرست. اسلام می‌گوید: زمین از آن خداست و هرکه آن را بکارد از آن اوست و از آبادکننده آن زمین سوال نمی‌شود چه دینی داری؟ رنگ پوستت چیست؟ چه شناسنامه‌ای داری و به کدام منطقه وابسته‌ای؟ آیا از اهل همین شهر و دیاری یا بیگانه‌ای؟

واز عمر او وحتى چیزی که در زمین می‌کارد نیز از او سؤالی پرسیده نمی‌شود. اسلام می‌گوید: هرچه دوست داری بکار به شرط آن‌که از چیزهایی نباشد که حرام و برای جامعه زیان‌بار است؛ زیرا در اسلام ضرر دیدن و ضرر رساندن به غیر جایز نیست.

تمام تمدن‌های موجود و منقرض شده را بنگرید آیا جایی سراغ دارید که این نوع آزادی در آن حاکم باشد و شخص بتواند به این سادگی صاحب زمین شود؟ یا قید و بندهای فراوان و صدها ماده قانونی دست و پاگیر را می‌بینید که بسیاری از مردم را از کشاورزی و آبادانی زمین محروم می‌کند؟

اسلام می‌گوید: هر که زمین مرده‌ای را احیا کند، آن زمین ملک اوست. زمین موات زمین عریان و کشت‌نشده‌ای است که در آن نه‌ر و قنات یافت نشود و اطراف آن را علامت‌گذاری و دیوارچینی نکرده‌اند؛ درست مثل بسیاری از زمین‌های متروکه کنونی در کشورهای اسلامی.

در حقیقت این قانون یک شمشیر دو لبه است. از یک سو مانع انحصارطلبی و زمین‌خواری می‌شود و کسی حق ندارد زمینی را به انحصار خود درآورد و آن را بائر و کشت‌نشده و انهد، و از سوی دیگر باعث توسعه زراعی و آبادانی زمین‌ها می‌شود؛ زیرا هر کس بتواند زمین‌های کشت‌نشده را بکارد، صاحب آن‌ها می‌شود. اسلام در حقیقت در پی آن است که زراعت گسترش یابد و برکات در زمین‌ها منتشر گردد.

خدای متعال باران را نیافریده است تا بر زمین عریان ببارد و بدین نحو تباه شود. بلکه هدف از فرو باریدن باران آن است که زمین‌ها سیراب شوند و انسان از ثمراتشان بهره‌مند شود. خدای متعال زمین و باران و انسان را آفرید و میانشان رابطه‌ای نهاد و دست انسان را بازگذاشت تا از برکات آسمان و زمین برخوردار شود.

یکی از دولت‌ها دست به تقسیم اراضی میان شهروندان زد و به هر یک از شهروندان یک هکتار زمین داد و این اقدام را دستاوردی عظیم و نوعی پیشرفت و اصلاح تلقی کرد. در حالی که این کار از دو جهت خطاست: زیرا دادن یک هکتار زمین به کسی که مثلاً بیشتر

از دو جریب نمی‌تواند آباد کند، نابود کردن ثروت و محروم کردن آن دیگری است که می‌تواند همه آن زمین یک هکتاری را زیر کشت ببرد. همین‌طور دادن یک هکتار زمین به کسی که توان بیشتری دارد تباه کردن نیروی انسانی و محروم کردن جامعه از آن است. به هر حال کسی که توان و شایستگی و پول لازم را دارد می‌تواند مثلاً ده هکتار زمین را آباد کند با کسی که حتی توان آباد کردن یک هکتار زمین را ندارد یکسان نیست.

کلید ساماندهی زندگی مردم و تنظیم آن به صورت مطلوب از نظر سیاسی، اجتماعی، تربیتی، اقتصادی، خانوادگی و نیز از حیث روابط متقابل افراد بایکدیگر همه و همه در قرآن مجید و احادیث شریف پیشوایان دین نهفته است. و ما چاره‌ای جز بازگشت به تعالیم والای اسلام نداریم؛ زیرا در هر آیه و حدیثی بابتی برای نجات ما از گرفتاری‌های مختلف نهفته است. بیایید به قرآن بازگردیم و حرف به حرف آن را در زندگی مان اجرا نماییم تا خدای متعال برکات آسمان و زمین را بر سرمان فرود آورد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین



## سرچشمه فضیلت‌ها

---

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين  
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

خدای متعال می‌فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَحْدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرْدِي)؛ <sup>(۱)</sup> بگو: من فقط به

شما یک اندرز می‌دهم: دوتا دوتا و به تنهایی برای خدا بپاخیزید.

این آیه شریفه از آیات شگفت قرآن کریم است. خدای متعال در این آیه به پیامبر خود امر می‌کند که به مشرکان، بت پرستان، نصارا، و یهود و دیگران بگوید: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم و از شما جز گوش سپردن به این یک نصیحت چیز دیگری نمی‌خواهم. همچنان که می‌دانیم اندرزهای قرآنی بسیار است و بلکه بیشینه قرآن اندرز است. همچنین تردیدی نیست که خلاصه‌ای از تمام تعالیم پیامبران و آنچه بر آنان وحی شده

است همگی در قرآن مجید وجود دارد؛ زیرا همان طور که مواعظ پیامبر ﷺ در بردارنده تمام حکم و مواعظ پیامبران پیشین است، قرآن نیز عصاره تمام ادیان آسمانی را در خود جای داده است. با این همه خدای سبحان از پیامبر خود می خواهد که تمام این اندرزها را در یک کلمه خلاصه کند و بگوید: (إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَجْدَةٍ). همان طور که می دانیم «إِنَّمَا» مفید حصر است؛ یعنی من شما را فقط و فقط به یک چیز نصیحت می کنم و بس.

اما آن اندرز و سخن حکمت آمیزی که رسول خدا ﷺ به امر خدا به مشرکان و یهود و نصارا فرمود چه بود: (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ)؛ به زبان ساده معنای این عبارت این است که برخاستن، خواسته ها، رویکردها، و اندیشه هایتان یکسره و خالصانه محض خدا باشد. منظور از «قیام لله» در این آیه بی اعتنایی به نفس در مقام اندیشه و عمل است و این که هدف غایی شخص از تمام اعمال و اقوال و نیت های وی خدا و جلب رضای الهی باشد، نه مصالح شخصی و خواهش های نفسانی.

### نهاد انسان و خودپرستی

هر انسانی غالباً خودش را دوست دارد و از هر چیز دیگر گرامی تر می دارد. این در حالی است که تمام بلاها و مصیبت ها و هر ستم و تجاوزی برخاسته از همین غریزه خوددوستی و خودپرستی است.

اما مصیبت بزرگ مربوط به زمانی است که انسان «خود»ش را در برابر خدا و اخلاق و ارزش ها قرار دهد و خواهش های نفسانی اش را بر امر خدای سبحان و اخلاق و فضیلت و مصالح جامعه ترجیح دهد و برای رسیدن به خواسته هایش همه چیز را زیر پا بگذارد. مثلاً کسی که رباخواری یا ظلم می کند، این کار را برای رسیدن به خواهش هایش انجام می دهد... چنین کسی می خواهد به ثروت دست یابد تا برای خودش لذت، احترام، مقام و ارزش، کسب کند و همه خواسته هایش را هرچند از راه نامشروع برآورده سازد.

کسی که خدای را نمی بیند و هواهای نفسانی خود را می پرستد احکام الهی را زیر پا

## سرچشمه فضیلت‌ها / ۲۰۱

می‌نهد و خم به ابرو نمی‌آورد. چنین کسی با بی‌پروایی تمام به خدا و پیامبران پشت می‌کند و به جای پرستش خدا در حقیقت به خودپرستی می‌پردازد.

از همین جاست که می‌گوییم بی‌اعتنایی به نفس داشتن محبت الهی اساس هر فضیلتی است و آیه‌ای که در ابتدای بحث آوردیم همین معنا را به شکل مختصر باز می‌گوید. در حدیث شریف نبوی آمده است:

حب الدنيا رأس كل خطيئة؛<sup>(۱)</sup> مهر دنیا در دل داشتن اساس همه گناهان است.

همان‌طور که خودپرستی و دنیا دوستی انسان را به ارتکاب هر معصیتی وامی‌دارد، معرفت خدا و قیام لله و بی‌اعتنایی به نفس و خواهش‌های نفسانی مادر همه فضیلت‌ها و ملکات اخلاقی است. کسی که به نفس خود بی‌اعتنایی کند، از رذایل دور می‌شود و رشد و تعالی می‌یابد. اینک چند مثال بر این معنا:

### شیخ میرزا محمد تقی شیرازی

مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد تقی شیرازی رحمته که در سن هشتاد سالگی رهبری انقلاب ۱۹۲۰م در عراق و جنبش مبارزه علیه استعمار انگلیس را بر عهده گرفت مرجعی بزرگ، و به تفقوا و پرهیز شهره بود. تا جایی که وقتی از شاگردانش درباره مراتب عدالت ایشان سؤال می‌شد می‌گفتند: بپرسید آیا ایشان معصوم هستند یا نه؟ البته شکی نیست ایشان غیر معصوم بودند و این تعبیر فقط از باب مبالغه بود. آن بزرگوار بر آن بود که اجیر کردن شخصی که عادل نیست هر چند مورد اطمینان باشد برای به جا آوردن قضای نماز و روزه میت جایز نیست، و عدالت را در این مسئله شرط می‌دانستند. البته این مسأله نزد فقها اختلافی است و برخی معتقدند همین که شخص مورد اطمینان باشد و بدانیم آن نمازها را به جامی آورد کافی است و عدالت لزومی ندارد اما برخی دیگر چون

شیخ محمد تقی شیرازی عدالت را در این مسأله شرط می‌دانستند .

مرحوم والدیمان نقل می‌فرمودند که روزی یکی از مؤمنان نزد شیخ محمد تقی شیرازی آمد و از نداری وفاقه به ایشان شکایت برد و از ایشان درخواست کرد گزاردن قضای نماز و روزه برخی از اموات را به ایشان واگذار نماید و به اصطلاح به ایشان پول نماز و روزه استجاری بدهد . ورثه و اوصیای اشخاص متوفای نیز معمولاً این پول‌ها را به مراجع تقلید می‌دهند تا به شخصی که شایسته می‌دانند بدهند . از قضا در آن روز مرحوم شیخ هیچ عبادت استیجاری نداشت و لذا عذرخواهی کرد . اما از آن جا که تهی دستی به آن مرد مؤمن فشار بسیاری آورده بود ، نتوانست خودش را کنترل کند و شروع به دشنام‌گویی به مرحوم شیخ کرد ؛ همان شیخی که شاگردانش او را در تقوا بعد از معصومین و دنباله‌رو آنان تلقی می‌کردند . پس از چند روز شخصی نزد مرحوم شیرازی آمد و مالی را برای قضای عبادت استیجاری نزد ایشان آورد . ایشان نیز بی‌درنگ آن پول را به دست یکی از نزدیکانشان دادند تا به آن مرد دشنام‌گوی بدهد تا با آن عبادت استیجاری به جا آورد .

این بیک که از یاران و نزدیکان شیخ بود تعجب کرد و گفت : مگر شما در مسأله قضای نماز و روزه استیجاری عدالت را شرط نمی‌دانید ؟ گفت : آری . گفت : این مرد حتی اگر تاکنون عادل بوده است با دشنام دادن به مؤمن از عدالت ساقط شده است . ( چرا که مرحوم شیخ صرف نظر از مقام مرجعیت و این که در تقوا ضرب‌المثل بودند ، عنوان مؤمن برایشان بی‌تردید صدق می‌کرد . از طرفی دشنام دادن به مؤمن حرام است و هر حرامی باعث از بین رفتن ملکه عدالت می‌شود ) .

شیخ با شنیدن این سخن تبسمی کرد و گفت : دشنام دادن فقرا به علما عدالت را ساقط نمی‌کند . برو و این مبلغ را به او بده ؛ چون وقتی به من دشنام می‌داد ملتفت نبود . آری ، کسی که خشم بر او چیره می‌شود به درستی آگاه نیست که چه می‌گوید . به خصوص اگر مانند این شخص ، فقیر حیرانی باشد که نمی‌دانست چگونه با دست خالی نزد خانواده‌اش برود و از طرفی توقع نداشت پس از دیدن شیخ با دست خالی به خانه بازگردد . همه این‌ها درست ، اما اگر شیخ نسبت به نفس خود و « من » نهفته در وجودش بی‌اعتنا



## سرچشمه فضیلت‌ها / ۲۰۳

نبود نمی‌گفت: وقتی به من دشنام گفت ملتفت نبود. به ویژه آن‌که در آن حالت آن مرد فقیر به دلیل لغزش رفتاری یاد شده، آمادگی پذیرش مسئولیت نماز و روزه استیجاری را نداشت. اما مرحوم شیخ تشخیص داد که این مرد فاسق نیست و الا اگر تشخیص می‌داد فاسق است قضای نماز و روزه استیجاری را که مشروط به عدالت است به ایشان نمی‌سپرد.

دیدیم که بی‌اعتنایی به خویشتن چه آثار اخلاقی مثبتی به دنبال دارد. اکنون آن سوی سکه را نیز بنگریم و ببینیم حکام، رؤسا و ارباب دنیا چگونه‌اند. مختصر سخن نامناسبی کافی است تا سرگوینده‌اش را به باد دهد یا او را در معرض شکنجه قرار دهد و چه بسا در پی آن، حتی بستگان آن شخص نیز مورد بازجویی قرار گیرند.

بسیارند دولت‌هایی که حاکمانشان برای کسی که دولتمردان را دشنام گوید مطابق قانون ده سال یا کم‌تر یا بیشتر زندان در نظر گرفته‌اند و چه بسیارند کسانی که به گمان یا صرف تهمت روانه زندان می‌شوند.

در یکی از مجلات معروف آمده بود که یکی از ستمگران دو تن را به مدت دو ماه تحت انواع شکنجه‌ها قرار داده بود تا مردند و پس از آن معلوم شد خطایی رخ داده است و دو شخص دیگر مورد نظر بوده‌اند!

پیش خود بیندیشید اگر قرار باشد نفس و هواهای نفسانی حاکم شود چه اتفاقی می‌افتد؟ در آن صورت صرف احتمال کافی است تا ارباب قدرت مردم را به کشتن دهند و آزار و شکنجه نمایند. چنین افرادی به جای بی‌اعتنایی به خویشتن، نفس خود و شهوات نفسانی خود را ملاک قرار می‌دهند و می‌گویند: منم که همه چیزیم! اما کسی که به هوای نفس پشت کرده است می‌گوید: خداست که بزرگ‌تر و برتر از همه چیز است.

### بی‌اعتنایی به نفس، منشأ فضیلت‌ها

بی‌اعتنایی به نفس منشأ همه فضیلت‌های اخلاقی است. از همین روست که قرآن کریم همه فضائل را در این آیه تلخیص کرده و فرموده است: (قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بَوَاحِدَةٍ؛ بگو به شما فقط یک پند می‌دهم). گویا خدای متعال در این آیه می‌فرماید: به سخنان بسیار

و موعظه‌های فراوان حاجت نیست، بلکه اگر فقط به همین یک پند عمل کنید برایتان کافی است تا سعادتمند شوید؛ زیرا این پند چکیده همه اندرزها است. کسی که به نفس و هواهای نفسانی بی‌اعتنا باشد دنیا و لذات آن را بر فرمان خدای متعال ترجیح نمی‌دهد. البته این سخن بدان معنا نیست که آدمی یکسره ترک دنیا گوید و بدان پشت پا زند؛ زیرا خدای متعال دنیا را برای مؤمنان آفریده است و آنان به برخورداری از نعمت‌های دنیا شایسته‌ترند تا ظالمان و دشمنان خدا. بلکه منظور آن است که برده و مملوک دنیا نشوند و مالک آن باشند. یعنی هرچه خواستند از راه حلال از آن بگیرند و کار دنیایشان را به سامان رسانند و در عین حال همیشه آماده گسستن از آن باشند و در دوراهی خدا و دنیا، دچار تردید نشوند و بر از دست دادن چیزی افسوس نخورند. از امام صادق ع روایت شده است که فرمودند:

الزهد مفتاح باب الآخرة والبراءة من النار، وهو ترك كل شيء يشغلك عن الله من غير تأسف على فوتها؛<sup>(۱)</sup> زهد کلید آخرت و مایه رهایی از آتش [دوزخ] می‌باشد و عبارت از این است که هر چیزی را که از خدا دورت می‌دارد ترک گویی بدون آن که افسوس خوری.

مؤمن حقیقی همیشه و به هنگام تعارض میان خواسته‌های خود و فرمان خدا جانب خدا می‌گیرد. چنین کسی چه بسا میلیون‌ها تومان جمع کند ولی به محض آن که دریابد این ثروت، او را به دوزخ و خشم الهی دچار می‌کند، بی‌درنگ از آن دل می‌کند و بدون کم‌ترین اندوه و تأسفی از آن رو می‌گرداند. این مسئله در خصوص فرزندان، همسر، خوردنی‌ها و دیگر مظاهر دنیوی نیز صادق است.

خدای متعال در آیه دیگری خطاب به رسول گرامی خود می‌فرماید:

---

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۳۷ (باب شصت و چهارم در زهد).

(قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ)؛<sup>(۱)</sup> بگو خدا آن‌گاه آنان را در ژرفای باطلشان رها کن.

یعنی به مشرکان بگو فقط خدا میان من و شما داور است و چشم دل و دیده‌ام یکسره معطوف به حضرت اوست .

هم‌چنان که گفتیم این سخن هرگز بدان معنا نیست که آدمی نخورد و ننوشد و نپوشد و به خواسته‌های جسم خود پاسخ نگوید . بلکه منظور آن است که اموری از این دست قلب آدمی را چنان به خود مشغول نکند که در صورت محروم شدن از آن ، همه اخلاقیات و فضایل را برای رسیدن به آن زیر پا بگذارد . بلکه آدمی همیشه باید آماده باشد تا همه دارایی‌ها و دل‌بستگی‌هایش را در راه خدا و فضیلت و ارزش‌ها قربانی کند .

### مثنی و فرادی

خدای متعال به ما سفارش می‌کند : به تنهایی و دوتا دوتا برای خدا برخیزید . معنی این سخن آن است که چه با هم بودید و چه تنها ، بی‌اعتنایی‌تان به نفس و هواهای نفسانی باید یکسان باشد . چه خوب است هر یک از ما در دل شب با خود خلوت کنیم و اندکی بیندیشیم و این‌گونه زمزمه کنیم : من چه کسی هستم ؟ من هیچ ندارم و دار و ندارم از آن خداست و زمانی مالک آن نبودم و خدا آن را به ملکیت من درآورد . روزی فرا خواهد رسید که خودم و تمام مایملکم بار دیگر به نزد خدای متعال باز می‌گردیم ( و این همان معنای (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ) است ) .

### ماجرایی عبرت‌آموز

این ماجرا را خود شخصاً مشاهده کردم و چنان در من اثر نهاد که گویا هم‌اکنون نیز آن را در برابر دیدگانم عیان می‌بینم .

زمانی که در کربلای معلا بودیم روزی سر سفره غذا نشسته بودیم و غذای خوردیم . شخصی که سمت چپ من نشسته بود لقمه‌ای کباب را درون نان نهاد و به دهان گذاشت و شروع به جویدن آن کرد . در همین حال مشغول درست کردن لقمه‌ای دیگر شد ولی وقتی می‌خواست آن را در دهان بگذارد دستش خود به خود فرود آمد و یکباره نقش زمین شد . حاضران که این صحنه را دیدند به شتاب خود را به او رساندند تا ببینند چه شده است ، اما باشگفتی دیدند که کار از کار گذشته و بر اثر سکت قلبی از دنیا رفته است . هنوز مقداری از لقمه اول در دهان او باقی مانده بود ، لذا یکی از حاضران به هر زحمتی بود آن را از دهانش بیرون آورد . آن مرد برای همیشه دنیا و همه ما را وداع گفت در حالی که هنوز نیم لقمه‌ای در دهانش بود ...

بنده هیچ‌گاه این منظره دهشت‌آور را فراموش نمی‌کنم و همیشه این صحنه جلو دیدگانم حضور دارد . شاید کسانی که آن روز در آن جا بودند نیز هیچ‌گاه این صحنه را از یاد نبرند ولی افسوس که آدمی در وقت گناه همه چیز را از یاد می‌برد !

### عمل کردن به مضمون آیه

آیه شریفه یاد شده از ما دعوت می‌کند که همیشه - چه دوتا دوتا و در جمع و چه در تنهایی و زمانی که با خودمان خلوت می‌کنیم - مضمون آن را به یاد آوریم و در آن اندیشه کنیم . شایسته است که هر یک از ما با خود اندیشه کند و بگوید : من که باشم که ستم پیشه کنم یا مردم را بی‌آزارم یا کار حرامی از من سرزند ؟ و انگهی در آن صورت چه سرنوشتی در انتظارم خواهد بود ؟ پدر و نیاکان و بستگان و دوستانی که روزگاری را با آنان سپری کردم و اکنون در میان ما نیستند کجا رفتند ؟ آیا من نیز همانند آنان خواهم رفت یا باقی خواهم ماند ؟ آیا حساب و کتاب فقط برای آنان است یا چنین سرنوشتی در انتظار من هم خواهد بود ؟ چنین اندیشه‌هایی چکیده اندرزهای قرآن کریم است .

به راستی اگر انسان به درستی در این امور اندیشه کند و این حقایق را در وجود خود

لمس نماید، محال است که دست به گناه بیالاید. اصلاً مگر منشأ گناه و ستم چیزی جز خودپرستی و «من» داشتن است؟ کسی که به جای خدای سبحان، هوای نفس را به خدایی گیرد، برای او قبل از هر چیز خودش اهمیت دارد و در این راه با کسی ندارد که فرمان خدا یا کس دیگری را زیر پا بگذارد؛ زیرا مهم‌ترین چیز در نزد او گرامی‌داشتن نفس دون و برآوردن خواسته‌های آن است. اما کسی که به خود و خواهش‌های نفسانی‌اش بی‌اعتناست همیشه و در هر حال خدا را در برابر خود می‌بیند.

حضرت سیدالشهدا علیه السلام خطاب به پروردگار متعال عرضه می‌دارند:

عمیت عیناً لا تراك؛<sup>(۱)</sup> کور باد چشمی که تو را نبیند.

آری کسی که دیده خدا بین و چشم بصیرت دارد هرگز خدا را نافرمانی نمی‌کند.

مولای متقیان علی علیه السلام فرمودند:

والله لو أُعْطِيتُ الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها على أن أعصى الله في نملة  
أسلبها جلب شعيرة ما فعلته؛<sup>(۲)</sup> به خدا سوگند اگر اقالیم هفت‌گانه را با آنچه  
زیر افلاک است به من دهند تا پوست جویی را از دهان موری درآورم و بدین  
واسطه خدا را نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد.

این کار (یعنی درآوردن پوست جو از دهان مورچه) گناه نیست و هیچ فقیهی فتوا به حرمت آن نداده است و چنین کاری مخلّ عدالت نمی‌باشد. اما با این حال امیرمؤمنان علیه السلام حاضر نیستند در برابر کل دنیا چنین کاری کنند.

وقتی آن جماعت از امیرمؤمنان خواستند قبول کند که به سیره شیخین رفتار نماید تا به خلافت او راضی شوند، حضرت به سادگی می‌توانستند در ابتدا چنین چیزی را بپذیرند و پس از رسیدن به خلافت بدان پشت پا زنند. اما حضرت از پذیرش خواسته آنان سرباز

۱. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۴۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

زدند و راضی شدند که خلافت از دستشان برود - و حتی کل دنیا و ما فیها با وی دشمن شوند - ولی از ارزش‌ها و اصول خود کوتاه نیایند . آیا چنین چیزی جز از رهگذر بی‌اعتنایی به نفس ممکن است ؟

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

توجه به خدای متعال از هر چیزی مهم‌تر است . چیزی که باعث می‌شود در نماز حضور قلب داشته باشیم و از لقمه حرام ، نگاه ناروا ، گوش‌دادن به صداهای حرام ، گفتن سخنان ناپسند و ستم‌کردن به مردم خودداری کنیم همان چیزی است که قرآن کریم نیز بر آن تأکید کرده و فرموده است : « دوتا دو تا به تنهایی برای خدا به پا خیزید » . این امر نکته‌ای اساسی و بنیادی است و باید بیش از این بر آن تکیه کنیم و بیش از هر عمل پسندیده دیگری بدان پایبند باشیم ؛ زیرا سرچشمه همه فضیلت‌ها است . از درگاه باری تعالی برای خود و شما توفیق بیشتر را خواهانم .

وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

## امام حسین علیه السلام، استثنای عالم وجود\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

ابراهیم بن ابی محبوب<sup>(۱)</sup> از حضرت امام رضا علیه السلام روایت مفصلی نقل کرده که در یکی از فقرات آن چنین آمده است :

إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ اقْرَحَ جَفَوْنَا وَأَسْبَلَ دَمُوعَنَا؛<sup>(۲)</sup> روز [شهادت و مصیبت] امام حسین علیه السلام پلک چشمان ما اهل بیت را زخم کرد و دیدگانمان را پر اشک ساخت .

---

\* این گفتار در آستانه محرم الحرام ۱۴۲۸ ق (۲۸/۱۰/۱۳۸۵ ش) و در جمع شماری از اعضای هیئت های حسینی ایراد شده است .

۱. از باران مورد وثوق امام رضا علیه السلام که شماری از روایات مربوط به احکام طهارت، نماز، روزه، حج و ...

به واسطه او از امام رضا علیه السلام نقل شده است .

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳ .

برخی بر این فرمایش حضرت ثامن الائمه علیه السلام اشکال گرفته و گفته اند: چگونه ممکن است مصیبتی بتواند پلک چشمان آدمی را زخمی کند؟ البته بازار فضل فروشی و عرض اندام در برابر اهل بیت علیهم السلام همیشه وجود داشته و هیچ‌گاه از مشتری تهی نبوده است. همیشه کسانی بوده‌اند که در برابر گفتار پیغمبر خدا و اهل بیت علیهم السلام از خود نوعی مقاومت نشان می‌دادند. این مطلب در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وجود داشته است. برای نمونه از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

كان الحسين بن علي عليه السلام ذات يوم في حجر النبي صلی الله علیه و آله يلاعبه ويضاحكه فقالت عايشة: يا رسول الله ما اشدَّ إعجابك بهذا الصبي. فقال لها: ويحك وكيف لا أحبه ولا أعجب به وهو ثمرة فؤادي وقرّة عيني. أما إن أمتي ستقتله فمن زاره بعد وفاته كتب الله له حجة من حججى. قالت: يا رسول الله: حجة من حججك؟! قال: نعم، حجّتين من حججى. قالت: يا رسول الله حجّتين من حججك؟! قال: نعم واربعه. قال فلم تزل تزاده ويزيد ويضعف حتى بلغ تسعين حجة من حجج رسول الله بأعمارها؛<sup>(۱)</sup> روزی امام حسین علیه السلام در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پیامبر مشغول سرگرم کردن و خندانیدن او بودند. عایشه گفت: ای رسول خدا، راستی که چقدر شیفته این کودکید! حضرت به او فرمودند: وای بر تو چگونه دوستدار و شیفته او نباشم حال آن‌که میوه دل و نور دیده من است. بدان که امت من او را خواهند کشت و هر که او را زیارت کند خدا پاداش حج مرا در نامه اعمالش می‌نویسد. عایشه با شگفتی پرسید: ای رسول خدا، پاداش حج شما را؟! فرمود: بله و [بلکه] پاداش دوبار حج مرا به او می‌دهد. گفت: ای رسول خدا، دوبار حج شما؟! فرمود: آری و [بلکه] چهار حج. عایشه همین‌طور رقم را می‌افزود و حضرت نیز پاداش



امام حسین علیه السلام، استثنای عالم وجود / ۲۱۱

آن را دوچندان می‌کرد تا این‌که به نود حج همراه با عمره رسید.

این قبیل عرض اندام‌ها و کارشکنی‌ها تا به امروز نیز ادامه داشته است ولی جز ناکامی و رسوایی چیز دیگری برای صاحبانش در بر نداشته است؛ زیرا خدای متعال وعده فرموده است که هرچند مخالفان در این خصوص اصرار بیشتری بورزند ناکام‌تر شوند. حضرت زینب کبری رضی الله عنها روز یازدهم محرم ضمن بازگویی حدیثی نبوی فرمودند:

و لیجتهدن ائمة الكفر و اشیاع الضلالة فی محوہ و تطمیسه، فلا یزاد أثره إلا ظهوراً و أمره إلا علواً؛<sup>(۱)</sup> هر قدر پیشوایان کفر و پیروان ضلالت در زدودن واز بین بردن نشانه‌های [کربلا] بکوشند، روز به روز اثر آن پدیدارتر و نام آن بلندآوازه‌تر می‌شود.

## پلک خون‌بار

پلک انسان در نهایت لطافت است و شاید از جهتی بتوان آن را لطیف‌ترین عضو ظاهری انسان دانست. در پشت چشم انسان غده‌هایی وجود دارد که وقتی قلب انسان از اندوه مصیبتی به درد می‌آید، خون شیرین را به اشک شور تبدیل می‌کنند. این غده‌ها اعضای ریز و بسیار ظریفی است که وظیفه آنها تبدیل کردن خون به اشک می‌باشد و مقدار مشخصی توان دارند. حال اگر بر اثر شدت مصیبت و گریه بسیار این غده‌ها فعالیت زیادی کنند و فشاری بیش از اندازه به آنها وارد شود، ضعیف می‌شوند و فرصت تبدیل کردن خون را به اشک نخواهند داشت. در چنین حالتی به جای اشک مستقیماً خون از دیدگان انسان خارج می‌شود. از همین روست که حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» خطاب به جد بزرگوارشان می‌فرمایند:

۱. همان، ص ۲۶۲.

فَلَا تُدْبِتْكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَلَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمِوعِ دَمًا؛<sup>(۱)</sup> هر بامداد  
 وشامگاه در اندوه تو زاری می‌کنم و به جای اشک، خون از دیدگان خواهم افشاند.  
 وانگهی در صورتی که بر اثر گریه بسیار، پلک ظریف و حساس آدمی تماس مداوم  
 و فراوانی با اشک - که شور است - داشته باشد، آزرده و زخمی می‌شود. از این روست که  
 امام رضا علیه السلام فرمودند: روز شهادت و مصیبت امام حسین پلک چشمانمان را زخمی کرد.

### عاشورا در صحاح سته

نویسندگان صحاح سته تعمد فوق‌العاده‌ای داشته‌اند که تا جایی که می‌شود نام امام  
 حسین علیه السلام را نبرند و کسی که خبره فن باشد و این کتاب‌ها را مطالعه کند به روشنی می‌بیند  
 که تلاش و نیروی بسیاری در این خصوص به کار برده‌اند. اما به رغم تلاش مذبحخانه  
 روایت عامه در خصوص نام نبردن از اهل بیت علیهم السلام، در همین صحاح بارها و بارها  
 ماجرای سیدالشهدا ذکر شده است. برای نمونه اصحاب صحاح آورده‌اند:  
 حضرت امیر علیه السلام در مسیرشان به سمت صفین هنگامی که به محاذات نینوا (کربلا)  
 رسیدند ندا دادند: یا ابا عبدالله صبر پیشه کن، یا ابا عبدالله در کنار شط فرات صبر پیشه  
 کن. وقتی علت این فرمایش ایشان را جویا شدند، فرمودند: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 رفتم و دیدم چشمانشان لبریز اشک است. عرضه داشتم: ای رسول خدا، آیا کسی شما را  
 خشمگین کرده است؟ چرا چشمانتان از اشک لبریز است؟ فرمودند: لختی پیش جبریل  
 نزد من بود و گفت: حسین در کنار شط فرات کشته خواهد شد. او هم چنین گفت: دوست  
 داری مقداری از خاک تربتش را به تو دهم تا ببویی؟ گفتم: آری. آن‌گاه دست دراز کرد  
 و مشتی خاک به من داد. از این رو نتوانستم چشمانم را از اشک نگاه دارم.<sup>(۲)</sup>  
 ماجرای گذر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از برابر سرزمین کربلا در حدود بیست سال

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۳۷.

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۵؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۲۹۸ (حدیث ۳۶۳)؛ طبرانی، المعجم الکبیر،  
 ج ۳، ص ۱۰۵ (حدیث ۲۸۱۱)؛ ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف، ج ۸، ص ۶۳۲ (حدیث ۲۵۹).

امام حسین علیه السلام، استثنای عالم وجود / ۲۱۳

پیش از واقعه کربلا بوده است. در این خبر تعبیر «وعیناه تفیضان» یا «فاضت عینه» با تعابیر مشابهی چون «بکی» یا «دمعت عیناه» تفاوت دارد. وقتی ظرفی پر از آب شود و آب از اطراف آن سرازیر شود، در زبان عربی به چنین حالتی «فیضان» می‌گویند. این تعبیر هنگامی که آب رودخانه‌ای بالا آید و سیل به راه افتد نیز به کار می‌رود. معمولاً وقتی انسان گریه می‌کند اشک فقط از گونه چشمش خارج می‌شود. به چنین حالتی «فیضان» چشم نمی‌گویند بلکه فیضان چشم مربوط به زمانی است که از فرط اندوه بسیار چشم انسان لبریز اشک شود و اشک از همه جای آن سرازیر شود. از این رو تعبیر فیضان در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام با توجه به این که آنان «امراء الکلام»<sup>(۱)</sup> می‌باشند جای دقت دارد.

نکته شایان توجه دیگر در این روایت سؤالی است که حضرت امیر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند. این قبیل پرسش‌ها در اصطلاح «سؤال العارف» خوانده می‌شود. مسلماً حضرت امیر علیه السلام از علت گریه پیامبر خبر داشتند و چنین نیست که پیامبر چیزی بدانند و حضرت امیر علیه السلام از آن بی‌خبر باشند.

این قبیل پرسش‌ها حکمت‌های متعددی دارد که از جمله آن تعلیم دادن به ما است و در قرآن و کلام خردمندان کاربرد بسیار دارد. برای مثال خدای متعال که به هر پیدا و ناپیدایی علیم است از حضرت موسی علیه السلام می‌پرسد: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى؟»<sup>(۲)</sup> ای موسی، در دست راست تو چیست؟ مسلماً خدای متعال بهتر از حضرت موسی می‌دانست چه چیزی در دست وی قرار دارد.

## سوگ دائم

کلامی که از امام رضا علیه السلام نقل کردیم نشان می‌دهد که عمق واقعه کربلا را فقط اهل بیت علیهم السلام درک می‌کنند و فهم ما نسبت به این ماجرا نسبی و ناقص است. در حقیقت

۱. حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ؛ ما امیران ملک سخن هستیم (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳)».

۲. طه (۲۰)، آیه ۱۷.

ما فقط اندکی از این واقعه درک می‌کنیم. امام رضا علیه السلام چنان که باید و شاید ژرفای این ماجرا را می‌فهمند و از همین روست که می‌بینیم واقعه کربلا همیشه در نظر و برابر دیدگان‌شان حاضر بوده است. فقره‌ای که از کلام امام رضا علیه السلام نقل کردیم بدین معنی نیست که پلک‌های ایشان فقط در ماه محرم زخمی است. کلام ایشان عمومیت دارد و چنین قیدی در فرمایش حضرت موجود نیست. چرا که امامان بزرگوار همیشه به یاد مصائب عاشورا بودند و همواره برای مظلومیت جد بزرگوارشان چنان می‌گریستند که پلک دیدگان مبارکشان آزرده می‌شد.

ما نیز باید در تاسی به پیشوایانمان، همیشه به یاد مصائب کربلا باشیم و شایسته است معلوماتمان را در این خصوص افزایش دهیم و فقط به آنچه در مجالس روضه می‌شنویم بسنده نکنیم. بدین منظور مناسب است کتاب‌هایی چون معالی السبطين را - که مطالب سودمندی درباره حضرت سیدالشهدا علیه السلام در بردارد - بخوانیم.

### دشمنان سیدالشهدا علیه السلام و کوشش‌های نافرجام

سوگواری برای سیدالشهدا علیه السلام و بزرگداشت نام ایشان ماجرای کهن و ریشه‌دار است و مربوط به امروز و دیروز نیست. خدای متعال خود چنین چیزی را مشیت فرموده است و با مشیت الهی نمی‌توان مبارزه کرد. البته این دنیا صحنه امتحان، و آدمی دارای اختیار است و خدای متعال به آدمی این اختیار را داده است که حتی با خود او نیز از در پیکار و ستیز برآید. فرعون با خدا مبارزه و ادعای خدایی کرد ولی با این حال خدا چهارصد سال به او مهلت داد. شداد نیز با همه خیره‌سری و گردن‌کشی که داشت - بنا به گفته مرحوم علامه مجلسی رحمته الله علیه - خدای متعال به او نهصد سال مهلت داد و در کیفر او شتاب نکرد. اما خدای متعال به شمر، یزید، عمر سعد و ... مهلت چندانی نداد و این افراد پس از

امام حسین علیه السلام، استثنای عالم وجود / ۲۱۵

عاشورا عمر چندانی نکردند. یزید ادعای خدایی نداشت و فقط آشکارا اظهار بی‌دینی می‌کرد<sup>(۱)</sup>. خدای متعال به هر حال در قیامت، هم امثال فرعون و شداد و هم یزید و قاتلان سیدالشهدا علیه السلام را کیفر خواهد کرد و شتاب کردن در کیفر آنان ظاهراً لازم نیست. ولی ماجرای سیدالشهدا علیه السلام از همه جهت استثنا است و تاریخ شهادت می‌دهد که دشمنان سیدالشهدا علیه السلام در همین دنیا کیفر شدند و خدا مهلتشان نداد.

اساساً مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که با ماجرای سیدالشهدا علیه السلام و هر چیزی که به نوعی با ایشان مربوط است به شکلی استثنایی برخورد نماید. یکی از استثنائات حضرت این است که نام ایشان از دیگر معصومین علیهم السلام بیشتر بر سر زبان‌هاست. معالی السبطين<sup>(۲)</sup> کتابی است که در احوالات امام حسن مجتبی و حضرت سیدالشهدا علیه السلام نگاشته شده و مولف فاضل آن به خوبی می‌دانسته است که امام مجتبی علیه السلام از برادر

۱. آورده‌اند که وقتی اسرای آل‌الله را نزد یزید آوردند پس از جسارت به لب و دندان مقدس سرور جوانان ← بهشت به این ابیات کفرآمیز متمثل شد:

لیت اشیاخی بیدر شهودا	جزع الخزرج من وقع الأسل
لأهلوا واستهلوا فرحاً	ثم قالوا یا یزید لا تُشَل
قد قتلنا القرم من ساداتهم	وعدلناه بیدر فاعتدل
لعبت هاشم بالملك فلا	خبرٌ جاء ولا وحی نزل
لست من خندق ان لم انتقم	من بنی احمد ما كان فعل؛

ای کاش نیاکانم که در جنگ بدر حضور داشتند اکنون این‌جا بودند و می‌دیدند که چگونه از حسین انتقام آنان را گرفتیم.

اگر این‌جا بودند و این ماجرا را می‌دیدند اظهار خرسندی و شادی می‌کردند و می‌گفتند: ای یزید، دست مریزاد! ما سرور و سالارشان را به کیفر کشتار بدر کشتیم و اکنون بی‌حساب شده‌ایم.

بنی‌هاشم شوکت شاهی را به بازی گرفتند. نه خبری از آسمان آمده و نه وحیی نازل شده است. من از نسل خندق (نام یکی از مادر بزرگ‌های معاویه) نیستم اگر انتقام کارهای پسران احمد را نستانم (سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۸۰).

۲. معالی السبطين في احوال السیدین الامامین الحسن والحسین علیهما السلام نگاشته شیخ محمد مهدی بن عبدالهادی مازندرانی حائری (وفات: ۱۳۸۵ ق).

بزرگواریشان افضل می‌باشند، ولی با این حال فقط در حدود شصت صفحه از این کتاب مربوط به امام حسن مجتبی علیه السلام و بیش از ششصد صفحه آن درباره حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌باشد. این در حالی است که در طول تاریخ بسیاری از مطالب و کتاب‌های مربوط به سیدالشهدا علیه السلام به شعله‌های آتش سپرده شده و ناقلان این آثار مورد جنایت و آزار قرار گرفته‌اند. شاید بتوان گفت تنها یک هزارم مطالب مربوط به آن حضرت به دست ما رسیده است. اما به رغم آن تلاش‌ها و این کارشکنی‌ها امروزه نام هیچ‌کس در جهان به اندازه نام سیدالشهدا علیه السلام آوازه‌ای به این گستردگی نیافته است. بسیاری کسانی که خدا را قبول ندارند و بت می‌پرستند ولی برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنند و نام ایشان را بزرگ می‌دارند.

شایسته است که ما نیز همچون خدای متعال با ماجرای سیدالشهدا علیه السلام به نحوی استثنایی برخورد کنیم و بدانیم که خدای متعال به کسانی که با نام و شعائر ایشان مبارزه می‌کنند مهلت نمی‌دهد و به سرعت آنان را مشمول قهر و کيفر خود قرار می‌دهد.

### کیفرزودهنگام

شکی نیست که سوگواری برای ابا عبدالله الحسین علیه السلام و بزرگداشت نام ایشان و هرگونه خدمت به مجالس حضرت فوق‌العاده ارزشمند است و هر قطره اشکی که در سوگ ایشان برگونه عزاداران جاری می‌شود آتش دوزخ را خاموش می‌کند. اما عکس این مطلب نیز صادق است و هر اندازه که یک قطره اشک در سوگ ایشان این همه ارزش دارد، به همان نسبت، کم‌ترین سخنی علیه عزای ایشان و عزاداران حضرت برای گوینده‌اش زیانبار و خطرناک است. دلسرد کردن عزاداران، مسخره کردن عزاداری، و کارشکنی در این امر، خطرناک و از هر آتشی سوزنده‌تر است.

از این رو شایسته است که هر یک از ما برای سعادت دنیا و آخرت خودمان هم که شده به قدری که می‌توانیم عزاداری سیدالشهدا علیه السلام را تقویت کنیم و در این راه از بول، جوانی، موضع‌گیری و زبان استفاده کنیم و به قلم و قدم و حتی به دل از آن حمایت نماییم. این کار به

جوانی انسان قیمت می دهد و در عمر آدمی برکت ایجاد می کند .  
چندی پیش یکی از برادران عراقی نقل می کرد : « در یکی دو ساله قبل از سقوط نظام بعثی نسبت به کسانی که پیاده به سمت کربلا می رفتند سخت گیری فوق العاده ای اعمال شده بود و اگر کسی را به این جرم می گرفتند او را به زندان می فرستادند و شکنجه و چه بسا اعدام می کردند . روزی گشت بعثی های ظالم به نوجوانی ده - دوازده ساله بر خوردند و حدس زدند او را برای راهنمایی زوار پیاده در آن مکان گماشته اند . البته حدسشان نیز صائب بود و این کودک زوار پیاده را برای استراحت و پذیرایی نزد قبایل اطراف می برد یا دست کم راه را نشانشان می داد . ماشین گشت با دیدن آن کودک ایستاد و یکی از آنها از آن کودک بازجویی کرد و به گونه آن کودک که سخت ترسیده بود سیلی محکمی زد . چند لحظه بعد که سرباز می خواست سوار ماشین شود ، فنداق اسلحه اش به ماشین گیر کرد و ماشه اش به سمت خود او شلیک شد و در جا مُرد .

خدای متعال برای امام حسین علیه السلام در همین دنیا انتقام می گیرد و در کیفر چنین کسانی شتاب می کند . حال اگر این شخص ده ها سال کفر می گفت خدای متعال این قدر در کیفر او شتاب نمی کرد و نمونه روشن چنین کسانی فرعون و شداد می باشند که خدای متعال مهلت بسیاری به آنان داد . این افراد علاوه بر عذاب عاجل دنیوی ، عذاب آجل اخروی نیز در انتظار آنان است .

خدای متعال با ماجرای سیدالشهدا علیه السلام به نحوی استثنایی برخورد می کند و کسانی را که در این مسیر مانع تراشی و کارشکنی می کنند ، به سرعت مجازات می نماید .  
از این رو بهتر است ما نیز در ماجرای سیدالشهدا علیه السلام مثبت برخورد کنیم نه منفی .  
بدین معنا که اگر امری یا مراسمی به نظرمان مناسب نیامد از آن انتقاد نکنیم و فقط بگوییم چه کاری مناسب است . نگوئیم این گونه خوب نیست ، حتی به همین اندازه هم منفی عمل نکنیم .

### مرجع مجهول

مشهور میان فقها این است که پوشیدن لباس مشکی و نماز خواندن با آن مکروه است

( یعنی حرام نیست ) و مجموعه‌ای از فقها بر این نظرند که پوشیدن لباس مشکی برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام مستحب می‌باشد . یعنی هرچند این کار مکروه است ، برای سیدالشهدا علیه السلام مستحب می‌شود . البته در مقابل علمای دیگری هم وجود دارند که این دیدگاه را قبول ندارند .

یکی از علما کتابی در فقه دارد که در حدود صدسال پیش چاپ سنگی شده است و بنده نیز یک نسخه از آن را دارم . ایشان نیز مانند برخی از فقهای دیگر قبول ندارند پوشیدن لباس مشکی برای سیدالشهدا علیه السلام مستحب است . به هر حال این یک نظریه فقهی است و طرفین در این مسئله مبنای ویژه خود را دارند .

این عالم معتقد بود پوشیدن لباس مشکی در هر حال مکروه است و حتی اگر برای سیدالشهدا علیه السلام پوشیده شود کراهت آن باقی می‌ماند . اما ایشان در توضیح دیدگاه خود مثالی می‌زند که نامناسب است و بنده وقتی به تمثیل ایشان رسیدم بسیار شگفت زده شدم . بنده از این کتاب و دیدگاه‌های این عالم در آثار خود نقل کرده‌ام و همیشه این سؤال و ابهام در ذهنم وجود داشت که چرا هیچ یک از فقها به کتاب‌های ایشان استشهاد نکرده‌اند و او را نمی‌شناسند . میان بنده و ایشان حدود شش یا هفت طبقه از فقها وجود دارند و همگی کتاب‌هایی در فقه پرداخته‌اند ولی هیچ یک به کتاب و آرای ایشان ارجاع نداده‌اند . روزی نزدیکی از مراجع بزرگ قم - که در یک دوره مرجعیت عام پیدا کردند - رفته بودم و مطلبی نقل کردم که ایشان منبع آن را پرسیدند . گفتم : فلان کتاب . آن مرجع تقلید نود ساله حتی نام آن کتاب را هم که به چاپ رسیده بود نشنیده و نشانی از آن ندیده بود ! بعدها که مسئله پوشیدن لباس مشکی و آن تمثیل نامناسب را در کتاب دیدم به راز گمنامی فوق‌العاده ایشان پی بردم و دانستم علت مجهولیت بی‌اندازه ایشان آن تمثیل نامناسب است .

آن عالم سوء نیت نداشته و به اصطلاح این کارشان قُبْح فعلی داشته و نه فاعلی ، ولی با این حال خدای متعال همین اندازه مقابله با دستگاه سیدالشهدا علیه السلام را نیز بر نمی‌تابد .



امام حسین علیه السلام، استثنای عالم وجود / ۲۱۹

به نظرم آمد تمام مشکل این کتاب فقط برای همین چند کلمه است که باعث شده است چنین کتاب مهمی در قلب حوزه علمیه و حتی در میان مراجع تقلید هم ناشناخته بماند و در غبار گمنامی از یادها فراموش شود. از آن جاکه ترسیدم نکبت این کتاب دامنگیر آثار بنده هم شود هرچه از ایشان نقل کرده بودم پاک کردم و با خود گفتم: به هر حال علم متوقف بر نقل این موارد نیست.

غرض این که در دستگاه سیدالشهدا علیه السلام حسن نیت کافی نیست و حسن عمل لازم است؛ زیرا یک اشتباه هرچند ناخواسته و از سر قصور باشد اثر وضعی خود را خواهی نخواهی به جا می‌نهد و شواهد بسیاری در تأیید این معنا وجود دارد. قدر محرم و سوگواری حضرت ابا عبدالله علیه السلام را بدانیم و بکوشیم جز خدمت به این دستگاه چیزی از ما صادر نشود.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.



## نظام حقوق زن در اسلام\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين

ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

خدای متعال در قرآن کریم فرموده است :

(وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ)؛<sup>(۱)</sup> برای زنان برابر و ظایفی که بر عهده دارند حقوق شایسته‌ای قرار

داده شده است و مردان بر آنها برتری دارند و خدا پیروزمند و فرزانه است.

این آیه آشکارا بیان می‌دارد که حقوق زن بر مرد همانند حقوق متقابلی است که مرد بر

عهده زن دارد و این حکمی شایسته است ولی مردان را بر زنان مرتبتی است .

جامعه انسانی از دو گروه زنان و مردان تشکیل شده است و این پدیده‌ای است که در

---

\* این گفتار در ۱۳۹۹ق و در جمع طلاب علوم دینی ایراد شده است.

۱. بقره (۲)، آیه ۲۲۸.

زندگی حیوانات و گیاهان و جمادات نیز وجود دارد. خدای متعال نیمی از جهان هستی را نر و نیمی دیگر را مادینه آفریده و فرموده است: (وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ)؛<sup>(۱)</sup> از هر چیز دوگونه (یعنی نر و ماده) آفریدیم.

اما نیمه ذکور از نظر شمار کم‌تر از نیمه دیگر است و نیمه مؤنث نماینده نیمه بزرگ‌تر جامعه می‌باشد. در این گفتار می‌خواهیم ببینیم حکم اسلام در خصوص زن چیست و چه نگرشی نسبت به زنان دارد.

### «آزادی زنان»، شعاری زیبا ولی توخالی

در جهان ما هم حقایق و واقعیات وجود دارند و هم امور ظاهری. ممکن است شخصی درباره موضوعی سخنانی بسیار زیبا بگوید در حالی که در دل به آن اعتقاد و پایبندی نداشته باشد. مثلاً مردم را از زیان‌های نوشیدن شراب بازدارد در حالی که خود شرابخوار است یا مردم را به اسلام فراخواند ولی خود بیش از هر کسی با آن مخالفت کند. چه بسا شخصی با چهره‌ای گشاده و بشاش در برابر شما نشسته باشد ولی اگر می‌توانستید دل او را بشکافید آن را آکنده از انواع غصه‌ها و مشکلات می‌دیدید. این معنای همان سخن است که در جهان ما در کنار حقایق و واقعیات، مسائل ظاهری و صوری نیز وجود دارد.

البته حقیقت حتی اگر به اندازه ذره‌ای باشد اثری به مراتب شگرف‌تر از انبوه ظواهر دارد. برای نمونه اگر در مقابل شما هزاران جسم بی‌جان و مرده باشند، هیچ‌کدام نمی‌تواند زبان بگشاید و حتی یک کلمه سخن بگوید. اما اگر به جای آن همه جسم بی‌جان فقط یک بچه چندماهه بگذاریم، خانه را از غوغا و سر و صدا پر می‌کند. علت آن است که زنده بودن آن طفل واقعیت و حقیقت است ولی مردگان نمی‌توانند منشأ اثر باشند و اگر

با آنان سخن بگوییم پاسخی نمی‌شنویم؛ زیرا فاقد نشانه‌های حیات می‌باشند. جهان ما در عین داشتن حقایق و واقعیات بسیار، از ظواهر فراوان آکنده است. برای مثال شعارهای پر زرق و برقی که در خصوص مسئله زن مطرح می‌شود صرفاً ظواهری فریبنده و غوغایی پوچ است.

شعار آزادی زن سخن زیبایی است ولی هنگامی که آن را می‌شکافیم تا به ژرفا و ماهیت و نتایج آن دست یابیم درمی‌یابیم که در این شعار ابتذال و خواری زن نهفته است، نه آزادی زن آن‌گونه که تصور می‌رود.

اما آیه شریفه (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ) در عین داشتن ظاهری دل‌انگیز، سخن نغز و پر محتوایی است. اگر همه تاریخ را بجوید هرگز سخنی بدین زیبایی نمی‌یابید که زیبایی ظاهر و محتوای ژرف را یک جا جمع کرده باشد. این آیه شریفه چند کلمه بیش نیست ولی به هر خردمندی که عرضه شود اذعان خواهد کرد که درباره این موضوع بهتر از این نمی‌توان گفت. اگر بخواهیم به دقت و در عین اختصار تمام حقوق و تکالیف زن را بر شماریم از این سخن جامع‌تر و زیباتر نخواهیم یافت. این سخن وقتی بر خردمندان و حکیمان جهان عرضه شود همگی اذعان می‌کنند که گویای یک تقسیم عادلانه و خردمندانه است.

در این جا قصد ما بررسی دو پرسش یا شبهه است که امروز در زمینه نظام حقوق زن در اسلام به فراوانی مطرح می‌شود. نخست این که: چرا خدا سهم ارث زن را نصف بهره‌مرد قرار داده است؟ و دوم آن که: چرا اسلام طلاق را در دست مرد قرار داده است؟ پیش از پاسخ گفتن به این دو پرسش بیان یک مقدمه ضرورت دارد.

### زن و مرد، دو نیمه کامل‌کننده یکدیگر

وقتی به ساختمان و دستگاه استخوان‌بندی آدمی می‌نگریم می‌بینیم حرکت انسان مدیون استخوان‌ها و غضروف‌های وی می‌باشد. غضروف نه از جنس گوشت و ماهیچه

است و نه استخوان، بلکه حالتی میان این دو چیز است و وظیفه ارتباط میان استخوان و عضله را بر عهده دارد. اگر جسم آدمی یکپارچه استخوان محض بود هرگز نمی توانست راه برود و فقط در یک جا ثابت می ماند؛ زیرا غضروف است که به مفاصل کمک می کند تا شوند، باز شوند و حرکت نمایند. همین طور اگر بدن انسان سراسر غضروف و فاقد استخوان بود نیز توده ای گوشت افتاده بر زمین می شد که حتی توان نشستن نداشت؛ زیرا قدرت و استحکام استخوان هاست که باعث می شود آدمی توان نشستن، برخاستن، حمل اشیاء و ... را داشته باشد.

بنابراین برای این که آدمی بتواند فعالیت های عادی و روزانه زندگی خود را انجام دهد وجود استخوان و غضروف هر دو در اندام او ضرورت دارد. زن و مرد در زندگی همانند استخوان و غضروف می باشند که بدون وجود هر کدام نظام زندگی مختل می شود.

به عنوان مثالی دیگر می توان زن و مرد را در جامعه به وجود عقل و عاطفه تشبیه نمود. همان طور که می دانیم زندگی آمیخته ای از خرد و عاطفه است و با خرد به تنهایی یا عاطفه صرف حیات انسانی ساخته نمی شود. اگر از زندگی انسان عنصر عقل گرفته شود پر از هرج و مرج و بی نظمی می شود و هیچ جلسه ای مشاهده نخواهیم کرد که یک تن در آن سخن بگوید و دیگران با متانت و آرامش به سخنانش گوش بسپارند؛ زیرا عقل است که مهار عاطفه را به دست دارد و آن را در چهارچوب معینی محدود می کند. به همین سان زندگی بدون عاطفه و سراسر تعقل نیز ناممکن یا دست کم دشوار است؛ زیرا عقل عاری از عاطفه نیز زندگی را مختل و آن را از توازن شایسته و لازم تهی می سازد.

زن و مرد در زندگی همانند دو جزء عاطفه و عقل ضروری می باشند و یکدیگر را کامل می کنند. البته این بدان معنا نیست که زن عاطفه بدون عقل و مرد عقل عاری از عواطف می باشد؛ بلکه منظور این است که زن موجودی عاطفی است که در وجود وی کفه عاطفه سنگین تر از کفه عقل است. در حالی که مرد در اغلب موارد موجودی است که عقل وی بر عواطفش می چربد. اگر مجموع عقل و عاطفه را صد جزء تصور کنیم عاطفه مرد چهل

درصد، و عقل وی شصت درصد وجودش را تشکیل می‌دهد در حالی که عقل زن چهل درصد و عاطفه وی برای انجام امور زندگی شصت درصد است.

طبیعی است وقتی طبیعت زن و مرد تفاوت داشته باشد، وظایفی که بر عهده آنها نهاده شده نیز متفاوت خواهد بود. همان‌طور که وظیفه استخوان و غضروف با یکدیگر متفاوت و هیچ یک کار دیگری را انجام نمی‌دهد، و ایجاد تساوی اجباری میان این دو عضو به از کار افتادگی بدن می‌انجامد، نگرش مساوی به زن و مرد نیز جامعه و نظام زندگی را فلج می‌سازد.

کسی که بخواهد در همه امور میان زن و مرد تساوی برقرار کند مانند آن است که چندین تن آهن را درون اتومبیل کوچکی بگذارد و چند کیلو ابزار بسیار دقیق و حساس را با یک کامیون سنگین جابه‌جا کند. در چنین حالتی نه آن ماشین سبک قادر به حمل آن بار سنگین است و نه از کامیون استفاده صحیحی شده است. اگر بخواهیم به یک طوطی کوچک همان قدر خوراک دهیم که به یک شیر بزرگ و خوراک طوطی را به شیر بدهیم، هم طوطی از فرط پر خوری جان می‌دهد و هم شیر از شدت گر سنگی می‌میرد.

از این جاست که می‌بینیم خدای متعال می‌فرماید: (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ) یعنی هر کدام از زن و مرد وظایفی دارند که با طبیعت هر یک تناسب دارد. اگر زنان را در کارخانه‌ها به کارهای سنگین واداریم و وظایف خانه‌داری را به مردان واگذاریم در هر دو حال نظام زندگی دچار اختلال می‌شود. بهترین شاهد این مدعا چیزی است که امروزه در جهان غرب مشاهده می‌کنیم. به راستی منشأ این همه مشکلات در زندگی غربی‌ها چیست؟ با این‌که آنها هم انسانند وزن و مرد غربی نیز در اساس همانند زن و مرد شرقی می‌باشند. مشکلات زندگی غربی‌ها در این مطلب ریشه دارد که در آنجا وظایف مردان به زنان، و وظایف زنان به مردان وانهاده شده است. این امر مشکلات بسیاری در جامعه و نیز زندگی خانوادگی ایجاد کرده و باعث شده است نفرت مردان از همسرانشان فزونی گیرد و زنان نیز از مردان دور و دلسرد شوند و آمار طلاق افزایش یابد.

اگر به تحقیقاتی که بر پایه آمار طلاق‌های صورت گرفته از سال ۱۹۰۰م و دهه‌های پس از آن بنگرید مشاهده خواهید کرد که آهنگ طلاق‌ها پیوسته رو به فزونی بوده است. علم در جهان امروز پای انسان را به فضا رسانده، ولی مشکلاتش او را به سوی طلاق، فروپاشی خانواده‌ها، و افزایش مشکلات خانوادگی و سقوط ارزش‌ها پیش برده است. علت این مشکلات آن است که زن و مرد هر یک وظایف خود را کنار نهاده و وظایف دیگری را بر عهده گرفته است در حالی که شایستگی لازم را برای اجرایشان ندارد. در حالی که زندگی عرصه صلاحیت‌ها و شایسته‌سالاری است. یک مهندس دو دهه از عمر خود را صرف می‌کند تا در یک رشته به نهایت مهارت و کاردانی برسد و برای مثال بتواند بگوید این سقف چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد تا فلان مقدار وزن را تحمل کند. اگر فقط بخش کوچکی از زندگی مادی ما به این همه مهارت و پژوهش نیاز داشته باشد، آیا درست است که انسان پیچیدهٔ مرکب از ماده و معنا، و ظاهر و باطن را بی‌نیاز از سنجش و برنامه‌ریزی بدانیم.

یکی از نتایج دور شدن انسان متمدن غربی از احکام الهی این است که امروزه مشاهده می‌کنیم بیمارستان‌های امراض روانی در غرب - برخلاف کشورهای ما - بیش از بیمارستان‌های دیگر است. روشن است که نود درصد از بیماری‌های عصبی ناشی مشکلات است. اما سؤال این جاست که این مشکلات از کجا آمده است؟ آیا این مشکلات از خداست و خدای سبحان به همراه اشعه خورشید آنها را به سوی آدمی فرستاده است؟! یا آب دریاها آن را به سوی ما می‌آورد؟! حقیقت آن است که این مشکلات از افکار خود ما نشأت می‌گیرد و این زمانی است که هرکس خود را در جایگاه دیگری قرار دهد.

غربی‌ها از یک جهت زن را بالا بردند و از سوی دیگر مقام او را تنزل دادند و با این کار مشکلات فراوان آفریدند. زن نماینده عاطفه است و کارهایی را که به عاطفه نیاز دارد به زن سپرده‌اند، در حالی که مرد نمودار عقل است و اموری که نیازمند عزم و اتخاذ تصمیم است بر



عهده او نهاده شده است. از همین رو خدای متعال فرموده است: (وَلِلرِّجَالِ عَلَىٰ هُنَّ دَرَجَةٌ). در این جا ممکن است این پرسش به ذهن متبادر شود که آیا عقل مهار عاطفه را به دست دارد یا عاطفه است که عقل را راه می‌برد؟ در پاسخ باید گفت: عقل عاطفه را هدایت می‌کند و جهت می‌دهد. گفته‌اند تمام انقلاب‌هایی که در جهان رخ می‌دهد نیازمند دو عنصر بینش و درد است. اساساً در پس هر حرکتی دو عنصر بینش و درد نهفته است. درد و نیاز چیزی است که آدمی را به تکاپو و تحرک وامی‌دارد، ولی بینش از عقل برمی‌خیزد و عقل حدود و ثغور و نحوه انجام کارها و چگونگی حرکت را نشان می‌هد. انسان دل‌سیری که از گرسنگی رنج نمی‌برد باکی ندارد که چندین روز کار را رها کند اما گرسنه دردمندی که چیزی برای خوردن ندارد حتی یک روز از کار و انمی‌ماند هر چند شغلش گدایی باشد. پس درد و نیاز نیروی محرکه انسان برای تلاش و تکاپوست ولی بینش و عقل، چهارچوب‌ها و حدود و نوع حرکت را تعیین می‌کند.

### چرا سهم زن از ارث نصف سهم مرد است؟

پس از بیان این مقدمه نسبتاً طولانی، نوبت می‌رسد به پاسخ‌گویی به دو سؤال یادشده. سؤال نخست این است که چرا خدای متعال سهم زنان را از ارث نصف سهم مرد قرار داده است؟ برای دانستن پاسخ این سؤال کافی است به نظام پولی اسلام و احکام مالی آن در خصوص زن و مرد توجه کنیم. چنان‌که می‌دانیم اسلام تمام هزینه‌های زن را - خواه دختر باشد، خواه همسر و خواه مادر - بر عهده مرد قرار داده است. تا جایی که حتی زن حق دارد هزینه خرید لوازم آرایشی متناسب با شأن خود را از شوهر مطالبه کند، چه رسد به هزینه خوارک، پوشاک، مسکن، دارو، تفریح، و حتی بهای کفن، آب غسل و زمینی که در آن به خاک سپرده می‌شود. پرداخت همه این هزینه‌ها بر عهده مرد است، حتی اگر زن ثروتمند و میلیونر، و شوهرش تنگدست باشد. البته همان‌طور که آیه شریفه نیز یادآور شده است همه این موارد در چهارچوب عرف می‌باشد.

بر این اساس وقتی پدری از جهان می‌رود و پسران و دخترانی بر جا می‌گذارد دختران هزینه چندانی ندارند؛ زیرا تأمین همه مخارج آنان بر عهده مردان است. اما مردان علاوه بر تأمین مخارج زندگی خود، باید مخارج زندگی زنانی را که پرداخت نفقه آنها واجب است تأمین نمایند. منظور از زنان واجب النفقه همسر، و نیز خواهر و مادر - در صورت تنگدستی - می‌باشند.

به راستی اگر لطف اسلام و پشتیبانی این دین الهی از زن نبود جا داشت که کل ارث به مردان می‌رسید، همان‌طور که در دوران جاهلیت چنین بود و در جوامع جاهلی جدید نیز وضع به همین منوال است. اگر ما بودیم و عقلمان، و به نور هدایت اسلام راه نبرده بودیم، به نظر می‌رسید اختصاص کل ارث به مردان کاری خردمندانه باشد؛ زیرا معنی ندارد که به زن مالی پرداخت شود در حالی که مرد کل مایحتاج او را تأمین می‌کند. اما اسلام از این معنا غافل نبوده که گاهی اوقات زن به چیزهایی نیاز پیدا می‌کند و از سر شرم هزینه آن را از مرد طلب نمی‌کند و از آن‌جا که اسلام نمی‌خواهد زن دچار شرمندگی شود، برای زن در ارث سهمی مقرر فرموده است. علاوه بر این تخصیص سهمی از ارث به زن، نوعی دلخوشی و آسایش روحی را برای زنی که به تازگی به مرگ عزیزی به سوگ نشسته است به ارمغان می‌آورد.

حال با همه این احوال آیا حکم اسلام در خصوص ارث نوعی اجحاف به زن و بی‌توجهی به جایگاه اوست یا این‌که این مطلب به سادگی با دیگر احکام مالی اسلام هماهنگ می‌باشد و مسئله عاطفه زن نیز در آن مدنظر قرار گرفته است؟

### طلاق و اختیارات مردان

پرسش دیگر این است که چرا اسلام اختیار طلاق را در دست مردان نهاده است؟ در این نکته تردیدی نیست که هیچ‌گاه دو تفکر یافت نمی‌شود که انطباق کامل با هم داشته باشند و حتی دو برادر یا پدر و پسر در همه چیز با هم تفاهم کامل ندارند. زن و مرد

نیز از این قاعده مستثنا نیستند؛ چراکه اختلاف در زندگی مسئله‌ای طبیعی به شمار می‌رود و اگر جز این بود اساساً طلاق رخ نمی‌داد.

اکنون جا دارد بپرسیم آیا می‌توان به زن و شوهری که اختلاف دارند بگوییم: خودتان با هم تفاهم کنید و در خصوص طلاق با هم به توافق برسید؟ بدین معنا که طلاق دست هر دوی آنها بسته به تفاهم و توافق آنها باشد. چگونه می‌توان تصور کرد زن و شوهری که آتش اختلاف در میانشان افتاده است به توافق و تفاهم مشترکی برسند؟ بیشترین طلاق‌ها نتیجه ناسازگاری و ناهماهنگی زوجین است. در بسیاری از موارد مرد به شدت خواهان جدایی است ولی زن چنان رغبتی به متارکه ندارد و گاه عکس این مطلب صادق است. در حقیقت نزاع، اختلاف دیدگاه، و مشاجره همان چیزهایی هستند که منجر به طلاق شده‌اند و اگر میان زن و شوهر مشاجره و نزاع باشد چگونه می‌توان وجود تفاهم را - که نقیض اختلاف است - در میانشان تصور کرد؟

بنابراین لازم است که طلاق فقط به دست یکی از آنها یا شخص سومی باشد و احتمال دیگری نمی‌توان تصور کرد. صورت اخیر از همین ابتدا ناپذیرفتنی و مردود است؛ زیرا هر یک از زوجین ممکن است آن‌گونه که دیدگاهش را به راحتی با همسرش باز می‌گوید، عقیده و مسائل خانوادگی‌اش را با شخص دیگری در میان نگذارد. بر این اساس چگونه می‌توان مهار زندگی آنها را به شخص سومی بدهیم که با زندگی و حالات و مشکلات آنان بیگانه، و احساس آنان را تجربه نکرده است؟

احتمال دیگری که به جا می‌ماند این است که اختیار طلاق به دست یکی از زن و شوهر باشد. اما گفتیم که بعد عاطفی در زن قوی‌تر از مرد است و همین ساختار عاطفی روح زن چه بسا باعث می‌شود در مواردی تصمیم شتابزده‌ای بگیرد و اندکی بعد، با از میان رفتن اسباب آن، از تصمیم خود به شدت پشیمان شود. سرشت مرد چنین است که غالباً زود خشمگین نمی‌شود ولی اگر خشمگین شد و تصمیمی گرفت، زود از اجرای آن منصرف نمی‌شود؛ زیرا تصمیم او ناشی از امور عاطفی و زودگذر نیست. خشم مرد بر اساس زمینه

و پیشینه قبلی است و اگر رخ دهد عمیق و ریشه‌ای است، اما خشم زن مانند کف دریا یا کفی که موقع شستن لباس‌ها مشاهده می‌شود، به سرعت از میان می‌رود. از این رو اگر اسلام مهار طلاق را در دست زن قرار می‌داد، این کار خلاف حکمت، و نیز مغایر با سرشت و خلقت طبیعی زن بود.

کافی است به آمارهای طلاق در مغرب زمین نگاهی بیفکنیم و عبرت بیاموزیم. برخی از گزارش‌ها حاکی است ۸۷ درصد از زنانی که متارکه کرده‌اند، یک ماه پس از طلاق دچار پشیمانی شده‌اند و البته این غیر از آمار زنانی است که خویشن‌داری پیشه کرده و پشیمانی خود را اظهار نکرده‌اند. در حالی که آمار مردانی که از بابت طلاق پشیمان شده‌اند فقط هفده درصد بوده است.

از این جا روشن می‌شود که خدای متعال برای کاهش طلاق، مستحکم کردن پیوندهای خانواده، و استمرار زندگی خانوادگی، اختیار طلاق را در دست مرد قرار داده است. وانگهی، با وجود همه اینها اسلام جانب کرامت و حق انتخاب و آزادی زن را وانهاد و به زن این حق را داده است که پیش از ازدواج چنین حقی را برای خود به صورت شرط ضمن عقد ایجاد کند. زنی که در آستانه ازدواج است می‌تواند تنها به این شرط تن به قبول ازدواج دهد که در مسئله طلاق از جانب مرد وکیل باشد. در این حالت زن نیز همانند مرد حق طلاق خواهد داشت. اما اسلام عموماً و به طور کلی مردم را به ازدواج تشویق می‌کند و به زن شیوه به دست آوردن خوش‌بختی را در زندگی می‌آموزد، حتی در حالتی که حق طلاق از آن مرد است. در عین حال برای زنانی که ممکن است نوعی اجبار واکراه را در این مسئله احساس کنند این امکان را نهاده است که پیش از ازدواج چنین چیزی را شرط کنند. این مسئله در روزگار امام صادق علیه السلام نیز مطرح شده بود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

## پرهیز از محرمات الهی\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين

ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

خطبه مشهوری که رسول خدا ﷺ در آخرین جمعه ماه شعبان و در آستانه فرارسیدن ماه مبارک رمضان ایراد فرمودند حاوی معارف، فضایل و نکات بسیاری است که ما در این گفتار به دو نکته از این خطبه می پردازیم.

نخست فرمایش حضرت مبنی بر این که بدبخت کسی است که در این ماه عظیم از آمرزش الهی بی بهره ماند. و دیگر مسئله پرهیز از محرمات الهی است. زیرا هنگامی که وجود مبارک مولای متقیان ﷺ درباره بهترین اعمال در این ماه پرسش کردند، رسول خدا ﷺ فرمودند: بهترین اعمال در این ماه پرهیز از محرمات الهی است.

---

\* این گفتار در آستانه ماه مبارک رمضان ۱۳۹۸ ق در جمع شماری از طلاب علوم دینی ایراد شده است.

## مفهوم شقاوت

رسول خدا ﷺ فرمودند:

فإن الشقي من حرم غفران الله في هذا الشهر العظيم؛<sup>(۱)</sup> بدبخت کسی است که

۱. مولای متقیان علی علیه السلام فرمودند: روزی رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خوانده، فرمودند: ای مردم، ماه خدا با برکت و رحمت و آموزش به شما رو کرده است؛ ماهی که نزد خدا بهترین ماه است و روزهای آن بهترین روزها، شب‌هایش بهترین شب‌ها، و ساعاتش بهترین ساعت‌ها است. در این ماه شما به میهمانی خدا دعوت شده و از اهل کرامت خدا شده‌اید. نفَس‌های شما در این ماه تسبیح، خواب شما در آن عبادت، اعمالتان در آن مورد قبول، و دعایتان در این ماه مستجاب است. پس با نیت درست و دل پاک از خدا بخواهید که شما را برای روزه آن و خواندن قرآن موفق بدارد. بدبخت آن که در این ماه از آموزش الهی محروم بماند. با گرسنگی و تشنگی خود در این ماه گرسنگی و تشنگی روز قیامت را یاد کنید و بر فقرا و مساکین خود صدقه دهید و بزرگان خود را احترام کنید و بر خُردان ترحم و رزید و صله رحم به جا آورید و زبان نگاه دارید و از آنچه خدا دیدن آن را روا ندانسته چشم بیوشید و گوش خود را از چیزهایی که خدا شنیدنش را حلال ندانسته ببندید. بر یتیمان مردم مهر و رزید تا بر یتیمان شما مهر و رزید و از گناهان خود به درگاه الهی توبه کنید. در وقت نماز دست‌هایتان را به دعا بردارید که آن زمان بهترین اوقات است. خدای متعال در این ساعت به نظر لطف به بندگان خود می‌نگرد، مناجاتشان را پاسخ می‌گوید، اگر او را بخوانند پاسخ می‌دهد، اگر درخواست کنند عطایشان می‌دهد و اگر دعا کنند، دعایشان را مستجاب می‌فرماید. ای مردم، نفَس شما در گرو کردار شماست، آنرا با استغفار رها کنید؛ شانه‌هایتان از بار گناه سنگین است با سجده طولانی آن را سبک کنید و بدانید که خدای قسم یاد کرده است که نمازگزاران و سجده‌کنندگان را عذاب نمی‌کند و روز قیامت با آتش دوزخ نمی‌ترساند. ای مردم، هریک از شما که در این ماه روزه‌داری را افطار دهد، نزد خدا ثواب آزاد کردن بنده‌ای را دارد و گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود.

در این هنگام به رسول خدا عرض شد: همه ما توانایی چنین کاری را نداریم. فرمود: از خدا بپرهیزید هرچند به پاره خرمایی باشد. از خدا بپرهیزید هرچند به جرعه‌ای آب باشد. ای مردم، هریک از شما که در این ماه حُلُق خویشتان را نیکو سازد این کار او جواز گذر از صراط خواهد بود در روزی که همه قدم‌ها پلرزد. هر که در این ماه بر مملوک خود آسان گیرد خدای متعال حساب او را آسان خواهد ساخت و هر که شر خود را باز دارد، خدای متعال روزی که او را ملاقات می‌کند خشم خود را از او باز خواهد داشت. کسی که در این ماه

←

از آمرزش الهی در این ماه عظیم بی بهره ماند .

علمای بلاغت در این جا می گویند این جمله دلالت بر حصر و اختصاص دارد و معنای آن چنین است : بدبخت فقط کسی است که در این ماه از آمرزش الهی محروم ماند ، نه کس دیگر . به عبارت دیگر شقاوت فقط و فقط منحصر به کسی است که در این ماه از غفران الهی محروم ماند . این ، ظاهر بلاغی جمله است و این معنا را می رساند که کسی که در این ماه آمرزیده نشود فوق العاده بدبخت است .

البته این امر اصلاً جای شگفت نیست ؛ زیرا ماه مبارک رمضان ماه خدای سبحان است که از میان تمام ماه ها آن را به خود اختصاص داده است . این ماه ، ماه تنظیم زندگی انسان و تغییر و بهتر شدن و پاکی از هر پلیدی ، و در عین حال ماه طاعت الهی است . در هر شب و روز این ماه خدای متعال چندین برابر ماه های دیگر انسان ها را مشمول آمرزش خود می کند .

ویژگی دیگری که خدا به این ماه بابرکت عطا کرده است شب قدر می باشد که از هزار

---

← یتیمی را گرامی دارد روزی که با خدا ملاقات می کند ، خدای متعال او را گرامی خواهد داشت . هر که در این ماه صلح رحم به جا آورد خدای متعال در روز ملاقات با او ، با رحمت خود به او می پیوندد و هر که در این ماه از خویشاوند خود ببرد خدا در روز ملاقاتش رحمت خود را از او می بُرد . هر که در این ماه نماز مستحب به جای آرد خدا برات آزادی از آتش برایش می نویسد و هر که در این ماه نماز واجب بگذارد ثواب کسی را دارد که در غیر این ماه هفتاد نماز واجب گزارده است . هر که در این ماه بر من بسیار صلوات بفرستد خدای متعال در روزی که میزان اعمال مردمان سبک است میزان اعمالش را سنگین می کند و هر که در این ماه آیه ای از قرآن تلاوت کند پاداش کسی را دارد که در غیر این ماه قرآن را ختم کرده است . ای مردم ، در این ماه درهای بهشت گشوده است ، از خدا بخواهید که آنها را به روی شما نبندد . درهای دوزخ نیز در این ماه بسته است ، از پروردگار خود بخواهید که آنها را بر شما نگشاید ، و شیاطین در این ماه همگی در بند هستند از پروردگار خود بخواهید آنها را بر شما مسلط نکند . امیرمؤمنان علی علیه السلام در ادامه فرمودند : در این هنگام من برخاستم و گفتم : ای رسول خدا ، کدام عمل در این ماه بهتر است ؟ فرمود : ای ابالحسن بهترین عمل در این ماه پرهیز از محرمات الهی است ( وسائل الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۳۱۳ ) .

ماه برتر است و آمرزش الهی در تمام روزها و شب‌های سال هرگز به پای آمرزش الهی در این شب نمی‌رسد. هم‌چنین در روایت آمده است که خدای متعال در ابتدا، وسط، و در پایان این ماه نیز عده بسیاری از بندگان را مشمول آمرزش خود قرار می‌دهد. در حقیقت اگر ماه رمضان را ماه «عفو عمومی» نام‌نهییم پربی‌راه‌نرفته‌ایم و از همین‌روست که بنده‌ای که در این ماه مشمول عفو الهی نشود و از این‌خوآن پرنعمت محروم ماند، حقیقتاً بدبخت است.

### انواع و مراتب روزه

باتوجه به اهمیت روزه در ماه مبارک رمضان و بر اساس میزان سازندگی و اثربخشی آن در روح انسان مسلمان، علمای اخلاق روزه را به سه نوع تقسیم کرده‌اند:

۱. روزه عام؛

۲. روزه خاص؛

۳. روزه خاص الخواص.

روزه عام عبارت است از خودداری از اموری که روزه را باطل می‌کند و در رساله‌های عملیه و کتب فقهی به تفصیل ذکر شده‌اند؛ مانند خوردن، آشامیدن، دروغ بستن به خدا و رسول و امامان معصوم علیهم‌السلام، فروبردن تمام سردر آب، باقی ماندن بر جنابت تا سپیده صبح، استفراغ عمدی و دیگر اموری که اگر مکلف به آنها پایبند نباشد اساساً عنوان روزه‌دار بر او صادق نخواهد بود.

اماروزه خاص - که نسبت به روزه عام در مرتبه بالاتری قرار دارد - عبارت از این است که روزه‌دار علاوه بر موارد پیشین، از همه محرّمات اجتناب کند و زبان و گوش را از غیبت و سخن ناروا، چشم را از نگاه شبهه‌ناک به نامحرم، و دیگر اعضا و جوارح خود را از هر گناه و ناروایی باز دارد.

اما صوم خاص الخاص حتی از این مقدار نیز فراتر می‌رود و اندیشه و نیت و خیال را هم در بر می‌گیرد. روزه‌دار در چنین مرتبه و الایی از روزه فقط به خودداری از مفطرات



و عموم محرّمات بسنده نمی‌کند، بلکه اصلاً به حرام فکر نمی‌کند و خیال حرام نیز از خاطر او نمی‌گذرد.

به عبارت دیگر برخی از مردم هستند که نه تنها از گناه پرهیز می‌کنند، بلکه از فکر گناه هم خود را دور می‌دارند. چنین کسانی علاوه بر آن که از مفطرات عمومی پرهیز می‌کنند، اعضا و جوارحشان از ارتکاب گناه روزه می‌باشد و جانشان از اندیشه گناه صائم است. چنین روزه‌ای روزه خاص الخاص (یا خاص الخواص) نام دارد و برترین درجات روزه به شمار می‌رود.

### همت‌مان را معطوف مراتب بلند کنیم

کسی که تصمیم بگیرد نسبت به گونه سوم روزه پایبند بماند یعنی علاوه بر خودداری از مفطرات معمولی و همه گناهان، اندیشه گناه را نیز از خاطر نگذرانند، چه بسا فقط توفیق مرتبه دوم را بیابد و حداکثر بتواند خود را از مفطرات و معاصی نگاه دارد. چنین کسی پس از پایان یافتن ماه مبارک رمضان وقتی به خودش مراجعه می‌کند مشاهده می‌کند که در این مدت یک ماهه اندیشه او روزه‌دار نبوده و چه بسا چندین مرتبه دچار لغزش شده است، هرچند تمام اعضا و جوارح او هرگز به گناه نزدیک نشده است.

هم چنین کسی که عزم خود را مصروف مرتبه دوم از روزه کند، این احتمال وجود دارد که موفق نشود و بیش از مرتبه نخست یعنی روزه عام توفیق نیابد. علت این امر آن است که میزان موفقیت آدمی معمولاً کم‌تر از چیزی است که تصمیم داشته و برای آن برنامه‌ریزی کرده است. از همین روست که مولای متقیان علی علیه السلام فرموده‌اند: «من طلب شیئاً ناله او بعضه»<sup>(۱)</sup> هر که چیزی را بخواهد بدان یا به کم‌تر از آن می‌رسد.

البته مقصود ما در این جا این نیست که آدمی جبراً محکوم چنین حالتی است. بلکه

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۶.

منظور این است که غالباً توان چنین چیزی را ندارد و تجربه نیز مؤید همین معناست. برای مثال کسی که قصد مطالعه بیست صفحه از کتابی را دارد، وقتی سه چهار صفحه را پشت سر می‌گذارد چندان احساس خستگی ندارد. اما اگر ده صفحه یا بیشتر بخواند ممکن است احساس خستگی کند و از ادامه مطالعه بازماند. ولی کسی که فقط قصد خواندن سه صفحه را دارد، به محض خواندن دو صفحه احساس خستگی خواهد کرد و علت این امر آن است که انسان معمولاً پیش از رسیدن به مقصدی که در نظر گرفته است احساس خستگی می‌کند. این قاعده در مورد همه مردم - جز عده معدودی از افراد موفق - صادق است.

از همین رو برای این که انسان موفق به درک بالاترین مراتب طاعت الهی و درجات والا شود، باید تصمیم راستین و اراده پولادینی داشته باشد، نه این که بگوید فقط ترک مفطرات روزه برایم کافی است؛ زیرا در آن صورت ممکن است از آمرزش الهی محروم ماند.

از این رو شایسته است که هر یک از ما - هرچند یک ساعت - پیش از ماه مبارک رمضان در این مراتب سه گانه روزه اندیشه کنیم و از خود بپرسیم: اگر تصمیم بگیرم در ماه رمضان پیش رو دست کم مرتبه دوم روزه را کسب کنم و البته پیش از مواجهه با حرام خود را برای خودداری از آن آماده کرده باشم چه خواهد شد؟ پرسیدن چنین سؤالاتی و یک ساعت فکر کردن درباره این قبیل موضوعات نقش مهمی در تغییر انسان دارد و باعث می‌شود در کل ماه مبارک رمضان تبدیل به انسان دیگری شود. به طوری که پس از پایان یافتن ماه رمضان، اگر به کارنامه خود بنگرد مشاهده خواهد کرد که معاصی او در حد فراوانی کاهش یافته و به میزان زیادی از شقاوت دور، و به خدای سبحان نزدیک شده است.

چنین کاری اصلاً دشوار نیست. فقط کافی است پیش از فرارسیدن ماه مبارک رمضان ساعتی با خود خلوت کنیم و ضمن تفکر در گونه‌ها و مراتب روزه، عزممان را برای رسیدن به درجات بالای صیام جزم کنیم؛ زیرا هم چنان که در حدیث شریف آمده است: «تفکر

ساعة خیر من عبادة ستین سنة؛<sup>(۱)</sup> یک ساعت تفکر از شصت سال عبادت برتر است .

### محرّمات را بشناسیم

وظیفه دیگر ما در این خصوص این است که گناهان زبانی، گناهان مربوط به چشم، گناهان مربوط به گوش و هم‌چنین دیگر اعضای بدن را کاملاً بشناسیم و تصمیم بگیریم از همه آنها خودداری نماییم .  
در یکی از دعاها آمده است :

الهی خلقتنی سمیعاً، فطال لما کرهت سماعی، وأنطقنتی فکثر فی معاصیک  
منطقی، وبصّرتنی فعمی عن الرشد بصری، وجلعتنی سمعیاً بصیراً فکثر فیما  
یردینی سمعی وبصری؛<sup>(۲)</sup> پروردگارا، مرا شنوا آفریدی ولی به آنچه  
نمی‌پسندی فراوان گوش سپردم؛ مرا زبان گفتار دادی و من با آن، سخنان  
معصیت‌بار بسیاری گفتم؛ مرا دیده بینا بخشیدی ولی به راه هدایت بصیرت  
نیافتم؛ مرا شنوا وینا فرمودی ولی چشم و گوش خود را در اموری که مایه  
هلاک خود بود به کار بردم.

باید ببینیم محرّماتی که ممکن است در معرض آن قرار گیریم چه چیزهایی هستند  
و تصمیم بگیریم از آنها پرهیز کنیم؛ زیرا هر انسانی معمولاً در معرض گروه خاصی از  
گناهان است و عده دیگری از معاصی را نمی‌تواند انجام دهد، یا اصلاً با شأن او ناسازگار  
است . برای نمونه یک دانشجوی علوم دینی معمولاً در معرض شرابخواری نیست؛ زیرا  
چنین کاری در شأن او نیست و اصلاً به آن فکر نمی‌کند و ارتکاب چنین معصیتی از او  
متصور نیست . همین‌طور لواط، زنا، دزدی، کم‌فروشی و گناهانی از این قبیل از چنین  
کسی انتظار نمی‌رود، ولی در عوض طلاب علوم دینی شدیداً در معرض غیبت، آزار زبانی

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳.

۲. سیدبن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۲۹.

واهانت به مردم هستند و باید نسبت به چنین پرتگاه‌هایی هوشیاری بیشتری داشته باشند. غرض این‌که هر یک از ما قبل از درافتادن به ورطه معصیت، آماده باشیم و ببینیم بیشتر در معرض چه گناہانی قرار داریم و نسبت به آن گناہان هشیار و گوش به زنگ باشیم که مبادا مبتلا شویم.

### از کسانی که دچار تحول شده‌اند عبرت بیاموزیم

چه خوب است همیشه این معنا را در خاطر داشته باشیم که فراوانند کسانی که اهل فسق و معصیت بودند ولی به سبب قابلیت دل‌های نرمشان، بر اثر یکی دو سخن پندآمیز کاملاً متحول، و به انسان‌هایی پرهیزگار و پارسا مبدل شدند. اگر ما نیز برای ایجاد تحول روحی در خودمان نشتابیم روز قیامت دچار حسرت و پشیمانی شدیدی خواهیم شد؛ زیرا در آن روز مشاهده می‌کنیم انسانی که از امور دینی یکسره برکنار و بیگانه بود دگرگون شده و جایگاهی بهتر از ما یافته است ولی ما که عمری را با امور دینی و مسائل شرعی گذرانیدیم خودمان را اصلاح نکرده‌ایم و دیگر برای اصلاح و تهذیب نفس فرصت نداریم. اگر اندیشه کردن در چنین اموری ما را ناخرسند می‌سازد، بکوشیم خود را - به خصوص در این ماه ارجمند - اصلاح کنیم و از خواب غفلت بیدار شویم.

### پرهیز از محرّمات الهی

در ابتدای این گفتار گفتیم که وجود مبارک رسول خدا ﷺ فرمودند: «افضل الأعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله؛ با فضیلت‌ترین اعمال در این ماه پرهیز از محرّمات الهی است». بر این اساس ما قبل از هر چیز دیگر وظیفه داریم بدانیم اموری که خدای متعال حرام دانسته است کدامند. زیرا به هر حال حرام یک چیز است و پرهیز از حرام چیز دیگر. مسئله‌ای در فقه وجود دارد که پیرامون آن بحث و گفتگو شده است. می‌گویند کسی که ملکه عدالت در او به وجود آمده باشد ولی همه محرّمات را نمی‌شناسد چه حکمی دارد؟ یک بیابانگرد پا کدل را در نظر بگیرید که اگر بفهمد کاری حرام است آن را ترک می‌کند

ولی در عین حال نسبت به حرمت آن جاهل است. فرض کنید جهل او از سر قصور است، نه تقصیر. در چنین حالتی آیا آثار عدالت بر او مترتب خواهد بود یا خیر؟ درباره خودمان هم می‌توانیم چنین احتمالی بدهیم. از کجا معلوم است که ما همه محرمات را می‌شناسیم؟ اگر همه را می‌شناسیم آیا نسبت به حدود آن آگاهی کافی داریم؟ چه بسا برخی از محرمات برای برخی از ما روشن نباشد. بنابراین ما - و به خصوص اهل علم - از فرصت پیش آمده در این ماه گرامی برای شناخت بیشتر محرمات استفاده کنیم. همین که احتمال می‌دهیم همه محرمات را نمی‌شناسیم باید ما را وا دارد که در پی شناخت آنها برآیم و زمانی را بدین منظور اختصاص دهیم و این ماه بهترین فرصت برای چنین کاری است.

پرهیز از محرمات الهی با فضیلت‌ترین اعمال در این ماه است و شناخت محرمات مقدمه پرهیز از آن است. پرهیز از محرمات الهی - برخلاف تصور برخی از مردم - حتی از قرائت قرآن در این ماه نیز فضیلت بیشتری دارد.

ختم قرآن کریم فضیلت عظیمی است به ویژه اگر در این ماه ارجمند صورت گیرد و شایسته است که انسان در این ماه دست کم یک بار قرآن را ختم کند، هرچند برخی افراد هستند که در این ماه حتی سی بار ختم قرآن می‌کنند. اما با همه این احوال اعمال دیگری چون اطعام و هدایت مردم وجود دارند که حتی از قرائت قرآن نیز فضیلت و اهمیت بیشتری دارند. وانگهی همه این سخنان مربوط به زمانی است که آن عمل، مستحب باشد، اما اگر واجب باشد، اهمیت و عظمت بیشتری خواهد داشت؛ زیرا مکلف با ترک آن مرتکب معصیت شده است.

به بحث خویش بازگردیم. رسول گرامی اسلام فرمودند با فضیلت‌ترین عمل در این ماه پرهیز از محرمات الهی است. این امر پیش از هر چیز همان‌طور که گفتیم شناخت محرمات را می‌طلبد.

در درجه بعدی مطالعه روایاتی که در آن محرمات الهی شمارش شده است اولیت دارد. در بسیاری از این روایات علت تحریم یا کیفری که در انتظار مرتکبان آن حرام است

ذکر شده و همین امر به انسان کمک می‌کند تا از آن حرام کاملاً دوری گزیند؛ زیرا فرق است بین این‌که انسان فقط بشنود که غیبت حرام است، و بین این‌که بشنود رسول خدا در شب معراج مشاهده فرمودند که ملائکه عذاب زبان غیبت‌کنندگان را با قیچی‌های آنچنانی می‌بریدند و عذابشان می‌دادند. بی‌شک حالت دوم تأثیر بیشتری در دوری انسان از غیبت خواهد داشت.

این قبیل روایات در کتاب‌های اخلاق نظیر جامع السعادات، و نیز کتب آداب نظیر حلیة المتقین، و بخش‌های آداب و سنن بحارالانوار به تفصیل ذکر شده است. در نهایت وقتی دانستیم بافضیلت‌ترین عمل پرهیز از محرمات است، شایسته است که از همه مناهی - خواه حرام و خواه مکروه - خودداری کنیم. به خصوص اگر ندانیم که فلان کار حرام است یا مکروه؛ زیرا ورع حقیقی چنین چیزی را اقتضا می‌کند. کسی که در خارستانی راه می‌رود با احتیاط گام بر می‌دارد تا خار یا حتی چیزی که شک دارد خار است پای او را نیازارد. از همین روست که علمای بزرگوار ما برای ورع و پرهیز درجات و مراتب گوناگونی قائل شده‌اند. وقتی از وجود مبارک امام صادق علیه السلام درباره باورع‌ترین مردم سؤال شد، پاسخ دادند:

الذی یتورع من محارم الله ویجتنب هؤلاء وإذا لم یتقی الشبهات وقع فی الحرام وهو لا یعرفه؛<sup>(۱)</sup> کسی که از محارم الهی پرهیزد و از اینان [ظالمان یا امور شبهه‌ناک] اجتناب نماید. چنین کسی اگر از امور شبهه‌ناک خودداری نرزد، در حرام خواهد افتاد، بدون آن‌که خود بداند.

پرهیز از محرمات پایین‌ترین درجات پرهیزگاری است. از خدای سبحان مسألت داریم ما را به والاترین درجات پرهیزگاری و آنچه خود دوست می‌دارد و می‌پسندد رهنمون سازد. و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

۱. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۵۲.

## عاشورا و شبهه افکنان\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورَنَا وَأَجُورَكُمْ بِمَصَابِنَا بِسَيِّدِنَا الْحُسَيْنِ

وَرَزَقْنَا طَلَبَ ثَارِهِ مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ

عاشورای امسال پایان یافت و به سپری شدن آن دو چیز به جا ماند: نخست پاداش عظیم و رحمت و اسعه الهی و سعادت دنیا و آخرت از یک سو و عذاب و غضب شدید الهی و شقاوت دو جهان از سوی دیگر.

عاشورای سال ۶۱ هجری نیز چنین بود و هنگامی که فصل نخست عاشورا با شهادت سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام به پایان رسید، دو گروه خیر و شر کاملاً از هم جدا شدند و اصحاب امام حسین علیه السلام مستحق ثواب و رحمت عظیم خدا، و دشمنان ایشان مستوجب خشم و کیفر الهی شدند.

خدای متعال درباره روز قیامت فرموده است: (يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ)؛<sup>(۱)</sup> «در آن روز

---

\* این سخنرانی در شام غریبان ۱۴۲۸ ق در جمع شماری از عزاداران حسینی ایراد شده است.

مردم متفرق و گروه گروه می شوند.»

این آیه شریفه هرچند مربوط به قیامت است باید دانست که قیامت ما در همین جا و از اعمال ما در این دنیا نشأت می گیرد و نحوه عملکرد مردم در عاشورا آنان را به دسته های اهل سعادت و اهل شقاوت تقسیم می کند.

### عاشورا، آزمون بزرگ الهی

در تاریخ آورده اند که حبیب بن مظاهر اسدی و شمر بن ذی الجوشن همشهری بودند و سال های سال همدیگر را می شناختند. اما سرانجام آنها فرسنگ ها با هم فاصله داشت و ماجرای عاشورا راهشان را از هم جدا کرد. سرنوشت حبیب این بود که در شمار یاران سیدالشهدا علیه السلام جانفشانی کند و به فیض شهادت در جوار مولایش برسد، در حالی که پایان کار شمر این بود که در صف دشمنان و قاتلان امام حسین علیه السلام در آمد.

زهیر بن قین، عثمانی و منحرف از امیرمؤمنان علیه السلام بود. وهب نیز در ابتدای کار نصرانی بود. اما با این حال ماجرای عاشورا این دو را به جایی رساند که میلیون ها تن از علما، مراجع تقلید، محدثان و عموم مردم از گذشته تا کنون در برابر قبورشان می ایستند و به آنها عرضه می دارند «بأبي أئتم وأمي؛ پدر و مادرمان فدایتان».

این در حالی است که شخصی چون عبیدالله بن حر جعفی که خود را از شیعیان به شمار می آورد و امام حسین علیه السلام او را هم مثل زهیر بن قین دعوت به همراهی کرد، به دعوت امام پاسخ منفی داد و بار و بر تافتن از امام خسران و شقاوت دنیا و آخرت را برگزید و امروزه برای ما معلوم نیست که چه حالی دارد و در چه عذابی به سر می برد.

امسال نیز همان اتفاقی افتاد که در عاشورای سال ۶۱ قمری و عاشوراهای پس از آن رخ داد. بسیاری از افراد در روزهای گذشته در راه امام حسین علیه السلام به خدمتگزاری و عزاداری پرداختند و در راه اقامه شعائر حسینی - که شعائرالله است - از هیچ جانفشانی و کوششی کوتاهی نکردند، در حالی که عده دیگری در مقابل عزاداری آن حضرت به مانع تراشی



و تشکیک پرداختند و عزاداران آن حضرت را مورد ریشخند یا آزار قرار دادند.

حسین بن روح علیه السلام سومین نایب خاص حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» نقل کرده است که وجود مبارک سیدالشهدا علیه السلام در قنوت نمازهایشان دعایی می خواندند که یکی از فقرات آن بسیار تأمل برانگیز و هشداردهنده است. آن جناب به خدا عرضه می داشتند: **وَأَعِدُّ أَوْلِيَاءَكَ مِنْ أَفْتَتَانِ بِي**؛<sup>(۱)</sup> پروردگارا، به اولیای خود رحم کن و آنان را از این که به سبب من مورد آزمون و فتنه قرار گیرند، نجات ده.

در این جا حضرت از خدا می خواهند که اولیای خود را از گرفتار شدن به آزمون های دشوار به سبب حضرت نجات دهد. روشن است که تعبیر «اولیا» شامل کسانی نمی شود که پیروان اهل بیت علیهم السلام نیستند. مسلماً چنین کسانی از اولیای الهی و دوستان خدا نیستند. این فقره از دعای امام حسین علیه السلام فوق العاده تأمل برانگیز است و بنده در هیچ یک از دعا های وارد شده از معصومین علیهم السلام مشابه چنین تعبیری را ندیده ام. در این جا حضرت سال ها پیش از واقعه عاشورا از درگاه باری تعالی می خواستند که اولیای الهی به واسطه ایشان در آزمون دشوار الهی مردود نشوند. در حقیقت این فقره نشان می دهد که ماجرای سیدالشهدا علیه السلام ماجرای حساس و آزمون دشواری است که بسیاری از افراد نمی توانند با سر بلندی از آن بیرون آیند.

نخستین طائفه ای که در این آزمون مردود شدند، بیش از یک هزار تن بودند که در رکاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام وارد کربلا شدند. این افراد منحرف از سیدالشهدا علیه السلام نبودند. بلکه ایشان را قبول داشتند، حضرت را دوست می داشتند، از اصحاب ایشان به شمار می رفتند، پشت سر ایشان نماز می گزاردند، و مسائل شرعی خود را از حضرت می پرسیدند. این افراد تا شب عاشورا دوام آوردند ولی چنین آزمون دشواری را تاب نیاوردند. در حقیقت خدای متعال آنان را از گرفتار شدن به این آزمون بزرگ پناه نداد. از

این رو در دسته های ده بیست نفری با حضرت خداحافظی کردند و کربلا را ترک گفتند .  
در حقیقت ماجرای سیدالشهدا ﷺ ماجرای فیصله و جدایی حق از باطل و سره از  
ناسره است و البته چنین آزمونی، آزمون دشواری است . در روزگار ما نیز برخی از این  
آزمون دشوار سربلند بیرون می آیند و همین طور بسیارند کسانی که امروزه و در آینده از  
دوستان اهل بیت ﷺ به شمار می روند، ولی همانند آن گروه هزار نفری، در این  
آزمون مردود و شرمسار می شوند .

در کربلا فقط عده قلیلی از این آزمون سربلند بیرون آمدند و این افراد همان کسانی  
بودند که خدای متعال از سقوط در این آزمون دشوار پناهاشان داده بود .

پناه یافتن از این آزمون دشوار - همانند توفیق در همه امور دیگر - بنا به فرموده قرآن  
نیازمند دو چیز است : دعا و عمل .

قرآن کریم فرموده است :

(قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ)؛<sup>(۱)</sup> [ای پیامبر، بگو اگر دعای شما

نباشد پروردگارم به شما اعتنا نمی کند .

نیز در جای دیگر فرموده است :

(وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى)؛<sup>(۲)</sup> برای انسان بهره ای جز حاصل

تلاش او نیست .

از این دو آیه شریفه دریافت می شود که دعا به تنهایی راهگشا نیست و عمل بدون  
توسل و دعا نیز چه بسا موجب توفیق نشود . بنابراین دعا و عمل هر دو مطلوبند و باید در  
کنار هم قرار گیرند تا آدمی را به هدف و توفیق برسانند .

امام حسین ﷺ برای ما دعا کرده و از درگاه باری تعالی مسئلت کرده اند که ما را از

۱. فرقان (۲۵)، آیه ۷۷.

۲. نجم (۵۳)، آیه ۳۹.

درافتادن و سقوط در آزمون‌ها پناه دهد، اما خودمان نیز باید جانب عمل را فرونگذاریم و هشیار باشیم و به وظیفه خود عمل کنیم.

### عاشوراوشبهه‌افکنی‌ها

یکی از وظایف ما این است که بدانیم شعائر حسینی شعائرالله است و اظهار نظر در خصوص آن مربوط به مراجع تقلید می‌باشد که در زمینه احکام الله تخصص کافی دارند. فقط فقهایی که در این زمینه خبره‌اند می‌توانند در این زمینه اظهار نظر کنند. از این رو در زمینه شعائر حسینی باید به آنان مراجعه و از آنان پرسش کنیم و از حکم کردن به غیر ما انزال الله بپرهیزیم.

ماجرای سیدالشهدا فیصله‌دهنده حق از باطل و ماجرای حساسی است که در آن آدمی زود اهل سعادت و بهشت یا خدای ناکرده اهل شقاوت و دوزخ می‌شود. بکوشیم از اظهار نظرهای سطحی در این خصوص خودداری کنیم و خود، خانواده، و برادران جسمانی و ایمانی خود را از مردود شدن در این امتحان دور کنیم و با حکمت و موعظه حسنه<sup>(۱)</sup> آنان را از تشکیک و اظهار نظر در این خصوص باز داریم.

چندی پیش شخصی که خود را با سواد می‌پنداشت نزد من آمد و در خصوص یکی از شیوه‌های عزاداری تشکیک می‌کرد. سبب تشکیک وی را که جو یا شدم اظهار داشت این کار دو اشکال دارد: نخست آن‌که این شیوه عزاداری در زمان پیامبر ﷺ و ائمه معصومین  وجود نداشته است. دیگر آن‌که برخی از کسانی که به این نحوه عزاداری

---

۱. قرآن کریم فرموده است: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ)؛ با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن. پروردگارت بهتر از هر کسی می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت یافتگان داناتر است. [نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵].

می پردازند، مرتکب برخی از محرّمات می شوند.

درباره اشکال نخست به وی گفتم: این اشکال از سخنان وهابیان است و کسی مثل شما نباید آن را بر زبان آورد. وهابیان پشتوانه استواری ندارند. پشتوانه آنان کسانی چون احمدبن حنبل، ابن تیمیه، و محمدبن عبدالوهاب است که اگر بخواهیم جانبشان را نگاه داریم و از واقعیت آنان چشم پوشی کنیم، باید بگوییم مشتی بی سواد بوده اند که از اسلام آگاهی و بهره ای نداشته اند. اما شیعیان از رکن رکن و پشتوانه های استواری چون امیرمؤمنان، امام حسین، امام صادق، و حضرت بقیة الله علیه السلام برخوردارند. عقاید شیعه مستند به فقه و اندیشه اهل بیت علیهم السلام می باشد که هیچ شائبه ای در آن راه ندارد و در طی تاریخ بسیاری از افراد مذاهب دیگر را که حقیقت جو و بدون عناد و غرض بوده اند متحول کرده است.

اگر بخواهیم به صرف نبود این نحوه عزاداری ها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را بی اساس بدانیم، پس با قبه و بارگاه امام رضا «علیه آلاف التحية والثناء» چه کنیم که نه در زمان پیامبر و نه در زمان ائمه علیهم السلام به این صورت نبوده است؟! آیا به صرف این که قبه و بارگاه امروزین امام رضا علیه السلام به صورت فعلی در زمان ائمه علیهم السلام نبوده است باید آن را باطل بشماریم؟! آیا قبه و بارگاه آستان مقدس مولای متقیان علیه السلام، قبه و بارگاه سیدالشهدا علیه السلام، مدارس علمیه، حسینیه ها، کتاب هایی چون کتب اربعه، و سائل الشیعه، مستدرک الوسائل، دستگاه مرجعیت و روحانیت و هزاران نهاد و دستگاه دیگر به صورت امروزین آن در زمان ائمه معصومین علیهم السلام وجود داشته است؟ هیچ یک از این امور در عصر ائمه نبوده است ولی آیا می توان بر همه این امور خط بطلان کشید؟ مسلماً اعتقاد به چنین چیزی سخنی سخت بی پایه و اساس است و به صرف نبود چیزی در عصر ائمه نمی توان آن را مردود انگاشت.

وانگهی برای این عزاداری ها دست کم دو دلیل فقهی و علمی می توان اقامه نمود:  
نخست آن که ائمه ما قواعد کلی و عموّماتی وضع فرموده اند. و این شعائر نیز تحت

عمومات قرار می‌گیرند. همان‌طور که عمومات قبه و بارگاه و ضریح مطهر امام حسین (ع) را - که در زمان ائمه **❑** نبوده است - در بر می‌گیرد، همه انواع عزاداری را نیز شامل می‌شود. کسی که چنین اشکالی را مطرح می‌کند در حقیقت با قرآن و حدیث و عمومات مستفاد از کلمات معصومین **❑** بیگانه است.

دوم آن‌که این نوع عزاداری‌ها به اصطلاح فقهی و علمی از مقدمات وجود واجب است. علمای شیعه و بزرگان ما از شیخ مفید و محقق حلی و علامه حلی تا علمای معاصر در این باره مفصل سخن گفته و فرموده‌اند: مقدمات وجود واجب نیز واجب عینی یا کفایی است.

پس چنین اشکالی کاملاً بی‌اساس و مربوط به کسانی است که قرآن و حدیث را نخوانده‌اند یا اگر خوانده‌اند نفهمیده‌اند.

در پاسخ اشکال دوم که از اشکال نخست بی‌پایه‌تر است باید گفت حتی اشخاص عادی - چه رسد به اشخاص دین‌شناس - به خوبی می‌دانند که اگر جایی یا کاری با معصیت توأم شد، این به معنای حرام بودن آن جا یا کار نیست و مشروعیت آن را خدشه‌دار نمی‌کند، بلکه فقط نفس آن معصیت حرام است. برای مثال اگر شخصی از سپیده صبح تا طلوع آفتاب در مسجد باشد و نسبت به نماز سهل‌انگاری کند و نماز به جا نیاورد، آیا باید در آن مسجد را تخته کنیم؟! یا با سخنان نرم و حکیمانه آن شخص را هدایت کنیم و نسبت به بدی کارش آگاه سازیم. مسلماً نماز نخواندن یا حتی ارتکاب معصیت از سوی یک شخص مشروعیت مسجد را خدشه‌دار نمی‌کند و از قدیم گفته‌اند: برای یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند.

اهل سنت در کتاب‌های خود آورده‌اند که روزی زینب بنت جحش برای رسول خدا **ﷺ** که در آن هنگام در خانه عایشه بودند ظرف غذایی فرستاد ولی عایشه با دیدن آن برخاست و ظرف غذا را بر زمین زد و شکست. <sup>(۱)</sup>

---

۱. بدر الدین عینی، عمده القاری فی شرح البخاری، ج ۱۳، ص ۳۶؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۵، ص ۱۲۵؛ ابن حزم اندلسی، المحلی، ج ۸، ص ۱۴۱.

در این ماجرا غذا برای پیامبر فرستاده شده بود، نه عایشه، و عایشه با این کار در مال دیگری تصرف کرد. دیگر آن که ظرف دیگری را شکست و ضامن شد، دیگر آن که نعمت خدا را تبذیر نمود و تلف کرد، و از همه مهم تر این که با ارتکاب این فعل ناپسند در محضر رسول الله، حضرت را آزرده. غرض این که بر اساس این روایت عایشه در یک جا مرتکب چندین کار حرام شده است. جا دارد بپرسیم حال که عایشه در خانه پیامبر مرتکب چندین حرام شده است، دیگر خانه پیامبر مشروعیت ندارد و حرام است؟!؟

### حکم به غیر ما انزل الله و اهمیت فتوا

نکته مهمی که در این مقام می خواهم بدان توجه دهم خطر حکم کردن به غیر ما انزل الله و اظهار نظرهای غیر کارشناسانه در مسائل شرعی است. مؤمنان باید از اظهار نظر در این خصوص خودداری نمایند و این کار را به کسانی واگذارند که حق افتا و بیان احکام الله را دارند؛ زیرا احکام خدای سبحان فوق العاده حساس و مهم است و از سوی دیگر دست یافتن به احکام الهی آسان نیست و تلاش بسیاری می طلبد. از همین روست که می بینیم فقهای بزرگوار سال های سال عمر خود را صرف آموختن مسائل شرعی و راه های استنباط احکام می کنند. چه بسا یک فقیه و کارشناس خبره دین هفته ها و ماه ها را صرف بحث و مطالعه و اندیشه در باب یک فرع کوتاه فقهی کند تا بتواند به نتیجه برسد و فتوا دهد، و چه بسا پس از صرف هفته ها و ماه ها هم چنان به نتیجه نرسد و مجبور شود فتوا به احتیاط دهد.

مرحوم والد ما «قدس الله نفسه الزکیه» می فرمودند که به همراه چند فقیه برجسته دیگر سه هفته در باب یک مسئله به بحث و تبادل نظر پرداختند ولی با این حال نتوانستند به نتیجه روشنی برسند و فتوا دهند.

وقتی به موسوعه عظیم الفقه مرحوم اخوی مراجعه می کنیم مشاهده می نمایم که ایشان در موارد بسیاری درباره مسئله ای که چه بسا فقط چند کلمه بیشتر نیست ده ها صفحه پژوهش علمی کرده اند. روشن است که این پژوهش های فقهی و قایع نگاری یومیه

نیست که به آسانی نوشته شود و چه بسا هرکدام یک ماه از ایشان وقت گرفته باشد .  
غرض این‌که فتوا دادن کار آسانی نیست و از همین‌رو در روایت آمده است :  
المفتی علی شفییر جهنم؛<sup>(۱)</sup> فتوادهنده بر کرانه دوزخ قرار دارد .

همین روایات باعث شده است که دست و دل فقهای واقعی را از فتوا دادن بلرزاند؛ زیرا  
خدای‌ناکرده کم‌ترین لغزشی در این خصوص انسان را گرفتار آتش دوزخ می‌کند .  
در میان ابواب فقهی ، باب حج هزاران فرع و مسئله پیچیده دارد . شخصی به امام  
صادق علیه السلام عرضه داشت : ما چهل سال است که درباره مسائل حج از شما پرسش می‌کنیم  
ولی هنوز این مسائل تمام نشده است . حضرت پاسخ دادند : آیامی خواهی مسائل حج در  
چهل سال تمام شود ؟! <sup>(۲)</sup> این در حالی است که امام صادق علیه السلام ، همانند ما نیاز نداشتند که  
پژوهش و جستجو و تأمل کنند ، بلکه بی‌درنگ پاسخ هر مسئله‌ای را می‌فرمودند ؛ زیرا  
دانش فراوان آن حضرت از نوع علم لَدُنّی و متصل به سرچشمه دانش لا یزال الهی بود .  
در میان مسائل بی‌شمار حج و دیگر ابواب فقهی ، مسئله‌ای وجود دارد که در نوع خود  
کاملاً بی‌نظیر است . در تمام ابواب حج هرگاه کسی سبب شود دیگری مرتکب حرام شود ،  
کفاره فقط بر عهده کسی است که مرتکب حرام شده است . به عبارت دیگر هرگاه کسی  
سبب وقوع دیگری در حرام شد بی‌شک خود نیز کار حرامی انجام داده است ، ولی  
کفاره‌ای بر گردن او نیست و فقط کسی که آن کار حرام را انجام داده است باید کفاره  
بپردازد . این اصل کلی فقط یک استثنا دارد و آن مربوط به جایی است که شخص فتوای به  
غیر ما انزل الله دهد و دیگری را در حرام افکند . به عنوان مثال اگر یک حاجی از شخصی  
مسئله‌ای پرسید و آن شخص مسئله را به صورت نادرست پاسخ داد و سبب شد که آن  
حاجی عمل مورد نظر را صحیح انجام ندهد ، در این جا کفاره بر هر دو واجب است . این

۱ . شهید ثانی ، منیة المرید ، ص ۴۷ .

۲ . وسائل الشیعه ، ج ۸ ، ص ۷ ، حدیث ۱۲ .

تنها جایی در باب حج است که کفار هم بر سبب واجب است و هم بر مسبب، و این خود نشان از حساسیت بی اندازه حکم به غیر ما انزل الله و بازی کردن با احکام خدا دارد. رسول گرامی اسلام ﷺ عزیزترین و افضل آفریده های خدا است. خدای متعال برای ایشان نظیری نیافریده و مشیت الهی چنان است که برای ایشان نظیری آفریده نشود. حتی کسی چون مولای متقیان که خود پیامبر و نفس نفیس ایشان است. (۱) در حق رسول خدا فرموده اند: «أنا عبد من عبید محمد؛ (۲) من یکی از بندگان پیامبرم».

خدای متعال بارها پیامبر خود را ستوده و از جمله در حق ایشان فرموده است: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)؛ (۳) «تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری».

خدای متعال مقام والایی به رسول خدا عنایت فرموده و در معراج چنان جایگاهی به ایشان داده که فرموده است:

(فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ)؛ (۴) تا آن که فاصله پیامبر با ساحت قدس ربوبی به قدر طول دو انتهای کمان یا نزدیک تر شد.

اما به رغم این جایگاه بالا و والایی که پیامبر نزد خدای متعال دارد، وقتی نوبت به احکام می رسد خدای متعال با تندی سخن می گوید و می فرماید:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ)؛ (۵) اگر او سخنی دروغ بر ما می بست او را با قدرت می گرفتیم و سپس رگ دلش را قطع می کردیم

۱. رسول خدا ﷺ در ماجرای مباحله از مولای متقیان ﷺ با تعبیر «انفسنا» یاد فرمودند.

۲. کافی، ج ۱، ص ۸۹.

۳. قلم (۶۸)، آیه ۴.

۴. نجم (۵۳)، آیه ۹.

۵. حاقه (۶۹)، آیات ۴۴ تا ۴۶.



و هیچ‌کدام شما نمی‌توانست ما را از مجازات او باز دارد.

به قول علما قضیه شرطیه حتی در صورت کذبِ دو طرفِ آن صادق است. شکی نیست که رسول خدا ﷺ که امین و وحی‌اند، دامن پاکشان از گرد هر گونه خطا و لغزشی پاک است، و خدای متعال در این آیه در حقیقت می‌خواهد پرده از واقعیت مهمی بردارد و آن عظمت و اهمیت احکام الهی و حرمت فوق‌العاده دروغ بستن به خدا و دست‌بردن در احکام الهی است. به عبارت دیگر وقتی نوبت به احکام الله می‌رسد، این مسئله چنان حساس و مهم می‌باشد که خدا حتی با اشرف خلایق و برترین انسان‌ها نیز این‌گونه رفتار می‌کند، چه رسد به دیگران که مقامشان با رسول الله فرسنگ‌ها فاصله دارد.

باری، از پیش خود سخن گفتن درباره احکام الهی چنین کیفری نزد خدای متعال دارد، حال چه رسد به فتوای به غیر ما انزل الله در حق سیدالشهدا علیه السلام و شعائر و مسائل مربوط به ایشان. در حقیقت حکم به غیر ما انزل الله در مسائل مربوط به سیدالشهدا علیه السلام حرام اندر حرام است و گناهی به مراتب سنگین‌تر دارد.

### عاشورا و تشکیک

در کتاب شریف کامل الزیارات روایتی وجود دارد که با بحث ما مناسبت تام دارد. توضیحاً عرض می‌شود این کتاب از اعتبار فراوان برخوردار است و بسیاری از عالمان شیعه در گذشته و حال بر این اعتقاد بوده‌اند که این کتاب از تمام کتاب‌های شیعه صحیح‌تر است و اگر در رأس همه کتب شیعه نباشد، جزو چند کتاب فوق‌العاده و دست اول می‌باشد. در این کتاب روایت «وليجتهدن ائمة الكفر و اشياع الضلالة»<sup>(۱)</sup> از زبان حضرت زینب کبری علیها السلام و به نقل از ام ایمن از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است. در عین حال حضرت زینب یادآور شده است که درباره صحت روایت ام ایمن از پدر بزرگوارشان

۱. کامل الزیارات، ص ۲۶۵ (باب ۸۸).

پرسش کردند و ایشان بر این روایت صحه نهادند و فرمودند :

یا بنیة ، الحدیث کما حدثتک ام ایمن ، و کأنی بک و بنساء أهلك سبایا بهذا البلد  
 أذلاذ خاشعین تخافون أن يتخطفکم الناس فصبراً صبراً فو الذي فلق الحبة  
 وبرأ النسمة ما لله على ظهر الارض يومئذ ولي غیرکم و غیر محببکم و شیعتکم  
 ولقد قال لنا رسول الله ﷺ حين أخبرنا بهذا الخبر إن إبليس - لعنه الله - في ذلك  
 اليوم يطير فرحاً فيجول الأرض كلها بشياطينه و عفاريتہ فيقول : يا معاشر  
 الشياطين قد ادركنا من ذرية آدم الطلبة وبلغنا في هلاكهم الغاية و أورتناهم  
 النار إلا من اعتصم بهذه العصاة فاجعلوا شغلکم بتشكيك الناس فيهم  
 و حملهم على عداوتهم و إغرائهم بهم و اوليائهم حتى تستحکموا ضلالة الخلق  
 و كفرهم و لا ينجو منهم ناج ...<sup>(۱)</sup> دخترم حدیثی که ام ایمن برایت نقل کرده  
 صحیح است . گویا می بینم که در آن روز تو و زنان خاندانت در این شهر  
 (کوفه) ذلیل و هراسناکید و می ترسید که مبادا مردم شما را برابند . صبر کنید  
 و صبر کنید ؛ زیرا به حق خدایی که دانه را می شکافد و آدمی را جان می بخشد  
 در آن روز خدای متعال جز شما و دوستان و شیعیانتان در روی زمین دوستی  
 ندارد . هنگامی که رسول خدا ﷺ این خبر را به ما داد فرمود : ابلیس در آن  
 روز از خوشحالی پرواز می کند و تمام زمین را در می نوردد و به شیاطین خود  
 می گوید : ای جماعت شیاطین ، ما به هدفی که در مورد فرزندان آدم داشتیم  
 رسیدیم و هلاکت آنان را به نهایت رساندیم و آنان را اهل آتش نمودیم ، جز  
 عده ای که به این گروه (یعنی خاندان پیامبر ﷺ) متوسل می شوند . تمام  
 تلاششان این باشد که درباره آنان در دل مردم شک و شبهه ایجاد کنید و مردم را  
 بر دشمنی با آنان و دوستانشان برانگیزید و تحریک نمایید تا خوب گمراه شوند

و در کفرشان استوار گردند و دیگر هیچ کدامشان روی رستگاری را نبینند.

همان طور که می‌بینیم این حدیث شریف را حضرت زینب کبری ع هم به نقل از پدر بزرگوارشان ع و هم ام ایمن «رحمة الله علیها» نقل نموده است. شاهد ما در این حدیث آن جاست که شیطان هنگام شهادت سالار شهیدان ع به دیگر شیاطین می‌گوید: «فاجعلوا شغلکم بتشکیک الناس؛ تمام تلاش خود را مصروف شبهه افکنی در میان مردم نمایید».

وقتی ابلیس لعین می‌بیند که خود و اتباعش هرگز یارای مقابله با ماجرای سیدالشهدا ع را ندارند، از آنان می‌خواهد که دست به شبهه افکنی در ماجرای سیدالشهدا ع زنند. حال که نمی‌توانند این شاخسار تنومند را از بن برکنند، دست کم از تشکیک فروگذاری نکنند و غبار تردید را بر دل مردم بنشانند.

با توجه به این فقره فوق‌العاده تأمل برانگیز دیگر جای شگفت نیست اگر می‌بینیم برخی از افراد پی‌درپی درباره ماجرای سیدالشهدا ع به شبهه افکنی می‌پردازند. چنین افرادی دنباله‌رو ابلیس هستند و مانند شیطان توان مقابله مستقیم با امام حسین ع را ندارند و لذا بنیاد عقاید مردم را سست می‌کنند. اما مؤمنان باید به هوش باشند تا مبادا در دام این شبهه افکنان افتند. کسانی که حضرت سیدالشهدا ع در قنوت آنان را اولیای خدا خوانده و از خدا خواسته است به واسطه او مورد آزمون دشوار قرار نگیرد، نباید به وسوسه‌های ابلیس گوش سپارند و اجازه دهند شیاطین انس و جان باورهای آنان را سست کنند. این افراد در بسیاری از موارد نبود سند را بهانه می‌کنند و مثلاً می‌گویند درباره فلان آیین یا فلان باور روایتی نداریم. غافل از این که از نصوص مربوط به ماجرای عاشورا جز مقداری اندک به دست ما نرسیده است. بسیاری از روایات اهل بیت ع در گذر روزگار از بین رفته و بسیاری از کتاب‌های حدیث و تاریخ شیعه طی حوادث دردناک به کام شعله‌های آتش فرستاده شده است. از این رو بسیاری از روایات مرتبط با ماجرای عاشورا از بین رفته و ما به همه آنها دسترسی نداریم؛ تا جایی که می‌توان گفت حتی یک صدم روایات عاشورا به دست ما نرسیده است.

حضرت سیدالشهدا علیه السلام در هشتم ذی حجه از مکه خارج و روز دوم محرم الحرام وارد کربلا شدند. به عبارت دیگر این سفرشان ۲۴ روز به طول انجامیده است. بنا به گفته مرحوم علامه مجلسی رحمته الله هزار و پانصد تن در رکاب سیدالشهدا علیه السلام وارد کربلا شدند. آیا این جمعیت پرشمار طی این مدت ۲۴ روزه از امام علیه السلام چیزی پرسیدند؟ آیا هیچ یک از این افراد بعدها درباره این مقطع تاریخی خبر یا گزارشی بازگو کرده است؟ ما اعتقاد داریم که گفتار و کردار و تأیید امام معصوم حجت است. ولی متأسفانه خبر چندانی مربوط به این مدت که حاکی از گفتار یا کردار امام باشد به دست ما نرسیده است. در تاریخ آمده است که مرحوم سید مرتضی کتابخانه بزرگی شامل هشتاد هزار کتاب داشت که پس از فوت ایشان به شاگردشان شیخ طوسی انتقال یافت. ولی هم چنان که در تاریخ گفته اند کتابخانه بزرگ شیخ طوسی در بغداد سوزانده شد.

در کتاب های رجال و فهرست و تذکره فراوان می خوانیم که فلان راوی مثلاً سی هزار روایت از امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده است، در حالی که امروز از آن همه روایت حتی هزار مورد نیز به دست ما نرسیده است. یا مثلاً می خوانیم که فلان محدث ده هزار روایت از امام معصوم نقل کرده است ولی امروزه فقط صد روایت از آن راوی در دست داریم. پس بقیه این روایات به چه سرنوشتی دچار شده است؟

حاصل کلام این که بسیاری از روایات مرتبط با قضایای امام حسین علیه السلام و عاشورا، و سوگواری به دست ما نرسیده است. بنابراین نباید تشکیکات شبهه افکنان در ما اثری ایجاد کند، یا خدای نخواستہ با این شبهه افکنان همنا و همراه شویم. تشکیک در اقامه شعائر حسینی از بازی کردن با آتش و ذغال گداخته نیز خطرناک تر است؛ زیرا آتش فقط در همین دنیا به ما آسیب می رساند، ولی تضعیف دستگاه امام حسین علیه السلام، دنیا و آخرت آدمی را برباد می دهد.

### دعا برای سوگواران حسینی

همان طور که شبهه افکنی و تشکیک در ماجرای عاشورا کار بسیار ناپسندی است،

خدمت به دستگاه سیدالشهدا علیه السلام و دعا کردن برای زائران و سوگواران آن حضرت از مستحبات است. استحباب این کار از روایتی دریافت می شود که اگر متواتر نباشد دست کم تواتر اجمالی دارد و بسیاری از علمای بزرگ آن را نقل کرده اند. بر اساس این روایت امام صادق علیه السلام در حال سجده، برای زائران قبر اباعبدالله الحسین علیه السلام و کسانی که در اقامه شعائر حسینی تلاش می کنند دعا می کردند و به درگاه الهی عرضه می داشتند:

فارحم تلك الوجوه التي غيرتها الشمس وارحم تلك الخدود التي تقلبت على حفرة ابي عبدالله علیه السلام وارحم تلك العين التي جرت دموعها رحمة لنا وارحم تلك القلوب التي جزعت واحترقت لنا وارحم الصرخة التي كانت لنا؛<sup>(۱)</sup> پروردگارا، آن چهره هایی که آفتاب رنگشان را دگرگون کرده است، آن گونه هایی که بر قبر اباعبدالله نهاده می شود، دیدگانی که به مهر ما گریان می شوند، دل هایی که برای ما بیتاب می شود و می سوزد، و فریادهایی که برای ماست، همه و همه را مشمول مهر و رحمت خود ساز.

امام صادق در این نیایش و در حال سجده باشک جاری برای سوگواران حسینی توفیق و صبر و اخلاص و رحمت الهی را مسئلت نموده است.

تعبیر « صرخة » در این روایت به معنای فریاد و ناله است. گاهی اوقات شدت مصیبت به حدی است که گریه به تنهایی رنج آدمی را التیام نمی بخشد و آدمی فریاد می کشد. در روایت آمده است که روزی عبدالله بن غالب نزد امام صادق علیه السلام شعری در رثای حضرت سیدالشهدا علیه السلام خواند که این بیت در آن بود:

لبلية تسقو حسينا بمسقاة الثرى غير التراب؛

وقتی به این بیت رسید فریاد زنی را از پشت پرده شنید که صیحه زد: « وا ابتاه؛<sup>(۲)</sup>

۱. کافی، ج ۴، ص ۵۸۲ (باب فضل زیارة ابي عبدالله علیه السلام).

۲. کامل زیارت، ص ۱۱۶.

ای وای پدرم!

### عظمت مصائب کربلا

آن روز بیش از صد سال از واقعه کربلا می‌گذشت ولی با این حال هرگاه نزد امام صادق و دیگر امامان معصوم **ع** از مصائب سیدالشهدا **ع** یاد می‌شد، اندوه و مصیبت آن بزرگواران تازه می‌گشت. وقتی مختار ثقفی پنج سال پس از واقعه کربلا قاتلان امام حسین را به درک واصل نمود روزی منهل‌بن عمرو نزد حضرت امام سجاد **ع** رفت و حضرت از او پرسیدند: حرمه بن کاهل اسدی چه کرد [و در چه حالی است]؟

علت این امر عظمت فوق‌العاده و بی‌مانند مصائب سالار شهیدان **ع** است. شهادت حضرت علی اکبر، قمر بنی هاشم، حضرت قاسم و ماجرای وداع هر کدام مصیبت سنگینی است که فولاد را آب می‌کند. اما در این میان مصیبت کودک شش‌ماهه امام حسین از نوع دیگری است و دل‌ها را می‌گدازد. بر اساس روایات، حضرت آن کودک را که از فرط تشنگی بال بال می‌زد در آغوش گرفتند و از آن قوم جفایشه برای وی آب طلبیدند. ولی هم‌چنان که می‌دانیم حرمه سیاه‌دل «لعنة الله عليه» آن جنایت هولناک را آفرید و خدا می‌داند که این مصیبت با قلب مبارک امام حسین چه کرد ...

حضرت در آن صحنه دردناک چه می‌توانستند بکنند؟ آیا آن طفل سربریده را با همان حال به مادرش تسلیم کند یا او را به خاک بسپارد و سپس مادرش را با خبر کند؟! او کودک را برای سیراب کردن از مادر ستانده بود و حال چه جوابی برای مادرش داشت و در برابر عواطف آن مادر چه واکنشی می‌توانست نشان دهد؟ به هر حال مادر آن کودک که مثل امام معصوم نبود. راستی که این صحنه و حیرت‌ولی‌الله در این حال، چیز شگفتی بود. به هر حال امام در میان این دو گزینه‌ای که هر یک دشوارتر از دیگری بود، ترجیح دادند برای او قبر کوچکی حفر کنند و او را به سمت خیمه‌ها نبرند.

این مصیبت‌های جانگداز همگی بر دل امام دشوار است؛ ولی همچنان که عاطفه

ورأفت امام از همه بیشتر است عقل ایشان نیز در نهایت کمال است و در پرتو این عقل، سر در فرمان خدای متعال دارد. اما حضرت زینب ع در مرتبه امامت نیستند و از همین رو امام دست مبارکشان را بر دل ایشان نهادند و از خدا برای ایشان صبر و تحمل مسئلت کردند. اگر این تصرف و نیروی امامت نبود شانه مبارک حضرت زینب نیز زیر بار این همه مصایب آسمان فرسا خم می‌شد و تاب نمی‌آورد.

عظمت این حادثه چنان بود که حتی زمین و آسمان و فرشتگان الهی آن را تاب نیاوردند و از پروردگار متعال خواستند آن قوم جفاپیشه را به زمین لرزه یا صاعقه‌ای هولناک در دم نابود کند.

در روایت آمده است: هنگامی که امام حسین ع به شهادت رسیدند ملائکه الهی به درگاه خدا ضجه وزاری کردند و گفتند: ای پروردگار و مولای ما، آیا از کسانی که گزیده تو و فرزند گزیده‌ات و بهترین آفریده‌هایت را می‌کشد غفلت می‌کنی؟ خدای متعال به آنان وحی کرد: ای فرشتگان من آرام باشید. به عزت و جلالم سوگند که از آنان انتقام خواهم گرفت، هرچند پس از گذشت روزگاری باشد. <sup>(۱)</sup> نیز در روایت آمده است که پس از شهادت امام حسین ع فضای میان زمین و آسمان پر از فرشتگانی شد که هرکدام حربه‌ای آتشین در دست داشتند و منتظر اجازه امام بودند تا دشمنان ایشان را دردم بسوزانند. <sup>(۲)</sup> اما امام همان چیزی را اراده فرمودند که خدای متعال اراده فرموده بود؛ آن حضرت تن به خواسته خدا دادند و خون خود و خاندانشان را برای بقای اسلام و اقامه دین بذل فرمودند. آری اگر خون پاک آن حضرت و جانفشانی‌های ایشان نبود از اسلام حتی نامی هم برجا نمی‌ماند و رسم و راه مسلمانی از یادها فراموش می‌شد. نقل است که مرحوم سید عبدالهادی شیرازی ع - از مراجع بزرگ تقلید - قبل از هر نماز جماعت عرضه می‌داشتند: «السلام عليك يا ابا عبدالله أشهد أنك قد أقمتم الصلاة؛ سلام بر تو یا ابا عبدالله،

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲۱.

۲. معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۸.

من گواهی می‌دهم که نماز را برپا کردی ». ایشان تأکید داشتند اگر امام حسین علیه السلام نبودند ما امروزه نماز نمی‌گزاردیم. البته این سخن را از نزد خود نمی‌گفتند و امامان معصوم ما نیز خطاب به جدشان عرضه می‌داشتند: «اشهد انك قد اقمت الصلاة...».

### کیفر زود هنگام

خدای متعال در موارد بسیار به ظالمان مهلت داده و در عقوبت آنان شتاب کرده است. در برخی از موارد خدای متعال به سبب ظلم ستمگران حکم خود را تغییر داده است. برای نمونه می‌دانیم که سیزده سال پس از بعثت وقتی مشرکان قصد جان پیامبر را کردند، حضرت در لیلۃ المبیت حضرت امیر علیه السلام را به جای خود نهادند. آن جناب به نیکی می‌دانستند که هشت سال بعد پیروزمندانه به این شهر بازخواهند گشت ولی به هر حال شهر مکه شهر ایشان و نیاکان بزرگوارشان بود و این خروج اجباری برای حضرت ناگوار بود. به همین دلیل خدای متعال بر شهر خود و خانه‌ای که نام مبارک خود را بر آن نهاده بود غضب کرد و بیتوته شبانه در این شهر را مکروه گردانید.<sup>(۱)</sup> در روایات آمده است که رسول خدا و پس از ایشان امیر مؤمنان نیز هرگاه به حج مشرف می‌شدند روزها را در مکه می‌گذراندند و شب به بیرون مکه می‌رفتند و در مکه نمی‌ماندند. این در حالی بود که در آن روزگار رفت و آمد آن کار آسانی نبوده است. به هر حال فقها امروزه می‌گویند کسی که به حج یا عمره می‌رود مستحب است که شب در مکه نخوابد.

شاهد ما در این ماجرا این است که خدای متعال به سبب اندوه پیامبر خود بدین سان

---

۱. شیخ صدوق آورده است: «ویکره المقام بمكة لأن رسول الله أخرج عنها والمقيم بها يقسو قلبه...؛ اقامت در مکه مکروه است؛ زیرا پیامبر خدا را از آن شهر بیرون کردند و کسی که در این شهر اقامت کند دل وی سخت می‌گردد» (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۹۴)؛ نیز نگ: وسائل الشیعه، ج ۱۳، باب ۱۶ (باب کراهة سکنی مکه و...).



حتی بر خانه و شهر خود غضب نموده است .

شاهد دیگر این سخن ماجرای قوم صالح است که قرآن مجید درباره آنان فرموده است :

(فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِم رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا)؛<sup>(۱)</sup> آنان ناقه را پی کردند

و پروردگارشان به سبب این گناه سرزمینشان را درهم کوبید و با خاک یکسان کرد .

فاء در « فَدَمْدَمَ » به اصطلاح ادبی ، بر ترتیب اتصالی دلالت دارد . در تاریخ آورده اند

که قوم ثمود آن ناقه را در روز کشتند و خدای متعال مهلتشان نداد و در همان شب آنان را به کیفر رساند .

در حقیقت فرشتگان الهی چنین ماجراهایی را دیده بودند و از آن جا که می دانستند

ماجرای عاشورا از همه این وقایع عظیم تر است از خدا خواستند مانع وقوع این رخداد شود .

در زمان پهلوی اول که برگزاری عزاداری امام حسین ممنوع بود مردم قم نیمه های

شب در خانه ها و به صورت کاملاً پنهانی به سوگواری می پرداختند و پیش از سپیده صبح

متفرق می شدند . یکی از پیرمردها نقل می کرد که یکی از مأموران دولتی روی سقف بازار

قم ایستاده بود و خانه های شهر را واری می کرد تا اگر چراغ روشن یا رفت و آمدی ببیند

که نشان از مجلس عزاداری دارد مانع شود و گزارش دهد . هنوز هم روی سقف بازار

دریچه هایی دایره وار برای عبور نور و هوا قرار دارد . او از داخل دریچه سرش را به سمت

پایین فرو برد تا نشان یک مجلس سوگواری را به همکارش بگوید که بی اختیار از بالای

سقف بر روی زمین سقوط کرد و صدای غریبی داد . او را به بیمارستان بردند و پیش از اذان

صبح به درک واصل شد .

غرض این که شواهد این معنا بسیار است . همان قدر که اقامه شعائر حسینی و خدمت

به دستگاه سیدالشهدا ﷺ اجر و مقام عظیم دربر دارد ، مبارزه با آن و تشکیک در این امور

و آزدن سوگواران حضرت با عذاب دردناک توأم است . کسانی که با امام حسین ﷺ

مبارزه می‌کنند یا در سوگواری‌های حضرت به شبهه‌افکنی می‌پردازند و مردمان را دل‌سرد می‌کنند انصافاً دست به کار خطرناکی می‌زنند و باید از این کار بترسند. چنین چیزی به راستی جای ترس بسیار دارد.

سوگواری‌هایی که در نقاط گوناگون زمین به زبان‌ها و شکل‌های گوناگون صورت می‌گیرد از حد شمار بیرون است ولی خدا می‌داند که سوگواری‌هایی که در میان فرشتگان و ساکنان عالم بالا صورت می‌پذیرد بسیار بیشتر است. بکشیم ما نیز در این میان سهمی داشته باشیم و به جای تشکیک یا دل‌سپردن به نغمه‌های سرد شبهه‌افکنان در شمار سوگواران واقعی حضرت باشیم و هر رنج و اندوهی را در این راه به جان بخیریم و به حساب مولایمان سیدالشهدا علیه السلام بنویسیم و داوری درباره برخی از انواع عزاداری‌ها را به مجتهدان و خبرگان کار بسپاریم.

از خدای متعال می‌خواهیم ما را در شمار خادمان حضرت قرار دهد و سوگواری‌هایمان را به احسن وجه بپذیرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

## سیره والای نبوی\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعَنَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

امروز بنا بر مشهور سالروز شهادت نبی مکرم اسلام ﷺ و نیز بنا بر قولی مصادف با سالروز شهادت سبط اکبر حضرت امام حسن مجتبیٰ ﷺ و همچنین بنا بر قولی برابر با سالروز شهادت حضرت ثامن الحجج امام رضا ﷺ می باشد.

### شهادت پیامبر و امامان اهل بیت

امامان معصوم اهل بیت ﷺ همگی به شهادت رسیدند و هیچ کدام به مرگ طبیعی چشم از جهان فرو نبسته اند. حتی رسول خدا ﷺ نیز شهید شدند و قرآن کریم در اشاره به این معنا فرموده است:

---

\* این گفتار در ۲۸ صفر ۱۴۲۸ ق در جمع سوگوارانی از نقاط مختلف کشور ایراد شده است.

( وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْتَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْتَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ )؛<sup>(۱)</sup> محمد ﷺ فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بوده‌اند که در گذشتند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما به آیین گذشته باز می‌گردید؟ و هر کس به گذشته باز گردد زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خدا شاکران را پاداش خواهد داد.

مصادر اسلامی و کتاب‌های تفسیر، حدیث و تاریخ شیعه و غیر شیعه همگی در این نکته اتفاق نظر دارند که وجود مبارک رسول‌الله به مرگ طبیعی از جهان چشم فرو نبستند و بر اثر سم به شهادت رسیدند. البته میان شیعه و دیگران در یک نکته اختلاف نظر وجود دارد و آن این است که چه کسی به ایشان سم خورانده است. از امامان شیعه ۱۱ یازده تن به شهادت رسیدند و امام دوازدهم حضرت حجت منتظر «عجل‌الله‌تعالی فرجه الشریف» اکنون از چشم‌ها غایب است و در روایات آمده است که پس از ظهور حضرت در آخر الزمان، ایشان نیز به شهادت می‌رسند. غرض این‌که اصل شهادت رسول خدا ﷺ از نظرگاه تاریخی و روایی جای کم‌ترین تردیدی ندارد.

### تأسی به پیامبر ﷺ

نکته‌ای که در این‌جا می‌خواهم اندکی در آن درنگ کنم مسئله تأسی به رسول خدا ﷺ می‌باشد. خدای متعال در قرآن کریم فرموده است:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)؛<sup>(۲)</sup> حقیقتاً برای شما در پیامبر

۱. آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.

۲. احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

خدا [ورفتار وی] الگوی نیکویی نهفته است.

معنی این آیه شریفه به زبان ساده این است که ای مسلمانان در زندگی خود همه چیز را از پیامبر بیاموزید و در همه کارهایی که آن جناب در مدت زندگی خود انجام داده است از او پیروی نمایید. مثلاً به چگونگی نماز خواندن آن حضرت توجه کنید و همانند او نماز بگذارید. به همین سان در روزه، حج، جهاد، جنگ، صلح، نحوه برخوردشان با خاندان و بستگان، روابط ایشان با مردم و تعاملات تجاری، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و همه امور و جوانب گوناگون زندگی حضرت، ایشان را اسوه و الگوی خود قرار دهید و این امور را از ایشان بیاموزید.

توجه داشته باشیم که آیه یادشده وجود پیامبر را به عنوان الگوی گروه خاصی از مردم قرار نداده است و مراد از لفظ «لکم» در آیه شریفه همه مسلمانان می باشد. بنابراین عالم، کاسب، معلم، شاگرد، زن، مرد، دارا، تهی دست، بیمار، تندرست و همه افراد جامعه را شامل می شود.

در تاریخ و نیز روایات شریفه موارد و جزئیات بسیاری از سیره نورانی حضرت به تفصیل بیان شده است. بنده در این جا به همه و به ویژه جوانان عزیز سفارش می کنم که خود شخصاً تاریخ پیامبرشان را مورد مطالعه قرار دهند. بحمدالله در این زمینه منابع و کتاب های فراوانی نوشته شده و در دسترس همگان است. برای نمونه کتاب بحار الانوار در همه کتابخانه ها وجود دارد و عزیزان می توانند با مطالعه مجلدات پانزدهم تا بیست و دوم این کتاب که مختص حیات و سیره زندگی بخش پیامبر مصطفی ﷺ می باشد، آگاهی های خود را در این خصوص گسترش دهند.

شایسته است همه ما برای عمل به این آیه شریفه - که ما را به الگو گرفتن از رسول خدا ﷺ فرمان داده است - کمر همت بندیم و حقیقتاً آن حضرت را الگوی خود قرار دهیم و در همه امور - به ویژه اخلاق ایشان - به آن جناب تأسی نماییم.

## تأسی عام و تأسی خاص

در آیه یادشده خدای متعال پیامبر خود را « بهترین » توصیف کرده و ما را به الگو گرفتن از ایشان به طور کلی و در همه جوانب و امور زندگی فرمان داده است. اما خدای متعال در جای دیگر به شکل ویژه‌ای آن جناب را ستوده و فرموده است:

(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)؛<sup>(۱)</sup> و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

در آیه نخست خدای متعال پیامبر را اسوه‌ای عالی در همه امور - به طور کلی - معرفی نموده و در این آیه به شکل خاصی تأسی به اخلاق کریمانه ایشان را به ما یادآور شده است. به عبارت دیگر تأسی عام به پیامبر ﷺ در همه گفتارها و کردارها و حرکات و سکنات و موضع‌گیری‌های ایشان و ... مطلوب و پسندیده است ولی تأسی به اخلاق ایشان مطلوب‌تر و پسندیده‌تر و دارای اهمیت بیشتر است. پس آیه نخست مربوط به تأسی عام و آیه دوم ناظر به تأسی خاص می‌باشد.

پیامبر خدا ﷺ به رسالت برانگیخته شدند تا اسلام را که رسالت گسترده‌ای شامل نماز، روزه، حج، خمس، عقاید، اخلاق و جز آن می‌باشد به مردمان برسانند. با این‌که آن جناب خودشان نماز و روزه و دیگر اجزا و جوانب دین را برای مردم آوردند، نشنیده‌ایم که حضرت فرموده باشند: من برای آموختن نماز یا حج به پیامبری برگزیده شدم. ولی با این حال از میان تمام اجزای تعالیم خود فقط بر مسئله « اخلاق » انگشت نهادند و به دلیل اهمیت ویژه این مسئله فرمودند:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛<sup>(۲)</sup> من فقط برای اتمام و تکمیل والایی‌های اخلاقی به پیامبری برانگیخته شدم.

۱. قلم (۶۸)، آیه ۴.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۷، حدیث ۱.

این سخن حاکی از اهمیت بی‌اندازه مسئله اخلاق در میان دیگر تعالیم والای نبوی است و چنان است که گویا ایشان فرموده‌اند: هدف نهایی از رسالت من مسئله اخلاق است و رسالت من در اخلاق خلاصه می‌شود.

### اسلام و تضمین سعادت بشر

با توجه به اهمیت والای اخلاق، تصمیم بگیریم با تمسک به پیامبر ﷺ، بخشی از اخلاق خوش آن جناب را در خود تحقق بخشیم و این را بدانیم که اسلام برای تأمین سعادت انسان آمده است.

جز وجود مبارک رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان ﷺ هیچ یک از معصومین به حکومت نرسیدند. البته حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» در آینده حکومت گسترده و جهانی خود را در جهان پایه‌ریزی خواهند فرمود. غرض این که رسول خدا و امیر مؤمنان ﷺ طی دوران حکومت کوتاه خود اخلاق الهی و ارزش‌های والای انسانی را تجسم بخشیدند و با این کار سعادت و آسایش را برای مردم به ارمغان آوردند.

امروزه با گذشت هزار و چهارصد سال از آن دوران طلایی چیزی که در جوامع وجود ندارد سعادت است. مردم این روزگار روز به روز از سعادت دور می‌شوند و مشکلاتشان در زندگی افزون‌تر می‌شود. علت این امر آن است که روزه‌به‌روز از اسلام دور می‌شوند و به سیره رسول خدا ﷺ پشت می‌کنند. ریشه مشکلات امروز جوامع در عمل نکردن به آیه‌ای نهفته است که در ابتدای این گفتار آوردیم و همه مردم را به الگو گرفتن از پیامبر ﷺ فرمان داده است. باری هر که در این میان به این آیه شریفه عمل کرده و وجود مبارک رسول‌الله را در زندگی الگوی خود قرار داده است به همان مقدار از زندگی سعادت‌مندان‌های برخوردار شده است. اما روی هم رفته مسئله تأسی به رسول خدا ﷺ از جوامع رخت بر بسته و از اسلام جز نامی برجا نمانده است. از همین روست که امروزه شاهد این همه مشکلات و ناهنجاری‌ها و ستم‌های بسیار در جوامع اسلامی هستیم.

برای بازگشت به سعادت گذشته، باید از نوبه سراغ سنت و تعالیم نبوی رویم و آن جناب را الگوی خود قرار دهیم. هرکس به نوبه خود باید به آن حضرت تأسی کند و اوامر و آموزه‌های نورانی ایشان را در وجود خود تحقق بخشد. اولیا، فرزندان، کسبه، دولتمردان، شهروندان و هرکس دیگری در هر مقام و مسئولیتی که قرار دارد، باید به نوبه خود در تأسی به پیامبر بکوشد تا بتواند خود و جامعه را دگرگون نماید. اگر نمی‌توانیم دنیا را تغییر دهیم و از نو جهان دیگری بیافرینیم، دست کم از خودمان که می‌توانیم شروع کنیم. پس از خودمان شروع کنیم و مسئله الگوپذیری از رسول خدا را در وجودمان افزایش و گسترش دهیم. هر قدر در تأسی به رسول خدا بیشتر موفق شویم، به همان اندازه به آن حضرت نزدیک می‌شویم و در زندگی احساس خوشبختی بیشتری خواهیم نمود.

### سعادت اقتصادی

تاریخ به یاد ندارد که در دوران حکومت پنهانور رسول خدا ﷺ یا امیر مؤمنان کسی دست به خودکشی زده باشد. کسی گمان نکند خودکشی پدیده‌ای جدید است و در گذشته وجود نداشته است. این پدیده منفی حتی پیش از اسلام و در دوره جاهلیت نیز وجود داشته است. با این حال در دوره حکومت این دو بزرگوار شنیده نشده است که شخصی بر اثر فشار مشکلات دست به انتحار زده باشد. اما بنده در روزنامه‌های رسمی یکی از کشورهای اسلامی خواندم که فقط در یکی از شهرهای کوچک و کم جمعیت آن کشور ۲۵ دختر خودکشی کرده‌اند. آیا وجود این آمارهای هولناک و وجود چنین پدیده‌های زشتی در جامعه با اسلام منافات ندارد؟ آیا چنین جوامعی محصول اسلام حقیقی هستند؟ آیا این آمارها حکایت از فراموش شدن اسلام حقیقی و سنت پیامبر ﷺ در جوامع ما ندارد؟

با این که قلمرو حکومت رسول خدا ﷺ پنهانور بود نشنیده‌ایم که کسی در زمان ایشان از گرسنگی مرده باشد. بله، البته در زمان حکومت عثمان، صحابی جلیل القدری چون



ابوذر غفاری از گرسنگی جان سپرد. اما در زمان پیامبر هرگز چنین چیزی رخ نداد. در زمان امیرمؤمنان علیه السلام نیز چنین بود. این در حالی است که قلمرو حکومت ایشان از رسول خدا نیز پهناورتر بود و در حدود پنجاه کشور امروزی را شامل می‌شد که ایران، عراق، پاکستان، افغانستان، سوریه، ترکیه و ... فقط بخش‌هایی از آن بودند. وانگهی مولای متقیان در زمان خود با مشکلات گوناگون و پیچیده‌ای روبه‌رو بودند که امثال معاویه و عمرو عاص آفریده بودند و می‌توانست پایه‌های هر حکومتی را سست کند. با همه این احوال تاریخ به یاد ندارد که در زمان امیرالمؤمنین کسی از رنج گرسنگی جان سپرده باشد. اگر چنین چیزی سعادتی نباشد، پس سعادت و رونق اقتصادی چیست؟ امروز در کدام کشور جهان کسی می‌تواند ادعا کند که هیچ‌کس از گرسنگی نمی‌میرد؟ این شواهد همگی نشان‌دهنده رونق اقتصادی و سعادت مردم در زمان حکومت این دو بزرگوار است.<sup>(۱)</sup>

جهان امروز نسبت به روزگار پیامبر و امیرمؤمنان از نظر ثروت، مسائل رفاهی و شیوه‌های جدید زندگی توسعه بیشتری یافته است. مسلماً مقدار طلا و ثروتی که امروزه در جهان وجود دارد و تولید می‌شود به مراتب بیش از زمان آن دو بزرگوار است و شیوه‌ها و ابزارهای بیشتر و متنوع‌تری برای رفاه و آسایش وجود دارد ولی با این حال امروزه مردم مشکلات افزون‌تری دارند و احساس خوشبختی نمی‌کنند. علت این امر جز بی‌اعتنایی به تعالیم و سنت آسمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله چه چیزی می‌تواند باشد؟

---

۱. البته مردم جزیره العرب در دوران جاهلیت اوضاع معیشتی مناسبی نداشتند و این رونق و شکوفایی اقتصادی به برکت وجود نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله ایجاد شد. حضرت زهرا علیها السلام در خطبه‌ای که چند روز پس از شهادت پدر بزرگوارشان ایراد کردند، در این باره فرمودند «وکنتم علی شفا حفرة من النار ... تشریون الطرق، و تقناتون الورق ... فأنتذکم الله تبارک و تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله؛ شما بر کناره پرتگاهی از آتش قرار داشتید ... و از آبی می‌نوشیدید که شتران در آن بول کرده بودند و از برگ درختان به عنوان غذا استفاده می‌کردید ... تا این که خدای تعالی بعد از چنین حالاتی شما را به واسطه حضرت محمد صلی الله علیه و آله نجات داد. (بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۲۳).

پیامبر برنامه بسیار کاملی برای سعادت بشر عرضه کردند و آنچه امروز مشاهده می‌کنیم الگویی حقیقی از برنامه آن حضرت نیست. آری ایشان بهترین اسوه هستند، ولی فراموش نکنیم که «اسوه» به تأسی نیاز دارد و هرچند یک اسوه کامل و والا باشد، اگر آن را الگوی خود قرار ندهیم سود چندانی به حالمان ندارد. آنچه امروزه به نام اسلام می‌بینیم با اسلام مورد نظر حضرت فاصله فراوان دارد و فقط نام و صورت ظاهر اسلام است.<sup>(۱)</sup>

برای به دست آوردن سعادت و آسایش حقیقی باید به سوی سنت پیامبر و اوامر ایشان بازگردیم و ایشان را حقیقتاً الگوی زندگی‌مان قرار دهیم. این کار را نه فقط برای خود، بلکه برای بستگان، دوستان، امت، شهرها و کشورهایمان انجام دهیم تا سعادت را برای خود و دیگران به ارمغان آوریم.

### رأفت پیامبر در میدان جنگ

سُهیل بن عمرو از مشرکان و دشمنان کوشا و فعال پیامبر بود. این مرد شاعر سخنور و توانایی بود که مردم را برای نبرد با آن حضرت تشجیع می‌کرد. وی در جنگ بدر همراه سپاه مشرکان به نبرد پیامبر آمد و به اسارت مسلمانان درآمد. وقتی او را نزد رسول خدا ﷺ حاضر کردند، شخصی به پیامبر پیشنهاد کرد دو دندان پیشین سُهیل را بکشند تا دیگر هرگز نتواند خطبه بخواند و مشرکان را بر پیامبر بشورانند.<sup>(۲)</sup> از آنجا که لب پایین وی هم شکاف داشت، بی‌شک کشیدن دو دندان پیشین وی باعث می‌شد نتواند حروف را به درستی تلفظ کند و سخن گفتن او شکل خنده‌داری به خود می‌گرفت. اما رسول خدا

۱. در روایت آمده است که رسول گرامی اسلام در روایتی طولانی فرمودند: [روزگاری بر مردم فرا خواهد رسید که] مردم سرگرم دنیا می‌شوند و از آخرت باز می‌مانند. تقوا اندک و طمع بسیار می‌شود و هرج و مرج پدید می‌آید. مؤمنان در آن روزگار خوار، و منافقان عزیز می‌شوند. مساجد آنها با اذان آباد و دل‌هایشان از ایمان تهی خواهد بود... (نگ: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۶۲).

۲. نگ: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۷۲ (القول فی ما جرى فی الغنیمه والأساری).

اجازه چنین کاری را ندادند و او را آزاد کردند. او به مکه بازگشت و تا پایان عمر بر شرک خود باقی ماند و اسلام نیاورد.

شاید در هیچ یک از جنگ‌های تاریخ سابقه نداشته باشد که یکی از سران طرف جنگجو به اسارت درآمده باشد و او را آزاد کنند و حتی اجازه کشیدن دندان‌هایش را هم ندهند. در جنگ‌های روزگار خود دیده‌ایم که طرف پیروز چه بلاها که بر سر طرف شکست خورده نمی‌آورد و چه جنایات‌ها که مرتکب نمی‌شود. معمولاً بدترین جنایات به هنگام غضب و به خصوص در صحنه جنگ رخ می‌دهد. ولی رسول خدا ﷺ حتی در هنگام جنگ و در قبال چنین دشمنان فعال و مؤثری از موضع رحمت و رأفت و عدالت رفتار می‌فرمودند. آیا چنین رفتار رأفت‌آمیزی مصداق بارز سعادت - حتی برای مشرکانی چون سهیل بن عمرو - نیست؟

### رفتار بزرگوارانه پیامبر با مشرکان مکه

طی دوره بیست و سه ساله بعثت، مشرکان مکه ۲۱ سال از هیچ نبرد و جنگ افروزی و آزاری علیه پیامبر کوتاهی نکردند و انواع آزارها و شیطنت‌ها را در حق مسلمانان انجام دادند. هنگامی که رسول خدا ﷺ فاتحانه وارد مکه شدند جز عده معدودی از مردم آن شهر، همه اهل مکه اعم از زن و مرد و جوان و پیر در جنایات شریک بودند و هر کدام یا جنگ افروزی کرده بودند، یا مسلمانان و پیامبر را به باد ریشخند گرفته بودند، یا از ابزار شعر و خطابه و سخنوری علیه اسلام استفاده کرده، و یا اموال مسلمانان و حتی خانه آبا و اجدادی پیامبر را مصادره کرده بودند. غرض این‌که از هیچ جنایتی کوتاهی نکردند و تا می‌توانستند به تضعیف مسلمانان پرداختند. به طوری که در آن روز هیچ یک از مسلمانان نبود که از ناحیه مشرکان مکه آزاری جسمی، اقتصادی یا خانوادگی ندیده باشد.

نقل است که در روز فتح مکه رسول خدا پرچم را به دست یکی از اصحاب خود به نام سعد بن عباده دادند. سعد بن عباده علم را به دست گرفت و ضمن گردیدن در کوچه‌های

مکه فریاد می‌زد:

اليومُ يومُ الملحمة      اليومُ تُسبى الحُرمة؛

امروز روز کشتار [واژ کشته‌ها پُشته ساخته] است. امروز زنان پرده‌نشین به اسیری می‌روند.

در این هنگام ابوسفیان به سوی پیامبر شتافت و رکاب مرکب ایشان را بوسید و گفت: پدر و مادرم به فدایت. نمی‌شنوی سعد چه می‌گوید؟ پیامبر به امیرمؤمنان علی ع فرمودند پرچم را از سعد بگیرد و خود آن را حمل کند. نیز نقل است که به ابوسفیان فرمودند: «یا اباسفیان، بل اليوم يوم الرحمة؛<sup>(۱)</sup> ای ابوسفیان، [چنین نیست] بلکه امروز روز مهرورزی و رحمت است.»

در حقیقت رفتار آن روز سعد جای شگفتی نداشت و مطابق با قاعده مرسوم مردم آن روزگار بود که همیشه قوم غالب به کشتار دشمنان مغلوب خود می‌پرداختند و زنانشان را به اسیری می‌گرفتند. او نیز هرچند اخلاق پیامبر را می‌شناخت ولی به هر حال در چنین فضایی بزرگ شده بود و تصور می‌کرد که پیامبر با آنان برخورد تندی خواهد داشت و از همین رو آن جمله را بر زبان راند. او از شخصیت‌های مهم بود و به همین دلیل شایسته نبود که پیامبر کسی جز علی بن ابی‌طالب ع را برای پس گرفتن پرچم از او معین فرمایند. نکته شایان توجه در این جا نحوه رفتار رسول الله با کسی چون ابوسفیان بود. ابوسفیان از مشهورترین و جنگ‌افروزترین دشمنان پیامبر و از سران مشرکان بود که ۲۱ سال تمام به تحریک مشرکان علیه آن حضرت پرداخت و آتش فتنه‌های فراوانی را علیه ایشان بر می‌افروخت. وانگهی در این هنگام او هنوز اسلام ظاهری خود را اعلام نکرده بود. ولی با همه این احوال نه تنها از پیامبر نترسید و خود را پنهان نکرد و نگریخت بلکه با آسودگی و خاطر جمعی اعتراض خود را نسبت به رفتار سعد به گوش پیامبر رساند. آسوده‌خاطری

۱. نگ: بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۵؛ و نیز: شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۷۲.

او از آن جا نشأت می‌گرفت که رسول خدا را می‌شناخت و از رفتار توأم با مهربانی و بزرگواری ایشان خبر داشت .

نقل شده است که هنگام فتح مکه ام‌هانی دختر ابوطالب ﷺ شماری از بنی‌مخزوم از جمله حارث بن هشام و قیس بن سائب را در خانه خود پناه داد . وقتی امیر مؤمنان ﷺ از این ماجرا آگاهی یافت در حالی که صورت مبارکش را پوشانده بود به در خانه خواهر ارجمندش ام‌هانی رفت و صدآزد : کسانی را که پناه داده‌اید بیرون آورید . ام‌هانی که او را نشناخته بود گفت : ای بنده خدا ، من ام‌هانی دختر عموی رسول خدا و خواهر علی بن ابی‌طالب هستم . از این جا برو . علی ﷺ فرمود : آنان را بیرون آورید . ام‌هانی گفت : به خدا قسم از تو به پیامبر شکایت خواهم کرد . حضرت امیر چهره خود را نشان داد و ام‌هانی که ایشان را شناخت ، نزد آن حضرت آمد و گفت : قربانت بروم سوگند خوردم که از تو به پیامبر شکایت کنم . فرمود : برو و سوگند خود را به جا آور . رسول خدا بر فراز وادی است . ام‌هانی می‌گوید : نزد پیامبر آمدم که مشغول شستشو بودند و فاطمه ﷺ با پارچه‌ای ایشان را مستور می‌کردند . وقتی رسول خدا صدایم را شنید فرمود : خوش آمدی ام‌هانی . گفتم : پدر و مادرم به قربانت ، از دست علی امروز چه کشیدم ! پیامبر فرمود : زیرا آن افراد را پناه دادی . حضرت فاطمه ﷺ به ام‌هانی فرمودند : ام‌هانی ! به این جا آمده‌ای تا از علی شکایت کنی که چرا دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا را ترسانده است ! گفتم : مرا تحمل کن فدایت شوم . پیامبر فرمود : خدای متعال از کوشش‌های حضرت علی ﷺ تقدیر فرمود و من نیز به پاس نسبتی که ام‌هانی با علی بن ابی‌طالب دارد ، هر که را پناه دهد ، پناه خواهم داد .<sup>(۱)</sup>

در سراسر تاریخ کجا می‌توان مانند چنین رفتاری را یافت ؟ رسول خدا نه تنها این اسیران را نکشتند بلکه اجازه هیچ‌گونه تعرضی را هم نسبت به آنان ندادند و حتی در بیانیه

تاریخی خود در خصوص سران جنگ افروزی چون ابوسفیان فرمودند: « اذهبوا فأنتم الطلقاء؛<sup>(۱)</sup> بروید که شما آزاد شدگانید!»

اسیر جنگی کسی است که پیش از این سلاح نبرد برگرفته و با ما جنگیده است ولی اکنون مغلوب شده است. در جهان امروز که به جهان آزادی و حقوق متقابل افراد شهره شده است کجا می‌توان برای این نحوه رفتار با اسیران نمونه مشابهی یافت؛ پیامبر نه تنها اجازه تعرض به اسیران را ندادند بلکه اسیران را میان مسلمانان تقسیم کردند تا در میانشان آزادانه زندگی کنند. آن جناب به گونه‌ای مسلمانان را بار آوردند که اگر خود غذای کافی برای خوردن نداشتند، گرسنه می‌ماندند و خوراکشان را به اسیران می‌دادند. همین جلوه‌های رفتاری والا و رفتار کریمانه پیامبر اسلام با اسیران بود که باعث شد بیشتر آنان به آیین آزادی‌بخش اسلام بگرایند و ما نیز به آنها حق می‌دهیم که در برابر اسلام متحول شوند. آیا در دنیای امروز که ندای دفاع از حقوق بشر سر می‌دهد، یا در گذشته و حال، برای این رفتار انسانی با اسیران نمونه مشابهی یافت می‌شود؟ امروزه همه کشورها اعم از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی از ارزش‌ها و فضایی از جمله حقوق بشر دم می‌زنند، در حالی که هیچ‌کدام به اندازه پیامبر خدا ﷺ نتوانسته است حقوق واقعی انسان‌ها را تأمین کنند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه فرموده‌اند:

ولو شئت لأهتدیتُ إلى مصفَى هذا العسل ولُبَاب هذا القمح ونسائج هذا القُرِّ  
ولكن هیهات أن یغلبنی هوای ویقودنی جَشَعی إلى تخییر الاطعمه ولعلَّ  
بالحجاز أو الیمامة من لا طمع له فی القرص ولا عهد له بالشیع؛<sup>(۲)</sup> اگر  
می‌خواستم می‌توانستم با آب عسل ناب و مغز گندم و لباس زیبا روزگار  
بگذرانم ولی هیهات که نفسم بر من غلبه کند و حرص و آز مرا به سوی

۱. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵ (نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف).

غذاهای لذیذ بکشاند در حالی که شاید در حجاز یا یمامه [یا جای دیگری از قلمرو حکومت من] کسی باشد که امید به دست آوردن قرص نانی نداشته و هرگز رنگ سیری را ندیده باشد.

حضرت در این جا از لفظ « لعل » استفاده کرده و فرموده است: « شاید » در حجاز یا یمامه بینوای گرسنه‌ای باشد که ... آن حضرت از آن روزگار تا به امروز دشمنان فراوان داشته‌اند ولی کسی بر ایشان خرده نگرفته است که چرا گفته‌اید: « شاید »، بلکه حتماً در قلمرو حکومت شما یک گرسنه وجود داشته است. با وجود این همه دشمن کسی نتوانسته است چنین اشکالی وارد کند و یقیناً اگر حتی یک نفر گرسنه در قلمرو حکومتشان وجود داشت حتماً می‌گفتند و چنین اشکالی بر ایشان وارد می‌کردند.

### جهان امروز و دور شدن از سیره نبوی

این رفتار امیرمؤمنان علیه السلام و این شیوه حکومت‌داری، تأسی حقیقی به وجود مبارک پیامبر است و ما امروزه به چنین چیزی نیاز مبرم داریم. وضعیت امروز ما فرسنگ‌ها با سیره نبوی و شیوه مولای متقیان علیه السلام فاصله دارد. امروزه مسلمانان به عناوین مختلف به جان هم می‌افتند و در عراق و پاکستان و افغانستان و دیگر مناطق اسلامی خون همدیگر را بر زمین می‌ریزند و در عین حال خود را مسلمان می‌خوانند. آیا این کار مطابق با اسلام و سیره پیامبر است؟ این شیوه کجا و سیره پیامبر رحمت کجا؟! این افراد هولناک‌ترین جرائم را مرتکب می‌شوند و شهروندان مسلمان و بی‌گناه زنان و کودکان و کهنسالان بی‌سلاح را که مشغول فعالیت‌های عادی روزمره‌اند یا به زیارت امامان اهل بیت علیهم السلام می‌روند به قتل می‌رسانند و در عین حال ادعای مسلمانی دارند؟ آیا به راستی این همان سیره رسول خداست که تأسی و تمسک بدان به ما امر شده است؟ همان سیره‌ای که نمونه‌هایی از آن را درباره رفتار با دشمن در حال قدرت و غضب بازگفتیم؟ آیا اسلامی که

رسول خدا برایمان از جانب خدا به ارمغان آورده است - العیاذ بالله - اسلام خودروهایی بمب‌گذاری شده و کمربندهای مواد منفجره و بریدن دست و پای انسان‌هاست ؟  
برای بنده نقل کردند که این مدعیان اسلام دست یک مسلمان پیرو اهل‌بیت **ع** را بریدند و یکی از چشمانش را از کاسه درآوردند . این مسلمان با دست بریده و چشم از کاسه درآمده به زیارت بارگاه قدسی حضرت سیدالشهدا **ع** مشرف شد و از آن نامسلمانان به حضرت شکایت برد .

راستی چه کسی چنین جنایاتی را مرتکب شده است ؟ آیا یهود، نصارا، مجوس، بت پرستان، بودائیان، آفتاب پرستان و یا مشرکان چنین جنایتی را در حق این شخص مرتکب شده‌اند یا کسانی که خود را مسلمان می‌دانند و می‌خوانند ؟ البته مرتکبان این جنایات فجیع دنباله‌روان حقیقی بنی‌امیه و بنی‌عباسند که مانند همین جنایات را کم و بیش انجام می‌دادند . اگر اینان دست و پای موالیان اهل‌بیت **ع** را می‌برند ، پیشینیانشان یعنی بنی‌امیه نیز لاف مسلمانی می‌زدند ولی دست به خون ریخته رسول خدا **ﷺ** بردند .

اما ما معتقدیم - و تاریخ نیز معتقد است - که اسلام چنین نیست و پیغمبر اسلام این‌گونه نبودند و چنین نکردند و علاوه بر این اجازه ندادند دیگران چنین کارهایی را - حتی در حق جنگ افروزان مشرک - انجام دهند .

سیره نبوی آکنده از شواهد فراوان زندگی‌ساز و انسانی است و آنچه امروز در جهان شاهدیم با سیره ایشان نسبتی ندارد . پس از شهادت رسول خدا، مردم به سنت و تعالیم والای ایشان پشت کردند و به راه دیگری رفتند . خود آن حضرت نیز می‌دانستند که پس از ایشان عده‌ای به آیین و سنت آن حضرت پشت می‌کنند و به اهل‌بیت ایشان ستم روا می‌دارند .  
در بصائر الدرجات - که از متون مهم و دست اول شیعه می‌باشد - آمده است که رسول خدا در روز آخر حیات شریفشان پس از نماز صبح در حالی که پیراهنی مشکی به تن



داشتند خطبه خواندند و در آن به امر ونهی و موعظه پرداختند.<sup>(۱)</sup> با توجه به این که لباس شریفشان در اغلب اوقات سفید بود، عده‌ای گفته‌اند پوشیدن جامه سیاه در آن روز به نشانه مصیبت‌ها و اتفاقات ناگواری است که می‌دانستند پس از ایشان رخ خواهد داد. پس از شهادت آن حضرت عده‌ای از جمله همان کسی که می‌خواست دو دندان پیشین سهیل‌بن عمر را بکشد، مردم را از رسم و راه آن حضرت دور کردند و مانع اجرای سنت نبوی شدند. غرض این که جنایات خشونت‌باری که امروزه در کشورهای اسلامی شاهدیم با سنت نبوی نسبتی ندارد و اسلام مورد ادعای این افراد و گروه‌ها با اسلام پیامبر که دین سعادت است بی‌ارتباط است.

### بازگشت به سنت نبوی

راه برون رفتن از مشکلات امروز بازگشت به سنت و تعالیم پیامبر است. آن حضرت به گفته قرآن بهترین اسوه‌اند ولی برای آن که یک اسوه در جامعه تحقق یابد تأسی از آن لازم است. هر یک از ما باید از خودمان شروع کنیم و بخش‌های فراموش شده سنت نبوی را ابتدا در وجود خودمان تحقق بخشیم. امروزه جامعه از مشکلات فراوانی چون دشواری‌های ازدواج پسران و دختران، گرانی، مسائل اقتصادی، جرائم و ... بیداد می‌کند و ریشه این ناهنجاری‌ها عبارت است از وانهادن آموزه‌های ناب نبوی و عمل نکردن به آیه شریفه (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ).

### شعائر حسینی

یکی از سنن نیکویی که باید بدان پایبند باشیم اقامه هرچه بیشتر شعائر حسینی می‌باشد که عین شعائر الله است. کافی است به حجم فراوان مشکلات و ناهنجاری‌ها

۱. بصائر الدرجات، ص ۳۰۴؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۴.

و خودکشی‌ها و بیماری‌های روانی در خانواده‌هایی بنگریم که از شعائر حسینی دورند، یا نسبت به اقامه عزای سیدالشهدا ﷺ اهتمام چندانی ندارند. در مقابل، آمار این قبیل ناهنجاری‌ها در خانواده‌هایی که با فرهنگ عاشورا آشنا نیستند بسیار کم‌تر است. فرزندان که در چنین خانواده‌هایی رشد می‌کنند کم‌تر دچار انحرافات گوناگون اخلاقی و روانی می‌شوند و به نسبت چشمگیری سالم‌ترند.

وقتی به صفحات حوادث روزنامه‌ها مراجعه می‌کنیم شاهد پدران و مادرانی هستیم که با دست خود فرزندان نازنینشان را خفه کرده‌اند یا مردان و زنانی که بر اثر مشکلات عصبی دست به خودکشی زده، یا همسر خود را به قتل رسانده‌اند. این قبیل ناهنجاری‌ها روزبه‌روز در حال فزونی است ولی از فرزندان مجالس عزاداری سیدالشهدا ﷺ کم‌تر چنین حوادثی صادر می‌شود یا نمی‌شود. انسان تربیت‌پذیر است و حضور در این مجالس اندک‌اندک بر روح و ذهن آدمی به ویژه جوانان تأثیر می‌گذارد و آنها را تربیت می‌کند و آثار و برکات فراوان در نهادشان به جا می‌نهد.

به نوجوانان و جوانان عزیز سفارش می‌کنم - چه محصل باشند و چه شاغل یا جز آن - خود شیوه پیشوایان دین به ویژه سیره نورانی نبی مکرم اسلام ﷺ را بخوانند و بکوشند به آن جناب تاسی نمایند و با آموزه‌های ناب آن حضرت روزبه‌روز آشنا تر شوند. این کار به دنیا و آخرت آنها سود می‌رساند و برایشان برکات بسیار به ارمغان می‌آورد. آن‌که به رسول خدا تاسی می‌کند دنیایی سخت و آخرتی سخت‌تر در پیش خواهد داشت.

البته اولیا، مریبان و مسئولان وظیفه دارند فضایی سالم و به دور از باتلاق‌ها و گنداب‌های سیاسی و فرهنگی برای جوانان ایجاد کنند. در همین ماه صفر روزنامه‌ها نوشته بودند که پیرمردی هفتاد و سه ساله همسر هفتاد ساله‌اش را قطعه قطعه کرد! آیا این مرد اگر در باتلاق می‌افتاد برایش بهتر نبود؟ آیا برای چنین وضعیتی بهتر از باتلاق نام دیگری می‌توان نهاد؟ در جهان امروز شاهد اقیانوسی از باتلاق‌ها هستیم که روزانه

هزاران تن در آن قربانی می‌شوند .

جوانان باید در برابر این باتلاق‌ها هشیار باشند و خود را از باتلاق‌های اجتماعی ،  
فرهنگی و ... دور نگاه دارند . در عین حال همه ما وظیفه داریم فضایی سالم برپایه تعالیم  
والای نبوی ایجاد کنیم تا فرزندانمان در فضایی سالم و انسانی رشد یابند .  
امیدوارم به برکت خود رسول خدا که رحمة للعالمین است خدای متعال شر  
باتلاق‌های فاسد و مُفسد را از سر کشورهای اسلامی مرتفع فرماید .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین



## وظیفه دشوار مبلغان\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

ما - اهل علم - به فضل الهی در راه رسول خدا ﷺ و امام جعفر صادق ؑ هستیم و در خدمت اسلام پیامبر و مذهب جعفری می‌کوشیم و کم و بیش به ترویج و تبلیغ معارف اهل بیت ؑ اشتغال داریم .

نکته‌ای که در این جامی خواهیم یادآوری کنم این است که ما در این زمینه چه بسیار بکوشیم و از خدمت‌گزاری در این راه فروگذار نکنیم، و چه کم‌تر بکوشیم یا اساساً هیچ کوشش و خدمتی انجام ندهیم برای خدا فرقی ندارد. اگر به خوبی در این مجال تلاش کنیم، برای خدا سودی ندارد و اصلاً خدای متعال نیازی به ما و هیچ یک از آفریده‌های خود،

---

\* این گفتار در آستانه هفدهم ربیع الاول ۱۴۲۸ ق و ضمن جلسه درس خارج آیت الله العظمی شیرازی دام‌ظله ایراد شده است.

حتی انبیا و رسولان، ندارد. همین طور اگر در خدمت به اسلام و نشر تشیع سستی و کوتاهی کنیم زیانی به خدا نمی‌رسانیم و اگر همه مردمان از راه حق به یکسو شوند بر دامن کبریای حضرتش هیچ گردی نخواهد نشست. اگر در این عرصه تلاش کافی به خرج دادیم به خودمان سود رسانده‌ایم و اگر قصور و تقصیری از ما صادر شد زیان و خسران و پشیمانی آن دامان ما را خواهد گرفت.

خدای متعال فرموده است :

( أَقَلَمُ يَأْتِسُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا )؛<sup>(۱)</sup> آیا

مؤمنان نمی‌دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را هدایت می‌کند ؟

از این آیه - که پاسخ همه اشکالات یادشده در آن آمده است - معلوم می‌شود که اگر خدای متعال می‌خواست، می‌توانست همه مردم را به صورت ابوذر و سلمان بیافریند. خدای قادر متعال از انجام دادن چنین کاری ناتوان نیست و قادر بود همه را معصوم خلق کند. ولی حکمت باری تعالی اقتضا کرده است چنین نکند و لذا امروزه شاهد مراتب و درجات گوناگونی در میان آفریده‌های خدا هستیم.

غرض این که خدای متعال هیچ نیازی به ما ندارد و هرچه کنیم ثمرات نیک و بد آن به خودمان باز می‌گردد.

نکته دیگر این است که ما چه وظیفه‌ای داریم و از ما چه چیزی خواسته شده است ؟ خدای متعال در قرآن کریم فرموده است :

( قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا )؛<sup>(۲)</sup> بگو ای مردم من

فرستاده خدا به سوی همه شما هستم .

در این آیه پیغمبر خدا ﷺ فرستاده الهی برای همه مردم یا « ناس » معرفی شده است .

۱. رعد (۱۳)، آیه ۳۱.

۲. اعراف (۷)، آیه ۱۵۸.

به عبارت دیگر پیغمبر اسلام برای هر بشری که قابلیت تکلیف دارد مبعوث شده است . امروزه بیش از شش میلیارد انسان زندگی می‌کنند و آن جناب برای هدایت همه این افراد به رسالت مبعوث شده‌اند .

اما اکنون جا دارد بپرسیم از این شش میلیارد و اندی انسان چند تن به نور اسلام هدایت یافته‌اند . از این افراد چند تن اسلام را به نیکی می‌شناسند و پیرو اسلام حقیقی و مکتب زندگی ساز اهل بیت پیامبر ﷺ می‌باشند ؟ اصلاً از این جمع پرشمار چند تن نام اسلام را شنیده‌اند و با پیامبر اسلام آشنایی دارند ؟ متأسفانه شمار کسانی که از این خورشید هدایت بهره برده‌اند بسیار اندک است و هنوز بسیاریند کسانی که از آیین و آموزه‌های متعالی ایشان به دورند .

### اختناق گذشته و آزادی‌های کنونی

در قرون گذشته برخی از دوره‌های تاریخی توأم با اختناق بوده و معرفی اسلام حقیقی با مشکلات بسیاری توأم بوده است . هزاران تن انسان حقیقت‌جو را در طول تاریخ فقط به سبب گفتن نام اهل بیت ﷺ مورد انواع شکنجه‌ها و آزارها قرار دادند یا از دم تیغ گذراندند . تاریخ آکنده از نام چنین کسانی است و چه بسیارند کسانی که نامشان نیز در تاریخ ذکر نشده است .

در تواریخ آورده‌اند که صد سال قبل در زمان سلجوقیان مهری آهنی را که در آتش گداخته بودند بر پیشانی شیعیان می‌نهادند . روی این مهر آهنین نام عمر و ابوبکر حک شده بود و وقتی کسی را به این مهر گداخته داغ می‌زدند تا ابد اثر آن روی چهره آنان باقی می‌ماند . این مسئله البته بیشتر برای علما و فعالان و شخصیت‌های شیعه بود ولی به هر حال چنین کسانی - به شهادت تاریخ - تا آخر عمر از خانه بیرون نمی‌آمدند تا از نگاه شفقت‌آمیز دوستان و شماتت دشمنان برکنار باشند . هنگامی که کاری ضروری برای این افراد پیش می‌آمد و باید از خانه بیرون می‌رفتند مثل کسی که سر درد دارد دستاری بر

پیشانی خود می‌بستند تا اثر آن داغ دیده نشود!<sup>(۱)</sup>

این اتفاق بارها در ایران تکرار شده بود و به ویژه در یکی از شهرهای ایران - که ذکر آن ضرورت ندارد - شیوع فراوان داشت. اساساً وضعیت کلی جهان امروز و رفتار قدرتمندان دنیا با مکتب تشیع و پیروان آن کم‌وبیش چنین بود و شیعیان مجال و آزادی و گستره چندانی برای فعالیت و نشر معارف اهل بیت ❏ نداشتند.

با وجود این فضای آکنده از سرکوب و ستم، شیعیان در آن زمان و همه روزگاران، دامن همت به کمر بستند و آیین و آموزه‌های تشیع را - به‌رغم خطرهای بسیاری که دربر داشت - در جهان گسترش دادند و انصافاً علما و جوانان و زنان و مردان شیعه در این خصوص به قدر توان از خود مایه گذاشتند.

اکنون نوبت ماست که این بار را از زمین برداریم و به مقصد برسانیم. پیشینیان ما در روزگاری چراغ تشیع را روشن نگاه می‌داشتند که بردن نام اهل بیت ❏ باشکنج و داغ و درفش، و رسوایی و مرگ همراه بود. امروزه از آن جو بسته و پر از اختناق و سرکوب گذشته خبری نیست و کم‌وبیش در همه جای جهان آزادی بیان و آزادی ابراز عقیده وجود دارد و افراد می‌توانند عقاید خود را آزادانه بیان و نشر کنند.

به مصداق (إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا)، مهم آن است که رسالت پیامبر و اسلام حقیقی را به همه مردم جهان برسانیم و دست کم همانند پیشینیان خود عمل کنیم. البته رساندن این پیام به گوش همه مردم جهان بی‌تردید پیش‌نیازهایی دارد و برای حصول آن مقدماتی لازم است. تحقق آیه شریفه (إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا)، کار و تلاش بسیار می‌طلبد و مقدمات بسیاری لازم دارد. تهیه مقدمات وجودی این مهم بر عهده همه ماست تا بدین ترتیب اقامه دین - که خود، مقدمه ظهور شریف حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» می‌باشد - جامه تحقق پوشد. هرکس مکلف است به تحقق این هدف مهم کمک کند و به قدر توان بکوشد.



## نمونه‌هایی از تلاش‌های پربرکت گذشتگان

نقل است که در گذشته شخصی با کشتی مسافرت می‌کرد و در وسط دریا کشتی آنان در مواجهه با امواج پر تلاطم دریا در هم شکست. این شخص به تخته‌چوبی چنگ زد و به کمک آن به هر زحمتی که بود خود را به جزیره‌ای در وسط دریا رساند. وقتی وارد آن جزیره گمنام و دورافتاده در دل دریا شد، با کمال شگفتی مشاهده کرد که همه ساکنان آن مسلمان و شیعه هستند. در آن زمان رسیدن به چنین جزیره دورافتاده‌ای به غایت دشوار بود و به آسانی پای هرکسی به چنین جایی نمی‌رسید. ساکنان چنین جاهای دوری معمولاً بی‌دین، یا بر همان باورهای بودند که خدای متعال در فطرت آنان نهاده بود. پس از تحقیق و پرس‌وجو معلوم شد سال‌ها پیش شخص دیگری که همچون او در سفر دریا دچار حادثه شده و جان به سلامت برده بود، آنان را فقط با کمک یکی از کتاب‌های علامه مجلسی به اسلام فراخوانده بود. آن شخص توانسته بود این کتاب را به همراه خود به جزیره ببرد و آن انسان‌های ابتدایی و بی‌دین را به نور اسلام هدایت کند. بی‌شک این فعالیت تبلیغی وی کار آسانی نبوده و با جلسات و دعوت‌کردن‌ها و تلاش‌های فراوان همراه بوده است. البته از آن جا که دل ساکنان آن جزیره صفحات نانوشته و زمین‌های بکر و آماده‌ای بود که علف هرز و سموم شبهات و مکاتب انحرافی در آن راه نیافته بود، تا حدی کار وی آسان‌تر بوده است. غرض آن‌که آن شخص با کمک یک کتاب از علامه مجلسی مردم آن جزیره را به آیین اهل بیت **ع** دعوت کرده بود.

نمونه دیگر ماجرای مربوط به دوران معاصر است. دوبرادر بودند به نام شیخ احمد امین انطاکی و شیخ محمد مرعی انطاکی که بنده با هر دو بارها ملاقات کرده بودم. شیخ محمد امین انطاکی عالمی در یکی از مناطق حلب بود که کتاب *المراجعات* مرحوم شرف الدین که معاصر وی بود به طریقی به دست وی رسید. وی با خواندن آن کتاب مطالب آن را موافق حقیقت و فطرت سلیم یافت و باطناً آیین تشیع را برگزید ولی ایمان خود را پنهان

می‌کرد، درست همانند شخصی که در زمان فرعون ایمان خود را کتمان می‌کرد.<sup>(۱)</sup> این شخص کتاب یادشده را در اختیار برادر خود نهاد ولی برادرش در ابتدا اصلاً حاضر به خواندن آن نبود و نسبت به شیعیان پیش‌داوری‌هایی منفی داشت. ولی بعدها که کتاب را مطالعه نمود، تحت تأثیر منطق استوار شیعه و معارف نورانی اهل بیت  $\text{علیهم‌السلام}$  قرار گرفت و او نیز به آیین اهل بیت  $\text{علیهم‌السلام}$  درآمد. اندک اندک این تحول روحی به برخی از اطرافیان آنها هم سرایت کرد و تشیع آنها از حالت خفا بیرون آمد و آشکارا به تبلیغ تشیع پرداختند. در آن روزگار تبلیغ تعالیم تشیع از نظر حکومت آن روزگار منعی نداشت و آنان آزادانه فعالیت می‌کردند. البته وقتی حکومت از این مسئله با خبر شدند، وزارت اوقاف حقوق ماهانه آنان را قطع کرد. یکی از تفاوت‌های حوزه‌های علمیه شیعه با عامه این است که حوزه‌های علمیه شیعه نظام مالی مستقلی دارند و به دولت‌ها متکی نمی‌باشند از این رو به سادگی می‌توانند زبان با انتقاد از دولتمردان بکشایند. ولی علمای اهل سنت همگی از دولت حقوق ماهانه دریافت می‌دارند و مسلم است که برای قطع نشدن این مستمری باید جانب دولت‌ها را نگاه دارند و هرچیزی را بر زبان نیاورند.

پس از قطع شدن حقوق ماهانه این دو عالم آنان که شاید تا این زمان در حدود یک‌هزار تن را به آیین تشیع فراخوانده بودند - نزد مرحوم شرف الدین عاملی در شهر صور آمدند و ماجرا را بازگفتند. ظاهراً مرحوم شرف الدین در آن هنگام اوضاع مالی مساعدی

۱. قرآن درباره مومنین آل فرعون فرموده است: ( وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ) مرد مؤمنی از فرعونیان که ایمانش را پنهان می‌داشت گفت: آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید پروردگار من خدای یکتاست و دلیل‌های روشنی از جانب پروردگارتان آورده است. اگر دروغ می‌گوید، دروغش برگردن خود اوست و اگر راست می‌گوید، دست‌کم بعضی از عذاب‌هایی که وعده می‌دهد به شما خواهد رسید. کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگو است هدایت نمی‌کند. «غافر (۴۰)، آیه ۲۸».

نداشتند یا امکان برقراری حقوق مرتب ماهانه‌ای برای این دو تن برای ایشان ممکن نبود. از این رو مرحوم شرف الدین به مرحوم آیت‌الله بروجردی - که همدرس ایشان در درس آخوند خراسانی بود - نامه‌ای نوشتند و ضمن شرح ماجرای این دو عالم حقیقت‌جو، برای آنان تقاضای کمک مالی نمودند. مرحوم آیت‌الله بروجردی دستور دادند مبلغی به طور مستمر و به اندازه حقوقی که ماهانه از وزارت اوقاف دریافت می‌کردند، به آنان داده شود. آنان پس از رسیدن به اوضاع نسبتاً پایدار اقتصادی به شهر خود بازگشتند و مجدداً به فعالیت‌های تبلیغی خود ادامه دادند و پنج‌هزار تن را به آیین تشیع فراخواندند. مرحوم اخوی «اعلی الله مقامه» به احمد امین انطاکی پیشنهاد کرد ماجرای استبصار خود را در کتابی بنویسد و او نیز ماجرای خود را در همان‌جا، یعنی شهر کربلا، در کتابی کوچک و خواندنی به نام فی طریقی الی التشیع (= در راه تشیع) نگاشت. برادر وی شیخ محمد مرعی نیز کتاب مفصلی به نام لماذا اخترت مذهب اهل البیت (= چرا آیین اهل‌بیت را برگزیدم؟) نوشته است که بارها به چاپ رسید. امروزه چند ده‌هزار تن از مردم آن دوره که در میان آنها علما و خطبایی نیز وجود دارند طی نیم قرن گذشته همگی شیعه شده‌اند و این اتفاق فرخنده محصول تلاش‌های آن دو برادر است و به برکت یک کتاب که المراجعات باشد صورت گرفته است.

ممکن است کتاب‌های فراوانی توسط ما شیعیان نوشته شود ولی اثر چندانی به جا نگذارد، ولی به هر حال اگر قرار باشد کتابی مؤثر افتد در لابلای همین کتاب‌هاست. لذا نباید از کتاب نوشتن و سخن گفتن و دعوت کردن و دیگر تلاش‌های تبلیغی خسته و دل‌سرد شویم. وجود مبارک نبی مکرم اسلام سال‌های سال با قوت منطق و دم‌گرم و روح‌بخش خود مشرکان را به نور هدایت دعوت می‌فرمودند و البته بسیار کسان را به راه راست هدایت کردند ولی جا دارد که بپرسیم آیا همه اصحاب ایشان همانند ابوذر و عمار و خباب و عثمان بن مضعون بودند؟ مسلماً این افراد پرشمار نبودند ولی به هر حال در میان

اصحاب ایشان بودند .

اگر ما بتوانیم وصف دقیق اهل بیت  $\text{علیهم السلام}$  و هدف واقعی خاندان رسول را آن چنان که هست به گوش مردم برسانیم ، کافی است و موجب هدایت آنان می شود . در روزگاری که تبلیغ تشیع ممنوع بود چنین کاری موجب تحول روحی مردم می شد و مؤثر می افتاد چه رسد به روزگار ما که تبلیغ دین دشواری ها و خطرهای گذشته را ندارد . غرض این که اگر وصف درست امامان اهل بیت به گوش دیگر ادیان از جمله مسیحیان برسد تحول آفرین است . امروزه ما آمار دقیقی از نامسلمانانی که مسلمان شدند یا عالمان منحرف از مکتب اهل بیت  $\text{علیهم السلام}$  که آیین تشیع برگزیدند نداریم . اگر یکی از علمای ما فهرستی از این عالمان و شرح حال آنان را بنویسد بسیار خواندنی و سودمند خواهد بود .

برای نمونه در حدود دویست سال پیش در همین ایران یکی از علمای بسیار فعال مسیحی زندگی می کرد که در احوال وی آورده اند که از دوازده سالگی به مقام کشیشی رسید و او را به واتیکان بردند . همین عالم مسیحی بسیار فعال و هوشمند بر اثر تلاش ها و مناظرات یکی از عالمان شیعی به آیین تشیع درآمد و نام خود را محمد صادق نهاد . او کتاب های متعددی در رد مسیحیت نوشته است و از جمله کتابی مفصل در ده جلد دارد که بیان الحق نام دارد . این کتاب که به صورت چاپ سنگی است اگر امروزه چاپ شود عده مجلدات بیشتری خواهد داشت . برای نمونه جلد چهارم آن که ویژه احوالات نبی مکرم اسلام  $\text{صلی الله علیه و آله}$  می باشد متضمن اخبار و مطالب و معجزاتی از آن حضرت است که در کتب متداولی چون منتهی الامال ، ناسخ التواریخ و بحار الانوار وجود ندارد و مطالب سودمندی در این کتاب درباره مسیحیت و اسلام وجود دارد که شاید در جای دیگر یافت نشود .

برای بنده روشن نیست که دگرگون کردن این عالم مسیحی و هدایت او به آیین اسلام و مذهب تشیع چه قدر زمان و نیرو از آن عالم مسلمان برده است ولی به هر حال بر اثر کوشش و دعوت و منطق استوار آن عالم ، چنین شخصیت مسیحی مهمی مسلمان شده

و منشأ این همه خدمات و برکات و آثار جاودان شده است. آن عالم شیعی توانست اسلام را به صورت حقیقی به او برساند و همین کار باعث تحول وی گردید.

در تاریخ فراوان بوده‌اند عالمان کهنسال یهودی و مسیحی که بر اثر فعالیت‌های تبلیغی شیعیان به آیین اسلام مشرف شدند. امروز هم کافی است که ما فقط و فقط اسلام حقیقی را همان‌گونه که هست به گوش جهانیان برسانیم و آن را به درستی انتقال دهیم. نقل است در شهر ذی الکفل در هفت هشت فرسخی کربلا یهودیان پنج حوزه علمیه داشته‌اند، و روشن است که پنج حوزه علمیه چه مقدار دانشجو و عالم یهودی توانا در خود جای داده بود. علمای شیعه در روزهای تعطیلی به این شهر می‌رفتند و با عالمان یهودی مناظره و گفتگو می‌کردند و آنان را به اسلام فرا می‌خواندند. مرحوم شیخ مرتضی انصاری ماجرای یکی از این مناظرات را در بخش استصحاب رسائل خود ذیل عنوان استصحاب شرایع سابقه آورده است. آن عالم یهودی در اثبات نبوت حضرت موسی به استصحاب ما شیعیان استدلال کرده و گفته است نبوت حضرت موسی امری یقینی و مورد قبول ما یهودیان و شما مسلمانان است ولی نبوت حضرت محمد ﷺ مورد اتفاق ما نیست و ما در آن شک داریم. لذا یقین سابق را استصحاب می‌کنیم. در برخی از شروح رسائل از جمله بحر الفوائد این مناظره علمی به تفصیل آمده است. این مناظره نشان از دانش و احاطه علمی فراوان آن عالمان یهودی بر مبانی ادیان دیگر از جمله اسلام دارد. آنان انسان‌هایی تلاشگر و عالم بودند و هدایت آنان به اسلام کار آسانی نبوده و ساعت‌ها گفتگو و اقامه دلیل و شاهد و برهان لازم داشته است. در پرده‌نشانی آنان همین بس که کار مناظره با آنان به بحث استصحاب و دیگر مباحث باریک علمی می‌کشیده است!

حاصل آن‌که هرکاری در این عالم با دشواری‌های ویژه‌ای همراه است. خرید خانه، سفر، رفتن به حج، تربیت فرزندان و بسیاری از امور دیگر همگی با زحمت همراه است و تبلیغ نیز از این قاعده مستثنا نیست. فعالیت‌های تبلیغی کوشش و زحمت بسیار می‌طلبد

وکسی که قصد تبلیغ آیین و آموزه‌های والای اهل بیت  $\text{علیهم‌السلام}$  را دارد باید تمام تلاش و توان خود را مصروف این کال عظیم کند و از خدا و اهل بیت  $\text{علیهم‌السلام}$  نیز توفیق بخواهد. رساندن معارف واقعی اسلام به جهانیان با زحمت‌هایی توأم است ولی برکات بسیار دارد و خدای متعال در وقت و قلم و نیروهای کسانی که در راه اهل بیت  $\text{علیهم‌السلام}$  تلاش می‌کنند برکت ایجاد می‌کند. از درگاه باری تعالی مسئلت دارم که حاملان معارف اهل بیت  $\text{علیهم‌السلام}$  و مبلغان و مروجان احکام را در ابلاغ معارف الهی و اسلام حقیقی بیش از پیش موفق بدارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

## خون سیدالشهدا ﷺ و مسئولیت ما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

### درآمد

حضرت سیدالشهدا ﷺ هرچه داشت در طبق اخلاص نهاد و به شکلی استثنایی و بی‌مانند در راه خدای متعال فدا نمود. از این رو خدای متعال نیز به ایشان مواردی استثنایی و بی‌مانندی عطا فرمود که به هیچ کس قبل یا بعد از ایشان عطا نکرده است. خدای تعالی امام حسین ﷺ را از عطایای ویژه‌ای برخوردار ساخت که حتی کسانی که از امام حسین ﷺ برترند نیز از آن عطاها بهره‌مند نیستند: یعنی جد بزرگوارشان محمد مصطفی، پدر ارجمندشان امیرالمؤمنین، مادر والامقامشان فاطمه زهرا و برادر گرامی‌شان امام حسن مجتبی ﷺ، و از این نکته در دعاها و زیارات بارها سخن به میان

آمده است. <sup>(۱)</sup> البته روشن است که این سخن بدان معنا نیست که فداکاری دیگر ذوات مقدسه در راه خدای سبحان کم تر از ایشان است؛ زیرا آنان نور واحدند و در عین حال از آن جناب برتر می‌باشند، همچنان که خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام در کربلا فرمودند: جدي خیر منّی، وأبی خیر منّی، وأُمّی خیر منّی، وأُخی خیر منّی؛ جدم، پدرم، مادرم، و برادرم بهتر از من هستند». ولی فداکاری‌هایی که خدای متعال برای سیدالشهدا علیه السلام مقدر فرمود، برتر و بی‌مانند بود و لذا خدای متعال آن حضرت را به عطا‌هایی ویژه مخصوص گردانید، و اگر آنچه برای ایشان مقدر شده بود، برای یکی از آن ذوات مقدس مقدر می‌شد، حال ایشان نیز چنین می‌بود و مسأله به قدر سرسوزنی تغییر نمی‌کرد.

البته مصائب و دشواری‌های زندگی رسول خدا، حضرت امیرالمؤمنین، حضرت زهرا، و امام حسن مجتبی علیه السلام نیز اندک و آسان نبود. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قدر از ناحیه مشرکان و منافقان آزار دیدند که فرمودند:

ما أوذی نبیِّ مثل ما أوذیت؛ <sup>(۲)</sup> هیچ پیغمبری مانند من مورد آزار و اذیت قرار نگرفت.

همچنین کسی که خطبه «شقشقیه» امیرمؤمنان علیه السلام، و نیز خطبه حضرت زهرا علیها السلام را پس از غصب فدک در جمع مهاجران و انصار، و نیز خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام را در جمع سپاهیان‌شان که از یاری و پشتیبانی ایشان سر باز زدند، مورد تأمل قرار دهد به عمق مظلومیت و فداکاری آنان و انبوه مصیبت‌های دردناکشان پی خواهد برد. البته همان طور

۱. صرف نظر از روایات بسیاری که در این باب نقل شده، از ابن عباس روایت شده است که گفت: خدای متعال به پیامبر وحی کرد که من به کیفر کشتن یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و به کیفر کشتن پسر دخترت هفتاد هزار و هفتاد هزار [صد و چهل هزار] تن را خواهم کشت (نگ: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۹۸؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۹۰ و ۵۹۲ و نیز: ج ۳، ص ۱۷۸؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۵۷، شماره ۱۴۱۱؛ همو، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۵۳۰۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۱۹؛ سیوطی، تفسیر الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۶۴ «ذیل آیه ۵ سوره اسراء») و دیگر خصایص و ویژگی‌های خاص سیدالشهدا علیه السلام...

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۴۷).



خون سیدالشهدا ﷺ و مسئولیت ما / ۲۹۱

که گفتیم هیچ مصیبتی مانند مصیبت حضرت سیدالشهدا ﷺ نیست. امام حسن ﷺ به برادر ارجمندشان امام حسین ﷺ فرمودند:

لا یومٌ کیومکَ یا ابا عبدالله؛<sup>(۱)</sup> یا ابا عبدالله، هیچ روزی مانند روز [مصیبت بار] تو نیست.

### ضامن خون سیدالشهدا ﷺ کیست؟

در یکی از زیارت‌نامه‌های سیدالشهدا ﷺ که ابن قولویه قمی<sup>(۲)</sup> در کامل‌الزیارات<sup>(۳)</sup> و به نقل از امام جعفر صادق ﷺ آورده است، آن حضرت جدشان امام حسین ﷺ را این‌گونه خطاب کرده‌اند:

وَضَمَّنَ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا دَمَكَ وَثَارَكَ؛<sup>(۴)</sup> و خدای متعال زمین و ساکنانش را ضامن خون تو و گرفتن تاوان آن قرار داده است.

می‌توان به قطع و یقین گفت که همانند این تعبیر بی‌مانند که این جا در حق امام حسین ﷺ وارد شده، در هیچ یک از دعاها و زیاراتی که از اهل بیت ﷺ روایت شده نیامده است. از این روست که علما در تفسیر این فقره دچار حیرت شده‌اند و یکی از این افراد علامه مجلسی است که این زیارت را در بحارالانوار به نقل از ابن قولویه ذکر کرده است. ابتدا و پیش از پرداختن به تفسیر این فقره، معنی برخی از مفردات آن، نظیر «ضَمَّنَ» را بررسی می‌کنیم. «ضمان» یکی از ابواب فقهی است که در خصوص چگونگی ضمانت و نیز عمل به مقتضای آن، میان شیعه و مخالفان اختلاف نظر وجود دارد. مشهور علمای

۱. (امالی صدوق، ص ۶۶۵).

۲. ابن قولویه (ت: ۳۶۸ ق) استاد شیخ مفید بوده، و شیخ مفید به واسطه او از مرحوم کلینی روایت می‌کرده است. آرامگاه ابن قولویه و شاگردش شیخ مفید هر دو در کاظمین است.

۳. جماعتی از فقها و محدثان شیعه این کتاب را از صحیح‌ترین و معتبرترین کتب امامیه دانسته‌اند.

۴. کامل‌الزیارات، ص ۲۱۶.

عامه (سنی‌ها) آن‌را «ضمّ ذمة إلى ذمة (پیوستن دو ذمه به هم)» تعریف کرده‌اند ولی مشهور فقهای شیعه ضمان را «نقل ذمة الی ذمة (انتقال دادن ذمة از شخصی به شخص دیگر)» می‌دانند.

برای روشن شدن مطلب به این مثال توجه کنیم: فرض کنیم که شخصی به نام احمد، به سبب قرض مثلاً، مالی بر عهده و ذمه شخص دیگری به نام محمود داشته باشد و شخص سومی به نام حامد ضامن محمود شود. در این مثال بر حسب رأی مشهور شیعه، احمد حق ندارد مال خود را از محمود مطالبه کند؛ زیرا حامد پس دادن آن مال را برگردن گرفته و ذمه محمود به حامد انتقال یافته است و از این پس مال یادشده را باید از او مطالبه نمود. اما بر اساس دیدگاه مشهور میان عامه (سنی‌ها) احمد می‌تواند پولش را از هر کدام (از محمود یا حامد) که خواست مطالبه کند. البته هر کدام از این دو نفر اگر پول احمد را پرداخت کرد دیگر احمد حقی در مقابل هیچ کدام از آن دو نفر نخواهد داشت.

به هر حال در هر دو دیدگاه یادشده ضامن در برابر صاحب حق مسئول است و باید پول او را بدهد؛ چه بگوییم ذمه به او منتقل شده و فقط او مسئول است و چه بگوییم او و شخص ضمانت شده هر دو مسئولند.<sup>(۱)</sup>

ظاهر عبارت امام صادق علیه السلام که فرمودند: «وَضَمَّنَ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا» این است که خدای سبحان مسئولیت خون امام حسین علیه السلام را بر دوش زمین و ساکنان آن نهاده است؛ به عبارت دیگر چون خون پاک ایشان روی آن ریخت، زمین و ساکنانش ضامن و مسئول خون امام حسین علیه السلام شدند.

تردیدی نیست که عدل الهی یعنی اعتقاد به این‌که خدای تعالی از هرگونه ستم منزه است، نزد پیروان اهل بیت علیهم السلام از اصول دین به شمار می‌رود. پذیرش این اصل مستلزم آن است که هرچه در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد می‌شود با منطق عدل الهی سازگاری

۱. متن فوق همراه با تغییراتی آمده است تا مطلب روان تر شود و عموم مردم بتوانند استفاده کنند، زیرا سخنرانی در جمع عده‌ای از علما و فضلاء حوزه علمیه بیان شده است.

و همخوانی داشته باشد، و هر تفسیری از سخنان اهل بیت ﷺ که با اصل عدل الهی ناسازگار باشد، از قبل ناپذیرفتنی است و اجمالاً یا تفصیلاً مردود است.

### معنای ضمانت زمین

نص کلام امام ﷺ در زیارت یادشده، «ارض» یعنی تمام زمین را مسئول خون سیدالشهدا ﷺ دانسته است و دلیلی در دست نداریم که لفظ «زمین» را از معنای اصلی و شمولی به زمین خاصی منحصر کند. این در حالی است که کلمه «کربلا» یعنی همان زمینی که خون امام حسین ﷺ روی آن ریخت در روایات و زیارت‌نامه‌های دیگر فراوان تکرار شده است و نیز کلمه «کوفه» (زمینی که سپاهیان و دشمنان امام ﷺ برای نبرد با ایشان از آن‌جا خارج شدند) نیز بارها در روایات آمده است. اما هنگامی که به این زیارت مراجعه می‌کنیم می‌بینیم لفظ «ارض» به صورت مطلق آمده و شامل همه کوه زمین است.

از این رو علما حق دارند که در توجیه و تفسیر این فرمایش امام صادق ﷺ دچار حیرت شوند، هرچند آن بزرگوار البته سخنان نامفهوم نمی‌فرمایند؛ زیرا گذشته از مقام عصمت و امامت، ایشان از خانواده‌ای است که در اوج بلاغت و سخنوری قرار دارند. با این حال چرا فرموده‌اند: خدای تعالی خون پاک سیدالشهدا ﷺ را برگردن زمین نهاده است؟ این مسأله چه ارتباطی می‌تواند با زمین داشته باشد؟ مگر زمین بود که امام حسین ﷺ را به قتل رساند؟ از طرفی اگر منظور از زمین در این‌جا زمین کربلا باشد ما می‌دانیم که خدای تعالی به واسطه امام حسین ﷺ جایگاه و ارزش فوق‌العاده‌ای بدان بخشیده<sup>(۱)</sup> و حتی آن‌را با شرافت‌تر از کعبه قرار داده است و این، از جمله عطا‌های استثنایی خدای تعالی به آن حضرت، و از جمله خصایص ایشان می‌باشد. ولی منظور امام

۱. در این باره می‌توان به کتاب کامل الزیارات مراجعه کرد.

صادق ﷺ صرف زمین کربلا نبوده و تمام زمین‌ها را به صورت مطلق اراده فرموده است. سخن این جاست که وقتی امام حسین ﷺ تنها در یک نقطه از زمین به شهادت رسیده‌اند، چرا خدای متعال تمام زمین‌ها را مسئول خون پاک ایشان قرار داده است؟

علما در فهم این فرمایش امام صادق ﷺ دچار حیرت شده‌اند. گروهی گفته‌اند: از آن‌جا که امام حسین ﷺ روی کره زمین به شهادت رسیده است خدای تعالی همه زمین‌ها را مسئول کیفر کردن قاتلان آن حضرت - در هر جا که دفن شوند - نموده، و این پیمان و ضمانتی است که خدای متعال از زمین ستانده است. بنابراین، این فقره ناظر به یکی از خصایص سیدالشهداست که خدای متعال فقط برای ایشان قرار داده، و امام صادق ﷺ در این جا پرده از آن برداشته است. اما دانستن این‌که زمین چگونه این تکلیف و دستور الهی را اجرا می‌کند، ارتباطی به ما ندارد. زمین خود تکلیف خود را می‌داند و ما را همین بس که بدانیم زمین مکلف است و وظیفه و تکلیف خود را ادا خواهد نمود.

(فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ أُنْتِ بِطَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ)؛<sup>(۱)</sup> پس خدا به

آسمان و زمین فرمود: خواه یا ناخواه رام شوید. گفتند: البته رام و تسلیم هستیم.

و از آن‌جا که خدای متعال چیزهایی به امام حسین ﷺ عطا کرده که به احدی عطا نکرده، ایشان را با عالم تکوین گره زده و مسئولیت خون مبارکشان را بر عهده تمام زمین قرار داده است چنان‌که گویی این جنایت بزرگ روی تمام نقاط زمین صورت گرفته است. بنابراین فهم تعبیر «ضامن بودن زمین» آسان خواهد شد چون که مسئولیت زمین مسئله‌ای تکوینی است و ربطی به تشریح ندارد و پرداختن به آن ضرورت ندارد فقط همین قدر کافی است که بدانیم خدای سبحان خون امام حسین ﷺ را به عهده زمین قرار داده است و این اشکالی ندارد.

## معنای ضامن بودن ساکنان زمین

نکته دیگری که در زیارت نامه منقول از امام صادق ﷺ شایان تأمل بیشتر است تعبیر « ساکنان زمین » می باشد که نشان می دهد ما و تمام فرزندان و نیاکان و نسل های پیش و پس از ما و کسانی که هنوز پا به عرصه گیتی ننهاده اند یعنی از ابتدای عالم تا انتهای آن همگی مسئول و ضامن خون آن حضرت و مکلف به گرفتن تاوان ایشانیم .

پس من و شما نیز مسئولیم و تمام کسانی که امروزه و در آینده در تمام نقاط کره زمین زندگی می کنند ، این مسئولیت را بر عهده دارند .

زیرا کلمه « من » در این عبارت موصوله است و همان طور که علمای لغت و اصول گفته اند ظهور در عموم دارد . از این رو معنای عبارت چنین خواهد بود : خدای تعالی مسئولیت خون امام حسین ﷺ را بر دوش کره زمین و تمام چیزها و کسانی که روی آن هستند قرار داد .

سؤال این جاست که ما در زمان بنی امیه زندگی نکردیم و شاهد شهادت امام حسین ﷺ نبودیم ، پس چگونه در این زمینه مسئولیت داریم و مسئول چه چیزی خواهیم بود ؟ اصلاً خود امام صادق ﷺ در زمان جدشان در قید حیات [ ظاهری ] نبودند و شهادت ایشان را ندیدند و الا اگر حضور داشتند البته ایشان را یاری می نمودند . با این همه چگونه است که می فرمایند : هرچه روی زمین است مسئول خون ایشان و موظف به گرفتن تاوان خون مبارکشان است ؟

بنابراین این کلام باید معانی دیگری فراتر از آنچه گفتیم داشته باشد .

در متن روایت چنین آمده است : « و خدای متعال زمین و ساکنانش را ضامن خون تو و گرفتن تاوان آن قرار داده است » روشن است که خون یک چیز است و خونخواهی چیز دیگر . خونخواهی یعنی گرفتن انتقام خون ریخته شده . علامه مجلسی رحمته الله علیه از معنای حقیقی و آشکار این عبارت دچار شگفتی شده و چه بسا آن را با عدل الهی ناسازگار دانسته است ؛ بدین معنا که چگونه ممکن است خدای متعال زمین و تمام زمینیان را مسئول این

فاجعه بداند در حالی که در میان آنان افرادی هستند که از قتل سیدالشهدا علیه السلام ناخرسندند و از قاتلان آن حضرت بیزار و متنفرند؟ اصلاً چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که انبیا و اولیا و اهل بیت علیهم السلام نیز در میان زمینیان هستند؟

پس در این جا فقره یادشده را نمی توانیم بر معنای حقیقی<sup>(۱)</sup> آن حمل کنیم؛ زیرا در آن صورت مسئولیت قتل امام حسین علیه السلام حتی بر دوش کسانی قرار خواهد گرفت که در این جنایت نه تنها همکاری نکردند بلکه از ارتکاب آن ناخرسند نیز شدند، و چون چنین چیزی با منطق عدل الهی سازگاری ندارد، مجبور می شویم دست به توجیه و تأویل بزنیم. بنابراین عبارت فوق را نمی توان بر معنای حقیقی آن حمل نمود و لازم است دنبال نزدیک ترین معنای مجازی بگردیم. برای عدول به معنای مجازی، قرینه (دلیل) عقلی نیز در این مثال وجود دارد که همانا عدل الهی است. البته مشکل به مسئولیت خون (دمك) باز می گردد و ظاهراً در خون خواهی مشکل علمی وجود ندارد.

### حضرت ابراهیم و واقعه کربلا

خدای متعال مسئولیت خونخواهی از امام حسین علیه السلام را بر دوش زمین و زمینیان نهاده و این قضیه را به مسائل تکوینی پیوند زده است. این مسأله شواهد فراوانی در روایات متواتر دارد؛ برای مثال روایت شده است که جناب ابراهیم خلیل علیه السلام هنگامی که سوار بر اسب از سرزمین کربلا می گذشت از اسب بر زمین افتاد و سرش شکافت و خون از آن جاری شد. در این هنگام شروع به استغفار و پوزش طلبی از خدای متعال کرد و گفت: خدایا، چه تقصیری از من سر زده است؟ جبرئیل بر وی فرود آمد و گفت:

یا ابراهیم، ما حدثنا ذنبك ولكن هنا يقتل سبط خاتم الأنبياء وابن خاتم

۱. فقها می گویند: هرگاه حدیث صحیحی در دست داشتیم که در آن به عنوان مثال صیغه امر به کار رفته بود، ظاهر صیغه امر بر معنای حقیقی (یعنی وجوب) دلالت دارد، مگر آن که قرینه ای (دلیلی) در دست باشد که نشان دهد معنای وجوب مورد نظر نیست که در آن صورت صیغه امر را بر استحباب حمل می کنیم.

خون سیدالشهدا ﷺ و مسئولیت ما / ۲۹۷

الأوصياء فسأل دمك موافقةً لدمه؛<sup>(۱)</sup> ای ابراهیم، گناهی از تو سر نزده است اما در این سرزمین نواده خاتم رسولان و فرزند خاتم الاوصیا کشته می شود و خون تو برای همراهی با خون اوست که جاری شد.

آیا این مصداق روشنی از ارتباط امام حسین ﷺ با عالم تکوین نیست؟ ابراهیم خلیل الرحمان هزاران سال پیش از واقعه کربلا می زیسته است و شیخ الانبیا<sup>(۲)</sup> به شمار می رود، ولی با این حال هنگام گذشتن از سرزمین کربلا سرش شکافته می شود.

این که ابراهیم خلیل با این همه عظمت، خون سرش برای همراهی با خون مبارک سیدالشهدا ﷺ جاری می شود، بدان سبب است که کشتن امام حسین ﷺ کشتن کرامت و اسلام و تمام پیامبران است؛ زیرا با شهادت امام حسین ﷺ تمام معنویات کشته شد و کون و مکان زیر و زبر و دگرگون گردید.

از این رو خدای حکیم مسئولیت خونخواهی ایشان را بر دوش زمین و زمینیان نهاد و این معنای « ضَمَنَّ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا دَمَكَ وَثَارَكَ » می باشد. منظور از خونخواهی امام حسین ﷺ فقط کشتن قاتل آن حضرت نیست، بلکه این مسأله در جمادات، ناظر به مسأله ای تکوینی است و در انسان ها به معنای مسئولیتی است که در قبال این ماجرا بر دوش آنها قرار دارد.

از امام رضا ﷺ روایت شده است که فرمود:

كَانَ أَبِي إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا وَكَانَتِ الْكُتَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمْضِي مِنْهُ عَشْرَةٌ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مَصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۳.

۲. حضرت ابراهیم ابو الانبیا و شیخ المرسلین است که خدای متعال از میان تمام آفریده هایش اعم از انس و جن و ملک او را به عنوان دوست برگزیده است. بسیاری از شعائر مقدس را در مکه مکرمه برای نخستین بار آدم ابو البشر ﷺ انجام داد، ولی برای تعظیم و احترام حضرت ابراهیم ﷺ به ایشان نسبت داده شده است.

وَبُكَائِهِ وَيَقُولُ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ ۞<sup>(۱)</sup>؛ هنگامی که ماه محرم محرم فرا می‌رسید تا ده روز کسی پدرم را خندان نمی‌دید و اندوه در چهره‌اش موج می‌زد. هنگامی که روز دهم محرم فرا می‌رسید آن روز، روز اندوه و ماتم و زاری او بود و می‌گفت: این همان روزی است که [جدم] حسین ۞ در آن کشته شد.

### مسئولیت ما در قبال سیدالشهدا ۞

ماه محرم ویژگی بی‌نظیری نسبت به دیگر ماه‌ها دارد. به محض آن‌که هلال ماه محرم پدیدار می‌شود، نام امام حسین ۞ را که در روز دهم این ماه مظلومانه به شهادت رسید، بی‌درنگ در خاطر انسان زنده می‌کند و مسئولیت ما را در قبال آن حضرت و زنده نگاه داشتن شعله نامش به یاد می‌آورد. از میان این مسئولیت‌ها می‌توان به دو امر زیر اشاره نمود:

اول: معرفی امام حسین ۞ و ماجرای کربلا و بیان اهداف و ارزش‌های آن حضرت و کوشش برای آگاه کردن تمام انسان‌های شرق و غرب زمین از مصائبی که بر او و خاندان و یاران گرامی‌اش وارد شد.

روز یازدهم محرم هنگامی که عقیده بنی‌هاشم، حضرت زینب کبری، فرزند برادر خود، حضرت امام سجاد ۞ را مشاهده کرد که از شدت اندوه طاقت‌فرسان نزدیک بود جان مبارکشان از کالبد تن خارج شود به ایشان عرضه داشتند:

لَا يَجْزِعَنَّكَ مَا تَرَى فَوَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى جَدِّكَ وَأَبِيكَ وَعَمِّكَ ، وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ أَنَسٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا تَعْرِفُهُمْ فَرَاعِنَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ ، وَهُمْ مَعْرُوفُونَ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ أَنَّهُمْ يَجْمَعُونَ هَذِهِ الْأَعْضَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ فَيُؤَارُونَهَا وَهَذِهِ الْجُسُومَ الْمُضْرَجَةَ ، وَيَنْصَبُونَ لِهَذَا الطَّفِّ عِلْمًا لِقَبْرِ أَبِيكَ



سیدالشهداء لا یدرسُ اثرُهُ ولا یَعفو رِسمُهُ علی کُرورِ اللیالی والایّامِ ،  
وَلیَجْتَهِدَنَّ أُمَّةَ الْکُفْرِ وَأَشِیَاعُ الضَّلَالَةِ فِی مَحْوِهِ وَتَطْمِیْسِهِ ، فَلَا یَزِدَادُ أَثَرُهُ إِلَّا  
ظُهُورًا ، وَأَمْرُهُ إِلَّا عُلُوًّا؛<sup>(۱)</sup> مبادا این چیزها تو را بی تاب کند . به خدا قسم این  
وعده‌ای است که رسول خدا ﷺ به پدر بزرگ ، پدر و عمویت داده است .  
خدا با گروهی از این امت - که فرعون‌های امت آنان را نمی‌شناسند ولی در  
میان اهل آسمان‌ها شناخته شده‌اند - پیمان بسته است که این اعضای پراکنده  
را گرد آورند و این بدن‌های غرقه به خون را به خاک سپارند . این گروه برای  
طف و مرقد پدر بزرگوارت نشانه‌ای برپا خواهند کرد که هیچ‌گاه از میان  
نخواهد رفت و گذر شبان و روزان ، نشان آن را نخواهد زدود . هر قدر  
پیشوایان کفر و پیروان گمراهی در زدودن واز بین بردن آن بکوشند ،  
روزبه‌روز اثر آن پدیدارتر و نام آن بلندآوازه‌تر می‌شود .

بنابراین شایسته است در اقامه عزاداری سیدالشهدا ﷺ بکوشیم و مردم را نسبت به  
احیای شعائر حسینی به شکل‌های گوناگون و شیوه‌های درست و مشروع فرا خوانیم .<sup>(۲)</sup>  
دوم : مسئله دیگر پیروی از امام حسین ﷺ و دنبال کردن اهداف بلند آن حضرت  
است که در حقیقت چنین چیزی از امت رسول‌الله ﷺ انتظار می‌رود و باید گفت مسأله  
اول مقدمه‌ای برای رسیدن به این هدف مهم‌تر است .  
در یکی از زیارت‌های سیدالشهدا ﷺ آمده است :

وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ لَیْسَتْ تَقْدَرُ عِبَادَتُکَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحِیرَةِ الضَّلَالَةِ؛<sup>(۳)</sup> خدایا ، امام

۱ . کامل‌الزیارات ، ص ۲۶۰ .

۲ . البته مراعات شرع‌انور برای فهمیدن حلیت یا حرمت شیوه‌های عزاداری لازم است و این کار با مراجعه به  
کارشناسان این امر یعنی فقهای بزرگوار و مراجع عظام تقلید شدنی است ؛ زیرا آنان شیوه‌های جایز عزاداری  
را به ما می‌شناسانند و ما را از مراجعه به دیگران یا گفتارهای بدون پشتوانه علمی آسوده می‌نمایند .

۳ . تهذیب الاحکام ، ج ۶ ، ص ۱۱۳ .

حسین ﷺ خون قلب پاکش را در راه تو داد تا بندگانت را از نادانی و حیرت گمراهی برهاند.

لام در « لیستنفذ » لام تعلیل است؛ یعنی هدف وانگیزه فداکاری امام حسین ﷺ نجات دادن بندگان از جهالت و گمراهی بود. منظور از « عبادك » تمام بندگان خدای متعال هستند، چه مؤمن باشند و به واسطه امام حسین ﷺ از درجات بالاتری از هدایت برخوردار شوند و چه غیر مؤمن باشند و به برکت امام حسین ﷺ راه هدایت بی‌یوند. برای این‌که هدف امام حسین ﷺ را دنبال کنیم و بینش و منش آن امام همام را چراغ راهمان سازیم خوب است در زیارت‌نامه‌های آن حضرت بیشتر تأمل نماییم. برای مثال کتابی مانند بحارالانوار در همه جا یافت می‌شود و تهیه آن آسان است. می‌توانیم زیارات امام حسین ﷺ را که در این کتاب هست با دقت بخوانیم و در مفاهیم آن تأمل کنیم؛ زیرا مطالب بسیاری هست که از اندیشیدن در مضامین این زیارت‌ها عاید انسان می‌شود. کوتاه سخن این‌که معرفی سیدالشهدا ﷺ از طریق اقامه مجالس عزاداری - از یک سو - و کوشش برای تحقق بخشیدن به آرمان‌های ایشان نظیر هدایت بندگان از نادانی و حیرت گمراهی به سوی نور اسلام و ایمان - از سوی دیگر - از جمله مسئولیت‌هایی است که در زمینه خونخواهی آن امام بزرگوار بر دوش ما قرار دارد.

پس آستین همت بالا بزنیم و به خصوص در ماه‌های محرم و صفر در این راه بکوشیم. بلکه پیش از فرارسیدن این دو ماه آمادگی‌های لازم را کسب، و تمام نیروهای مان را در این راه بسیج کنیم تا آرمان‌ها و ارزش‌های والا و مورد نظر سیدالشهدا ﷺ را از طریق دسته‌های عزاداری، مجالس روضه‌خوانی و اقامه شعائر، نمایش‌ها و فیلم‌های نمادین، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی، ماهواره‌ها، برگزاری همایش، سخنرانی و هر وسیله ممکن تحقق بخشیم. اینها همگی جزء مسئولیت‌های ماست که از این فرمایش امام صادق ﷺ دریافت می‌شود: « خدای متعال زمین و ساکنانش را ضامن خون تو و گرفتن تو توان آن قرار داده است » چه بسیارند کسانی که با امام حسین ﷺ و بینش و منش ایشان آشنا نیستند

خون سیدالشهدا ﷺ و مسئولیت ما / ۳۰۱

و مسئولیت ما در قبال این افراد چقدر سنگین است. از خدای متعال می‌خواهیم ما را در خدمت کردن به اسلام و تلاش جدی در ستاندن تاوان خون حضرت سیدالشهدا ﷺ از این طریق (یعنی معرفی امام حسین و آرمان‌های مقدس ایشان به تمام جهانیان) موفق بدارد.

### کیفر استثنایی دشمنان امام حسین ﷺ

کسی که خود را وقف خدمت به امام حسین ﷺ کند و دیگران را به شرکت در مراسم عزاداری ایشان تشویق نماید، خدای متعال با او به شکلی استثنایی برخورد خواهد کرد. همچنین کسانی که در آن زمان از یاری آن حضرت سر باز زدند، یا امروزه حرمت مجالس عزا و مناسبت‌های ایشان را نگاه نمی‌دارند با کیفری بی‌مانند و استثنایی در دنیا و آخرت روبه‌رو خواهند شد. به عبارت دیگر همان‌طور که پاداش یاوران و خدمتگزاران آن حضرت استثنایی است، عقوبت کسانی که به ایشان و مجالس عزاداری اهانت کنند نیز استثنایی و منحصر به فرد می‌باشد.

مرحوم اخوی «اعلی‌الله درجاته» در یکی از کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند که روزی نزد شخصی از خاصیت شفابخشی تربت امام حسین ﷺ سخن به میان آمد. اما آن شخص که این قبیل امور را به استهزا می‌گرفت، نسبت به تربت امام حسین ﷺ جسارت نمود. این شخص با این‌که در کمال سلامت جسمی قرار داشت، تا فردای آن روز دوام نیاورد و مُرد. برخی گفته‌اند این شخص از دولتمردان حکومت عباسی بود. در این مورد هرچند این شخص در کربلا نبود و در آن جنایت شرکت نداشت ولی عالم تکوین او را کیفر نمود و جسارت او را به تربت امام حسین ﷺ پاسخ داد.

همچنین آورده‌اند که روزی از عبدالله بن رباح قاضی درباره علت نابینایی‌اش سؤال شد. در پاسخ گفت: من در کربلا حاضر بودم ولی نبرد نکردم. یک شب در خواب مرد ترسناکی را دیدم که به من گفت: رسول خدا ﷺ تو را فرامی‌خواند. به او گفتم: من تاب دیدن پیغمبر را ندارم. اما آن مرد مرا کشید و نزد رسول‌الله آورد. دیدم آن حضرت

اندوهگین است و در دستش سلاح و در برابرش سفره‌ای چرمی قرار داشت و ملکی با شمشیری آتشین ایستاده بود که گردن مردمان را با آن می‌زد و بر اثر آن آتش می‌گرفتند و می‌سوختند، سپس زنده می‌شدند و دوباره آنان را می‌سوزاندند. گفتم: درود خدا بر تو ای رسول‌الله، به خدا قسم که من نه شمشیر زدم، نه نیزه‌ای به دست گرفتم، و نه تیری پرتاب کردم. رسول خدا ﷺ گفت: آیا موجب افزایش سیاهی لشکر دشمن نشدی؟ پس از آن از طشت پُرخونی که در برابر او بود مقداری خون برداشت و بر چشمانم مالید. در آن هنگام چشمانم آتش گرفت و از خواب پریدم. وقتی از خواب بیدار شدم دیدم نابینا شده‌ام.<sup>(۱)</sup> در حقیقت این شخص به شرکت کردن در قتل امام حسین ﷺ راضی نبود ولی از خشم ابن‌زیاد هم می‌ترسید. لذا این فکر به ذهنش رسید که صرفاً از کوفه خارج و در کربلا حاضر شود ولی نبرد نکند. با این‌که چنین شخصی دست به شمشیر و نیزه نبرد و دستش به جنایت آلوده نشد، اما چنین عذاب دردناکی چشید. وقتی وضع چنین شخصی این باشد، پس عاقبت کسی که در قتل امام حسین ﷺ شرکت کند یا پس از ایشان با عزای آن حضرت مخالفت و نبرد نماید چه خواهد بود؟

شمار کسانی که در کربلا و نبرد با ابا عبدالله الحسین ﷺ شرکت جستند، بنا بر کم‌ترین روایات سی‌هزار نفر می‌باشد. چنین کسی که جز حضور در کربلا مرتکب هیچ کاری نشده، در میان این خیل عظیم چه نقشی می‌تواند داشته باشد که چنین عذاب دردناکی را متحمل شد؟ این عذاب فقط برای صرف حضور او در صف دشمنان بود و شرکت ما در صف عزاداران آن حضرت نیز از همین قبیل است. هرچند حجم مشارکت ما در قیاس با حجم عظیم مردمی که در عزاداری شرکت می‌کنند، ناچیز است با این حال هرگز نباید کسی نقش مشارکت خود را در عزاداری و میزان تأثیرگذاری آن ناچیز بیندارد یا هنگام زیارت آن حضرت، خود را قطره‌ای ناچیز در میان دریای موج عزاداران ببیند و خود را

دست کم بگیرد. بلکه همیشه باید در مجالس عزاداری و در میان زائران و سوگواران آن حضرت شرکت کند؛ زیرا هم یاوران و تأییدکنندگان امام حسین ﷺ پاداش استثنایی خواهند داشت و هم کسانی که با عاشورا و امام حسین ﷺ به معارضه و مخالفت می پردازند کیفی بی مانند و استثنایی در انتظارشان خواهد بود. بنابراین باید بکوشیم که با دست یا زبان، ضد هیچ یک از شعائر حسینی اقدامی انجام ندهیم و سخنی به زبان عزاداران آن حضرت بر زبان نیاوریم و عیوب آنان را فاش نکنیم و اگر نسبت به یکی از شیوه های عزاداری دیدگاه مثبتی نداریم زبان به انتقاد نگشاییم و این کار را به دیگران واگذاریم. نقل شده است که در زمان مرجع بزرگوار آیه الله العظمی بروجردی ﷺ دو نفر بودند که نسبت به عزاداری امام حسین ﷺ برخورد نامناسبی از خود نشان دادند که هرچند در نظر برخی از ماکوچک و آسان بیاید در نظر خدای متعال بس بزرگ است. یکی از این دو نفر برخی از انواع عزاداری را استهزا می کرد. نفر دوم دامادی مؤمن داشت که نسبت به حضور در مجالس عزاداری بسیار پایبند بود، ولی او به جای تشویق دامادش بر این حضور عاشقانه و پیگیر، دائماً او را دلسرد می کرد و از عزم جدی او می کاست و می گفت: این همه اهتمام و مشارکت لازم نیست. همین که گهگاه شرکت کنی کافی است. در یکی از سالها شب دهم محرم یکی از آن دو نفر خواب هولناکی دید که بعدها آن را برای مرحوم بروجردی نقل کرد. او در خواب دید که گویا قیامت فرا رسیده است و او به همراه آن دوستش که عزاداری را سبک می شمرد در صحرای محشر حیران و سرگردانند و نمی دانند چه سرنوشتی در انتظار آنهاست. در آن هنگام باغی مصفا مشاهده کردند که گفته شد حضرت سیدالشهدا ﷺ در آن جا به همراه دوستانشان در آن نشسته اند و بایکدیگر به گفتگو مشغولند. آن دو نفر گفتند: ما نیز از دوستان سیدالشهدا ﷺ و عزاداران آن حضرتیم. پس برویم و ایشان را زیارت نمایم. اما همین که خواستند نزد امام ﷺ بروند و در حلقه دوستان آن جناب درآیند ملائکه موکل مانع ورود آنان شدند. آنها تعجب کردند و علت را جویا شدند. به آنها گفته شد: این طور به ما دستور داده اند. مگر شما

فلانی و فلانی نیستید؟ گفتند: بله، ولی چرا اجازه ورود نداریم؟ وقتی اصرار کردند یکی از فرشتگان وارد شد و وقتی بیرون آمد گفت: یکی از شما به جای تشویق دامادش به شرکت در عزاداری، او را دلسرد می‌کرد و دیگری عزاداری را سبک می‌شمرد. در این هنگام آن شخص با وحشت از خواب پرید و تا صبح نتوانست بخوابد. صبح با هر زحمتی که بود خود را به خانه دوستش رساند و از او خواست با هم به حرم امام حسین علیه السلام بروند. وقتی به آنجا رسیدند ماجرای خوابش را برای دوستش بازگفت و هر دو شروع به گریه کردند و از امام علیه السلام خواستند از گناهانشان بگذرد و پیمان بستند که هرگز چنان گناهی را تکرار نکنند.

این دو نفر به واسطه رویایی صادقه از خواب غفلت بیدار شدند و به توبه و جبران گذشته‌ها پرداختند، حال کسی که نسبت به عزای سیدالشهدا علیه السلام دیدگاهی تنگ‌نظرانه یا توأم با تمسخر داشته باشد و در همین حال بمیرد چه حالی خواهد داشت؟!

### ثواب استثنایی زیارت امام حسین علیه السلام

از جمله عطا‌هایی که خدای متعال فقط به امام حسین علیه السلام داده، به زیارت ایشان مربوط می‌شود. بدین معنا که زیارت ایشان حتی در حالت ترس نیز استحباب دارد و چه بسا ثواب آن دوچندان می‌شود. در حالی که حج با همه عظمتی که دارد، مشروط به خالی بودن مسیر از خوف و خطر است و جمع فراوانی از فقها فرموده‌اند که اگر شخصی بدون اعتنا به این شرط حج بگذارد و طی راه خطری متوجه او شود، حج او صحیح نیست. برخی پارا از این هم فراتر نهاده و فرموده‌اند: اگر راه توأم با خوف و خطر باشد ولی شخص به سلامت به حج برود، حج او صحیح نخواهد بود؛ زیرا چنین شخصی به این شرط که یکی از شروط استطاعت است اعتنا نکرده است. روشن است که مفهوم استطاعت فقط ناظر به استطاعت مالی نیست و امنیت راه را نیز شامل می‌شود و در حالتی که راه ایمن نیست استطاعت حاصل نمی‌شود.

اما زیارت امام حسین ﷺ حتی در حال خوف و ترس استحباب دارد و نسبت به آن سفارش شده است. در طی تاریخ با این که زمامداران ستمگر، زائران حرم حضرت سیدالشهدا ﷺ را به زندان می‌افکندند و چه بسا دست و پای آنان را می‌بریدند و اموالشان را مصادره می‌کردند، ولی با این حال شنیده نشده است که ائمه ﷺ آنان را از این کار نهی کرده باشند، بلکه آنان را به این کار تشویق می‌فرمودند. روایت شده است که ابن‌بکیر به امام صادق ﷺ عرضه داشت: هرگاه از منطقه ارجان می‌گذرم دلم برای زیارت بارگاه جدت [امام حسین ﷺ] پر می‌کشد، ولی وقتی بدان‌جا می‌روم در تمام طول راه از سلطان و جاسوسان و نگهبانان مسلح، سخت هراسناک و وحشتزده هستم. امام به او فرمود:

يَا بَنَ بَكِيرٍ، أَمَا تُحِبُّ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ فَيُنَا خَائِفًا، أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ خَافَ لِيْخَوْفِنَا أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ، وَكَانَ مُحَدِّثُهُ الْحُسَيْنِ ﷺ تَحْتَ الْعَرْشِ وَأَمَنَهُ اللَّهُ مِنْ أَفْرَاعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، يَفْرَعُ النَّاسُ وَلَا يَفْرَعُ، فَإِنْ فَرَعَ وَقَرَّتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَسَكَّنَتْ قَلْبَهُ بِالْبِشَارَةِ؛<sup>(۱)</sup> ای پسر بکیر، دوست نداری خدا ببیند که به خاطر ما ترسیده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که هرکس به خاطر ما بترسد، خدا او را در سایه عرش خود جای می‌دهد و امام حسین ﷺ در زیر عرش الهی [همدم و] هم‌سخن او خواهد بود و خدا او را از هول و هراس قیامت ایمن می‌دارد؟

چنین کسی وقتی مردم و حشت زده می‌شوند هراسناک نمی‌شود؛ زیرا به محض آن که وحشت زده شود فرشتگان او را دل‌داری می‌دهند و با بشارت دادن به وی، او را آسوده خاطر می‌کنند.

همین مسأله باعث شده است که زائران بارگاه ابا عبدالله الحسین ﷺ در سرما و گرما و در اوضاع دشوار و با وجود خطرهای گوناگون و دوری راه به سمت بارگاه ملکوتی آن حضرت بیایند و همین امر باعث شده است که امام صادق ﷺ با چنین تعبیر بلند

ودرخشانی آنان را بستاید :

اللهم إنَّ أعدائنا عابوا عليهم خُروجهم فلم ينههم ذلك عن الشَّخوصِ إلينا  
وَخِلَافاً مِنْهُمْ عَلَى مَنْ خَالَفْنَا فَارْحَمْ تِلْكَ الْوُجُوهُ الَّتِي قَدْ غَيَّرَتْهَا الشَّمْسُ ...  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوِدُّكَ تِلْكَ الْأَنْفُسَ وَتِلْكَ الْأَبْدَانَ حَتَّى تُؤَافِيَهُمْ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ  
الْعَطَشِ؛<sup>(۱)</sup> خدایا ، دشمنان ما بر بیرون آمدنِ آنان خرده گرفتند ولی این کار  
آنان را از آمدن نزد ما باز نداشت و آنان با مخالفان ما از در مخالفت درآمدند .  
پس بار خدایا این چهره‌هایی را که تابش آفتاب رنگشان را دگرگون کرده  
است مورد لطف ورحمت خود قرار ده ... خدایا من این جان‌ها و این پیکرها را  
در نزد حضرتت به ودیعت می‌نهم تا در روز تشنگی در کنار حوض کوثر با آنها  
ملاقات نمایم .

در حدیث محمدبن مسلم آمده است که امام باقر علیه السلام به او فرمود : آیا نزد قبر امام  
حسین می‌آیی ؟ گفت : آری ، البته با بیم وهراس . حضرت به او فرمود :

مَا كَانَ مِنْ هَذَا أَشَدُّ فَالْتَّوَابُ فِيهِ عَلَى قَدْرِ الْخَوْفِ ؛<sup>(۲)</sup> در این راه هرچه  
سختی‌ها بیشتر باشد ، ثواب نیز بیشتر و به اندازه ترس است .

کسی که در راه خدمت به سیدالشهدا علیه السلام سختی‌ها و مشکلات را تحمل کند ، بی‌شک  
پاداشش بیش از دیگران خواهد بود ، و آن دشواری‌ها نیز لطفی است که خدای متعال در  
حق او روا داشته است . برای مثال کسی که یک میلیون تومان در این راه مصرف کند و این  
مبلغ ده درصد دارایی او باشد ، و شخص دیگری همین مبلغ را در راه سیدالشهدا علیه السلام  
مصرف کند ولی این مبلغ پنج درصد دارایی‌اش را تشکیل دهد ، بی‌شک ثواب عمل شخص  
اول بیشتر خواهد بود .

۱. کافی، ج ۴، ص ۵۸۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶۴، ص ۴۵۷.



شخص کارگری با دسترنج خود حسینیه‌ای در شهر خود بنا کرد؛ بدین ترتیب که از صبح تا شب کار می‌کرد و در پایان روز، مزد کار روزانه‌اش را به سه قسمت تقسیم، و ثلث آن را به نام امام حسین ﷺ پس‌انداز می‌کرد. با گذشت زمان و در پی برکتی که خدا در اموال او قرار داد، با همان پس‌انداز قطعه زمینی در خارج شهر خرید و دیری نپایید که آن شهر توسعه یافت و زمین یادشده داخل شهر قرار گرفت. پس از آن، مرد کارگر در آن قطعه زمین حسینیه‌ای بنا کرد که هیچ‌گاه از رفت و آمد نمازگزاران و عزاداران امام حسین ﷺ خالی نمی‌شد و البته این مسأله از توفیقات الهی حاصل شد.

در روز قیامت که دارایی و فرزندان به کار انسان نمی‌آید، این مرد حسینیه‌ای در کارنامه اعمال خود دارد که آن را وقف حضرت سیدالشهدا ﷺ کرده است.


ما نیز باید در این راه قدم برداریم و همت خود را مصروف خدمتگزاری به امام حسین ﷺ کنیم و هیچ خدمتی را در این راه بی‌مانند و استثنایی، کوچک نشماریم؛ زیرا توفیق از جانب خدای سبحان است و خدا تمام اموری را که به امام حسین ﷺ مربوط است، استثنایی قرار داده است.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین




## امام حسین و تحمل مصائب

---

عَظَّمَ اللهُ أَجورَنَا وَأَجورَكُمْ بِمصَابِنَا بِسَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحَسِينِ   
وَجَعَلْنَا وَايَاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِنَاهِ مَعَ وَلَدِهِ  
الإمام المهدي «صلوات الله وسلامه عليه وعجل الله تعالى فرجه الشريف».<sup>(۱)</sup>

### درآمد

عاشورای امسال نیز تمام شد .  
سوگواری‌ها، گریه‌ها و خدمتگزاری‌هایی که طی دیشب و امروز در سطح کره زمین  
-و حتی آسمان‌ها و بهشت- برای حضرت سیدالشهدا  صورت گرفته از شمار بیرون است .  
فقط خدای متعال و کسانی که خود خدا خواسته است می‌توانند این حجم عظیم از  
عزاداری را دریابند و عده عزاداران آن حضرت را شماره کنند .  
ممکن است بتوان عزاداران و عزاداری‌های روی زمین را شمرد، اما چگونه می‌توان  
انبوه عزاداران آسمان‌ها و سوگواران عوالم بالا را شماره کرد ؟

---

۱. این سخنرانی در شام غریبان ۱۴۲۷ق (۱۳۸۴ش) ایراد شده است .

سوگواری برای امام حسین علیه السلام فقط به شیعیان یا مسلمانان اختصاص ندارد، وهستند کسانی که مسلمان نیستند ولی برای آن حضرت اشک می ریزند و سوگواری می کنند. از این رو تعیین عده دقیق آنان - دست کم - بسیار دشوار است. بر فرض که کسی بتواند عدد دقیق عزاداران را در زمین حساب کند، اما قطرات اشکی را که دیشب و امروز برای آن حضرت جاری شده چه کسی می تواند بشمارد؟ از طرفی چه کسی می تواند ارزش واقعی این قطرات را بداند؟ آیا یک قطره از این اشک ها را می توان با میلیون ها یا میلیارد ها ثروت مقایسه نمود؟

وانگهی همه اشک هایی هم که در این مدت ریخته می شود ارزش یکسان ندارند و جایگاه عزاداران دارای مراتب بسیار است. برای نمونه اشکی که از چشمان مبارک صدیقه دو عالم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در ماتم سیدالشهدا علیه السلام می ریزد نمی توان گفت هر قطره آن از عالم و مافیها با ارزش تر است. اصلاً این دو بایکدیگر سنخیت ندارند و این مقایسه از اساس درست نیست.

برای این که این موضوع روشن تر شود مثالی عرض می کنم:

نقل است هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهم السلام در سن کودکی بودند روزی به جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: برخی از بچه ها وهم سالان ما مرکب سواری دارند ولی ما نداریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را بر شانه مبارک خود سوار نمودند. گفتند: مرکب بچه ها صدا می دهد و شیهه می کشد. حضرت نیز شروع کردند به سخن گفتن و لفظ «الهی العفو»، «الهی العفو» را بر زبان جاری نمودن. در این هنگام جبرئیل امین فرود آمد و عرض کرد: اگر همچنان استغفار کنید و «العفو» بگویید خدای متعال آتش دوزخ را خاموش خواهد کرد. شکی نیست که عدالت الهی اقتضا می کند که جهنم باشد، وگرنه چگونه می توان کسانی چون شمربین ذی الجوشن و حرمله را به کیفر رساند؟ این افراد اگر در این جهان هزاران بار کشته شوند، برای مجازاتشان کافی نیست.

این تأثیر «العفو» گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله است. حال طلب عفو ایشان کجا و «العفو»

گفتن دیگران کجا؟!

امام حسین  $\text{علیه السلام}$  و تحمل مصائب / ۳۱۱

گریه بر امام حسین نیز چنین است و اشک هایی که در ماتم آن حضرت از دیدگان افراد جاری می شود، هرچند در هر حال همگی ارزشمند هستند ولی یکسان و هم ارزش نمی باشند. رسول خدا  $\text{صلی الله علیه و آله}$  بر مصیبت سیدالشهدا  $\text{علیه السلام}$  گریه می کنند و ما هم گریه می کنیم، ولی گریه آن جناب کجا و گریه ما کجا؟!

### دستگاه بی مانند سیدالشهدا $\text{علیه السلام}$

چهار نفر از حضرت سیدالشهدا  $\text{علیه السلام}$  برترند: رسول خدا، حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، و امام حسن مجتبی  $\text{علیه السلام}$ ؛ همچنان که در روایت است خود سیدالشهدا  $\text{علیه السلام}$  در کربلا صریحاً فرمودند:

أبی خیر منی و أمی خیر منی ، وأخی خیر منی ولی و لکل مسلم برسول الله  
أسوة<sup>(۱)</sup>؛ پدرم، مادرم و برادرم همگی از من برترند و در رسول خدا  $\text{صلی الله علیه و آله}$  برای  
من و هر مسلمانی اسوه هست.

اما در عین حال عزاداری ها و خدمات و اطعام ها و سوگواری --هایی که طی دیشب و امروز (تاسوعا و عاشورا) برای امام حسین  $\text{علیه السلام}$  انجام شده است در دوره سال برای حضرات معصوم دیگر انجام نمی گیرد. اگر تمام مجالس روضه، و هیئت ها و دستجات عزاداری و سینه زنی که طی دوازده ماه برای سیزده معصوم دیگر انجام شده است با حجم فعالیت ها و عزاداری هایی که فقط در شبانه روز گذشته برای امام حسین  $\text{علیه السلام}$  انجام شده است مقایسه شود، به مراتب کم تر است، چه رسد به انبوه مجالس و عزاداری هایی که در دوره سال برای آن حضرت برگزار می گردد؛ زیرا خود خدای متعال، امام حسین  $\text{علیه السلام}$  را استثنا قرار داده است.

از این رو رسول خدا، حضرت امیرمؤمنان، فاطمه زهرا، امام حسن و دیگر

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲.

امامان **ع** با امام حسین **ع** به عنوان یک مسئله استثنایی و بی‌مانند رفتار نموده‌اند . حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» نیز با این مسئله به نحوی استثنایی برخورد کرده‌اند؛ حضرت خطاب به جد بزرگوارشان عرضه داشته‌اند :

ولأبکین علیک بدل الدموع دماً؛<sup>(۱)</sup> به جای اشک بر تو خون خواهیم گریست.

چنین تعبیری را آن حضرت خطاب به هیچ‌یک از معصومین حتی مادرشان فاطمه زهرا **ع** به کار نبرده‌اند .

همچنان که امام حسین **ع** یک استثنا است، عزاداری ایشان نیز استثنایی است . بسیاری از افراد در روزهای گذشته در مجالس و هیئت‌های عزاداری شرکت کرده‌اند، خستگی و بی‌خوابی کشیده‌اند، چه بسا برای برگزاری مراسم عزا قرض کرده‌اند یا ضامن گرفته‌اند، و ... بدانیم که این فعالیت‌ها و عزاداری‌ها همگی استثناست و کسانی که دست به این فعالیت‌ها می‌زنند پاداشی استثنایی خواهند داشت .

این فعالیت‌ها و این مجالس عزاداری به قدری ارزش دارند که نمی‌توان آن‌ها را با تمام ثروت‌های دنیا مقایسه کرد . اگر بگوییم این مجالس عزاداری گوهر گران‌بهایی است حق مطلب را ادا نکرده‌ایم . یک دنیا گوهر در برابر یک قطره اشک حقیقی برای امام حسین **ع** بی‌ارزش است . اما چه می‌شود کرد که بشر فقط طلا و نقره و گوهر را به عنوان چیزهای ارزشمند می‌شناسد و همه امور ارزشمند را با طلا و نقره و امثال آن مقایسه می‌کند . وگرنه شعائر حضرت سیدالشهدا **ع** را با امور دنیوی نمی‌توان مقایسه کرد .

### نبردهای استثنایی عاشورا

یکی از استثنائات سیدالشهدا **ع** که تاکنون کم‌تر کسی بدان پرداخته است، به نبردهایی مربوط می‌باشد که در روز عاشورا رخ داد . در طول تاریخ، جنگ‌ها

۱. همان، ج ۹۸، ص ۳۲۰.

امام حسین علیه السلام و تحمل مصائب / ۳۱۳

و درگیری های فراوانی رخ داده و ستم های بسیاری ، پیش از ماجرای کربلا و پس از آن ، در نقاط گوناگونی از جهان صورت گرفته است .

در هیچ یک از جنگ های تاریخ دیده نشده است که فرمانده سپاه بر بالین یکایک سربازان بیاید و مانع اهانت دشمن به سرباز به خون خفته شود . اما در کربلا امام حسین علیه السلام هنگامی که یکی از اصحاب بر زمین می افتاد فوراً خودشان را به بالین وی می رساندند و این از استثنائات سیدالشهدا علیه السلام است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که از امام حسین علیه السلام برترند در جنگ ها چنین رفتار نمی کردند و حضرت امیرالمؤمنان علی علیه السلام نیز در سه جنگی که بر ایشان تحمیل شد چنین روشی اتخاذ نکردند و قانون جنگ نیز چنین چیزی را اقتضا نمی کند . اما یکی از استثنائات سیدالشهدا علیه السلام این است که بر بالین تک تک شهدا می آمدند و مانع هرگونه اهانت احتمالی دشمنان به پیکر مطهر شهدا می شدند . آن حضرت بر بالین زهیر بن قین ، حبیب بن مظاهر ، قاسم بن حسن ، حضرت قمر بنی هاشم و کلیه شهیدان آمدند و همه شهیدان از حربن یزید ریاحی - که شیخ عشیره بود - تا « جون » غلام سیاه از این مزیت بی بهره نماندند . چرا که آن حضرت آخرین کسی بودند که به شهادت رسیدند و حتی عبدالله بن الحسن علیه السلام نیز - که پیش از امام حسین علیه السلام بر زمین افتاد ولی پس از آن حضرت به شهادت رسید - نیز از این قاعده مستثنا نیست و حضرت بر بالین وی نیز آمدند .

هم در روایات ائمه علیهم السلام و هم در گفتار مورخان و ناقلان واقعه کربلا و کسانی چون حمید بن مسلم - که روی بلندی ایستاده بود - این نکته آمده است که امام حسین علیه السلام در واقعه عاشورا سوار بر اسب مراقب اوضاع بودند و به محض آن که شهیدی بر زمین می افتاد مانند باز شکاری (کالصقر المتقض)<sup>(۱)</sup> فوراً بر سر بالین وی حاضر می شدند .

شهدای واقعه کربلا در لحظه ای بر زمین می افتادند که از آنها رمقی بیشتر باقی نمانده

بود و حتی اگر آنان را نمی‌کشتند، بعد از کمی جان می‌سپردند؛ زیرا انبوه ضربات تیر و نیزه و شمشیری که از همه سو به بدن آنان اصابت کرده بود و خستگی و تشنگی شدید و مبارزه با لشکریان زیاد با جنگ افزارهای کثیر آن زمان که از آن جهت آنها را به کوه آهن توصیف کرده‌اند<sup>(۱)</sup> کافی بود تا آنان را از پای درآورد. ولی حضرت در حالی خود را به بالین آن شهید می‌رسانند که هنوز نیمه جانی در بدن او باقی بود. حضرت با دشمنان می‌جنگیدند و پیکر شهید را شخصاً به خیمه‌ها می‌آوردند یا دستور می‌دادند که آن را به خیمه برسانند. تنها استثنا در این مورد بدن حضرت ابوالفضل بود که حضرت به دلایلی ایشان را به خیمه‌ها نرساندند. حضرت ابوالفضل که سالاری یاران ابا عبدالله الحسین علیه السلام را بر عهده داشتند، هرچند برادر امام حسین علیه السلام بودند، خود را خادم ایشان می‌دانستند. شاید بنا بوده است که بدن این برادر همچون بدن مطهر حضرت در وسط جبهه نبرد باقی بماند و ایشان که در هیچ حالتی از همراهی و پشتیبانی آن حضرت کوتاهی نکردند، در این مسئله نیز همانند حضرت باشند. شاید هم مشیت الهی این بوده است که آن حضرت مثل خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام قبه و بارگاه مستقلی داشته باشند که ملجأ و مزار عام و خاص باشد. حضرت در لحظه افتادن هر کدام از شهدا به بالین او می‌آمدند، سر او را به دامن مبارک می‌گرفتند، خاک‌ها و خون‌ها را از چهره‌اش پاک می‌کردند، احیاناً با او سخن می‌گفتند، برایش دعا می‌نمودند، و سرانجام آن شهید در حالی جان می‌داد که سرش در دامن مولایش سیدالشهدا علیه السلام بود....

چه کسی می‌تواند تصور کند که برای آن شهید چه قدر ارزشمند بود که در لحظه جان دادن سرش در دامن مولایش باشد؟ زهی شرف که روح انسان در حالی از بدن مفارقت کند که انسان همنشین و همسخن همچون مولایی باشد! چه سعادت‌ی از این بالاتر که انسان در رکاب سیدالشهدا علیه السلام کشته شود و در لحظه آخر کسی چون امام حسین علیه السلام از او

۱. ولقوا جبال الحديد و... (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۳).



امام حسین  $\text{علیه السلام}$  و تحمل مصائب / ۳۱۵

خشنود باشند؟ چه دنیایی از دنیای این افراد بهتر و چه آخرتی از آخرت اینان بالاتر؟ خوشا به حالشان و چه جایگاه والایی نزد خدای متعال و رسول خدا  $\text{صلی الله علیه و آله}$  دارند و گوارایشان باد. کاش ما نیز بودیم و به این فوز عظیم دست می یافتیم ....

جای شگفت نیست که می بینیم اصحاب حضرت برای شهادت لحظه شماری می کردند و از یکدیگر سبقت می گرفتند و چه بسا سرخوش و شادمان با یکدیگر شوخی می کردند.<sup>(۱)</sup> در حقیقت حضرت سیدالشهدا  $\text{علیه السلام}$  چنین روحیه های بلند و استواری در آنان ایجاد کرده بودند و از سوی دیگر شوق جان دادن در دامن آن حضرت آنان را چنان مشتاق کرده بود که سراز پا نمی شناختند. بیهوده نیست که حضرت خود درباره اصحابشان فرموده اند:

إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي؛<sup>(۲)</sup> من هیچ یارانی بهتر و باوفاتر از اصحاب خود نمی شناسم.

در حقیقت اصحاب آن حضرت نیز یکی دیگر از استثنائات دستگاه سیدالشهدا  $\text{علیه السلام}$  می باشند. مورخین ذکر کرده اند در شب عاشورا وقتی بُریر شروع کرد به مزاح و شوخی کردن با عبدالرحمان، عبدالرحمان به او گفت: ای بُریر، می خندی؟ اکنون زمان خنده و مزاح نیست. بُریر گفت: خاندانم به خوبی می دانند که من نه در جوانی و نه اکنون که پیر شده ام هیچ گاه شوخی و خنده را دوست نداشته ام. اما اکنون از سر شادمانی و بشارت است که شوخی می کنم. به خدا قسم که مدتی بیشتر نمانده است که با شمشیرهای مان با این قوم ملاقات کنیم و پس از آن در نعمت های جاویدان بهشت متنعم خواهیم بود.<sup>(۳)</sup>

۱. برخی درباره شوق و اشتیاق فوق العاده اصحاب ابا عبدالله الحسین  $\text{علیه السلام}$  نسبت به شهادت، تعبیر «عشق» را به کار می برند. ولی باید دانست که این تعبیر مناسب نیست و در روایات معتبر اهل بیت  $\text{علیهم السلام}$  نیز به کار نرفته است.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

۳. سید ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۹۵.

بُریر فقیه و عالم مجتهدی بود که حتی در ایام جوانی نیز با شوخی میانه‌ای نداشت، اما اکنون در کهنسالی چه شده است که با عبدالرحمن از در مزاح در آمده است؟ ظاهر روایت نشان می‌دهد که شوخی بریر از شوخی‌های مربوط به جوانان بود که با شأن و سن و سال بریر تناسبی نداشت. از همین رو بود که اعتراض عبدالرحمن را باعث شد. به هر حال این مطلب از وجد فوق‌العاده بُریر و روحیه بالای شهدا کربلا حکایت می‌کند و البته آنان این روحیه را از سیدالشهدا علیه السلام کسب کردند. کسانی چون بریر مشاهده می‌کردند که هر چند اصحاب دیگر حضور دارند، سیدالشهدا علیه السلام خود شخصاً به بالین هر شهید می‌روند و او را مورد لطف و عنایت قرار می‌دهند. آنها نیز برای درک چنین فیض و منزلتی لحظه شماری می‌کردند.

### جلوگیری از اهانت به شهدا

امام علیه السلام اجازه ندادند به اجساد شهدا جسارت و اهانت شود، ولی تمام اهانت‌ها را خودشان به جان خریدند. در همه جنگ‌ها معمولاً سربازان مورد اهانت قرار می‌گیرند و سرداران و فرماندهان در معرض اهانت قرار نمی‌گیرند، یا کم‌تر قرار می‌گیرند. اما در این جا هم امام حسین علیه السلام استثنا هستند. ایشان مانع هرگونه اهانت احتمالی دشمنان به پیکر شهیدان شدند، ولی خود آماج انواع اهانت‌ها و جسارت‌ها قرار گرفتند. ایشان آخرین کسی بودند که به شهادت رسیدند و هنگامی که بدن مطهر حضرت بر خاک گرم کربلا افتاد هیچ‌یک از یاران باوفایشان نبود تا مانع جسارت دشمنان شود، بدن مطهرشان را به خیمه‌ها بیاورد، یا سر مبارکشانشان را به دامن بگیرد. آن حضرت خودشان را سپر بلای تمام شهیدان نمودند....

### آب خواستن از دشمنان

یکی از اهانت‌های فراوانی که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به جان خریدند، آب

خواستن از دشمنان بود. امام عقل کامل است، و به خوبی می‌داند که آب خواستن از دشمن پیش‌رو آن هم از طریق بالاترین مقام نظامی چه قدر برای آن فرمانده و لشکریانش مایه سرشکستگی است. از طرفی اظهار چنین تقاضایی از اشخاص لئیم برای نفس با کرامت یک انسان ارجمند و بزرگوار، فوق‌العاده سنگین و دشوار است، و هرچه نفس او بزرگوارتر باشد این کار برایش تلخ‌تر و ناگوارتر خواهد بود. روز عاشورا این امکان وجود داشت که به جای سیدالشهدا علیه السلام، دیگران از دشمن آب بخواهند، ولی در تاریخ هرگز نشنیده‌ایم که علی‌اکبر، حضرت عباس، بریر، زهیر، حبیب، یا جُون، از دشمن آب خواسته باشند. حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا چندین بار از دشمنان تقاضای آب کردند. شاید حکمت تکرار این تقاضا اتمام حجت بر دشمنان و نشان دادن عمق فاجعه و شدت انحطاط روحی آنان بود. آن حضرت این تکلیف شاق را انجام دادند و این اهانت را به جان خریدند تا یارانشان مورد این اهانت قرار نگیرند.

این مطلب نیز از استثنائات قضیه کربلاست، خدا می‌داند تحمل چنین اهانتی بر دل آقا چقدر دشوار بود ...

### امام حسین علیه السلام و اهانت‌های دشمن

اما این اهانت‌ها به همین جا ختم نمی‌شود و اهانت‌هایی که متوجه آن حضرت شد فراوان بود. برخی از این اهانت‌ها مربوط به قبل از جنگ، برخی مربوط به زمان جنگ، و دسته‌ای دیگری مربوط به بعد از جنگ بود.

برای نمونه قبل از جنگ شخصی از لشکر مقابل نزد خیمه‌ها آمد و فریاد زد: **ایین الحسین؟ حسین کجاست؟** با این که تمام اصحاب و بنی‌هاشم حضور داشتند خود حضرت پاسخ دادند: **من حسینم.** آن مرد به حضرت گفت: **بشارت باد تو را به آتش که هم اکنون وارد آن خواهی شد.** امام فرمودند: **[نه، بلکه بشارت باد مرا به پروردگاری مهربان و شفاعتگر که خواسته‌ام را اجابت می‌کند. تو کسیتی؟ گفت: من محمد بن اشعث هستم.]**

او برادر جعده قاتل امام حسن مجتبی علیه السلام بود که خدای متعال در همان لحظه عقوبتش کرد: هنگامی که می خواست بییچد پایش در رکاب اسب گیر کرد و بر زمین کشیده شد و به درک واصل گردید. (۱)

وقتی حضرت می خواستند به نماز بایستند، یکی از لشکریان دشمن به نام حصین بن نمیر فریاد زد: نماز تو [که] قبول نیست [برای چه نماز می خوانی؟!]. حبیب بن مظاهر به او گفت: ای نابکار، گمان می کنی نماز فرزند رسول الله قبول نیست و نماز تو پذیرفته می شود؟ (۲) مانند چنین اهانت هایی در حق قمر بنی هاشم، حبیب، بریر، و ... انجام نشد و فقط حضرت بودند که این زخم زبان ها را - که از زخم تیغ بدتر بود - تحمل کردند. اینها مربوط به پیش از جنگ بود. در هنگام جنگ نیز اتفاقاتی که برای آن حضرت افتاد، برای هیچ یک از یارانشان صورت نگرفت. البته در این جا از حوادث هنگام جنگ می گذرم، فقط همین قدر می گویم که ارباب مقاتل درباره این لحظه گفته اند:

فرقةً بالسيوفِ وفرقةً بالرماحِ وفرقةً بالحجارةِ وفرقةً بالخشبِ والعصا؛ (۳)  
گروهی با شمشیر، گروهی با نیزه، عده ای با سنگ، و عده ای با چوب و عصا آن حضرت را فرا گرفتند.

در حالی که حضرت هرگز اجازه ندادند چنین رفتاری با اصحابشان انجام شود. این مطلب مربوط به زمانی است که حضرت هنوز سوار بر اسب بودند. هنگامی که حضرت بر زمین افتادند نیز این ماجرا تکرار شد و پیش از آن که حضرت بر زمین بیفتند، در روایت آمده است که یک تیر در حلق مبارک ایشان فرو رفت.

مرحوم شیخ جعفر شوشتری - از علما و مجتهدان بزرگ - فرموده است: اگر چند دقیقه به امام حسین علیه السلام مهلت می دادند ایشان جان تسلیم می کردند و اصلاً به این کارها حاجت

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۲۱.

۳. محمد مهدی حائری، شجرة طوبی، المكتبة الحیدریة، ج ۲، ص ۲۱۳.

نبود. اما در آن لحظات آخر نگذاشتند ایشان به آسودگی جان بسپارند. در این جا ماجرای شمر و بر زمین افتادن امام را نمی‌گوییم؛ چرا که به راستی انسان نمی‌تواند حتی اندکی از حق این مصیبت عظیم را ادا کند. این مسائل در شهادت رسول خدا، حضرت امیر، امام حسن مجتبی  $\text{علیه السلام}$  یا حتی در شهدای کربلا رخ نداده و فقط از اختصاصات آن حضرت است.

ما نمی‌توانیم مصیبت کربلا و عمق این فاجعه را تصور کنیم. خیلی از مسائل هم به دست ما نرسیده و بسیاری از کتب مقاتل و تواریخ در گذر زمان از بین رفته، یا به شعله‌های آتش سپرده شده است. فقط یک عنوان کتاب که در قم تألیف شده و بنابه نقل شیخ طوسی ده هزار برگ (بیست هزار صفحه) مطلب داشته است، به طور کامل سوزانده شده و حتی یک خط از آن هم بر جا نمانده است. غرض این که از قضایای عاشورا، آنچه به دست ما رسیده فقط قسمتی از وقایع کربلاست.

### هیچ روزی عاشورا و هیچ زمینی کربلا نیست

عاشورا استثنائات بسیاری دارد. سوگواری‌هایی که ما برای امام حسین  $\text{علیه السلام}$  انجام می‌دهیم برای هیچ یک از معصومین انجام نمی‌دهیم. خود معصومین هم چنین چیزی را نخواستند و با ماجرای امام حسین  $\text{علیه السلام}$  و عاشورا به شکلی استثنایی برخورد کرده‌اند. خدای متعال اراده فرموده است که ماجرای عاشورا از همه جهت استثنایی و بی‌مانند باشد. خود امام حسن مجتبی  $\text{علیه السلام}$  خطاب به برادر بزرگوارشان فرموده‌اند:

لا یوم کیومک یا ابا عبدالله؛<sup>(۱)</sup> یا ابا عبدالله هیچ روزی همانند روز

[مصیبت بار] تو نیست.

از این رو «تعبیر کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» که بر سر بعضی زبان‌هاست


- هرچند برای آن توجیهاتی گفته می‌شود - چون در گفتار پیشوایان ما نیامده صحیح نیست. از روایات ائمه معصوم علیهم‌السلام به روشنی دریافت می‌شود که هیچ زمینی حتی کعبه به قداست و شرافت کربلا نمی‌رسد و هیچ روزی همانند عاشورا نیست. در روایت آمده است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

خدای تبارک و تعالی برخی از زمین‌ها و آب‌ها را بر برخی از زمین‌ها و آب‌ها برتری بخشید. پس از آن برخی از زمین‌ها فخر فروشی کردند و به این جهت و به جهت خودداری از فروتنی در برابر خدا کیفر شدند و خدا مشرکان را بر کعبه مسلط نمود و آب شوری را روانه زمزم کرد که مزه آن را ناگوار ساخت. اما زمین کربلا و آب فرات اولین زمین و آبی بودند که خدای تبارک و تعالی را تقدیس کردند. از این رو خدا نیز به آنها برکت داد و به سرزمین کربلا فرمود: سخن بگو که خدا تو را برتری بخشیده است، در حالی که آب و زمین‌ها به همدیگر فخر فروشی می‌کنند. زمین کربلا گفت: من زمین مقدس و مبارک خدایم که خاک و آب من مایه شفا [و بهبود] است. البته فخر نمی‌فروشم و در برابر کسی که مرا چنین آفریده است فروتن و خوارم و بر زمین‌هایی که مرتبه پایین‌تری دارند فخر نمی‌فروشم بلکه خدا را سپاس می‌گزارم. سپس خدا به سبب فروتنی و سپاسگزاری زمین کربلا، آن را با امام حسین علیه‌السلام و یارانش کرامت و بزرگی بخشید.<sup>(۱)</sup>



در این روایت آمده است که زمین کعبه افتخار کرد اما بر کربلا افتخار نکرد، با این حال خدا آن را سرزنش کرد و آب شیرین زمزم را - که از حواشی کعبه است - شور ساخت. گویا خدای متعال می‌خواهد نشان دهد که افتخار فقط از آن کربلاست.

نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمودند:



روزی سرزمین مکه به خود بالید و گفت: خدا خانه‌اش را روی من قرار داده و مردم از دور و نزدیک به سمت من می‌آیند. منم که حرم امن الهی هستم. خدای متعال او را


امام حسین  و تحمل مصائب / ۳۲۱

ملامت کرد و گفت: به عزت و جلالم سوگند، فضیلت تو نسبت به فضیلت و شرافت سرزمین کربلا همانند آب موجود بر سر یک سوزن خیس نسبت به دریاست. اگر سرزمین کربلا نبود تو را برتری نمی‌دادم و اگر آنچه در کربلاست نبود اصلاً تو را نمی‌آفریدم و خانه‌ای را که بدان فخر می‌کنی خلق نمی‌کردم. آرام بگیر و بدون سرپیچی و خودخواهی دنباله و وابسته‌ای فروتن، خوار، سرافکننده برای سرزمین کربلا باش و گرنه تو را مسخ می‌کنم و در آتش دوزخ می‌افکنم.<sup>(۱)</sup>

از روایات معصومین  آشکارا دریافت می‌شود که: «لا ارض ککربلا ولا یوم کعاشورا». چه لزومی دارد که انسان سخنی بر خلاف فرمایش معصومین  بگوید و آن گاه در صدد توجیه آن برآید؟ به هر حال زمین کربلا زمینی بی‌مانند و استثنایی است و روز عاشورا هم از استثنائات است.

### دعای امام صادق در حق دوستان امام حسین

عزاداران و دوستان امام حسین  نیز همانند آن حضرت استثنا هستند. سوگواران، زائران، و خادمان آن حضرت، کسانی که نام و یاد ایشان را زنده نگاه می‌دارند و کسانی که بر مصائب جانسوز ایشان اشک می‌ریزند پاداش بی‌مانندی در انتظار آنهاست و اهل بیت  به نحوی استثنایی با آنان برخورد کرده‌اند. معاویه بن وهب می‌گوید:

برای تشریف به محضر امام صادق  اجازه گرفتم. وقتی وارد شدم دیدم آن حضرت مشغول نماز هستند. منتظر نشستم تا نماز ایشان تمام شد. پس از پایان نماز آن حضرت شروع به مناجات با خدا نمودند و عرضه داشتند: «ای کسی که ما را به کرامت و وصایت ممتاز کرد و به ما وعده شفاعت داد و علم گذشته و آینده را به ما عطا نمود... من و برادرانم را بیامرزد که برای نیکی به ما و به امید به دست آوردن پاداشی که در ایجاد پیوند با ما

---

۱. همان، ص ۲۶۷. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه رجوع شود به: کامل الزیارات، باب ۸۸ (فضل کربلاء و زیارة الحسین...)؛ بحار الانوار، ج ۹۸، باب ۱۵ (الحائر و فضله و...).


نهاده‌ای و نیز شاد کردن دل پیامبرت - که درود تو بر او و خاندنش باد - و فرمان برداری از ما و خشمگین کردن دشمنان ما و به دست آوردن خشنودیات اموال خود را صرف کردند ... [بار پروردگارا] پس از جانب ما خشنودیات را پاداش آنان قرار ده و در شبان و روزان پاسشان دار ... و با آنان همراه باش و شر هر ستمگر سرکش و هر آفریده ناتوان یا نیرومند و نیز شر شیاطین جن و انس را از آنان به دور دار و به آنان که ما را بر فرزندان و اهل و خویشان خود ترجیح دادند بهتر از آنچه انتظار دارند، عطا کن . خدایا ... بر آن چهره‌هایی که آفتاب رنگشان را دگرگون کرده رحمت کن و آن گونه‌هایی را که بر قبر ابا عبدالله نهاده می‌شود مورد رحمت قرار ده و آن دیدگانی را که به مهر ما گریان می‌شوند مشمول مهر خود قرار ده و آن دل‌هایی را که برای ما بی‌تاب شد و سوخت مشمول مهر خود گردان و فریادهایی را که برای ماست مشمول رحمت خود ساز . پروردگارا، من این جان‌ها و این تن‌ها را تا زمانی که در روز تشنگی در کنار حوض [کوثر] ملاقاتشان کنیم، به تو می‌سپارم . حضرت همان‌طور که در حال سجده بودند پیوسته این دعا را می‌خواندند . وقتی مناجات ایشان به پایان رسید عرضه داشتم : فدایت شوم، اگر این دعایی که از شما شنیدم در حق کسی می‌بود که اصلاً خدا را هم نمی‌شناخت به گمانم که آتش دوزخ را بهره‌ای در او نبود ...<sup>(۱)</sup>

### سفارش به عزاداران


حال که دانستیم عزاداران سیدالشهدا ﷺ همانند خود آن حضرت استثنایی‌اند، قدر بدانیم و بکوشیم حق این نعمت را ادا کنیم . همان‌طور که امام حسین ﷺ دست به فداکاری‌های گوناگون زدند و بسیاری از اهانت‌ها را به جای اصحابشان تحمل فرمودند بکوشیم ما نیز با اقتدا به آن حضرت، اهانت‌ها و سختی‌های روحی را در راه ایشان به جان

۱. کافی، ج ۴، ص ۵۸۲ (باب فضل زیارة ابی عبدالله الحسین ﷺ).



امام حسین  و تحمل مصائب / ۳۲۳

بخیریم . بسیاری از ما برای اقامه شعائر حسینی خستگی و بی خوابی را تحمل می‌کنیم و از جسم و پول خود مایه می‌گذاریم ولی رنج‌های روحی و اهانت‌ها و شتمات‌ها را تحمل نمی‌کنیم . اگر کسی بر ما خرده گرفت که عزاداری خرافات است ، و موجبات تمسخر دشمنان را فراهم می‌کند ، نباید دلسرد شویم و بگوییم زخم زبان از زخم تیغ بدتر است . آری بدتر است ولی باید این زخم زبان‌ها را هم مانند مولایمان بر خود هموار کنیم و خم به ابرو نیاوریم .

تحمل این زخم زبان‌ها در راه امام حسین  عزت دو جهان است و اگر شتمات‌ها را در این راه تحمل کردیم مشمول دعای خیر ائمه - از جمله همین دعای یاد شده - می‌گردیم ، و تفاوتی ندارد که این خرده گرفتن‌ها از سوی دشمنان باشد یا غیر آنها .

چه بسا بعضی ، عزاداری را نوعی بی‌فرهنگی می‌دانند و بر عزاداران خرده می‌گیرند و آنان را مسخره می‌کنند . چنین کسانی بی‌شک نگون‌بخت‌ترین افراد عالم می‌باشند . سعی کنیم هرچند جواب این افراد نادان و عیب‌جو را می‌دانیم تحمل کنیم و به آنان پاسخ ندهیم . البته فراموش نکنیم که خدا هرچند از حق خود گذشت می‌کند ، از توهین به دستگاه سیدالشهدا  و مبارزه با آن در نمی‌گذرد . دست خدا پشت این عزاداری هاست و مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که این دستگاه هر ساله جلوه و رونق و آوازه بیشتری پیدا کند . تمام زیارات رسول خدا و ائمه اطهار  که از ناحیه اهل بیت  وارد شده است (و بی‌شک گفتار اهل بیت گفتار خدا می‌باشد ) ولی در عین حال زیارت عاشورای امام حسین  مستقیماً به صورت حدیث قدسی از جانب ذات باری تعالی نازل شده است و این نکته از میان زیارات چهارده معصوم  فقط به امام حسین  اختصاص دارد . عزای طویریچ که از سنت‌های دیر پا و حسنه است و در بسیاری از نقاط جهان برگزار می‌شود ، در عاشورای امسال ساعت‌ها طول کشیده است . می‌گویند مرحوم سید بحرالعلوم در زمان مرجعیت خود یک روز عاشورا در محل گذر دسته عزاداری طویریچ ایستاده بود و عزاداران را تماشا می‌کرد و سینه می‌زد . ناگهان حاضران مشاهده کردند که

ایشان یکباره منقلب شدند و عمامه را بر زمین زدند و در میان عزاداران رفته، شروع کردند به « حسین، حسین » گفتن و سینه زدن. پس از پایان عزاداری اطرافیان اعتراض کردند که: آقا این کار مناسب شأن شما نبود. فرمود: چه کنم، همان طور که نگاه می‌کردم یکباره مولایم آقا امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» را وسط جمعیت مشاهده کردم.

وقتی حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» پس از گذشت بیش از هزار سال در مراسم عزاداری شرکت می‌کنند تکلیف کسانی که این عزاداری‌ها را مسخره می‌کنند معلوم می‌شود.

بکوشیم ما نیز چون مولایمان در تحمل دشواری‌های روحی و جسمی استثنایی باشیم. ان شاء الله خدای متعال همه دوستداران، زائران، عزاداران آن حضرت را به برکت خود سیدالشهدا ﷺ مشمول رحمت و اسعۀ خود قرار دهد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهیرین

متن دعای  
امام صادق (ع)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً عَنْ مُوسَى بْنِ  
عُمَرَ عَنْ غَسَّانِ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ  
أَصْحَابِنَا عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۞  
فَقِيلَ لِي ادْخُلْ فَدَخَلْتُ فَوَجَدْتُهُ فِي مَصَلَاةٍ فِي بَيْتِهِ فَجَلَسْتُ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ فَسَمِعْتُهُ وَ  
هُوَ يُنَاجِي رَبَّهُ وَيَقُولُ يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْكَرَامَةِ وَ خَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ وَ وَعَدَنَا الشَّفَاعَةَ وَ أَعْطَانَا  
عِلْمَ مَا مَضَى وَ مَا بَقِيَ وَ جَعَلَ أَفِيدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا اغْفِرْ لِي وَ لِخَوَانِي وَ لِزُورِ  
قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ۞ الَّذِينَ أَنْفَقُوا أَمْوَالَهُمْ وَ أَشْخَصُوا أَبْدَانَهُمْ رَغْبَةً فِي بَرِّنَا وَ  
رَجَاءً لِمَا عِنْدَكَ فِي صَلَاتِنَا وَ سُورِئاً أَدْخَلُوهُ عَلَى نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِبْرَاهِيمَ مِنْهُمْ  
لِأَمْرِنَا وَ غَضَباً أَدْخَلُوهُ عَلَى عَدُوِّنَا أَرَادُوا بِذَلِكَ رِضَاكَ فَكَافِهِمْ عَنَّا بِالرِّضْوَانِ وَ أَكَلَاهُمْ  
بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ اخْلُفْ عَلَى أَهَالِيهِمْ وَ أَوْلَادِهِمُ الَّذِينَ خَلَّفُوا بِأَحْسَنِ الْخَلْفِ وَ اصْحَبْتَهُمْ وَ  
اَكْفَيْهِمْ شَرَّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ كُلِّ ضَعِيفٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ شَدِيدٍ وَ شَرِّ شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ  
وَ أَعْطِهِمْ أَفْضَلَ مَا أَمَّلُوا مِنْكَ فِي غُرْبَتِهِمْ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ مَا آثَرُونَا بِهِ عَلَى أَبْنَائِهِمْ وَ  
أَهَالِيهِمْ وَ قَرَابَاتِهِمْ اللَّهُمَّ إِنَّ أَعْدَاءَنَا عَابُوا عَلَيْهِمْ خُرُوجَهُمْ فَلَمْ يَنْهَهُمْ ذَلِكَ عَنِ الشُّخُوصِ  
إِلَيْنَا وَ خِلَافاً مِنْهُمْ عَلَى مَنْ خَالَفَنَا فَارْحَمْ تِلْكَ الْوُجُوهُ الَّتِي قَدْ غَيَّرْتَهَا الشَّمْسُ وَ ارْحَمْ  
تِلْكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَقَلَّبَتْ عَلَى حُفْرَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۞ وَ ارْحَمْ تِلْكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَتْ  
دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا وَ ارْحَمْ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ وَ احْتَرَقَتْ لَنَا وَ ارْحَمِ الصَّرْخَةَ الَّتِي  
كَانَتْ لَنَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ تِلْكَ الْإِنْفُسَ وَ تِلْكَ الْأَبْدَانَ حَتَّى نُؤْفِيَهُمْ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ  
الْعَطَشِ فَمَا زَالَ وَ هُوَ سَاجِدٌ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَوْ أَنَّ هَذَا  
الَّذِي سَمِعْتُ مِنْكَ كَانَ لِمَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ لَطَنَنْتُ أَنْ النَّارَ لَا تَطْعَمُ مِنْهُ شَيْئاً وَ اللَّهُ لَقَدْ  
تَمَنَّيْتُ أَنْ كُنْتُ زُرْتُهُ وَ لَمْ أَحِجَّ فَقَالَ لِي مَا أَقْرَبَكَ مِنْهُ فَمَا الَّذِي يَمْنَعُكَ مِنْ إِثْبَانِهِ ثُمَّ قَالَ  
يَا مُعَاوِيَةَ لِمَ تَدْعُ ذَلِكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَمْ أَدْرِ أَنَّ الْأَمْرَ يَبْلُغُ هَذَا كُلَّهُ قَالَ يَا مُعَاوِيَةَ مَنْ  
يَدْعُو لِزُورِهِ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَدْعُو لَهُمْ فِي الْأَرْضِ. (١)

١. كافي، ج ٤، ص ٥٨٢ (باب فضل زيارة أبي عبد الله الحسين ۞).

معاویة بن وهب می گوید :

برای تشریف به محضر امام صادق  $\text{علیه السلام}$  اجازه گرفتم . وقتی وارد شدم دیدم آن حضرت مشغول نماز هستند . منتظر نشستم تا نماز ایشان تمام شد . پس از پایان نماز آن حضرت شروع به مناجات با خدا نمودند و عرضه داشتند : «ای کسی که ما را به کرامت و وصایت ممتاز کرد و به ما وعده شفاعت داد و علم گذشته و آینده را به ما عطا نمود و دل های برخی از مردم را به ما متمایل ساخت من و برادرانم و زوّار قبر ابا عبدالله الحسین  $\text{علیه السلام}$  را بیامرز ؛ زوّاری که برای نیکی به ما و به امید به دست آوردن پاداشی که در ایجاد پیوند با ما نهاده ای و نیز شاد کردن دل پیامبرت - که درود تو بر او و خاندنش باد - و فرمان برداری از ما و خشمگین کردن دشمنانمان و به دست آوردن خشنودی ات اموال خود را صرف کردند و رنج سفر را بر پیکرهای خود هموار نمودند .

[ بار پروردگارا ] پس از جانب ما خشنودی ات را پاداش آنان قرار ده و در شبان و روزان پاسشان دار و در میان اهل و فرزندان که در وطن برجای نهادند بهترین جانشین برای آنان باش و با آنان همراه باش و شر هرستمگر سرکش و هر آفریده ناتوان یا نیرومند و نیز شر شیاطین جن و انس را از آنان به دور دار و به آنان که ما را بر فرزندان و اهل و خویشان خود ترجیح دادند بهتر از آنچه انتظار دارند ، عطا کن . خدایا دشمنان ما بر [ سفر و ] بیرون آمدن آنان خرده گرفتند ، ولی این کار باعث نشد که نزد ما نیایند و با مخالفان ما از در مخالفت وارد نشوند . پس بر آن چهره هایی که آفتاب رنگشان را دگرگون کرده رحمت کن و آن گونه هایی را که بر قبر ابا عبدالله نهاده می شود مورد رحمت قرار ده و آن دیدگانی را که به مهر ما گریان می شوند مشمول مهر خود قرار ده و آن دل هایی را که برای ما بی تاب شد و سوخت و فریادهایی را که برای ماست مشمول رحمت خود ساز . پروردگارا ، من این جان ها و این تن ها را تا زمانی که در روز تشنگی در کنار حوض [ کوثر ] ملاقاتشان کنیم ، به تو می سپارم . حضرت همان طور که در حال سجده بودند پیوسته این دعا را می خواندند . وقتی مناجات ایشان به پایان رسید عرضه داشتیم : فدایت شوم ، اگر این دعایی که از شما شنیدم در حق کسی می بود که اصلاً خدا را هم نمی شناخت به گمانم که آتش دوزخ را بهره ای در او نبود . به خدا قسم آرزو کردم که کاش حج نمی گزاردم ولی به زیارت امام حسین  $\text{علیه السلام}$  رفته بودم . حضرت فرمودند : تو چقدر به او نزدیکی ، پس چه چیزی تو را از رفتن به آن جا باز می دارد ؟ و فرمود : چرا این کار را فرو نهاده ای ؟ عرضه داشتیم : جانم به قربانت : نمی دانستم کار [ زائران و دوستان ابا عبدالله الحسین  $\text{علیه السلام}$  ] تا این مقدار ارجمند است . حضرت فرمودند : ای معاویه ، کسانی که در آسمان برای زائران ایشان دعا می کنند بیشتر از کسانی هستند که در زمین برایشان دعا می نمایند .



## از بین رفتن حرمت‌ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

### شهادت رسول خدا ﷺ مصیبتی بزرگ

در ۲۸ صفر سال یازدهم قمری فاجعه بزرگ شهادت پیغمبر اسلام ﷺ واقع شد. (۱)  
البته بنابر قولی این روز با شهادت جانگداز سبط اکبر حضرت امام حسن مجتبیٰ ﷺ نیز  
مصادف است.

مصیبت شهادت پیغمبر اسلام مصیبت بسیار بزرگی است؛ زیرا مصیبت درگذشت  
هرکس به اندازه شخصیت و مقام اوست. در میان تمام آفریده‌های گذشته و آینده هیچ  
شخصیتی مانند رسول خدا ﷺ نیست و هیچ‌کس به مقام بی‌همتای ایشان نمی‌رسد.  
همانطور که ایشان گوهر یکدانه و بی‌همتای آفرینش است، فاجعه درگذشت ایشان

---

۱. این گفتار در ۲۸ صفر ۱۴۲۷ ق در اجتماع سوگواران مناطق گوناگونی از کشور ایراد شد.

نیز همانند شخصیت ایشان بی نظیر و استثنایی است .

تنها پیشوایان معصوم **ع** وجود مبارک رسول خدا **ﷺ** را به درستی می شناسند . ما هرچند بکوشیم و مطالعه کنیم چندان به شناخت حقیقت آن جناب ، راه نمی بریم و هریک به قدر درک و معلومات مان میتوانیم از شخصیت ایشان برداشت کنیم . از همین رو بزرگی فاجعه شهادت رسول خدا **ﷺ** را فقط پیشوایان ما درک می کنند و فهم و درک ما از عظمت این فاجعه اندک و ناتوان است .

تمام تصورات ما نسبت به عظمت این واقعه و حقیقت آن پنداری بیش نیست . بزرگی چنین فاجعه ای را آقا امیرالمؤمنین ، حضرت زهرا ، حضرت بقیة الله الاعظم و دیگر ائمه **ع** چنان که باید و شاید درک می کنند . برای نمونه حضرت زهرا **ع** در خطبه ای که چند روز پس از شهادت پدر بزرگوارشان ایراد کردند ، درباره این فاجعه بی نظیر جمله ای فرمودند که شایان دقت و تأمل بسیار است ؛ زیرا ایشان بهتر از هرکسی عمق این فاجعه را درک می کنند و از حقیقت آن آگاهند . ایشان ضمن خطبه می فرمایند :

وَأُزِيلَتُ الْحَرَمَةَ عِنْدَ مَمَاتِهِ ... فَتَلَكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكَبِيرَى وَالْمَصِيبَةُ الْعَظْمَى؛<sup>(۱)</sup> هنگام درگذشت آن حضرت ، حرمت از میان رفت و به خدا قسم مصیبت بزرگ و فاجعه جبران ناپذیر همین است .

### از بین رفتن حرمت ها

کسی که با ادبیات نسبتاً آشنا باشد و در این سخن حضرت تأمل کند درمی یابد که این کلامِ نغزِ ایشان ژرفای بسیار دارد . مضمون فرمایش حضرت که هیچ کس بهتر از ایشان حقیقت این واقعه را درک نمی کند این است که فاجعه بزرگ ، شهادت رسول خدا **ﷺ** نیست . بلکه فاجعه بزرگ هتک حرمت پیغمبر خدا می باشد .

۱ . بحار الانوار ، ج ۲۹ ، ص ۲۲۶ ( فصل نورد فیه خطبة خطبتها ... ) .



ای کاش حضرت زهرا **ع** می‌فرمودند هتک حرمت شد، اما ایشان تعبیر هتک حرمت را به کار نبرده و فرموده‌اند: «أُزِيلَتِ الْحَرَمَةُ؛ یعنی حرمت یکسره زائل شد و به کلی از میان رفت. روشن است که میان تعبیری چون هتک حرمت و حرمت شکنی با از میان رفتن حرمت تفاوت وجود دارد و تعبیر دوم بدین معناست که هیچ حرمتی برجا نماند. آن حضرت نفرموده‌اند: «أُزِيلَتِ الْحَرَمَةُ بَعْدَ مَوْتِهِ»، یا «أُزِيلَتِ الْحَرَمَةُ لِمَوْتِهِ» بلکه از تعبیر «عند موته» استفاده کرده‌اند و ظاهر عبارت نشان می‌دهد که «اندکی پیش از» شهادت حضرت حرمت ایشان از میان رفت.

از سوی دیگر به جای «أُزِيلَتِ حَرَمَتُهُ» تعبیر «أُزِيلَتِ الْحَرَمَةُ» به کار رفته است و وجود این الف و لام بر سر حرمت که ظاهرش الف و لام جنس است بدین معناست که همه حرمت‌ها با شهادت آن جناب از میان رفت؛ یعنی نه فقط حرمت آن حضرت، بلکه حرمت خدای متعال، خود حضرت زهرا، حضرت امیرالمؤمنین، تمام پیامبران، نماز، روزه، بهشت، قیامت، عرش، کرسی و همه چیزهای محترم از میان رفت. مسلماً چنین چیزی از مصیبت شهادت رسول خدا **ﷺ** به مراتب دشوارتر است و از همین رو حضرت زهرا **ع** سوگند یاد می‌کنند که به خدا قسم مصیبت بزرگ، شهادت رسول خدا نیست. بلکه مصیبت کبری و فاجعه عظمی از بین رفتن همه این حرمت‌هاست.

### تأمل در گفتار حضرت زهرا **ع**

جا دارد در این نکته اندیشه کنیم که چرا حضرت چنین چیزی فرموده‌اند. در آن روزگار مردم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، در سوگ درگذشت رسول خدا **ﷺ** چشمانشان اشکبار بود و چه بسا به شکلی حزن‌انگیز بر سر و سینه می‌زدند و ... با این اوصاف حضرت زهرا که عصمت کبرای الهی است چرا چنین فرمودند و فاجعه بزرگ را نه شهادت رسول خدا **ﷺ**، بلکه حرمت شکنی‌هایی توصیف کردند که در آن هنگام رخ داد. آن حضرت از این سخن چه معنایی را اراده فرمودند؟

مصیبت شهادت رسول خدا ﷺ به اندازه جایگاه والایشان بی نظیر و بزرگ و جبران ناپذیر است، اما حضرت زهرا ع شکستن حرمت‌ها را مصیبتی بزرگ‌تر و گران‌تر از مصیبت شهادت آن حضرت می‌داند. حضرت زهرا ع در آن هنگام این مطلب را به تفصیل بازنگفتند و آن را سر بسته نهادند تا آیندگان درباره آن اندیشه کنند. در آن روزگار و در بسیاری از روزگاران نمی‌شد این موضوع را طرح کرد. حضرت زهرا ع نیز به علل مختلفی چون عدم قابلیت افراد یا مساعد نبودن شرایط زمانی نمی‌توانستند این مطلب را به تفصیل بشکافند. اما در دنیای امروز می‌توان آن حقایق را بازگفت. مطلب مورد اشاره در صحاح سته، تفسیر فخر رازی و بسیاری از نگاشته‌های تفسیری و تاریخی وجود دارد و مراجعه به کتاب‌های عامه و خاصه کمک بسیاری به فهم این مطلب می‌کند. در دنیای امروز و فضای ایجاد شده، مردم جوایای سخنان نو و صحیح‌اند و می‌توان حقایق را بازگفت.

### جایگاه اجتماعی پیغمبر ﷺ

رسول خدا ﷺ پیش از ماجرای اسلام و مبعوث شدن به رسالت، تنها کسی در شبه جزیره بودند که دوست و دشمن به صداقت، درستی، و امانتداری ایشان گواهی می‌دادند تا جایی که ایشان را «الصادق الأمين»<sup>(۱)</sup> لقب داده بودند. پس از ظهور اسلام نیز آن جناب در میان مسلمانان البته به استثنای عده‌ای محدود فوق‌العاده محترم بودند و از جایگاه والایی برخوردار بودند. ایشان به قدری در میان مردم مورد احترام بودند که وقتی در مناسک حج سر مبارک خود را می‌تراشیدند، مردم دور ایشان حلقه می‌زدند و موهای ایشان را برای تبرک می‌بردند<sup>(۲)</sup> و در این کار از همدیگر پیشی می‌گرفتند. آنان چنان به ایشان عقیده و علاقه داشتند که وقتی آن جناب وضو می‌ساختند، برای تبرک جستن به

۱. بحار الانوار، ج ۱۵ باب ۴، ص ۳۶۹، ح ۱۹.

۲. همان.

از بین رفتن حرمت‌ها / ۳۳۳

قطرات باقی‌مانده از وضوی ایشان رقابت می‌کردند و آن‌را به خانواده‌های خود و بیماران برای استشفای می‌دادند. درباره آن حضرت آورده‌اند که:

إِذَا أَمْرَهُمْ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ وَإِذَا تَوَضَّأُوا كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلِيَّ وَضَوْئَهُ وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ وَمَا يَحْدُونُ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ؛<sup>(۱)</sup> وقتی آنان را به کاری می‌خواند، در انجام دادن آن بر همدیگر سبقت می‌گرفتند و آن‌گاه که وضو می‌ساخت برای تبرک جستن به باقی‌مانده وضوی او چنان از هم پیشی می‌گرفتند که نزدیک بود همدیگر را بکشند و هرگاه در حضور او سخن می‌گفتند، آهسته سخن می‌گفتند و به احترام او هیچ‌گاه خیره‌خیره بدو نمی‌نگریستند.

حتی کسانی که بارها چنین کرده بودند، هر بار آن حضرت مشغول وضو گرفتن می‌شدند، همچنان برای گرفتن بقایای وضو آن حضرت از دیگران پیشی می‌گرفتند و برای چندمین بار این کار را انجام می‌دادند. این مطلب نشان از جایگاه بی‌نظیر آن حضرت در دل و جان مردم دارد.

در اثبات جایگاه اجتماعی رسول خدا ﷺ هیچ چیز بهتر از زبان گویای خدا، حضرت امیرمؤمنان علیؑ نیست؛ زیرا هیچ کس بهتر از ایشان پیغمبر را نمی‌شناسد. در روایت آمده است که رسول خدا ﷺ به حضرت امیرالمؤمنینؑ فرمودند:

يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ وَلَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتَ وَلَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا؛<sup>(۲)</sup> یا علی، هیچ کس جز من و تو خدا را نشناخت و هیچ کس جز خدا و تو مرا نشناخت و جز خدا و من کسی تو را نشناخت.

هرچند حضرت امیرمؤمنان علیؑ از آدم و نوح و ابراهیم و عیسی و موسی و دیگر

۱. بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۳۲۱.

۲. تأویل الایات الظاهرة، ص ۱۴۵.

پیامبران برتر بودند، ولی هنگامی که از حضرت سؤال می شود آیا شما پیامبر هستید می فرماید:  
و یلک أنا عبد من عبید محمد؛<sup>(۱)</sup> وای بر تو من بنده ای از بندگان محمدم.

در حقیقت حضرت امیرالمؤمنین **علیه السلام** که پیغمبر شناسند و خود از همه پیغمبران برترند، در معرفی حضرت ختمی مرتبت می گویند که تنها یکی از مریدان و پیروان آن جناب می باشد و این نشان از مقام والای حضرت پیغمبر **صلی الله علیه و آله** دارد.

### از بین رفتن حرمت رسول خدا **صلی الله علیه و آله**

اما این حرمت والای رسول خدا **صلی الله علیه و آله** پیش از شهادت ایشان هتک شد و شکست. اما کاش فقط هتک می شد و می شکست؛ بلکه یکسره پایمال شد و از میان رفت. این اتفاق زمانی افتاد که عده ای گفتند:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؛ این مرد [العیاذ بالله] هذیان می گوید....

غلبه الوجع؛ درد بر او چیره شده است.

(کنایه از این که هوشیاری خود را از دست داده و نمی فهمد چه می گوید).

این ماجرا در کتاب های مهم اهل سنت از جمله صحاح آمده و به رغم تفاوت در نقل جزئیات، اصل آن متواتر است.<sup>(۲)</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۸۹، ح ۵.

۲. این ماجرا در مسند احمد بن حنبل چنین آمده است: عن ابن عباس قال لما حضرت رسول الله الوفاة قال: هَلَمْ أَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ، وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ **صلی الله علیه و آله** قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. قَالَ فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: يَكْتُبُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ **صلی الله علیه و آله** أَوْ قَالَ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ **صلی الله علیه و آله**. قَالَ قَوْمٌ أَعْنَى. فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ **صلی الله علیه و آله** وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ وَلِغَطِّهِمْ؛ از ابن عباس نقل شده است که گفت: رسول خدا هنگام وفات فرمودند: بگذارید برایتان نوشته ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. در آن هنگام در خانه آن حضرت افرادی از جمله عمر بن خطاب حضور داشتند.

از بین رفتن حرمت‌ها / ۳۳۵

اگر بنا باشد شخصیت بی‌مانندی چون رسول گرامی اسلام ﷺ که اشرف اولین و آخرین است چنین سرانجامی داشته باشد و این‌گونه مورد اهانت قرار گیرد، تکلیف باقی مقدسات معلوم است.

### سیاه‌ترین روز تاریخ

اگر امروزه غیرمسلمان روی کره زمین وجود دارد نتیجه آن روز و آن کار است. وجود بت پرستان روی کره زمین که خود می‌گویند یک میلیارد نفر جمعیت دارند از نتایج همان روز است. اتفاقی که در روز آخر حیات رسول خدا ﷺ افتاد، به فرموده حضرت زهرا ع تمام حرمت‌ها را یکسره از میان برد و پایمال کرد. اگر حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین ع، پس از رسول خدا ﷺ نبودند به روشنی معلوم نبود که ما نیز امروزه چه وضعیتی داشتیم. در روایت آمده است:

لَوْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثَبَتَ قَدَمَاهُ أَقَامَ كِتَابَ اللَّهِ كَلَّةً وَالْحَقُّ كَلَّةٌ؛<sup>(۱)</sup> اگر جای پای

---

عمر [با شنیدن این فرمایش حضرت] گفت: درد بر پیامبر چیره شده است. شما هم که قرآن دارید. کتاب خدا برایمان کافی است. در این هنگام میان افرادی که در خانه حضرت بودند اختلاف ایجاد شد. برخی گفتند: بگذارید رسول خدا این نوشته را بنویسد [و برخی با عمر هم عقیده بودند. وقتی گفتگو و نزاعشان بالا گرفت] رسول خدا آنان را از نزد خود راند. ابن عباس می‌گفت: چه مصیبت بزرگ و جبران ناپذیری است که همه و نزاع آنان نگذاشت رسول خدا آن نوشته را بنویسد.

در برخی از روایات دیگر آمده است که در برابر پیشنهاد پیامبر ﷺ عده‌ای گفتند: «ما شأنه یهجر؛ او را چه شده است که هذیان می‌گوید؟!» یا «إن الرجل لیهجر؛ این مرد [یعنی نعوذ بالله رسول خدا ﷺ] هذیان می‌گوید». این ماجرا در بسیاری از منابع مهم اهل سنت آمده است؛ از جمله:

مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۲۵ (ذیل مسند عبدالله بن عباس)؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۷؛ ج ۵، ص ۱۳۸؛ ج ۸، ص ۱۶۱؛ ابن حزم، الإحکام فی اصول الأحکام، ج ۷، ص ۹۸۴؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۸، باب مرض النبی ووفاته و...؛ اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۷؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵.

۱. تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۴۶۳.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام [در مسئله خلافت] محکم می شد قرآن و حق را کاملاً عملی و برپا می فرمود .

بنابراین اگر پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، بلافاصله امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر کار می آمدند غیر مسلمان برجای نمی ماند . اگر چنین می شد حرمت خدا و پیامبر و دین و ... همچنان تا به امروز ادامه می یافت . به هر حال اگر امروز ظلم یا فسق روی زمین هست نتیجه تخطی از خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله و کنار زدن امیرالمؤمنین علیه السلام است . تمام جنایاتی که در گذشته و حال صورت گرفته است نتیجه همان روز ، و پیامد همان اقدام شوم است . تیرباران کردن جنازه مطهر امام حسن مجتبی علیه السلام، تخریب بقیع، هدم بارگاه عسکرین علیهما السلام، و تمام جنایاتی که امروزه در عراق و جاهای دیگر در حق دین و دینداران انجام می شود همگی از نتایج نامیمون آن روز است . اگر آن روز و آن حرمت شکنی نبود نمی توانستند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با سر برهنه به مسجد بیاورند ، حضرت زهرا علیها السلام مرضیه علیها السلام را به شهادت برسانند ، و هزاران حرمت دیگر را زیر پا بگذارند . سرخ تمام جنایات و حرمت شکنی ها همان است . اگر امروزه مشاهده می کنیم که دشمنان تیره دل قبه نورانی عسکرین علیهما السلام را هدف قرار می دهند یا زائران سیدالشهدا را در روز عاشورا به خاک و خون می کشند ، سبب آن را باید در آخرین روز حیات پیامبر جستجو کرد . همین است که از نظر حضرت زهرا علیها السلام هر چند شهادت رسول خدا مصیبتی بزرگ و جبران ناپذیر است ولی از بین بردن حرمت ها را مصیبتی به مراتب بزرگ تر و کمر شکن تر می دانند .

آنچه امروزه از دین برجا مانده است نتیجه تلاش های بابرکت سیزده معصوم دیگر است که دین را حفظ کردند . اگر امام زمان و معصومان دیگر علیهم السلام نبودند ، چه بسا امروز هیچ کس روی زمین نماز صحیح یا حتی غلط نمی خواند ، درست همانند پیغمبران دیگر که با رفتن آنان ، اسم آنان هم از میان رفت و امروزه از شریعت آنان چیزی برجا نمانده است .  
حدیث شریف :

لولاك لما خلقتُ الأفلاك ولولا علي لما خلقتُك ولولا فاطمة لما خلقتُكما ؛ ای

از بین رفتن حرمت‌ها / ۳۳۷

رسول خدا، اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم و اگر فاطمه نبود شما دوتن را نمی‌آفریدم

بدین معنا نیست که حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا **ؑ** از رسول خدا **ﷺ** برترند، بلکه این حدیث احتمالاً بدین معناست که این ذوات مقدسه علت بقا و پایداری و جاودانگی اسلامند و اگر این سلسله مبارک و زنجیره زرین معصومین پس از رسول خدا تداوم نمی‌یافت، امروزه هیچ اثری از دین برجا نمی‌ماند و دین اسلام به کلی از بین می‌رفت.

### حرمت‌شناسی و وفاداری نسبت به رسول خدا **ﷺ**

آنچه گفتیم مربوط به گذشته است. البته آثار گذشته هنوز باقی است و هنوز دنباله‌روان باطل مشغول فعالیت و تبلیغات منفی و خام کردن جوانان ساده‌دل و پراکندن امواج خشونت و ... هستند. اما وظیفه کنونی ما چیست؟ چگونه نسبت به رسول خدا حرمت‌شناس و حق‌گزار باشیم؟

یکی از وظایف ما در قبال رسول خدا **ﷺ** گسترش فرهنگ اهل بیت **ؑ** از طریق ایجاد رسانه‌های گروهی، ایستگاه‌های رادیویی، ماهواره‌ها و نشریات و ... است. علاوه بر آن شایسته است که با برگزاری مجالس اهل بیت **ؑ** و روضه‌های خانگی چراغ امام حسین **ؑ** را در خانه‌های خود روشن نگاه داریم. هرکس در حد خود و امکانات خود می‌تواند با این کار در نشر فرهنگ حسینی گام بردارد و با متبرک کردن خانه‌اش، خیر و برکت دنیا و آخرت را بخرد.

وظیفه دیگر ما این است که اخلاق خود را با اخلاق پیامبر هماهنگ کنیم. قرآن مجید آن حضرت را اسوه و الگویی ما معرفی کرده است<sup>(۱)</sup> و همان‌طور که می‌دانیم آن حضرت مظهر صفات والا و کمالات اخلاقی‌اند.<sup>(۲)</sup> شایسته است که هرکدام از ما تصمیم

۱. ولکم فی رسول الله اسوة حسنة؛ قطعاً برای شما در اقتدا به رسول خدا سر مشقی نیکوست (احزاب (۳۳)، آیه ۲۱).

۲. إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق؛ من برای کامل کردن مکارم اخلاقی برانگیخته شدم (بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰).

بگیریم از همین لحظه آن حضرت را مقتدای خود قرار دهیم و با همگان و حتی کسانی که رفتار مناسبی با ما ندارند با خوش اخلاقی برخورد کنیم؛ زیرا خود آن جناب چنین بودند و با دشمنان و کسانی که ایشان را آزار می دادند، مهربانانه رفتار می فرمودند و از خطاهایشان درمی گذشتند.

### سفارش به بانوان

حضرت زهرا ع در وصیتشان به امیرالمؤمنین علی ع فرمودند:

ولا خالفتك مُنذُ عاشرتني؛<sup>(۱)</sup> از وقتی با من زیستی، هیچ گاه با تو از در مخالفت در نیامده ام.

کسانی که با لغت و ادب عرب آشنایی دارند به خوبی می دانند که سه مفهوم «خلاف»، «نقیض» و «ضد» با هم تفاوت دارند.

برای روشن شدن تفاوت این سه مفهوم، فرض کنید مردی به زنش پیشنهاد کند به مشهد سفر کنند ولی همسرش بگوید به جای رفتن به مشهد به سفر عمره برویم. در این مثال رفتن به مشهد و سفر عمره ضد همدیگرند. حال فرض کنیم در همین مثال، همسر شخص بگوید: نه، به مشهد نمی رویم. در این مثال «رفتن به مشهد» و «نرفتن به مشهد» نقیض همدیگرند.

اما اگر در برابر پیشنهاد سفر به مشهد، همسر شخص پیشنهاد کند که این سفر به وسیله قطار باشد، به این حالت تخالف گفته می شود.<sup>(۲)</sup> همان طور که مشاهده می کنیم

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱.

۲. در اصطلاح منطقی گفته می شود: الضدان لا یجتمعان و یفترقان والنقیضان لا یجتمعان ولا یفترقان؛ دو مفهوم ضد (مانند سیاه و سفید) هیچ گاه در یک موضوع جمع نمی شوند ولی چه بسا هر دو در یک جا منتفی باشند. اما دو مفهوم نقیض، (مانند شب و روز) اجتماعشان در یک جا و هم ارتفاعشان از یک جا هر دو محال و ممتنع ←



از بین رفتن حرمت‌ها / ۳۳۹

« مخالف » به مراتب شدت کمتری نسبت به ضد و نقیض دارد و حضرت زهرا به جای به کار بردن دو مفهوم ضد و نقیض، از ماده « خلاف » که شدت کمتری دارد استفاده نموده است تا نشان دهد که با تو مخالفت نکرده‌ام، چه رسد به این که ضد یا نقیض خواسته‌ات چیزی بگویم یا بخواهم.

خانم‌ها باید این درجه از سازگاری را هرچند مشکل است از حضرت زهرا بیاموزند. زیرا حضرت زهرا و شخصیت‌هایی چون حضرت زینب، حضرت معصومه، بی‌بی‌تکتم (مادر گرامی امام رضا علیه السلام)، بی‌بی نرجس (مادر امام زمان علیه السلام) الگوی بانوانند و البته حضرت زهرا علیها السلام در این میان مهم‌ترین الگو می‌باشند.

مبادا کسی گمان کند زندگی حضرت زهرا علیها السلام آسان بوده است. در طی نه سالی که ایشان با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی کردند، بیشتر این مدت همسرگرمی ایشان در خانه نبودند و مشغول نبرد با کفار و یهود و نصارا بودند. از سوی دیگر چه بسا طی شبانه‌روز حتی خرمایی هم در خانه نداشتند تا خود و فرزندانشان با آن گرسنگی خود را بنشانند. چه بسا که حضرت امیرمؤمنان برای تهیه غذا دیناری قرض می‌گرفتند ولی در طی راه آن را به نیازمند می‌دادند و با دست خالی به خانه باز می‌گشتند... زندگی حضرت زهرا در چنین شرایطی، هرگز زندگی آسانی نبوده است.

چه خوب است خانم‌ها آن حضرت را در زندگی الگوی خود قرار دهند و سختی‌های این راه را به حساب ایشان بگذارند. خانمی که چنین تصمیمی بگیرد، به سعادت می‌رسد. سعادت، با داشتن ثروت، شهرت، مقام و اموری از این دست حاصل نمی‌شود. زنی که برای خدا از سختی‌های زندگی و درشتی‌های شوهر گذشت کند و آن را به حساب حضرت

---

← است. این در حالی است که دو مفهوم مخالف (مانند سیاه و ایستاده) اجتماع و ارتفاعشان در موضوع واحد ممکن است. (نگ: الفروق اللغویة) اصطلاحاً گفته می‌شود: المتخالفان یجتمع کل منهما مع الاخر و ضده و نقیضه؛ هریک از دو مفهوم متخالف می‌تواند با دیگری ضد یا نقیض دیگری در یک جا جمع شود).

زهر را **۵** بگذارد هیچ وقت دچار ناامیدی و افسردگی نخواهد شد .

### سفارش به آقایان

آقایان نیز باید تصمیم بگیرند خوش اخلاقی پیشه کنند و در این راه از اخلاق کریمانه رسول خدا **ﷺ** زاد و توشه بردارند .

آن جناب همسران متعدد و گوناگونی داشتند که برخی از آنها بسیار خوش رفتار و مؤمن ، و برخی بسیار بد اخلاق و زشت خوی بودند و عمری آن حضرت را آزار می دادند و تهمت ها و سخنان یاهوای به ایشان نسبت می دادند . اما هیچ گاه در تاریخ مشاهده نشده است که آن حضرت آنان را زده ، یا از این بابت گله کرده باشند . هیچ کس از آقایان نمی تواند ادعا کند که همسرش به بدی همسرانِ بدر رفتار پیامبر است . پس شایسته است تصمیم بگیریم این خلق خوش نبوی را از آن حضرت بیاموزیم و در رفتار با همسر به کار بندیم . البته خوش اخلاقی فقط به زن و شوهر اختصاص ندارد و انسان باید در برخورد با برادر ، خواهر ، پدر ، مادر ، بستگان و همسایگان نیز این مسأله را رعایت نماید . در ارتباط با دیگران باید جانب حلم و بردباری و انصاف را پاس بداریم و بدر رفتاری دیگران را با بردباری و اخلاق حسنه پاسخ دهیم . فراموش نکنیم که هیچ یک از این تحمل کردن ها بی پاداش نمی ماند و خدای متعال حتی بابت مصائب و رنج هایی که بر ما وارد می شود ، به ما پاداش می دهد و چه بسا به پاس یک بردباری ما در برابر اخلاق ناشایست دیگران ، برخی از بلاهای مقدر را از ما دور نماید .

### جوانان

روی دیگر سخن با جوانان است . نباید بگذاریم هیچ یک از جوانان در مسیر فساد تلف شوند . البته هیچ کس بهتر از جوانان نمی تواند جوانان را به سمت راستی و نیکی سوق دهد . در تاریخ موارد فراوانی وجود دارد که برادری ، برادر یا خواهر خود را از گمراهی و فساد

از بین رفتن حرمت‌ها / ۳۴۱

نجات داده است . باید با حوصله و استدلال جوانان را از کج‌روی‌ها و انحرافات به سمت نور اهل بیت علیهم‌السلام هدایت نمایید . شایسته است جوانان نامه امام صادق علیه‌السلام را به شیعیان که در کتاب‌های تحف العقول ، بحار الانوار و ... آمده است با دقت و تأمل بخوانند و بدان عمل کنند و آن را چاپ کنند و در اختیار دیگران نیز قرار دهند .

پدران و مادران باید با نیکی و خوشرفتاری با فرزندان‌شان رفتار کنند و با آنان دوست باشند ، نه این‌که فقط به آنها امر و نهی کنند . باید سعی کنند از طریق قصه‌گویی ، سخنان نرم و روش‌های دیگر آنان را به سمت مکارم اخلاق دعوت نمایند و بدین نکته توجه داشته باشند که آنان سرد و گرم روزگار را نچشیده‌اند و خام و بی‌تجربه‌اند . ولی در عین حال فطرت پاک‌تری دارند و هرکمال و خیرری را زودتر از دیگران می‌پذیرند . در روایت آمده است :

عليك بالأحداث فإنهم أسرع إلى كل خير<sup>(۱)</sup>؛ تو را به نوجوانان سفارش می‌کنم چراکه آنان در هرکار خیری شتابناک‌تر از دیگرانند .

ممکن است جوانی با یک جمله عوض شود و چه بسا جوان دیگری با صد جمله به راه صلاح درآید . آیا می‌توان به صرف این‌که صد جلسه گفتگو برای هدایت چنین جوانی لازم است از او دست بکشیم ؟ مسلماً نه . برای هر دو جوان باید وقت صرف کرد ؛ چرا که فرزند صالح از هر چیزی باارزش‌تر است و تربیت فرزندان درست کار آسانی نیست و هرکاری سختی‌های خود را دارد . فرزند صالح ، هم به درد دنیای والدینش می‌خورد ، و هم برای عالم برزخ و قیامت آنان سودمند است .

علی‌بن مهزیار جوانی نصرانی و گمراه بود که بر اثر هدایت یافتن به فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام به این مقام رسید . وهب جوانی نصرانی بود که هدایت یافت و در شمار شهیدان کربلا قرار گرفت . امروزه میلیون‌ها نفر با افتخار بر او و دیگر یاران سیدالشهدا علیهم‌السلام درود

می‌فرستند و می‌گویند :

بأبي أئتم وأُمِّي؛<sup>(۱)</sup> پدر و مادرم به فدایتان .

غرض این‌که جوان فطرت و طینت پاکی دارد، ولی تلاش و سازندگی لازم است تا جوان را به راه صلاح هدایت کنیم .

روی زمین سست نمی‌توان ساختمان صد طبقه بنیاد نهاد ولی زمین محکم این قابلیت را دارد . جوانی که دورتر است و تلاش بسیاری می‌طلبد تا به راه راست هدایت شود همانند آن زمین محکم ولی باارزش است؛ زیرا از میان همین جوان‌هاست که افرادی چون علی بن مهزیار، زهیر بن قین، وهب و زراره بیرون می‌آیند .

بی‌شک تلاش برای گسترش فرهنگ اهل بیت و اخلاق نبوی و نجات جوانان از سرایشب کجی‌ها به سمت نیکی‌ها از مهم‌ترین مصادیق حرمت‌شناسی و وفاداری نسبت به رسول خدا ﷺ است .

امید است به برکت رسول خدا ﷺ خدای متعال این توفیق را به ما بدهد که نسبت به رسول خدا قدردان و حرمت‌شناس باشیم .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

---

۱. این تعبیر در زیارت‌نامه‌های گوناگون امام حسین و اصحاب ایشان آمده است؛ برای نمونه نک: بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۹؛ همان، ج ۹۸، ص ۲۰۰؛ الإقبال، ص ۳۳۵ (فصل فیما نذکره من لفظ الزیارة المختصه ...) و ...

## ضمیمه

### آخرین روز حیات پیامبر ﷺ وابعاد حرمت شکنی‌ها\*

موضوع این ضمیمه حوادث آخرین روز حیات پیامبر ﷺ و تحلیلی از ابعاد حرمت شکنی‌هایی است که هنگام شهادت ایشان رخ داد. عامه در صحاح سته<sup>(۱)</sup> و دیگر کتاب‌هایشان به نقل از ابن عباس و دیگران آورده‌اند که

\* در تهیه این بخش عمدتاً از منبع زیر استفاده شده است:

محمد صادق بن محمد لنگرانی قفقازی (قرن ۱۳)، الدرر الغرر فیما انتخب من أفعال عمر، دار حفظ التراث البحرانی.  
۱. منظور از صحاح سته یا صحاح شش‌گانه، شش کتاب مهم و مورد اعتماد نزد عامه است. نام‌های این شش کتاب چنین است: ۱. صحیح بخاری نوشته محمد بن اسماعیل بخاری (ت ۲۵۶ ق)؛ ۲. صحیح مسلم نوشته ابن حجاج نیشابوری (ت ۲۶۱ ق)؛ ۳. سنن ابن ماجه نوشته محمد بن یزید قزوینی (ت ۲۷۳ ق)؛ ۴. سنن ترمذی نوشته محمد بن عیسی ترمذی (ت ۲۷۳ ق)؛ ۵. سنن ابی داوود سلیمان بن اشعث سجستانی (ت ۲۷۵ ق)؛ ۶. سنن نسائی (ت ۳۰۳ ق) یا سنن دارمی (ت ۲۵۵ ق)؛ [مورد ششم اختلافی و دائر میان یکی از این دو کتاب است].

وقتی رسول خدا ﷺ در بستر شهادت قرار داشتند در خانه ایشان عده‌ای از جمله عمر بن خطاب حاضر شدند. در آن هنگام رسول خدا ﷺ فرمودند: دوات و کاغذی نزد من بیاورید تا برایتان نوشته‌ای بنویسم که هرگز پس از من گمراه نشوید. عمر گفت: «انّ الرّجل لیهجر» هذیان می‌گوید! «حسبنا کتاب الله» ما قرآن داریم و کتاب خدا ما را بس است. در میان حضار بگومگو و مشاجره روی داد در حالی که می‌دانیم نزاع کردن و مشاجره نزد آن حضرت روا نیست. آن جناب خشمگین شدند و فرمان دادند آن مرد و دوستش را بیرون کردند. پس از آن دوات و کاغذ آوردند. اما پیامبر فرمودند: حال که گوینده شما آن سخنان را گفت [بنویسم]؟! ابن عباس همیشه می‌گفت: دریغ و صد دریغ که نگذاشتند رسول خدا ﷺ نوشته را بنویسد. ابن عباس پس از نقل این ماجرا چنان گریست که ریش وی از اشک خیس شد و سپس گفت: اگر آن سخن را نمی‌گفتند، حضرت نوشته‌ای برایمان می‌نگاشتند که هرگز اختلاف و دو دستگی در میانمان رخ نمی‌داد.<sup>(۱)</sup> بر پایه این خبر، می‌توان گفت: شخص یادشده به چند وجه حرمت حضرت رسول ﷺ را شکست. در زیر به برخی از این وجوه اشاره می‌شود.

#### ۱. گستاخی نسبت به حضرت رسول ﷺ

او درباره حضرت گفت: «إن الرّجل لیهجر؛ این مرد [کنایه از حضرت ختمی مرتبت ﷺ] به هذیان‌گویی افتاده است. هیچ‌یک از فرق اسلامی جایز نمی‌دانند کسی آن حضرت را این‌گونه خطاب کند و این کار را نوعی تحقیر و بی‌احترامی به حضرت می‌شمارند. خدای متعال فرموده است:

۱. این خبر فوق العاده مشهور می‌باشد و برخی از مصادر آن چنین است: مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۳؛ نهیة الأرب، ج ۱۸، ص ۳۷۵؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۸؛ امتناع الأسماع مقریزی، ج ۱۴، ص ۴۴۹؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۹۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹؛ الإحکام لابن حزم، ج ۷، ص ۹۸۴.

از بین رفتن حرمت‌ها / ۳۴۵

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ)؛<sup>(۱)</sup> ای

مؤمنان، صدایتان را از صدای پیامبر فراتر نکنید.

## ۲. نسبت هذیان‌گویی به حضرت ﷺ

در جمله یادشده، آن شخص حضرت را به هذیان‌گویی توصیف می‌کند و این نوعی دشنام است. آیا کسی که پیامبر و محبوب خدا را سب کند از دایره مسلمانی بیرون نیست؟

## ۳. انکار عصمت و رسالت پیامبر ﷺ

او منکر یکی از ضروریات دین یعنی عصمت پیامبر ﷺ شد و آن حضرت را به هذیان‌گویی و گفتن سخنان بی‌خردانه توصیف کرد. نسبت دادن چنین چیزی به آن حضرت به معنای انکار پیامبر و رسالت وی می‌باشد. خدای متعال سخنان آن حضرت را مستند به وحی الهی دانسته و درباره ایشان فرموده است:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)؛<sup>(۲)</sup> از روی هوا و هوس

سخن نمی‌گوید و سخنان وی جز وحی الهی نیست.

## ۴. مخالفت با امر پیامبر ﷺ

پس از آن‌که حضرت طلب دوات و کاغذ نمود او از فرمان آن حضرت سرپیچی کرد و فرمایش ایشان را زیر پا نهاد. در حالی که اطاعت امر آن حضرت از او امر صریح قرآن است:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)؛<sup>(۳)</sup> هرکس پیامبر را اطاعت کند خدا را

اطاعت کرده است.

۱. حجرات (۴۹)، آیه ۲.

۲. نجم (۵۳)، آیات ۳ و ۴.

۳. نساء (۴)، آیه ۸۰.

و نیز :

(مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛<sup>(۱)</sup> آنچه پیامبر به شما داد بپذیرید و آنچه شما را از آن بازداشت، از آن خودداری کنید .

#### ۵. آزردهن پیامبر ﷺ

روشن است که آن مرد با گفتن آن جمله حضرت را آزار داد، به طوری که حضرت آنان را عتاب کردند و دستور دادند آنان را بیرون کنند . خدای متعال در قرآن آزاردهندگان پیامبر را لعن کرده و فرموده است :

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا)؛<sup>(۲)</sup> بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است . همین آیه برای آن شخص و همه آزاردهندگان حضرت مصطفی ﷺ کافی است .

#### ۶. بی‌نیازی از کلام رسول خدا ﷺ

وقتی رسول خدا ﷺ قلم و دوات طلبیدند، آن مرد و یارانش گفتند : « عندنا القرآن حسبنا کتاب الله ؛ ما قرآن داریم و کتاب خدا برایمان کافی است . » در حقیقت آنان با گفتن این سخن تصریح کردند که - به خیال خود - هیچ‌گونه نیازی به ارشادات رسول خدا ندارند . به عبارت دیگر آنها کلام پیامبر را بیهوده می‌دانند و نسبت به آن بی‌اهمیت هستند در حالی که بیان پیامبر روشنگر بیان خداست و هیچ‌گونه بی‌نیازی دیده نمی‌شود و این دقیقاً

۱. حشر (۵۹)، آیه ۷.

۲. احزاب (۳۳)، آیه ۵۷.



مخالف نص قرآن کریم است که آشکار می‌گوید :

( أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا )؛<sup>(۱)</sup> خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید، پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یابید، اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

و نیز :

( مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ )؛<sup>(۲)</sup> هر کس فرمان پیامبر را اطاعت کند فرمان خدا را اطاعت کرده است .

#### ۷. انکار فرمایش مسلمان رسول خدا در خصوص اتحاد قرآن و عترت

در حدیث معروف ثقلین که تمام فرق اسلامی بر آن هم‌داستانند، رسول خدا ﷺ چنین فرموده‌اند :

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكُم بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي : كِتَابُ اللَّهِ وَعِترتي أَهْلَ بَيْتِي ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ؛ مَنْ دَرَمِيَانِ شَمَا دُو اَمَانَتِ گرانسنگ به جا می‌نهم که اگر به آنها تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد . این دو امانت ، کتاب خدا و عترت من می‌باشند که هرگز از هم جدا نخواهند شد تا این‌که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند .

۱. نساء (۴)، آیه ۵۹.

۲. نساء (۴)، آیه ۸۰.

این روایت نبوی آشکارا از همبستگی میان قرآن و اهل بیت **ﷺ** خبر می‌دهد و آن مرد با گفتن این سخن که « کتاب خدا برایمان کافی است » این واقعیت مسلم را انکار، و فرمایش پیامبر را زیر پا نهاد و حق مسلم و مقام الهی اهل بیت **ﷺ** را سلب کرد. در حقیقت کنار زدن اهل بیت **ﷺ** از حقی که خدا و رسول برایشان نهاده است، بزرگ‌ترین قدرناشناسی و حرمت‌شکنی به رسول خدا **ﷺ** می‌باشد.

\* \* \*







« یادداشت »

A series of horizontal dotted lines for writing.